

روش نوین

فن ترجمه

(عربی - فارسی، فارسی - عربی)

دکتر منصوره زرکوب



روش نوین

فن ترجمه

(عربی - فارسی، فارسی - عربی)

«با تجدید نظر و اضافات»

تألیف:

دکتر منصوره زرکوب

عضو هیئت علمی دانشگاه اصفهان

انتشارات مانی

۱۳۸۸

سرشناسه: زرکوب، منصوره، ۱۳۳۸

عنوان و نام پدید آور: روش نوین فن ترجمه / تألیف منصوره زرکوب

وضعیت ویراست: ویراست ۲

مشخصات نشر: اصفهان. مانی ۱۳۸۸

مشخصات ظاهری: ۴۱۲ ص

شابک: ۹-۷۴-۷۸۶۴-۹۶۴-۹۷۸

وضعیت فهرستی: فیبا

موضوع: زبان عربی - ترجمه به فارسی موضوع: فارسی - ترجمه به عربی

رده بندی کنگره: ۱۳۸۸ ز ۹۱ ز ۶۱۷۰ رده بندی دیویی: ۴۹۲/۷۸۰۲

شماره کتابشناسی ملی: ۱۸۸۲۹۶۹

تقدیم به:
روح بلند استاد مرحوم
دکتر رضا هادیزاده

[Type here]

یکی از بهترین راههای یادگیری زبان دوم همزیستی با اهل آن زبان است. این امر باعث می شود زبان آموز در دستگاه زبانی شناور شده، در محیط زبان دوم، آن را فرا گیرد. در این فرایند که به آن فراگیری زبان (Acquisition) گویند، زبان آموز برای ارتباط با دیگران گریزی از استفاده از زبان دوم نداشته، خود به خود با مفاهیم، اصطلاحات و تعابیر آن زبان آشنا می شود. به همین دلیل بهترین برنامه های دوره کارشناسی زبانهای خارجی می تواند برنامه ای باشد شامل یک دوره اجباری که در آن زبان آموز به مدت شش الی یک سال به کشور زبان دوم اعزام شده، در آن زبان خارجی مورد نظرش را فرا گیرد.

اما در ایران که متأسفانه به دلایلی از جمله کثرت فنشجو در مقطع کارشناسی، این امر میسر نیست؛ شاید بهترین راه، شبیه سازی یک محیط مصنوعی با شرایطی است که گفته شد. این امر نیز در بسیاری از دانشگاه های ما صورت نگرفته و نه تنها در محیط دانشکده بلکه حتی گاه در کلاس های درس هم از زبان دوم (عربی) برای آموزش به دانشجویان استفاده نمی شود و زبان مادری همچنان یکه تاز است.

در این شرایط که زبان آموز مجبور است زبان خارجی را در محیط زبان مادری خود، آموزش ببیند که به این فرایند یادگیری (Learning) گویند شاید بهترین راه به جای همزیستی با اهل زبان، نوعی همزیستی مجازی با آنها از طریق نوشته ها و کتاب های آنها و به نوعی تطبیق بین ساختارهای دو زبان است.^۱

این طرح یعنی همزیستی مجازی با اهل زبان، زمانی به ذهن نگارنده خطور کرد که خود به عنوان یک فارسی زبان برای ترجمه بسیاری جملات و عبارات به دنبال معادل بود و کسی و کتابی پاسخگویی او نبود. بنابراین به جای شناور شدن در دستگاه زبانی شفاهی، خود را در یک دستگاه زبانی کتبی قرار داده، دریاقتم با مطالعه کتاب ها و متون عربی اصیل و فهم دقیق آنها می توان آنچه را عرب ها برای بیان تعابیر خود استفاده می کنند، برای ترجمه به کار برد. در حقیقتین نگارنده این مسطور و خوانندگان آن نوعی اشتراک وجود دارد و شاید یکی از علل استقبال دانشجویان و علاقمندان دانشگاهی و غیر دانشگاهی به زبان عربی، از این مجموعه ناچیز همین اشتراکی است که آنان احساس می کنند. چه، پانزده سال پیش که نخستین چاپ این کتاب

۱- این مطلب را پارهنگارنده با ارائه مقالاتی در کنفرانس ها تأکید کرده است. از جمله مقاله ای با عنوان «ضرورت اجراء الدراسات التطبيقية لطلاب اللغات الأجنبية في الجامعات الإيرانية» به کنفرانس بین المللی ترجمه و معاصر ارائه و پذیرش گرفت که در ایران نیز در مجله بین المللی «العلوم الانسانية» به چاپ رسیده است. همچنین مقاله ای با عنوان: «نحوه تطبیقی گامی مؤثر در راستای آموزش زبان دوم که در کنفرانس زیاتشناسی در دانشگاه تربیت مدرس شرکت کرد و در مجموعه مقالات آن به چاپ رسیده است.

به ثمر رسید هر چند خام و نارس بود و کمبودهای زیادی در آن احساس می شد - همچنان که هنوز احساس می شود- اما به عنوان اولین قدم در این راه ، نظر حریبی آموزان را به خود جلب کرد. این استقبال مرا بر آن داشت تا کتاب را به دوستان دانشگاهی در خارج و داخل کشور برای نظرخواهی و ارائه نظرات انتقادی خود تقدیم کردم. حتی از دانشجویان نیز که مخاطبان اصلی آن هستند ، کسب نظر نموده تا در بازنگری آنها را اعمال کنم .

در تحقیق حاضر دو گام به موازات هم برداشته شده است : ۱- اولین قدم برای آموزش ترجمه ۲- گامی برای آموزش مهارتهای کتبی زبان حریبی؛ که در هر دو از زبان مادری مدد جست ، سعی می کنیم در ترجمه و نگارش ، پدیده تداخل زبانی (Interference) هر چه بیشتر کمرنگ شود. با علم به این که « دانستن زبان مادری در یادگیری زبان دوم از یک لحاظ سهولت و از لحاظ دیگر مانع ایجاد می کند : سهولت از این نظر که معلم می تواند از زبان مادری یادگیرنده کمک بگیرد و نکات پیچیده زبان تازه را به زبان خود او برایش تشریح کند و در واقع راه میان بری را انتخاب کند. اما مانع از این نظر تلقی می شود که هرچه زبان مادری در آموزنده ریشه دار تر باشد قواعد آن با قواعد زبان تازه بیشتر به معارضا بر می خیزد و آموزش زبان دوم را مشکل تر می کند» (باطنی، م. ۱۳۷۴ . ۸۸) اما به نظر نگارنده بیشترین نگرانی زبان شناسان در استفاده از زبان مادری در آموزش زبان ، مربوط به مهارت های شفاهی است در حالی که برای آموزش مهارت های کتبی ، آن هم برای دانشجویانی که در محیط زبان اول آموزش می بینند ؛ سهولت ایجاد می کند . چه ، یکی از راههایی که تأثیر پذیری مترجم از متن مبدأ را کم تر می کند ، شناخت ساختارهای خاص زبان مبدأ و مقصد است ؛ و در این کتاب تأکیدمان بر این است که هر زبانی ساختار خاص خود را دارد و الفاظ آن باید در قالب خاصی ریخته شود و نمی توان الفاظ و مفردات زبانی را در قالب زبان دیگری ریخت ؛ در این صورت منجر به ترجمه تحت اللفظی شده ، جملات و عبارات نامأنوس بدست می دهد که خواننده را از متن حاصل دلزده می کند. و نیز سعی می کنیم دانشجویان به این واقعیت زبانی پی بوند که به غیر از واژه ها ، عناصر مختلفی از جمله ساختار جمله ای و بین جمله ای در تکوین و انتقال یک پیام دخالت دارد و معنا و پیام طی فرایند کنش و واکنش بین این عوامل - که فرایند سخن نامیده می شود - حاصل می گردد. (لطفی پور ساعدی، ک. ۱۳۷۱ . ۵۰-۵۵) شاید بتوان فرایند جمله سازی و ساختار جمله در زبانها را به بازی پازل کودکان تشبیه کرد. چنانکه می دانیم در این بازی کودک باید هر قطعه ای را در جای مخصوص خود که برایش قالب بندی شده قرار دهد ؛ در غیر این صورت تصویری مخلوش و نامفهوم حاصل می شود که بیانگر عدم موفقیت کودک در تشخیص جای صحیح قطعه ها و ضریب هوشی او است .

لذا در این مجموعه همان راه میان بر را انتخاب کرده ، با استفاده از زبان مادری و معادل پایی ساختارهای آن در عربی، میزان تأثیر پذیری دانشجویان را از زبان مادری در ترجمه کاهش می دهیم. اگر دانشجویان با این تحلیل های تقابلی (Contrastive Analysis) آشنا شود، اولین گام را برای غلبه بر مشکلات ترجمه برداشته است. این موضوع یکی از موضوعات زیانشناسی است که تحت عنوان نسیت زبانی (Linguistic Relativity) نیز مطرح شده است. (صفوی، ک. ۱۹۰۱۳۷۱)

در پرتو این تحلیل های تقابلی ، دانشجویان به خویش جرات را می دهند که از قالب زبان مبدأ پا فراتر گذارند ، یاد می گیرند که نباید الگوهای ساختی و معنایی زبان مبدأ را بر زبان مقصد تحمیل کنند. البته این گام اول است زیرا علاوه بر شناخت ساختارهای زبانی ، دانشجویان باید بیاموزند که در فرایند ترجمه، سازش واژگانی و ملزوم دستوری نیز باید رعایت شده ، ناگزیر از بسیاری تغییرات هستیم. به عبارت دیگر رسا بودن متن مقصد در گرو تغییراتی در جمله است. از جمله :تغییر مفرد به جمع و بالعکس ، تغییر در زمان های فعل ، تغییر شکل مثبت فعل به منفی ، معلوم به مجهول ، تغییر عبارت به جمله واره ، اسم به صفت ، صفت به قید و قید به اسم . این تغییرات دستوری را که در برابر ساختارهای زبان مبدأ انجام می پذیرند اصطلاحاً سازش دستوری (Grammatical Adjustment) و تغییرات واژگانی را که در اثر همبافتی با متن یا هم نشینی با واژه های دیگر به وجود می آید ، سازش واژگانی (Lexical Adjustment) نامند. (ر.ک. وثوقی، ح. ۱۳۷۳. ۲۹۹-۳۰۵) عبارت دیگر هر واژه ای بسته به جمله یا حتی متنی که در آن به کار رفته معنای ویژه ای پیدا می کنند. ساده ترین مثال فعل «اعترف» است که اگر چه معنای معروف آن «قرار کردن و اعتراف کردن» است اما در مواقع خاصی و در متون روزنامه ای بیشتر به معنی «به رسمیت شناختن» است. مانند: اعترفت مصر- با اسرائیل.

و یا واژه «سنة» معنای دندان است اما همین که با کلمه عقرب هم نشین شد، «نیش» ترجمه می شود. و نیز واژه «امتصاص» به معنای مکیدن است اما وقتی در عبارت «امتصاص ضربات العدو» دو کلمه دیگر هم نشین می شود ، دیگر به معنای «خشی کردن» است. نمونه های زیر مطلب را روشن تر می کنند:

۱ خوانندگان را وعده می دهیم که در مجموعه جلدی مفصلاً به این مباحث در سطح پیشرفته تری پرداخته ، در آن ساختارها بین جمله ای را به طور عمده مد نظر قرار دهیم.

* قال كوشنير الذي تلا بياناً أصدره المجلس إن أعضاء مجلس الأمن دعو إلى إجراء إنتخابات حرة بموجب الأعراف و المهل الدستورية اللبنانية.

(مهر نيوز، ۲۹/۹/۲۰۰۷)

- كوشنر که بیانیه صادره از طرف شورای امنیت را قرائت کرد گفت اعضاء شورای امنیت خواستار این شدند که انتخاباتی آزاد در چهارچوب عرف و ضرب الاجل قانونی لبنان برگزار شود.

«عما هؤلاء الرسل جميعا الناس إلى دين التوحيد وعبادة الله و نهوا عن عبادة الشمس و القمر و النجوم.

(هریدی، ف. ۱۹۹۸، ۶۶)

همه این پیامبران به دین توحیدی و عبادت خداوند دعوت کرده ، از عبادت خورشید و ماه و ستارگان

(مردم را) باز می داشتند.

فعل «دعاه» جمله اول چون در یک متن سیاسی است بهتر است به معنای «خواستار شد» ترجمه گردد

ولی در دومین جمله که یک موضوع دینی است معنای «دعوت کرد» مطلوب تر است.

این مطلب در ترجمه از فارسی نیز مورد توجه است. به عنوان مثال فعل «دانستن» در هر متنی معنای

متفاوتی می رساند که اصل هم نشینی با کلیات دیگر آن را مشخص می کند. به جملات زیر توجه کنید:

سعید رانندگی نمی داند. (بلد نیست)

مادرش می داند که او به سفر رفته است.

رهبان انقلاب ایمان و آگاهی را دو عامل اصلی شکست دشمن در جنگ فرهنگی دانستند.

هر شهر فلوجه درگیری هایی رخ داد که شاهدان عینی آنها را شدید دانستند. (توصیف کردند)

در ترجمه این فعل در هر کدام از این جملات باید یک فعل عربی متناسب با معنایی که فعل فارسی در متن

پیدا کرده آورد. به عبارت دیگر سازش واژگانی با هم نشینی رابطه تنگاتنگی دارد. به طوری که در انتخاب

معادل باید دید اولاً کلمه در چه متنی به کار رفته و ثانیاً با چه کلیمی هم نشین است. اینک به ترجمه جملات بالا

توجه کنید:

* لا يعرف سعید السياقة.

* تعلم أمه أنه سافر.

* يعتبر سياحة قائد الثورة الإیمان و الوحي عاملین رئيسيين لإخفاق (فشل) العدو في الغزو الثقافي.

* حدثت في مدينة الفلوجة اشتباكات و صفها شهود العيان بأنها كانت حنيفة.

البته در حوزه واژگان مشکل دیگری نیز وجود دارد و آن این که در اثر ارتباط بین فارسیها و عربیها واژگان

زیادی از عربی وارد زبان فارسی شده است ولی به مرور زمان دلالت و معنای عربی خود را از دست داده ،

مدلول آن در فارسی تغییر کرده است. مشهورترین واژه «انقلاب» است که در هر دو زبان وجود دارد اما مدلول آن در هر کدام متفاوت است. در عربی به معنی کودتا و در فارسی بار مثبت داشته، معادل «ثورة» در عربی است. و نیز واژه «تخفیف» اگرچه وزن عربی هم دارد اما مترادف آن در عربی «حسم» است. اگر دانشجو شتابزده عمل کند ممکن است جمله «تخفیفی قائل شد» را به عربی چنین ترجمه کند «قال بتخفیف». در حالی که ترجمه صحیح «منح حسبا» است بنابراین در مورد انتخاب و تعیین معادل واژگانی دانشجو «باید ببیند آیا واژه مبدأ و معادل ترجمه ای آن هر دو در جهان خارج و فیزیکی دارای مرجع یکسانی هستند یا نه.» (لطفی پور ساعدی، ک. ۱۳۷۱. ۸۲)

اما ممکن است تحلیل های تقابلی بخصوص در حوزه ساختار جمله اثرات منفی هم در پی داشته باشد و آن این که دانشجو تصور کند ایت تحلیلها همیشه دوسویه است و هرچه را در معادل پایی از عربی به فارسی گفته می شود؛ در ترجمه از فارسی به عربی نیز به کار گیرد. برای خنثی کردن این تدبیر لازم است تذکر دهیم ایت تحلیل ها گاه یک سویه است. به عبارت دیگر هر چه در باره معادل کلمات فارسی در عربی گفته می شود چنین نیست که در ترجمه از عربی به فارسی نیز صدق کند. به عنوان مثال اگر گفته شد برای ترجمه صفت اشاره «آن» می توان از اسلوب «ما + من» استفاده کرد چنین نیست که در ترجمه از عربی به فارسی نیز این اسلوب را به «آن» ترجمه کنیم. زیرا ترجمه به عنوان یک فرایند همیشه یک سویه است یعنی در جهت معینی از زبان مبدأ به زبان مقصد انجام می شود. (کت نورد، ج. ۱۳۷۰. ۴۲)

نگه دیگر قابل ذکر این که انتظار نیست با مطالعه مجموعه حاضر دانشجو مترجم یا نویسنده شود. چه، نویسندگی به عربی مطالعه کتاب های عربی را باید و مترجمی نیز تمرین و ممارست و قدرت نویسندگی به زبان مادری. اگر ترجمه نباید به صورت نظری عمل نمود بلکه باید همراه با تمرین کافی به صورت خلاق و زاینده در ذهن جایگیر شود همان گونه که قواعد چهار عمل اصلی حساب در ذهن جایگیر می شود. برای این کار باید از شیوه ای که بتوان آن را تمرین الگویی یا انگاره ای (Patern Practice) نام نهاد، استفاده کرد. (باطنی، م. ۱۳۷۴. ۹۲) بنابراین ربط نیست اگر محتوای کتاب حاضر را به آیین نامه رانندگی تشبیه کنیم. زیرا دانشجو در این کتاب با مقدمات ترجمه - آن هم در حد جمله نه متن - آشنا می شود و در ترم بعد یعنی در درس «ترجمه از فارسی به عربی و بالعکس» پشت فرمان ماشین ترجمه نشسته، با ترجمه انواع متون و شرایط مختلف آن دست و

پانزده سال پیش که اولین چاپ این کتاب آماده شد در آن پیشنهاد شد واحدهایی با عنوان متون ادبی شعر و نثر فارسی به واحدهای دروس رشته های زبان اضافه گردد اکنون به یاری خدا کمیته سیاستگذاری گروه عربی دانشگاه اصفهان این پیشنهاد حقیر را عملی نموده و به دنبال آن گروه های دیگر نیز از آن استقبال کردند و این درس در بازنگری دروس کارشناسی در سر فصل جدید این رشته قرار گرفت.

پنجه نرم می‌کند. بنیعی است هر چه بیشتر تمرین کند مهارت بیشتری در ترجمه به دست می‌آورد. پس این کتاب فقط برای درس فلن ترجمه به عنوان پیش نیاز درس ترجمه تألیف شده است و به همین دلیل از مطالبی چون شرایط مترجم خوب، موانع ترجمه، توانمندی‌های مترجم، ویژگی‌های ترجمه مطلوب و مانند آن سخنی نرفته است.

چاپ جدید کتاب با چاپ‌های قبلی تفاوت‌هایی دارد از جمله:

۱- اضافه شدن تمرینات که سعی شده جمله‌های عربی آنها از کتاب‌های عربی انتخاب شود و تقریباً همه معتبر و مستند باشند. این ویژگی در نمونه‌های ارائه شده در متن کتاب هم وجود دارد علاوه بر این سعی شده نمونه‌ها از دوران‌های مختلف ادبی انتخاب شود.

۲- برخی بحث‌ها از جمله حروف ربط به ویژه «که» و نیز صفات برتر و عالی، گسترده‌تر و جامع‌تر ارائه معادل‌یابی شده است. زیرا بیشترین مشکل دانشجویان در ترجمه این موضوعات است.

۳- برخی از نمونه‌ها را از کتاب‌های موجود در لوح فشرده «المکتبه الشاملة» انتخاب کردیم. در این صورت مرجع آنها همان لوح فشرده است که در فهرست منابع به آنها اشاره شده است.

۴- چون ترجمه امری شناور است و یک جمله را شاید بتوان به اسلوب‌های متفاوتی ترجمه کرد، لذا از آوردن پاسخنانه صرف نظر کردیم. وانگهی پس از مشورتی که با برخی از مخاطبین کتاب به عمل آمد دریافتیم نظر بیشتر آنان بر این است که آوردن پاسخنانه دانشجویان را در تمرین سست می‌کند.

در پایان‌جا دارد اژامی عزیزان و همکاران دانشگاهی که ما را از پیشنهادات و نظرات انتقادی خود بهره‌مند کردند سپاسگزاری کنم؛ به ویژه از استاد محترم آقای دکتر یوسف بکار استاد دانشگاه پرموک در اردن که زحمت کشیده از ابتدا تا انتهای کتاب را مطالعه نمودند و بنده را از نظرات خود بی‌بهره نگذاشتند و نیز از استاد گرامی آقای دکتر سعید نجفی اسداللهی مدیر محترم وقت گروه عربی دانشگاه علامه طباطبایی که پس از اولین چاپ کتاب در سال ۱۳۷۳ با ارسال نامه‌ای لطف آمیز از تحقیق انجام شده ابراز مسرت نموده، آن را گامی مؤثر در ترجمه دانستند، خالصانه تشکر می‌کنم.

هذا من فضل ربي

منصوره زرکوب

شهریور ۱۳۸۸

۱- حرف «که» قدری گسترده و بحث‌برانگیز است که جا داشت یک رساله دانشگاهی به آن اختصاص یابد. لذا خاتم لیلای ریسی از دانشجویان گروه عربی دانشگاه اصفهان در رساله خود و در یک تحقیق میدانی مفصلاً به «که» و خطاهای دانشجویان در ترجمه آن به راهنمایی نگارنده پرداخته است.

مقدمه چاپ نخست

از جمله علوم ضروری - اگر ترجمه را علم - و مطلوبترین فنون - اگر آن را هنر بنامیم - علم یا هنر ترجمه است.

ترجمه بهترین وسیله برای بیان افکار و اندیشه ها و آگاهی از پیشرفت‌ها و آراء و عقاید و نظرات ملل و ارزشمندترین و کم هزینه ترین روشی است که می توان بواسطه آن تجارب دیگر ملل را در اختیار هم زبانان خود قرار داد.

ترجمه عاملی است مهم، برای بسط آگاهی و بدست آوردن استقلال فکری، عقیدتی و حتی اقتصادی. مسئله اهمیت ترجمه آنقدر بدیهی است که بداهتش ما را از بیان تمامی جنبه های اهمیت آن بی نیاز می کند. شاید بتوان گفت بداهت اهمیت ترجمه در پیشرفت علوم، بی شباهت به بداهت اهمیت آب در زندگی نیست. اما همان قدر که اهمیت ترجمه امری است بدیهی و غیر قابل انکار، به همان اندازه هم فن ترجمه و هنر بازآفرینی یک مقاله یا کتاب از زبانی به زبان دیگر امری است مشکل.

ترجمه، اگر چه به ظاهر امری است سهل و بی دغدغه و برخی آن را مرکب راهواری می پندارند که هر لحظه اراده کنند، بر آن سوار شوند، اما به ریگزاری مانند که مادامی که انسان در آن قدم نگذاشته، از دور، آن را هوار می یابد ولی همین که بر آن قدم گذارد، راه رفتن بر او سخت و مشکل می گردد.

بسیاری، این مرکب به ظاهر راهوار را وسیله خوبی برای شروع فعالیت علمی خود یافته، بدون کسب آگاهیهای لازم و تجربه کافی، به ترجمه همت می گمارند. در نهایت هم ترجمه ناموفقی ارائه می نمایند. اینان تصور می کنند، کار ترجمه از نگاشتن و تألیف و خلق یک اثر، آسان تر است و استدلالشان این است که تألیف و خلق یک اثر یا مقاله یا کتاب، نیاز به پژوهش و تحقیق قابل ملاحظه ای داشته، همت و درایت و خلاقیت و نبوغ خاصی می طلبد. اما برگردان متنی که زحمت تألیف و خلق آن را مؤلف متحمل شده، امری است سهل و نیاز به تحقیق و بررسی علمی ندارد و تنها کافی است به زبان متن آشنا باشیم.

حتی اگر دانشجویان رشته زبانهای خارجی را در انتخاب یکی از دو امر - یا تحقیق و پژوهش درباره موضوعی و یا ترجمه متنی - آزاد و مختار گذارید، اکثریت آنان ترجمه را برمی گزینند. زیرا به تصور آنان نیز کار ترجمه آسان تر است. خافل از این که برخلاف آنچه این گروه دانشجویان و آن گروه علاقمند به پژوهش و فعالیت علمی می پندارند - ترجمه بسی مشکل تر از تألیف است. زیرا اگر نویسنده ای به تألیف و خلق اثری اقدام نماید در انتخاب نحوه نگارش براساس نوع موضوع خود آزاد و مختار است، اما یک مترجم باید سبک نگارش متن بازآفریده خود را با سبک و نگارش مؤلف تطبیق دهد.

این، یکی از دهها مشکل موجود در کار ترجمه است که در این مجموعه مجال بررسی آن نیست. ترجمه را فوق و رغبت باید و استعداد و توانایی در برگردان یک اندیشه لپیک اثر از زبانی به زبان دیگر را می طلبد بنابراین برای اقدام به ترجمه، مترجم باید آن فوق و رغبت و استعداد و نبوغ در فهم روح مطلب را در خود سراغ داشته باشد. پس از آن باید از توانایی هایی برخوردار بوده تا از آنها در جهت ارائه یک ترجمه مطلوب استفاده نماید. بارزترین این توانایی ها، آگاهی و تسلط کافی به تمامی ابعاد زبانی هر دو زبان - زبان مبدأ و زبان مقصد است و باید ویژگی های دستوری و سبکهای نوشتاری آنها را خوب بداند.

نکته قابل ملاحظه در این خصوص این است که تنها آگاهی به یک یا دو زبان در بعد محدود کلمه و حتی تکلم به زبانی کفایت نمی کند و این قابلیت را در شخص ایجاد نمی کند که به کار ترجمه همت گمارد. چه، صحبت های دوستانه و روزمره از بسیاری جهات با نوشته ها و سخنرانی های رسمی و یا بحث های علمی متفاوت است.

بنابراین اگر از افق بالائی به ترجمه بنگریم، خواهیم گفت مترجم باید خود یک نویسنده باشد و بتواند در نویسندگی به زبان مادری خویش - که بهتر است زبان مقصد قرار گیرد - متبحر بوده، توانایی داشته باشد. زیرا تا نتواند متنی را شیوا و صحیح از جانب خویش انشاء کند، هرگز نمی تواند متنی را که از جانب مؤلف آن انشاء گردیده به طرز شیوا و صحیحی برگردان نماید.

یک مترجم باید با ادبیات و وضع اجتماعی و سیاسی و آداب و رسوم یک کشور خارجی آشنایی داشته باشد تا بتواند مفاهیم واقعی عبارات و اصطلاحات و تعبیحات آن زبان را تشخیص دهد. نه تنها آشنایی با ادبیات زبان خارجی لازم است، بلکه مطالعه و شناخت ادبیات زبان مادری نیز بسیار ضروری است. چه، تکلم به زبان مادری و عمری با آن زیستن - اگر چه به انسان تسلط و مهارتی خاص می دهد - ولی برای امر

- منظور از مترجم در این مجموعه، هر کسی است که به کار ترجمه همت می گمارد، نه مترجمین تجرب و کارآموزه.

- زبان مبدأ، زبان اصلی است که مورد ترجمه قرار می گیرد و زبان مقصد، زبانی است که متن اصلی را به آن برگردان می کنیم و تنهاست ترجمه از زبان مبدأ خارجی به زبان مقصد مادری انجام شود تا همانند موقیبت مترجم را بیشتر نماید، به عنوان مثال یک مترجم فارسی زبان در ترجمه یک متن عربی (زبان مبدأ) به زبان فارسی (زبان مقصد) موقیبت بیشتری را بدرقه کار خود خواهد کرد تا وقتی که یک متن فارسی را به عربی ترجمه کند.

ترجمه کافی نیست و یک مترجم باید با مطالعه متون ادبی و اشعار زبان مادری خود، بر سرمایه لغوی خویش افزوده‌های لغوی پیدا کند تا بتواند متن بازآفریده خود را بهتر و شیواتر ارائه دهد.^۱

از دیگر توانائی‌های لازم برای مترجم، شناخت موضوعی است که قصد دارد متن آن را برگردان کند و حتی باید در آن موضوع تخصص داشته باشد. بسیار بدیهی است یک عالم الهیات هر چند از بهترین زیاتشناسان و آگاهان به دستور زبان فارسی و انگلیسی باشد - نمی‌تواند متنی را درباره فیزیک کاربردی از انگلیسی به فارسی برگردان کند. مگر این که در آن موضوع نیز تخصص داشته باشد. بارها برای دانشجویان این مثال را آورده‌ام که اگر شخصی زبان فارسی را به خوبی و روانی بلدند و به کار برد ولی از ورزش فوتبال و اصطلاحات و خاص آن اطلاعی نداشته باشد، هرگز نمی‌تواند آن را حتی در سطح ابتدایی هم گزارش کند. و شاید بتوان گفت شناخت و اطلاع از موضوع ترجمه بی‌شبهت به این مثال نیست.

لذا کسی که می‌خواهد ترجمه خوبی ارائه دهد، در ابتدائی‌ترین مراحل باید ذوق و علاقه خویش را محک زند، پس از آن باید به هر دو زبان مبدأ و مقصد تسلط یافته، در شناخت ساختارهای مختلف نحوی دو زبان تبحر پیدا کند و اختلافات بین دو زبان را به خوبی بداند، زیرا هر دو زبان از ظرفهای زبانی مختلفی برای بیان عقاید و اندیشه‌ها استفاده می‌کنند و ساختارهای دستوری خاص خود را دارد و آنچه یک مترجم را بیشتر تحت تأثیر خود قرار می‌دهد، ساخت دستوری زبان مبدأ است که اگر به ساختارهای نحوی هر دو زبان تسلط داشته باشد، از شدت این تأثیر کاسته می‌شود. به عنوان مثال جمله دهایی در فارسی با فعل مضارع التزامی و یا مضارع ساده بیان می‌شود، در حالی که همین جمله در عربی با فعل ماضی ساخته می‌شود. اگر مترجم به این ساختارها آگاهی کافی داشته باشد جمله «رحمہ اللہوا خداوند او را آمرزید (رحمت کرد) ترجمه نمی‌کند، بلکه می‌داند در چنین جملات دهایی، این فعل ماضی عربی را باید در فارسی «رحمت کناد (بیامرزد) ترجمه کرد».

سخن درباره ترجمه و روشهای آن و مشکلات و موانع موجود در کار ترجمه فراوان است که علاتمندان را به کتب و مقالات منتشر شده در این زمینه، ارجاع می‌دهیم.^۲

آنچه در این کتاب می‌خوانید...

۱- در اینجا از فرصت‌نفاذ کرده، توجه اعضاء محترم ستاد انقلاب فرهنگی و مسؤولین محترم برنامه ریزی درسی دانشگاهی را به لزوم آشنائی دانشجویان رشته‌های زبان‌های خارجی با دستور زبان فارسی و نیز متون ادبی نظم و نثر فارسی جلب نموده، پیشنهاد می‌کنیم واحدهایی با عنوان واحدهای پایه به این منظور اضافه گردد.

۲- از جمله این مقالات، مقاله ای است از نگارنده تحت عنوان «ترجمه و تکریم‌های آن» که در شماره ۵۲ مجله کیهان اندیشه به چاپ رسیده است.

آنچه در این کتاب بیشترین همت خویش را مصروف آن نمودیم، تقویت همان توانایی‌هایی است که وجودش را در پیشگفتار برای مترجم ضروری دانستیم، بخصوص اولین توانایی که عبارت بود از آگاهی و تسلط کافی و تبحر در تشخیص ساختارهای دستوری و زبان مبدأ و مقصد.

بنابراین سعی شده با ارائه اسلوب‌های مختلف، اعم از مفردات، جمله‌ها، افعال و یا عبارات، در قالب تطبیقی آن، توانمندی تشخیص ساختارهای دستوری نحوی زبان فارسی و عربی را در دانشجو به وجود آورده و یا آن را تقویت نماییم و هدف عمده در این کار تحقیقی، پژوهشی - که برای اولین بار است به این صورت انجام می‌گیرد- تبیین اختلافات بین این ساختارهای نحوی و ظرف‌های زبانی است. چه، هر کدام از این دو زبان برای بیان مفاهیم از اسلوب‌های خاص و ظرف‌های خاصی مدد می‌گیرند. در حین تبیین این اختلافات بالطبع، معانی هر یک از مفردات یا حروف و حتی افعال عربی و نقشی که در چارچوب ظرف‌های زبانی عربی ایفا می‌کنند روشن خواهد شد.

بنابراین می‌توان خصوصیات مجموعه حاضر را در موارد زیر خلاصه کرد:

۱. عنوان سرفصل موضوعات آن، عناوین موضوعات دستور زبان فارسی است و پس از آن معادل‌های

عربی ذکر شده است.

۲. مبنای کار در این مجموعه تحقیقی بر این است که دانشجو در سطح مبادیء العربیه جلد چهارم، صرف و نحو را بداند و یا حداقل مقدمات آن را بخوبی فرا گرفته باشد.

۳. مباحث صرفی نحوی در مواقع ضروری ذکر گردیده و از طرح مباحثی چون مواضع فتح یا کسر- این خودداری کرده، زیرا طرح این مسائل و موضوعات، این مجموعه را از هدف اصلی که راهی و گامی برای ترجمه صحیح است دور می‌کند.

۴. اکثر معادل‌هایی که ارائه داده ایم، منتخبی است از کتب معتبر عربی که پس از تطبیق آن با کتب نحوی

و صرفی آورده ایم و گاه نیز با انجام مقابله بین کتب عربی و ترجمه صحیح آنها که به چاپ رسیده، معادل‌هایی

۱- علت این که در این مجموعه مبنای بررسی مطلب، عناوین موضوعات فارسی است بدین خاطر است که دانشجویان این رشته، آن اندازه که در ترجمه متون فارسی دچار مشکل می‌شوند، ترجمه متون عربی به فارسی برایشان مشکل نیست. از طرفی احساس می‌شود که در این مرحله، دانشجویان، بیشتر از این که مباحث صرفی و نحوی را بخوانند و به شکل محفوظاتی قرار در ذهن نگه دارند، نیاز به فهم آنها و نحوه کاربرد آنها در یک جمله، مقاله و یا انشاء دارند. تا کی دانشجو افعال ناقصه و مقاریه را رافع اسم و ناصب خبر، ترکیب کند اما نداند چگونه باید ترجمه کرد و یا در ترجمه یک جمله فارسی و یا انشای یک مقاله چه موقع باید از آنها بهره گرفت؟ تا کی فاعل سبب و فاعل جزاء را بخواند ولی نداند در نوشتن یک جمله به چه کارش خواهد آمد؟ لذا به این امید که این طرح جدید ضامن موفقیت ما در آموختن هنر ترجمه باشد، آن را به کار گرفتیم.

شده است و جز در مواردی حتمی - که نظرات بر آن متفق است - از مرام این است و جز این نیست! احتراز نموده‌ایم.

۵. همان طور که گفته شد در ارائه معادل‌ها بیشتر تکیه بر ترجمه فارسی به عربی است بنابراین اگر به عنوان مثال برای قید «تزدیک بودن»، در عربی فعل «کاد» و اسم و خبرش را معادل آورده ایم بدین معنا نیست که هر گاه در عربی با این فعل و اسم و خبرش برخوردیم، باز هم آن را نزدیک بوده ترجمه کنیم، چه بسا به معانی دیگری چون تقریباً، نه چندان و... هم به کار رود. به این مطلب در کتاب حاضر بارها در مواقع ضروری اشاره نموده ایم.

مراحل ترجمه

ترجمه همچون هر کار عملی اگر با شناخت‌زدگی و بدون تأمل انجام گیرد، نتیجه مطلوبی به دنبال نداشته، ترجمه موفق نخواهد بود. لذا موفقیت مترجم در ارائه یک ترجمه خوب، مرهون رعایت مراحل زیر است:

۱. خواندن متن از اول تا آخر با دقت کافی برای دریافت مفهوم کلی و روح مطلب. هرگز نباید بدون خواندن متن، به ترجمه اقدام نمود. برای درک علت این موضوع مثالی مرزینیم: در یک متن عربی که در مورد دھوت به یک ضیافت شامی است، جمله «پتواردون مېگړین آمده است». این متن برای ترجمه به دانشجویمان داده شد. آنتهایی که متن را تا آخر نخواندند و یا دقت کافی نکرده بودند، در ترجمه این جمله به اشتباه افتادند و «مېگړین» را با استفاده از یکی از معانی آن «صبح زود» ترجمه کردند. در حالی که این، یکی از معانی «مېگړ» است و معنای دیگرش «زود هنگام» و «سریع آمدن» می باشد که معنای اول (صبح زود) با موضوع متن که ضیافت شام است تعارض دارد. بنابراین با کمی تأمل می توان فهمید منظور این است که «میهبانان زود هنگام به میزبان وارد شدند».

۲. مرحله دوم شناخت لغات و ترجمه آنهاست. در این مرحله، لغات مشکل از متن استخراج شده معانی مختلف آنها از کتب لغت مشخص می گردد.

دانشجو باید تشخیص دهد، کدام معنای معین شده، با متن مناسب است. چه، در عربی لغاتی وجود دارند که در هر متنی و در قالب هر ترکیبی معنای خاصی را می رسانند. به عنوان مثال کلمه «عیون» در جمله «ارسلتُ العیون الی المدینة» به معنی «جسوسان» و در جمله «فجرت العیون فی الغابات» به معنی «چشمه هاست».

افعال نیز چنین است به فعل «ضرب» کتاب لغت مراجعه نمایید. اگر چه هر گاه به صورت منفرد به کار رود به معنای زدن و برخورد چیزی با چیز دیگر است، اما در ترکیبات مختلف معنای لغوی خود را از دست

داده معنای جدیدی می‌رساند. بنابراین اگر گفتیم «ضرب فی البوق» یعنی در آن دمید و اگر گفتیم «ضرب عنده صفحاً» یعنی از اشتباه او چشم پوشید و او را بخشید.

در فارسی نیز چنین لغات و افعالی هست که دانشجو برای ترجمه باید با درایت معنای خاص هر کدام را در جای مناسب خود به کار برد. به عنوان مثال در جمله «یک دست صدا ندارد» کلمه «ید» معادل خوبی برای دست است اما در جمله «یک دست کت و شلوار خریدم» دیگر «ید» معادل مناسب و هم معنی آن نیست بلکه باید «مطم» را به کار برد.

در ترجمه افعال مرکب فارسی نیز باید بسیار هوشیار بود. زیرا چه بسا افعال مرکبی است که برای هر جزء آن در عربی معادلی به نظر می‌رسد. مانند «دست کشیدن به شیشه» که فعل دست کشیدن در عربی در چنین جمله‌ای «مسح» است در حالی که در لحظه اول برای دانشجویانی که بدون تأمل و با روش تحت‌اللفظی اقدام به ترجمه نمایند، تداعی می‌شود که اگر معادل دست و کشیدن در عربی را با هم به کار برد، درست ترجمه کرده است یعنی ید + مسح.

بنابراین فعل دست کشیدن در جمله «از کار دست کشید» در عربی با افعال انقطع، عطل العمل، شطب بیان می‌شود نه ترجمه تحت‌اللفظی و واژه به واژه آن.

دانشجویان در این مرحله باید قدرت تشخیص خود را در فهم معانی لغات با انجام تمریناتی تقویت نمایند.

۳. مرحله سوم تشخیص عبارات و ترکیبات اصطلاحی و ترجمه آنهاست.

در این مرحله باید اصطلاحات تشخیص داده شده، با استفاده از کتب اصطلاحات و معجمها معانی آنها مشخص گردد. زیرا در هر زبانی گروهی از ترکیبها و عبارات وجود دارد که در معانی خاصی و مناسبت‌های ویژه‌ای به کار می‌روند که آنها را عبارات اصطلاحی نامند. در انگلیسی با لفظ Idiom یا عبارت Idiomatic Expression بیان می‌شوند. در این عبارات و ترکیبات، کلمه از حد معنای لغوی خود تجاوز کرده، معانی دیگری در قالب آن ترکیبات افاده می‌کند و گاهی هم با اسلوب کنایی یا از طریق مجاز و استعاره در قلمرو علوم بلاغی قرار می‌گیرد که هدف از کاربرد آن غالباً تبیین کلام یا زینت دادن به آن یا قوت بخشیدن به تأثیر کلام و یا ایجاد لطافت در سخن است.

گاه این عبارات، عمومیت پیدا کرده به صورت ضرب‌المثل به کار می‌روند، مثل «یو النار الی قرصه». آیا در ترجمه باید معنای لغوی را به کار برد و نوشت: «فلانی آتش تنور را به سوی قرص نان خود می‌کشد» (تا زود بپزد)؟ مسلم است چنین ضرب‌المثلی در فارسی نیز معادل دارد پس باید بجای ترجمه تحت‌اللفظی آن معادلش را در فارسی به کار برد (تیشه به رو خود است)

اگر برای ضرب المثل معادل فارسی وجود داشت، معنای آن را به کار می‌بریم. عبارت کنایی «کَلْبٌ عَلِيٌّ رُوْسَهْمُ الطَّيْرُ» که در عربی بیانگر شدت وقار و سکوت و سکون ناشی از آن می‌باشد (ابوسمید، ۱۹۸۷). اگر تک تک کلمات را به فارسی ترجمه کنیم تنها آن معنای اصلی را که ضرب از آن می‌فهمد نمی‌رساند بلکه چه بسا عبارتی مضحک و نامأنوس باشد. پس در ترجمه باید آن معنای کنایی را که از چنین عبارتی فهمیده می‌شود آورد.

بنابراین به نظر می‌رسد در ترجمه، آنچه بیشتر نیاز به تأمل و درک عمیق دارد، همین اصطلاحات و ترکیبات اصطلاحی و مثل‌هاست.

۴. مرحله چهارم تشخیص ارکان جمله (فعل، فاعل مفعول) و اجزای دیگر آن. در این مرحله ارکان جمله، نقشهای مختلف اسم، حروف ربط و قیود باید شناخته شده، جملات ساده از جملات مرکب تمیز داده شود؛ در جملات مرکب باید جمله پیرو و پایه مشخص‌گشته تا نحوه ترجمه آنها و معادل‌هایش در عربی و یا در فارسی آسانتر گردد.

فهرست مطالب

۳..... نهاد	
۳.....	۱, ۱ حالات نهاد.....	
۱۰.....	۱, ۲ نهاد مؤول.....	
۱۱.....	۱, ۳ متعلقات نهاد.....	
۱۱.....	۱, ۳, ۱ مضاف الیه (نقش اضافی).....	
۱۴.....	۱, ۳, ۲ مضاف موصوف.....	
۱۸.....	۱, ۳, ۳ صفت.....	
۴۴.....	۱, ۳, ۴ صفت از نظر ساختمان.....	
۵۵.....	۲ گزاره.....	
۵۵.....	۲, ۱ مفعول.....	
۵۵.....	۲, ۱, ۱ نهاد مفعولی (مسندالیه مفعولی).....	
۵۶.....	۲, ۱, ۲ مفعول مؤول.....	
۵۸.....	۲, ۲ متمم.....	
۶۱.....	۲, ۳ تمییز.....	
۶۵.....	۲, ۴ قید.....	
۶۶.....	۲, ۴, ۱ قید صفت.....	
۶۸.....	۲, ۴, ۲ قید فعل.....	
۱۰۴.....	۳ فعل.....	
۱۰۴.....	۳, ۱ فعل از نظر ساخت.....	
۱۰۴.....	۳, ۱, ۱ افعال ناقص.....	

۱۱۰.....	افعال ربطی.....	۳، ۱، ۲
۱۱۳.....	فعل از نظر زمان.....	۳، ۲
۱۱۴.....	ماضی.....	۳، ۲، ۱
۱۳۷.....	حروف ربط.....	۴
۱۴۰.....	حروف ربط ساده.....	۴، ۱
۱۴۰.....	«که» و ساختارهای آن.....	۴، ۱، ۱
۱۶۲.....	«تا».....	۴، ۱، ۲
۱۶۷.....	«یا».....	۴، ۱، ۳
۱۶۹.....	«یا... یا» (یا این که...).....	۴، ۱، ۴
۱۷۰.....	«نه».....	۴، ۱، ۵
۱۷۲.....	«نه... نه».....	۴، ۱، ۶
۱۷۲.....	«و، ولی، لیکن».....	۴، ۱، ۷
۱۷۳.....	چه... چه (خواه... خواه).....	۴، ۱، ۸
۱۷۴.....	حروف ربط مرکب.....	۴، ۲
۱۷۵.....	به محض این که... (هنوز نه... که، همین که).....	۴، ۲، ۱
۱۷۷.....	تا این که.....	۴، ۲، ۲
۱۷۸.....	برای این که.....	۴، ۲، ۳
۱۸۰.....	«اگر چه».....	۴، ۲، ۴
۱۸۲.....	«آنقدر که...».....	۴، ۲، ۵
۱۸۳.....	«مگر این که».....	۴، ۲، ۶
۱۸۴.....	«این قدر... که».....	۴، ۲، ۷
۱۸۴.....	«آن گونه که...» (همان طور که).....	۴، ۲، ۸
۱۸۵.....	«آنچنان... که».....	۴، ۲، ۹

۱۸۶.....	«بلکه»	۴, ۲, ۱۰
۱۸۷.....	نه تنها... بلکه	۴, ۲, ۱۱
۱۸۸.....	این، در حالی است که	۴, ۲, ۱۲
۱۸۹.....	چنین نیست که:	۴, ۲, ۱۳
۱۹۰.....	«از آنجا که...» (چون که...)	۴, ۲, ۱۴
۱۹۱.....	مادامی که	۴, ۲, ۱۵
۱۹۲.....	از وقتی که	۴, ۲, ۱۶
۱۹۳.....	آن است که	۴, ۲, ۱۷
۱۹۳.....	دیر زمانی است که... (خیلی وقت است که...)	۴, ۲, ۱۸
۱۹۵.....	اقسام جمله از نظر مفهوم	۵
۱۹۶.....	جمله خبری	۵, ۱
۱۹۶.....	جملات تعجبی	۵, ۲
۲۰۵.....	جملات پرسشی	۵, ۳
۲۰۶.....	«آیا»	۵, ۳, ۱
۲۱۰.....	«چگونه، چگونه، چگونه»	۵, ۳, ۲
۲۱۰.....	«از کجا»	۵, ۳, ۳
۲۱۱.....	«کی، چه وقت»	۵, ۳, ۴
۲۱۲.....	«تا کی»	۵, ۳, ۵
۲۱۲.....	«چه کسی، کی»	۵, ۳, ۶
۲۱۳.....	«چه چیز، چه»	۵, ۳, ۷
۲۱۵.....	«چقدر، چند تا، چند...»	۵, ۳, ۸
۲۱۵.....	«چرا، برای چه»	۵, ۳, ۹
۲۱۷.....	«کدام»	۵, ۳, ۱۰

٢١٩.....	جملات شرطی	٥,٤
٢٢٠.....	«اگر»	٥,٤,١
٢٢٤.....	«هرکه»	٥,٤,٢
٢٢٥.....	«هرجا، هرکجا»	٥,٤,٣
٢٢٦.....	«هرگاه، هر وقت»	٥,٤,٤
٢٢٧.....	«هر طور»	٥,٤,٥
٢٢٧.....	«هر...»	٥,٤,٦
٢٢٩.....	تمرینات	٦
٢٢٩.....	تمرینات مضاف موصوفه	٦,١
٢٣١.....	تمرینات صفات برتر و عالی:	٦,٢
٢٣٤.....	تمرینات صفات اشاره	٦,٣
٢٣٦.....	تمرینات صفات مرکب:	٦,٤
٢٣٦.....	تمرینات نعت سببی	٦,٥
٢٣٨.....	تمرینات متمم	٦,٦
٢٤٣.....	تمرینات افعال:	٦,٧
٢٤٦.....	تمرینات حروف ربط	٦,٨
٢٥٣.....	تمرینات جملات تعجیبی	٦,٩
٢٥٤.....	تمرینات جملات پرسشی	٦,١٠
٢٥٦.....	تمرینات جملات شرطی	٦,١١

فصل

اول: نهاد

۱ نهاد

نهاد یکی از اجزای اصلی یک جمله کامل است، که درباره آن صحبت می‌کنیم و به عبارتی، کاریا صفتی و یا حالتی را به آن نسبت می‌دهیم و به این خاطر به آن مسندالیه نیز می‌گویند. مانند: حسن رفت. مسئله روشن شد. ورزش بدن را قوی می‌کند. در این جملات، به ترتیب حسن، مسئله، ورزش، نهاد و بقیه جمله گزاره می‌باشد.

ممکن است نهاد - همچون جملات گذشته - تنها و بدون هیچ متعلق ذکر شده باشد ولی گاهی هم نهاد یا با مضاف الیه یا با صفت، یا با هر دو یا با بدل همراه است. مانند جملات زیر:

- حسن، برادر علی رفت.

- مسئله جنگ روشن شد.

- موضوع حمله بیرحانه اسرائیل به فلسطین عالمگیر شد.

- ورزش باستانی، بدن را قوی می‌کند.

در جمله اول «برادر علی» بدل و در جمله دوم «جنگ» مضاف الیه، در جمله سوم «حمله بیرحانه اسرائیل» مضاف الیه همراه با صفت و در جمله چهارم «باستانی» صفت است.

در این بخش به بررسی نهاد و حالات آن و متعلقاتش در فارسی و معادل های آنها در عربی می‌پردازیم.

۱,۱ حالات نهاد

اسمی که در جمله نهاد واقع می‌شود، ممکن است یکی از پنج حالت زیر را داشته باشد. (انوری، ح. احمدی گیوی، ح. ۱۳۷۴. ۲/۱۱۴)

الف) کننده کاری باشد به عبارت دیگر انجام دادن کاری را به اثبات یا نفی به او نسبت دهیم. که در این صورت نهاد در جمله، نقش فاعلی دارد و فعل آن هم معلوم است. مانند:

- سعید آمد.

- علی از حقیقت دفاع نمی‌کند.

معادل این گونه نهادها در عربی عبارتست از:

الف) فاعل، به شرطی که ضمیر مستتر نباشد. مانند: جاء سعید.

توجه:

«اگر در تشخیص فاعل دچار اشتباه شویم، ترجمه کاملاً غلط به دست می‌دهد. مانند:

• الحلمُ و الأناةُ توأمان يُتتجهما حلُّ المهمة. (نهج البلاغه. حکمت. ۴۶۰)

سربدباری و درنگ هم آهنگند و نتیجه آن بلند همتی است. (دشتی، م. ۱۳۷۹. ۷۳۹)

«اعلوا اعل است در حالی که مترجم آن را مفعول گرفته و ترجمه اش اشتباه است. لذا ترجمه صحیح چنین

می‌شود:

سربدباری و درنگ همراه هم و ثمره بلند همتی هستند.

۲) مبتدا، و آن زمانی است که فعل، مؤخر و کتله آن مقدم شده باشد. مانند: سعيدٌ جاءَ.

ب) پذیرنده کاری باشد، یعنی پذیرفتن کار و عملی را به نهاد نسبت دهیم. مانند:

– غذا آماده شد.

در این صورت افعال، مجهولند و فاعل، معلوم نیست.

معادل این نهاد، در عربی عبارتست از:

۱) نكَب فاعل فعل مجهول . مانند :

حضِرُ الطعام.

اگر دقت کنیم در این نوع جمله‌ها حدثی رخ داده است لذا در برخی موارد زیباتر است از فعل لازم «تم»

نیز استفاده کرده بگوییم:

• تم تحضير الطعام.

مانند جمله زیر:

• تمتثلك الدراسة في نيوزيلندا حيث تم أخذ مجموعة من لأطفال و بالأخص ضمن عمر السنة الثامنة و

التاسعة فكانت النتائج بوجود حرق كبير لدى الأطفال ذوي الرضاعة الطبيعية عن ذوي الرضاعة الإصطناعية

فمما يخص الذكاء . (حليب الأم و ذكاء الطفل. ۵۵)

بازر فارسی - بجز در موارد ضروری در شعر - فعل باید آخر جمله ذکر شود، ولی در عربی، زمانی که مستدالیه، فاعل باشد،

چون فعل، حامل است، اصل چنین است که فعل مقدم شود. مثل: جاء سعيدٌ. چنین جمله‌ای را در عربی فعلیه نامند. اما گاهی

بتاثر انگیزه‌هایی، مستدالیه مقدم می‌گردد. یکی از این انگیزه‌ها، تأکید بر مستدالیه است مثلاً در جمله «سعيد جاء» می‌دانیم

کسی آمده اما تأکید می‌کنیم آن کسی که آمده، سعيد است. البته انگیزه‌های دیگری نیز وجود دارد که مربوط به بحث معانی

است و برای شناخت آنها به جواهرالبلاغه ص ۱۳۹ و ۱۴۰ مراجعه نمایید.

پن پڑوہش در نیوزیلند به انجام رسید کہ در آن گروهی از کودکان ہفت و ہشت سالہ را بررسی کرد. نتایج حاصلہ بیانگر این بود کہ بین ضرب ہوشی کودکانی کہ با شیر مادر تغذیہ شدہ بودند و کودکانی کہ شیر خشک خوردہ بودند تفاوت زیادی بود.

۴ فاعل برخی افعال لازم صری نیز معادل این گونه نهادہاست. مثل «اسباب» و «حیل» در جملات زیر کہ فعل ہر دو جملہ بہ معنای گسیختہ شدن و پارہ شدن است.

- انقطعَتِ الأسبابُ .

- تقطعَ الخُلُ .

این دو فعل ہر دو لازمند و برای اینکہ جملہ کاملی بسازند فقط نیاز بہ فاعل دارند.

در قرآن کریم نیز چنین آمدہ :

- إَلاَّ أَن تَقَطَّعَ قُلُوبُنَا .

(توبہ: ۱۱۰)

- مگر این کہ قلبہایشان بگسلد و پارہ پارہ شود.

می بینیم کہ این افعال لازم، صفت پارہ پارہ شدن و گسیختگی را بہ فاعل خود کہ همان نهاد است نسبت دادہ اند.

ج) پذیرندہ صفت و حالتی باشد بہ بیان دیگر، پذیرفتن صفت و حالتی را با فعل «شدن» و یا «گردیدن» بہ اثبات و یا نفی بہ نهاد نسبت دەیم. مانند :

- علی مریض شد.

- آنها با ہم دوست شدند.

معادل این گونه نهادہا در صری عبارتست از :

۱) اسم افعال ناقص «صار»، «أصبح»، «أمسى»، «بات» مانند :

- پشیمان گشتم.

دالبتہ اینگونه افعال غیر از معنای «گردیدن» و «برداشتن معنای دیگرگونی و تحول»، معنای دیگری ہم الیادہ می کنند کہ ہر کدام از آنها پذیرفتن صفتی را در زمانی می رسانند. مثلاً «أصبح» یعنی هنگام صبح چنین شد و یا «أمسى زید» مریضاً یعنی زید هنگام عصر مریض شد و در چنین حالتی باز ہم ناقصہ اند. یعنی بہ غیر از اسم بہ خبر نیز احتیاج دارند، ولی بیشتر بہ معنای شدن و گردیدن بہ کار می روند. گاهی ہم صرفاً معنای داخل شدن در وقتی خاص را می رسانند مانند آیہ شریفہ «فسبحان اللہ حین تمسون و حین تصبحون» (روم: ۷) یعنی هنگامی کہ عصر می کنید یا صبح می کنید خداوند را تسبیح گوید. و یا مانند آیہ شریفہ «والذین یبیتون لیوم مجّداً و قیاماً» (فرقان: ۶۴) کہ «بیتون» در این آیہ یعنی شب را بہ صبح رساندن. در این صورت دیگر ناقصہ نیست بلکہ فعل تام است و تنها با آوردن فاعل معنای جملہ تمام می شود.

* صرْتُ نادماً.

نمونه:

* فَتَقَرُّوْهَا فَأَصْبَحُوا نَادِمِينَ. (شعراء: ۱۵۷)

- آن نازه را پی کردند پس پشیمان شدند.

* فَأَصْبَحْتُمْ بِنِعْمِي إِخْوَانًا. (آل عمران: ۱۰۳)

- شما به نعمت او با هم برادر شدید.

در این جملات نهاد در جمله فارسی، همان اسم فعل «صار» یا «أصبح» در جمله عربی است که به ترتیب ضمیر متصل ت، اسم «صار» و نهاد فارسی و ضمیر متصل «واو» اسم «أصبح» و نهاد در جمله فارسی و ضمیر متصل «تم» نیز اسم «أصبح» که همان نهاد (یعنی شما) در جمله فارسی است.

د) دارنده صفت و حالتی باشد به عبارات دیگر، داشتن صفت و حالتی را به صورت اثبات یا نفی به آن

نسبت می دهیم. مانند «علی» و «زمین» در جمله های زیر:

- علی قهرمان نیست.

- زمین کروی است.

چنان که می بینیم فعل این گونه جملات برای اثبات «است» و برای نفی «نیست» یا نمی باشد» است.

معادل اینگونه نهادها در عربی عبارتست از:

۱) مبتدایی که خبرش جمله فعلیه نباشد؛ بلکه خبرش یا مفرد (در مقابل جمله) یا شبه جمله (ظرف یا جار و

مجرور) و یا جمله اسمیه باشد. مانند:

* اللهُ كَرِيهُ الشَّكْلِ.

* عَلِيٌّ ذَكِيٌّ.

* سَعِيدٌ أَبْرَهُ عَالَمًا.

۲) «یکون» و صیغه های دیگر آن. مانند:

- معمولاً وسیله ای که جراحات ایجاد می کند چاقوست.

* فِي الْعَادَةِ ، فَإِنَّ الْأَدَاةَ الَّتِي تُحْدِثُ الْجِرْحَ تَكُونُ السَّكِينِ.

د در بخش افعال درباره این نوع افعال یعنی «است» و «نیست» صحبت خواهیم کرد.

لازماً اگر خبر چنین مبتدایی جمله فعلیه باشد، دیگر چنین نهادی دارنده صفت نیست بلکه فاعل است. چنان که در شماره ۱) از

معادل های حالت اول نهاد دهیم.

نمونه :

- * ليس علي بعللاً.
- * ليس الجورُ حرّاً.
- * لستُ عليكم بوكيلٍ.

(انعام: ۶۶)

در این جملات به ترتیب «علی» و «الجور» و ضمیر متصل «تُ» اسم «لیس» است چنان که در ترجمه فارسی آنها نهاد می باشد.

توجه :

اگر صفت و حالتی را به صورت نفی به نهاد نسبت دهیم، خبر این فعل ناقص «لیس» باید صفت باشد، چه مشتق (مانند صفت مشبیه، اسم فاعل و اسم مفعول، صیغه مبالغه و افعال تفضیل) و چه جامد (مانند اسم منسوب مثل ایرانی). در غیر این صورت چنان که خواهیم دید، دیگر صفت به آن نسبت داده نشده، بلکه مطلق وجود داشتن و هستی رابه نفی به آن نسبت داده ایم.^۱

پس ملاحظه می کنید که هر گاه فعلی در فارسی به «شد» یا «گردید» ختم شده بود، لزومی ندارد از افعال ناقص «صار» یا «صبح» و مانند آن استفاده کرد، بلکه افعال مجهول و برخی از افعال لازم، نیز معادل این گونه افعال فارسی هستند.^۲

ه) هستی و وجود داشتن را به آن نسبت دهیم یا به اثبات یا به نفی مانند :

* يأتي على الناس زمان تكون الدولة للحمقى. (ابن الجوزى، ۳۷)

سروزی می رسد که روزگار به نفع احمق هاست.

۴ زمانی که صفت و حالتی را به صورت نفی به آن نسبت دهیم، معادل آن نهاد، در عربی اسم فعل ناقص

«لیس» و بقیه صیغه های آن است. مانند :

- راه دیگری هم هست.

۱- در ک بند ه از حالات نهاد

۲ در این باره در بخش افعال مفصل صحبت خواهیم کرد.

• هناك طريق أخرى أيضاً.

- مشکلی است که با کمک او حل می شود.

• هناك مشكلة تتحل (ترفع) بمساعدته.

- در خانه کسی نیست.

• ليس في البيت أحد.

- در بین مردم، افرادی هستند که ...

• هناك بين الناس أشخاص...

- شب بود.

• كانَ اللَّيْلُ.

چنان که ملاحظه می کنید، گاهی هستی یا عدم آن، به طور مطلق به نهاد نسبت داده می شود مانند جمله اول و دوم ولی گاهی منظور از چنین نسبتی، وجود داشتن یا عدم وجود نهاد در مکانی خاص است مثل جمله سوم و چهارم.

در صورت اول اگر بر زمان حال دلالت کند از اسم اشاره «هناك» یا «هناك» یا «كَمْ وَكَمْت» استفاده می شود. در این صورت این گونه نهاد، در جمله عربی مبتدای مؤخر و این اسماء خیر مقدم است. مانند ترجمه جمله اول و دوم.

نمونه :

• هناك ثغرة مازالت تعترض سيل النيلين يدرسون شعر بدر. (السياب، ب. ۱۹۸۹. مقدمه)

- همیشه در برابر کسانی که شعر بدر شاکر السیاب را بررسی می کنند، مانعی هست.

اما اگر بر زمان گذشته دلالت کند، قبل از اسم اشاره، «كان» ناقص اضافه می کنیم و یا فقط از «كان» تام استفاده می نماییم. مانند :

• في الوقت نفسه كانت هناك محاولات تجديد في العروض. (الملايكة، ن. ۱۹۶۲. ۹)

- در همان وقت (در عین حال) کوشش هایی در زمینه تجدید علم عروض وجود داشت.

• كان كَمْت شعراء لم يشاءوا أن يتركوا المذهب البغدادي. (فروخ، ح. ۱۹۶۹. ۴۳/۲)

- شاعرانی بودند که نمی خواستند مذهب بغدادی را رها کنند.

اما در صورت دوم یعنی زمانی که وجود داشتن یا عدم وجود در مکانی خاص را به نهاد نسبت دهیم -
اگر بر زمان حال دلالت کنند و نسبت، مثبت باشد، نهاد در جمله فارسی همان مبتدای حریمی است. مانند:
- در خانه مردی هست.

* في الدار رجلٌ .

که رجل مبتدای مؤخر است و همان نهاد، در جمله فارسی است.
یا اگر از فعل «يوجد» استفاده شود، نهادی که به آن، نسبت وجود یا عدم وجود داده ایم، نایب فاعل این
فعل مجهول است. مانند:

* يوجد بين الناس أشخاضٌ ...

- در میان مردم افرادی هستند که...

که «افراد» در جمله فارسی، نهاد و در مقابل آن «اشخاص» در جمله حریمی نایب فاعل فعل «يوجد» است.
نمونه:

* خفاش طير يوجد في الأماكن المظلمة بعد الغروب و قبل العشاء. (الاشيخ، ش. ۱۹۸۶. ۲/۲۳۸)

- خفاش بعد از غروب و قبل از عشا در مکانهای تاریک وجود دارد.

اما اگر نسبت، نفی باشد و بر زمان حال دلالت نماید، یا از «ليس» استفاده کرده و نهاد هم بالطبع اسم
«ليس» به حساب می آید. مانند:

* ليس في الدار أحدٌ.

و یا فعل مجهول «يوجد» را با «لا» نافی منفی می کنیم. مانند:

- بین کتابها، کتابی درباره نحو نیست. (وجود ندارد)

* لا يوجد بين الكتب كتبٌ في النحو.

نمونه:

* في النار نور ليس وجد في الزند. [ابوالفتح بستی] (الاعمالی، ۱. ۱۹۸۳. ۱/۴۱)

- در آتش نوری است که در آتش زنه نیست.

و یا می توان از «لا» نفی جنس استفاده نمود که نهاد در این صورت همان اسم «لا» نفی جنس است. مانند:

- هیچ مردی در منزل نیست.

* لا رجلٌ في الدار.

اما اگر بر وزن گذشته دلالت کند و هستی را در زمان گذشته به نهاد نسبت دهیم یا از «کان» ناقص استفاده می کنیم که در این صورت نهاد، اسم «کان» محسوب می شود. مانند:

• **کان علی آبی المكتبة.**

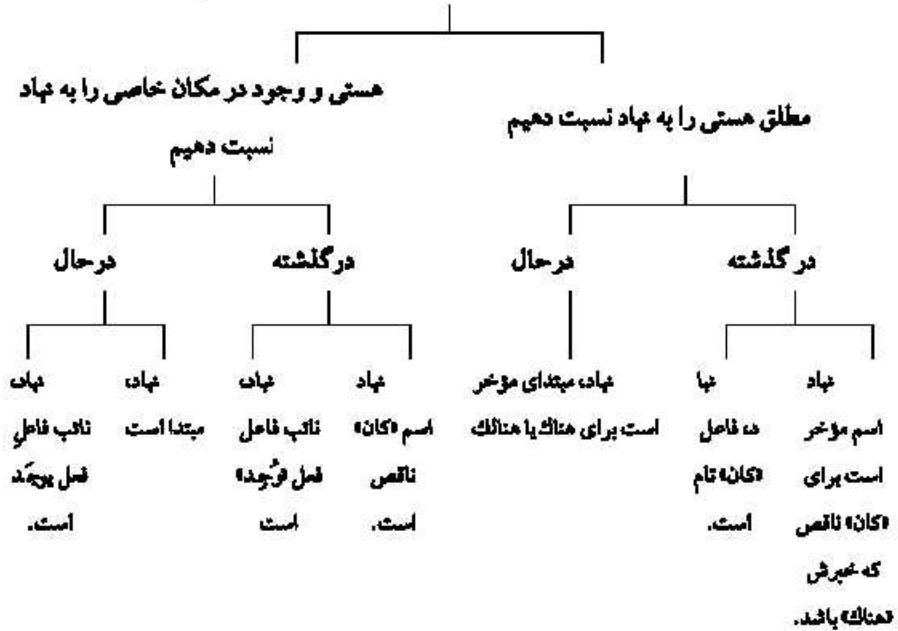
و یا از فعل ماضی و مجهول «وَجَدَ» استفاده می نماییم. مانند:

- در میان کتابهایش کتاب داستان هم بود. (وجود داشت)

• **وَجَدَ بَيْنَ كِتَابَيْهِ الْقِصَّةَ أَيْضاً.**

خلاصه بند (ه) در نمودار صفحه بعد نمایش داده شده است.

نهادی که هستی و وجود داشتن را به آن نسبت دهیم



۱,۲ نهاد مؤول

گاهی نهاد در جمله به صورت عبارت یا جمله ای است که می توان آن را به مصدر تأویل کرد و تمام این عبارت یا جمله، نهاد فرض می شود. مانند:

- در جراید آمده است که جمعیت تهران در ۵ سال آینده دو برابر خواهد شد.

ذاین فعل، دائماً به همین صورت مجهول به کار می رود و صیغه معلوم، ندارد و به معنی «وجود داشتن» می باشد. بنابراین، آن را با فعل «وَجَدَ» که مجهول و «وَجَدَ» (به معنی یافت) است اشتباه نکنید.
(ر.ک کتب لغت مانند المنجد والمعجم الوسيط و لسان العرب).

در این جمله، عبارت «جمعیت تهران در ۵ سال آینده دو برابر خواهد شد» نهاد و از نوع دوم است و می توان آن را به مصدر «دو برابر شدن جمعیت تهران در پنج سال آینده» تأویل کرد. چنین نهادهایی را در فارسی مؤول گویند و در عربی نیز همین نام بر آنها اطلاق شده، گفته می شود فاعل مؤول یا نائب فاعل مؤول و مانند آن. این گونه نهادها در جملات مرکب و معمولاً پس از حرف ربط «که» به کار می رود. و چون در بحث حروف ربط، مفصل در این باره و معادلهای آن در عربی صحبت خواهیم کرد، بنابراین شما را به فصل چهارم (حرف ربط «که») ارجاع داده، از شرح مفصل آن در اینجا خودداری می کنیم.

۱,۳ متعلقات نهاد

چنان که گفته شد، یک جمله ساده مستقل حداقل از دو جزء اصلی نهاد و گزاره تشکیل شده است. اما هر کدام از این دو قسمت ممکن است متعلقاتی داشته باشند و یک جمله مستقل طولانی درست کنند. مانند:

- دیروز بین دانش آموزان ممتاز دبیرستان آزادی منطقه تهران و دانش آموزان تیزهوش دبیرستان سعدی منطقه لادر محل اداره آموزش و پرورش، مسابقه جالبی برگزار شد.

این جمله طولانی، فقط یک فعل داشته، نهاد آن مسابقه و از نوع دوم حالات نهاد و موصوف به صفت «جالبی» است. و گزاره نیز دارای متعلقاتی چون قید زمان، قید مکان، حروف اضافه، متمم و... می باشد. بنابراین نهاد می تواند متعلقاتی چون مضاف الیه، صفت و بدل داشته باشد که در این بخش به بررسی مضاف الیه و صفت پرداخته و چون در مباحث نحوی مبحث مستقلی به نام بدل وجود دارد و در ترجمه آن مشکل چندانی نیست از طرح آن در اینجا صرف نظر می کنیم.

۱,۳,۱ مضاف الیه (نقش اضافی)

مضاف الیه، اسم یا کلمه جانشین اسم است که به دنبال اسم مکسوری می آید و آن اسم مکسور به آن نسبت داده می شود. مانند: کتاب سعید، دست روزگار، قد سرو که کلمه اول را مضاف و کلمه دوم را مضاف الیه و نقش آن را نقش اضافی گویند. نقش اضافی، یکی از نقشهایی است که اسم می تواند هم در فارسی و هم در عربی بپذیرد.

در فارسی انواع مختلفی از اضافه وجود دارد که عبارتند از: اضافه ملکی مانند: (خانه علی) اضافه تخصیصی که در آن مضاف مخصوص مضاف الیه است مانند: (میز مطالعه)، اضافه توضیحی که در آن مضاف، اسم عام و مضاف الیه، نام مضاف را بیان می‌دارد. مانند: (کشور ایران)، اضافه بیانی که در آن مضاف الیه جنس مضاف را بیان می‌دارد. مانند: (لباس پشم، ظرف مس)، اضافه اقترانی که در آن میان مضاف و مضاف الیه نوعی مقارنت و همراهی باشد مانند: (دست ادب یعنی دستی که همراه با ادب است)، اضافه تشبیهی که در آن، میان مضاف و مضاف الیه رابطه شباهت و همانندی باشد. مانند: (قد سرو، لب لعل) اضافه استعاری که در آن، مضاف در غیر معنای حقیقی خود به کار رود. مانند: (دست روزگار) و اضافه «بنوت» (فرزندی) مکرر آن اسم فرزند بر اسم پدر یا مادر افزوده می‌شود. مانند: (هسی مریم، محمد زکریا).

در عربی اضافه یکی از موضوعاتی است که بحث نسبتاً گسترده‌ای دارد و به همین جهت زمینه مناسبی بوده است تا علمای نحو در آن اظهار نظر کرده، به نقد آراء یکدیگر پردازند؛ اما در اینجا نه لزومی به طرح آن مباحث است و نه این مجموعه گنجایش آن را دارد.

بنابراین تا آنجا که به ترجمه مربوط می‌شود، می‌توان به طور خلاصه گفت بیشتر این اضافه‌های فارسی در قالب اضافه محضه (معنوی) به عربی ترجمه می‌شوند که برای مثال نمونه‌هایی از آنها را می‌آوریم:

چنگالهای مرگ یک اضافه استعاری فارسی است که معادل آن در عربی اضافه محضه (معنوی) «أظفار المنية» است اما بر سبیل مجاز و استعاره که در بحث بلاغت به آن باید پرداخت.

الفرق بین اضافه ملکی و تخصیصی آن است که در اضافه ملکی معمولاً مضاف الیه انسان است و می‌تواند در مضاف تصرف کند ولی در تخصیصی چنین نیست.

- برخی دست‌نویسان، اضافه توضیحی و بیانی را یکی شمرده‌اند اما در عربی اضافه بیانی تنها اضافات توضیحی فارسی را شامل می‌شود مانند حلم الحساب یا يوم الجمعة یا شهر رجب که در فارسی اضافه توضیحی اما در عربی اضافه بیانی است.

۳- تفاوت اضافه تشبیهی و استعاری، آن است که در اضافه تشبیهی، شبهه و مشبه به - که همان مضاف و مضاف الیه هستند - هر دو ذکر می‌شوند، اما در اضافه استعاری یکی از طرفین تشبیه می‌آید و به جای دیگری از لوازم و متعلقات آن چیزی ذکر می‌شود، چنان که در ترکیب «دست روزگار» روزگار (مشبه) ذکر شده ولی انسان (مشبه به) ذکر نشده و به جای آن «دست» که از متعلقات آن می‌باشد، آمده است.

۴- اضافه محضه یا معنوی، اضافه‌ای است که اتصال بین مضاف و مضاف الیه در آن به قدری قوی است که از هم جدا نمی‌شود به عنوان مثال در «یتُ جاره» نمی‌توان گفت تقدیرش یتُ جاره بوده است، در حالی که در «ضاربٌ زیلو الآن» می‌توان گفت تقدیرش «ضاربٌ زیلو» بوده است که برای تخفیف در کلام به هم اضافه شده‌اند. یکی از خصوصیات اضافه محضه این است که به معنای یکی از حروف جوّ «ین، لام، می» می‌باشد. به عنوان مثال «كفاح الصبح» و «ثوب الحریر» و «لبوزینه» به ترتیب معنی «فی، وین، لام» تقدیر دارند برای اطلاع بیشتر به کتب نحوی تحت عنوان اضافه مراجعه نمایید.

«مرد علم» اضافه ای است اقترانی و به «رجل علم» که یک اضافه محضه است، ترجمه می گردد. همچنین «مرد جنگ» که «رجل حرب» مقابل آن می باشد.

«لباسهای حریر» و «ساعت تفره» که هر دو اضافه بیانی فارسی هستند به «ثياب الحرير» و «ساعة التفره» ترجمه می گردد. اضافه اول در بیت زیر آمده است:

حرام علی من یروم انتصاراً یلب الحریر وحلی الذهب^۱

این نوع اضافه های بیانی فارسی که در قالب اضافه محضه عربی معادل پیدا می کنند، در معنا متضمن معنی حرف جرّین می باشند ولی این حروف جرّ در ذهن بوده، به صورت فرضی هستند نه حقیقی و واقعی. (حسن، ج ۱۹۶۶، ۱۶/۳)

همچنین «روز شنبه» و «علم هندسه» که اضافه توضیحی فارسی است، «یوم السبت» و «علم الهندسة» ترجمه می گردد و در عربی به چنین اضافاتی «بیانیه» گفته می شود. در این نوع اضافه بیانیه حرف جرّ «لام» مفروض است و نباید به آن تصریح کرد.^۲

بنابراین همان طور که گفته شد، بیشتر اضافه های فارسی - نه همه آنها - در ترجمه به عربی در قالب اضافه محضه می باشند.

۱- در «رجل علم» چون مضاف الیه نکره است بنابراین اضافه محضه در آن افاده تعریف نکرده بلکه تنها افاده تخصیص کرده، المراد مضاف را محدود و معین می کند.

۲- در مورد اعراب «تفره» هر ساعه «تفره» و عباراتی مانند آن اقرالی نقل شده است که علاقمندان می توانند به النحو الوافی ج ۳/ص ۱۹ مراجعه نمایند.

۳- این بیت شعر از جمله شواهدی است که صاحب النحو الوافی (در جلد ۳ ص ۱۷) به همین منظور آن را آورده است و بدین معنا است: برای کسی که می خواهد به پروزی و نصرت دست باید لباس ابریشمی و زینتهای زین حرام است.

۴- چون در اضافه های بیانی فارسی مانند (لباس پشم و دستبند زر) مضاف الیه با وجود اسم بودن، ارزش وصفی دارد، بنابراین در فارسی، آنها را اضافه توضیحی همانسته اند و گاهی لباس پشمی یا دستبند زرین هم به کار می برند، لذا این گونه اضافه ها را می توان در عربی، مضاف الیه آن را به صورت اسم منسوب به کار برد و یک صفت و موصوف ساخت. مانند: ثوب صوفی و سروار ذهبی.

۵- توجه داشته باشید که اگر اضافه توضیحی را از اضافه بیانی در فارسی، دو اضافه جدا از هم بدائیم: اضافه بیانیه عربی معادل اضافه توضیحی فارسی است نه اضافه بیانی، و نباید تشابه در اسم باعث اشتباه شود.

۶- چون در «یوم السبت» و امثال آن معنای «لام مفروض» است؛ می توان آن را اضافه محضه گرفت، لذا در این مورد نظرات مخالفی و دلایلی نیز وجود دارد که برای اطلاع بیشتر به النحو الوافی ج ۳/ص ۴۸ مراجعه نمایید.

۱, ۳, ۲ مضاف موصوف

گاهی مضاف ، صفتی هم به همراه دارد که در فارسی آن را بین مضاف و مضاف الیه قرار می دهند. به چنین مضافی مضاف موصوف گفته می شود. مانند :

- سرزمین مقدس ما

- المپیاد جهانی کامپیوتر

چنان که ملاحظه می کنید در این دو مثال به ترتیب صفت‌های (مقدس و جهانی) بین مضاف (سرزمین و المپیاد) و مضاف الیه (ما و کامپیوتر) قرار گرفته است. در ترجمه این دو عبارت به عربی خواهیم گفت:

● أرضنا المقدسة

● الألییاد العالمی للکمپیوتر

با دقت در ترجمه این دو عبارت می توان دریافت معادل یابی مضاف موصوف در عربی به دو روش صورت می گیرد:

الف) بین مضاف و مضاف الیه (أرضنا) فاصله ای نیست و صفت (المقدسة) بعد از مضاف الیه واقع می شود. (مدل م.م.ص)^۱

به نمونه های دیگری از این نوع مضاف موصوف توجه نمایید:

- حقوق هسته ای ایران

● حقوق ایران النووية

- رسانه های گروهی غربی

● وسائل الإعلام الغربية

ب) طبق ترتیب فارسی ، ابتدا موصوف و صفت (الألییاد العالمی) ذکر شده ، سپس مضاف الیه (الکمپیوتر) به همراه یکی از حروف جر (لام ، ین ، فی ، باء) آورده می شود. (مدل م.ص.م) نمونه های دیگری از این نوع مضاف موصوف مطلب را روشن تر می کند:

- مؤسسه عالی پرستاری و مامایی

● المعهد العالی للتمريض و الولادة

- کمیسیون فرهنگی مجلس شورای اسلامی

۱- م: مضاف - م: مضاف الیه - ص: صفت

۲- زیرا همان طور که گفته شد قبل از مضاف الیه ، یکی از این حروف جر مفروض است. (ر.ک. ص ۳۳)

●اللجنة الثقافية بمجلس الشورى الإسلامي

-نیمه دوم همان ماه

●التصنيف الثاني من الشهر نفسه

در این عبارات (مؤسسه ، کمیسیون ، نیمه) مضاف موصوف و صفات آنها به ترتیب (عالی ، فرهنگی ، دوم) است که در عربی مضاف الیه های آنها هر کدام به ترتیب همراه "لام" ، "باء" ، "مِین" آمده است.^۱

توجه:

از آنجا که اکثر اضافه ها معنای " لام یا مین" افاده می کنند یعنی برای بیان مالکیت یا جنس به کار می روند؛ کمتر اضافه ای می یابیم که مضاف الیه آن "با" فی" همراه شده باشد. بخصوص که اکثر علمای نحو ، آمدن اضافه در معنای "فی" را ثابت نکرده اند. (الانصاری، ابن هشام. بی تا. ۳۳۰)

از بررسی نمونه ها در می یابیم که این حروف جر معادل کسره در فارسی است و غالباً قابل ترجمه

نیست. مانند:

- مكتب الإعلام الإسلامي في الحوزة العلمية بمدينة قم

● دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم

چنانکه گذشت " لام" بیشتر از سایر حروف در این نوع مضافهای موصوف استعمال دارد اما چنین نیست که هر " لام" جری بعد از یک صفت و موصوف معادل کسره در فارسی باشد. بلکه گاه " لام" تقویه^۲ است. و در این صورت " لام" و مجرورش متعلق به یک شبه فعل مذکور در جمله است. مانند:

● مواصلة قوات الشرطة الباكستانية لعمليات التفتيش في مدينة كراتشي^۳

- ادامه دادن نیروهای پلیس پاکستان به عملات تفتیش در شهر کراچی (ادامه عملات تفتیش توسط پلیس

پاکستان در شهر کراچی)

● الدعم الواسع للعملية السياسية^۴

۱- در این نوع مضاف موصوف که موصوف و صفت بدون فاصله آورده می شود هر دو به وسیله "ال" معرفه می شوند اما در روش اول چون موصوف ، در واقع مضاف هم هست بنابراین این معرفه به اضافه است ولی صفتش به وسیله "ال" معرفه می شود.

۲- لام تقویه لامی است که بر سر مفعولی در می آید که یا عامل آن شبه فعل باشد، مانند: "إن الله فعال لما يشاء." و "مصداقنا يريد." یا متأخر باشد، مانند: "إن كنتم للرؤيا تعبرون." (ر.ک. الانصاری، ۱۹۷۹، ۲۸۶)

۳- "لعملات" متعلق به "مواصلة" است و چنانکه در ترجمه ملاحظه می کنیم "لام" معادل "به" است نه کسره.

۴- "للعلمیه" متعلق به "الدعم" است و "لام" معادل "از" می باشد نه کسره.

- پشتیبانی همه جانبه از عملیات سیاسی

در صورتی که اگر حرف جر بعد از یک موصوف و صفت، معادل کسره در فارسی باشد، متعلق به محذوف است. مثلا در عبارت 'المعهد العالی للتمريض والولادة' جار و مجرور 'للتمريض' متعلق به 'یکون' محذوف است. پس 'لام' معادل کسره در فارسی است.

در عباراتی که چندین مضاف موصوف و در نتیجه چند کسره پشت سر هم تکرار می شود، بیشتر از روش دوم و گاه از هر دو روش با هم استفاده می شود. مانند:

عضو تیم ملی کاراته ی کودکان و نوجوانان جمهوری اسلامی ایران
 * عضو هیئت جمهوریة الإسلامية الإيرانية الوطنی للکاراتة لسن الأطفال و الأحداث
 کنفرانس بین المللی بررسی وضعیت امنیتی و اقتصادی کشورهای حوزه اقیانوس هند
 المؤتمر الدولي لدراسة الوضع الأمني و الإقتصادي لدول حوض المحيط الهندي

در معمولا رؤسای ادارات ، دانشگاهها و مؤسسات ، برای امور مالی ، عمرانی و غیره معاون دارند. برای ترجمه عباراتی مانند :

-معاون آموزشی دانشگاه اصفهان

-معاون امور خارجی سازمان صدا و سیما

-معاون ایستگاههای اتمی سازمان انرژی اتمی

غالبابندا معاون را ذکر کرده ، امور مورد نظر را در آخر همراه " لام " می آوریم لذا در ترجمه عبارات بالا خواهیم گفت:

*مساعد رئیس جامعة اصفهان لشؤون التعليم (لشؤون التعليمية). به جای:مساعد الشؤون التعليمية
 لجامعة اصفهان

* نائب (مساعد) رئیس مؤسسة الإذاعة و التلفزيون للشؤون الخارجية. به جای: مساعد الشؤون الخارجية
 مؤسسة الإذاعة و التلفزيون

* مساعد رئیس منظمة الطاقة الذرية لشؤون المحطات الذرية. به جای: مساعد شؤون المحطات الذرية
 لمنظمة الطاقة الذرية

در

در بحث نقش اضافی گفته شد که بین مضاف و مضاف الیه، حروف جر در تقدیر و نیت است و ظاهر نمی شود ولی چنانکه بخواهم مضاف را نکره بیاوریم می توان مضاف و مضاف الیه را که "لام" مالکیت بین آنها در تقدیر است؛ از هم جدا کرده، حرف جر را ظاهر کنیم. مانند:

- حاکم با یکی از پسرانش برای گردش خارج شد.

* خرج الحاکم إلی التنزه مع این له. (به جای «اینه»)

- روزنامه آمریکایی اینترنتاشنال در یکی از تحلیل هایش نوشت که ...

* کتبت صحيفة اینترنشنال الإمریکية فی تحلیل لها أنه ... (به جای «فی تحلیلها»)

نمونه :

* قلما خلا کتباً له من المضحک والمهازل. (البستانی، ب. ۲/۲۷۹)

- کمتر کتابی داشت که در آن مایه خنده و کمدی نباشد.

🔗🔗🔗

در فلسفی، صفت پس از کسره ای به دنبال موصوف خود ذکر می شود، همان طور که مضاف

الیه به وسیله کسره پس از مضاف می آید، به عبارت دیگر مضاف و مضاف الیه و موصوف و صفت در فارسی شکلی همسان دارند. بنابراین باید توجه داشت که در ترجمه، کلماتی که نقش صفت پذیرفته اند باید در چهار مورد (معرفه و نکره بودن، مذکر و مؤنث بودن، تعداد یعنی مفرد و تثنیه و جمع بودن) و اهراب) از موصوف خود تبعیت کنند و این، مضافه الیه است که در ترجمه عربی به همراه این حروف جر ذکر می شود.

🔗🔗🔗

هرگاه در مضاف موصوف، مضاف الیه اسم کشور یا شهر باشد؛ در ترجمه به عربی به جای

نقش مضاف الیه غالباً به صورت اسم منسوب به کار می رود. مانند:

- هنرمندان بزرگ ایران

* الفنانون الإیرانیون الکبار

- سالگرد اشغال لانه جاسوسی آمریکا

* الذکری السنویة لاحتلال وکر التجسس الأمریکی

- سازمان فضانوردی آمریکا

* إدارة الطیران و الفضاء الأمریکیة

- سفیر ایران در بیروت با رئیس مجلس لبنان دیدار می کند.

* السفير الإیرانی فی بیروت یجتمع إلی رئیس البرلمان اللبنانی.

۱,۳,۳ صفت

صفت در دستور زبان فارسی انواع مختلفی دارد و از نظر مفهوم به صفت بیانی، اشاره، پرسشی، تعجیبی و مبهم و از نظر تقدّم و تأخر نسبت به اسم به صفات پیشین و صفات پسین^۱ و از حیث ساخت به ساده و مرکب و گروه وصفی تقسیم می‌گردد.

هر کدام از این صفات فارسی، در عربی معادلهایی دارد که به بررسی و معادل یابی آن دسته ای از این صفات می‌پردازیم که در مباحث پراکنده زبان عربی معادل پیدا می‌کنند و از طرح صفاتی چون صفات شمارشی که دانشجویان در بحث اعداد، خوانده و می‌خوانند، احتراز می‌نماییم. بنابراین از میان این انواع صفات، دو نوع اول را بررسی کرده، معادل یابی می‌کنیم:

۱,۳,۳,۱ صفت بیانی و درجات آن

صفت بیانی در فارسی شامل صفات ساده، فاعلی، مفعولی، نسبی و لیاقت^۲ است. صفات ساده و فاعلی، معمولاً همان اسمهای فاعل، صفات مشبّه و صیغه های مبالغه عربی هستند. و صفت مفعولی نیز همان اسم مفعول عربی است. صفات نسبی را نمی‌توان گفت کاملاً با اسم منسوب عربی معادل می‌باشند بلکه آن دسته از این صفات نسبی که به «ین» و «ینه» و «ی» مختم شده باشند، معادلشان اسم منسوب عربی است مانند: ایرانی، ذهبی (طلایی)، صوفی (پشمینه). اما گروه های دیگر آن که به علامات

۱- صفات پیشین مانند: صفت شمارشی «سه» در (سه کتاب) که قبل از کتاب ذکر شده و صفت پسین مانند: «مهربان» در (دوست مهربان) که پس از موصوف آمده است.

۲- صفت ساده صفتی است که چگونگی و خصوصیت موصوف را بیان می‌کند. مانند: «خوب» در (کتاب خوب).

۳- صفت فاعلی، صفتی است که معنای فاعلیت دارد و اکثراً از بن مضارع + تده ساخته می‌شود. مانند: گیرنده.

۴- صفت مفعولی که آن را اسم مفعول نیز نامیده اند، معمولاً با افزودن «ه» بیان حرکت در آخر بین ماضی فعل ساخته می‌شود. مانند: شنیده، نوشته.

۵- صفت نسبی، صفتی است که به کسی یا جایی یا جانوری یا چیزی نسبت داده می‌شود معروفترین نشانه‌های آن: ی، ین، ینه، گان، کی، انه، گار، چی. مانند: ایرانی، زرین، پشمینه، دزدکی، سالانه، کامگار، تلفنچی.

۶- صفت لیاقت مانند: خوانندگی، دیدنی، گرفتگی که با افزودن «ی» لیاقت بر موصوف ساخته می‌شود به معنی قابل خواندن، دیدن و گرفتن است. (رک مشکوره، م. ۱۳۶۶. ۷۸).

دیگر مختوم هستند چه بسا، یک صفت مشبیه عربی معادلشان قرار گیرد. به عنوان مثال «ترسو» یک صفت نسبی است (شریعت، محمدجواد. ۱۳۶۷. ۲۸۰ و انوری، حسن و احمدی گیوی، حسن. ۱۳۷۴. ۱۵۰/۲). اما معادلش در عربی یک صفت مشبیه یعنی (جبان) می باشد. لذا این گونه موارد را به عهده دانشجو گذارده که با استفاده از کتب لغت، معادل آنها را تشخیص دهد، زیرا لازمه معادل پایی تمامی صفات نسبی در این مجموعه این است که تک تک آن صفات آورده شده، معادلشان ذکر گردد که این کار هم از حوصله این کتاب خارج است.

صفات لیاقت را می توان با آوردن یک جمله به جای این صفت، به عربی ترجمه نمود. به عنوان مثال «خواندنی» در جمله زیر یک صفت لیاقت می باشد :

- کتابی که خریده ام خواندنی است.

«الكتاب الَّذِي اشترَيْتُهُ يَصْلِحُ للقراءة». (جدیر بالقراءة)

چنان که ملاحظه می کنید جمله «یصلح للقراءة» به جای صفت «خواندنی» در فارسی به کار رفته است. اکثر صفات لیاقت را با استفاده از همین فعل «یصلح لـ» و یا «یجدر بـ» به همراه مصدری مناسب با معنای صفت می توان ساخت. به مثال دیگری توجه نمایید :

- این قصه شنیدنی است.

«هذه القصة جلیرة (جلیرة) بالاستماع».

توجه :

«صفت لیاقت چنانکه از اسمش پیداست، به معنی لایق بودن است. اما برخی صفات با این که با افزودن «ی» به آخر مصدر ساخته شده‌اند، معنی مذکور از آنها اراده نمی‌شود، بلکه به معنای «باید» یا «واجب است» می‌باشند. به عنوان مثال در دو جمله زیر :

- اسرائیل از بین رفتی است.

- این پیراهن شستنی است.

دو صفت «از بین رفتنی» و «شستنی» به معنای (باید از بین برود) و (باید شسته شود) می باشد. بنابراین بدیهی است که صفات لیاقت هرگاه معنای «لایق بودن» را برسانند، از دو فعل «یصلح و یجدر» یا «صالحة و جلیرة» استفاده می شود ولی اگر معنای «باید» را برسانند از معادلهایی که برای کلمه «باید» در بخش افعال آورده شده می توان استفاده کرد لذا در ترجمه دو جمله بالا خواهیم گفت:

● لِنَحْ اسرائیل .

● يُضَلُّ هذا القميص. (اضلُ هذا الغميص.)

همان طور که در مقدمه چاپ جدید گفته شد ترجمه یک فرایند یک سوپه است و مواردی که برای صفات لیاقت گفته شد اگر خواستیم از عربی به فارسی برگردان کنیم نباید حتماً به صفت لیاقت ترجمه کرد چون ممکن است ترجمه ای نامأنوس بدست دهد. مانند:

«إن هذا الموضوع لم يدرس دراسة علمية مفصلة -فيها أحلم في العصر الحاضر، لذا رأيت أن الكتابة فيه جديرة بالبحث والاهتمام.

- این موضوع تا آنجا که من می دانم به طور مفصل و علمی مورد بررسی قرار نگرفته است بنابراین دیدم قابل بررسی و توجه است .

● والحق أن العلمانية في العالم الإسلامي جديرة برسالة مستقلة.

واقعاً جا دارد که سکولاریسم در جهان اسلام در یک رساله مستقلی بررسی شود.

● وما تهنر الإشارة إليه في هذا المقام، أنه قد حدثت قبل البعثة المحمدية أحداث كانت توطئة وتمهيداً لما سيحدث بعد البعثة.

و در این جا باید (جا دارد) اشاره کنیم که قبل از بعثت پیامبر وقایعی اتفاق افتاد که مقدماتی بود برای اتفاقات بعد از بعثت.

اما صفت بیانی در فارسی از حیث درجه و سنجش سه گونه است:

الف) صفت مطلق که بدون مقایسه با دیگری، حالت و چگونگی موصوف را می رساند، که شرح آنها و معادل‌هایش در عربی، گذشت.

ب) صفت برتر (تفضیلی) که به وسیله آن موصوفی را در صفتی مشترک، با یک یا چند موصوف دیگر می سنجمیم و آن را بر موصوف یا موصوفهای دیگر برتری می دهیم. مانند: خوبتر، باهوش تر، بزرگ تر، که با افزودن «تر» به آخر صفت مطلق پدید می آید.

ج) صفت برترین (عالی) که موصوفی را در صفتی مشترک، با همه موصوف های همجنس می سنجد و آن را بر همگان برتری می دهد. نشانه این نوع صفت، پسوند «ترین» است که به آخر صفت مطلق افزوده می شود. مانند: باهوشترین، بزرگترین.

اکنون به ارائه معادل‌های هر کدام در عربی می پردازیم.

معادل صفت برتر (تفضیلی) در عربی:

۱) افعال تفضیلی که خالی از «ال» بوده، مضاف هم واقع نشده باشد و پس از آن «فین» تفضیلیه قبل از

موصوف همچنان ذکر شود. مانند:

* الشعر أعلى بالذكرة من الشر.

- شعر به یاد ماندنی تر از شر است.

یادآوری:

در صورتی که افعال تفضیل خالی از «ال» بوده و مضاف هم نباشد و «فین» تفضیلیه، آن را همراهی کند،

در تمام حالات، مفرد و مذکر باقی می ماند، چه صاحب آن مؤنث، چه مثنی و چه جمع باشد. مانند:

* زينب أعلم من علي.

- زینب از علی دانشمندتر و عالمتر است.

* هاتان الطالبتان أذكي من هذين الطالبين.

- این دو دانشجوی دختر باهوشتر از این دو دانشجوی پسر هستند.

در جمله اول با این که زینب مؤنث است ولی «أعلم» همچنان مذکر می باشد و در جمله دوم با این که

«طالبتان» مؤنث و مثنی می باشد، اما «أذکی» باز هم مفرد و مذکر باقی مانده است.

لاگاهی افعال تفضیل که صفت اسم قبل از خود قرار گیرد، به معنای صفت برتر فارسی است. چه اسم

قبل از آن معرفه باشد مانند:

* لم أحمل فيكم بالثقل الأجر و أوزك فيكم الثقل الأصفر؟
(نهج البلاغه. خطبه ۸۶)

الف) افعال تفضیل در عربی از افعالی خاص، با شرایط و قواعدی خاص ساخته می شود که دانشجویان مشروح آنها را در مباحث صرفی فرا گرفته اند و نیازی به تکرار آنها نیست.

ب) گاهی «فین» تفضیلیه - که در مقابل آن در فارسی «از» و «تا» می باشد - پس از صفت برتر عربی حلف می شود. اکثر مواضعی که «من» حذف می گردد، عبارتست از:

الف) وقتی افعال تفضیل، خبر مبتدا یا خبر یکی از نواسخ باشد مانند: التَّمَسَّى فِي هَذِهِ الْحَدِيقَةِ الْعَلَفَةُ أَحْسَنُ، (قدم زدن در این باغ بهتر است.) و یا مانند: رِيَاءُ كَانٍ أَزْدَاءُ السَّفِيهِ انْتَجَعُ فِي إِصْلَاحِهِ (چه بسا تحقیر فرد نادان در جهت اصلاح او مؤثرتر باشد) و یا مانند: إِنَّ لِلرَّجُلِ خَيْرًا فِي الْحَيَاةِ (نیکی در زندگی بهتر است).

ب) هرگاه افعال تفضیل، مفعول دوم فعل دو مفعولی و یا مفعول سوم فعل سه مفعولی واقع شود مانند: وَأَحْلَمْتُ الْجَزَائِعَ اسْتَهْلَةَ الْمَشْقِيَةَ أَجَلًا بِأَصْحَابِ الْعِزَامِ وَالْمَيِّمِ (به کسی که بی تایی می کرد گنم تحمل سختیها بر مصیبت زدگان و غمدیدگان شایسته تر است). برای اطلاع بیشتر (ر.ک النحوالوالمی ۳ / ۴۱۳).

- آیا در میان شما طبق بار گرانبهای بزرگتر (قرآن) عمل نکردم و در میان شما بار گرانبهای کوچکتر (عترت پیامبر) را نگذاشتم؟

* کان بدر یسیر فی خط مخالف للإتجاه العام للشعر الحدیث الأكثر نضجاً و تقدماً.

(السیاب، ب. ۱۹۸۹، مقدمه / ورو)

بدر شاکر السیاب در مسیری مخاف با جهت کلی شعر جدید که قوام و رشد بیشتری یافته بود؛ حرکت می کرد.

و چه نکره باشد. مانند:

* أنا اهلٌ فی معملٍ اکبر.

- من در کارخانه بزرگتری کار می کنم.

* ولا یبوز التهادی فی خطاً، أو الإلحاح والتشبت بلبن، بل هو ذنب اکبر. (الدعلوی، ۱۴۱۷. ۱۴۵)

- در اشتباه ماندن یا اصرار و پافشاری بر گناه جایز نیست؛ بلکه این کار گناه بزرگتری است.

باید توجه داشت که افعال تفضیل در این صورت، همچون یک صفت باید از همه جهات (معرفه و نکره بودن، مذکر و مؤنث بودن، تعداد و اعراب) از موصوف خود تبعیت نماید. هر چند در متون امروزی شاید به دلیل راحتی در کلام، این امر رعایت نمی شود. مانند:

* ... و بُلْتُ جهوداً واسعة و حثیثة من أجل إیحاد الطریقة الأمثل للحصول علی نتائج أفضل فی هذا الحقل.

(عهد المطلب، ف. ۱۹۹۲. ۱۰)

- ... و به طور گسترده و سریع کوششهایی به عمل آمد تا برای دست یابی به نتایج بهتری در این زمینه، شیوه کاملتری (راه بهتری) پیدا شود. (بیابند)

توجه:

گاهی در اسلوب افعال تفضیل، اشتراک دو طرف در یک صفت، مورد نظر نیست. به عبارت بهتر، دو طرف در صفتی، مشترک نیستند بلکه مقصود از آوردن افعال تفضیل بیان زیادتی است که در مفعول می باشد. مانند:

* المہیبُ فی حرارته أشدُّ من اللدِّاءِ فی برده.

- گرمای تابستان شدیدتر و طاقت فرساتر از سرمای زمستان است.

گاهی صفت برتر را برای بیان دور بودن مفعول از مفضل منه به کار می برند. مانند:

- تو عاقلتر از آنی که دروغ بگویی.

در این موارد باز هم از افعال تفضیلی و «لین» استفاده می شود. بنابراین در ترجمه این جمله خواهیم گفت::
 * لَتَّ أَحَقُّ مِنْ أَنْ تَكَلِّبَ .

به وضوح مشخص است که در اینجا مقایسه ای در کار نیست.

در چنین جملاتی «لین» تفضیلیه نیست بلکه حرف جرّی است که با مجرور خود، متعلق به افعال است که معنای «متباعد» را می رسانند. زیرا فعل «لَبَّعُدُ» با حرف جرّ «لین» متعدی می شود و معنی اصلی کلام چنین است. لَتَّ أَبْعَدُ النَّاسِ مِنَ الْكَلْبِ بِسَبَبِ عَقْلِكَ . (حسن، ع. ۱۹۶۶، ۳/ ۴۰۷ و الدحداح، ۱. ۱۹۸۷، ۸۹)

به نمونه دیگری از این معنا توجه نمایید :

* كَانَتْ شَخِصِيَّتَهُ أَثْبَتًا وَأَقْوَى مِنْ أَنْ تَقْفَ عِنْدَ الْمَجَارَاةِ وَالتَّقْلِيدِ. (حسین، ط. ۱۹۸۱، ۱۶/ ۱۵۰)

- شخصیت او قوی تر از آن بود که با افکار دیگران همگام شده، از آنان تقلید کند.

معادل صفات عالی (برترین) در عربی:

{ هرگاه افعال تفضیل در جمله، مضاف واقع شود، صفت عالی می سازد. مانند:

* أَصْفَى الْقَوْلِ وَأَبْلَغُ الْمَوْعِظَةِ وَأَحْسَنُ الْقَصَصِ كَتَبَهُ اللَّهُ.

- راست ترین گفتار و بلیغ ترین پند و بهترین قصه ها، کتاب خدا است.

لماً برای ترجمه و آوردن مضاف الیه مناسب - چه در فارسی و چه در عربی - باید نکات زیر را مورد نظر قرار داد :

نکته اول این که در دستور زبان فارسی، اسمی که بعد از صفت عالی قرار می گیرد، یا جمع است یا مفرد. اگر جمع باشد صفت عالی کسره گرفته، با اسم بعد از خود، مضاف و مضاف الیه هستند و اگر مفرد باشد، صفت عالی را ساکن کرده، با اسم بعد از خود یک موصوف و صفت را تشکیل می دهند. (انوری، ح و احمدی گیوی، ح. ۱۳۷۴، ۲/ ۱۶۰ و شریعت، م. ۱۳۶۷، ۲۶۴)

مانند این جملات :

- تهران بزرگترین شهرهاست.

- تهران، بزرگترین شهر است.

در عربی نیز «افعل» تفضیل مهم به مفرد و هم به جمع اضافه می گردد. مانند:

۱- این شیوه در ترکیبات پارسی امروز غالباً با ذکر عبارت: (یکی از...) به کار می رود، چنان که گویند: یکی از بهترین کارها معلمی است. این سینا یکی از بزرگترین دانشمندان ایران است و در این اسلوب به نظر آقای دکتر محمدجواد مشکور باز هم

* أَشَدُّ الذُّنُوبِ مَا اسْتَهَانَ بِهِ صَاحِبُهُ. (تبیح البلاغه. حکمت ۳۴۰)

سخت ترین گناهان، گناهی است که شخص آن را خرد و ناچیز بشمارد.

* لِكَبْرِ الْعَيْبِ أَنْ تَعْيَبَ مَا فِيكَ مِثْلَهُ. (تبیح البلاغه. حکمت ۳۴۵)

- بزرگترین زشتی آن است که صفتی را که مانند آن در توست، زشت بدانی.

توجه:

آنچه گفته شد زمانی صدق می کند که مضاف الیه صفت عالی، شرح و وصف نشده باشد. بنابراین اگر بعلاوه مضاف الیه صفت عالی، جمله ای ذکر شده باشد و آن را توصیف کند، این قاعده در آن جمله دیگر صادق نیست. به عنوان مثال در جمله:

- تهران بزرگترین شهرهایی است که دیده ام.

ملاحظه می کنید «شهرهایی» (که مضاف الیه صفت عالی است) به وسیله جمله (دیده ام) شرح و وصف شده است. در این صورت برای ترجمه آن به عربی، دیگر همچون جملات گذشته نمی توان مضاف الیه فعل تفضیل را مطابق با جمله فارسی جمع و یا مفرد آورد. بلکه باید آن را با صاحب افعال تفضیل یعنی مفضل که قبل از افعال تفضیل مذکور است، تطبیق داد.

بنابراین در ترجمه جمله فوق چنین می گوئیم.

* طهران أكبر مدینة رأيتها.

ملاحظه می نمایید که «شهرهایی» جمع است و با جمله «که دیده ام» شرح شده و با این که در فارسی «شهرها» جمع است ولی در جمله عربی مفرد آورده شده و با تهران که مفرد است مطابقت کرده است. و باز هم نمونه ای دیگر:

* تيان و اصفهان بزرگترین شهرهایی هستند که دیده ام.

- طهران و اصفهان أكبر مدینتین رأیتها.

در این جمله نیز «شهرها» جمع است، اما در ترجمه به عربی «مدینتین» مثنی آورده شده و با مفضل (یعنی تهران و اصفهان) که مثنی می باشند مطابقت کرده است.

☐ آیا می دانید چرا...؟

زیرا این، در عربی یک قاعده است که اگر افعال تفضیل به نکره اضافه شود، مضاف الیه آن - که همان اسم نکره باشد - باید با مفضل (صاحب افعال) از نظر تعداد (یعنی مفرد و مثنی و جمع بودن) مطابقت نماید، لَمَّا خود افعال تفضیل همچنان مفرد و مذکر باقی می ماند. چنان که در مثالها دیدید که «اکبر» در هر دو جمله مفرد و مذکر آورده شده است.

نکته دوم که در مورد افعال تفضیلی که مضاف واقع می شود، باید در نظر گرفت، این است که اگر افعال تفضیل به اسم نکره اضافه شود، لفظ افعال، مذکر و مفرد باقی می ماند. لَمَّا همان طور که در سطرهای گذشته همراه با مثال توضیح دادیم، مضاف الیه نکره آن از نظر عدد باید با مفضَّل مطابقت کند. ولی هرگاه افعال تفضیل به اسم معرفه ای اضافه گردد، در تطبیق و عدم تطبیق آن از نظر تعداد (مفرد و تثنیه و جمع بودن) و مذکر و مؤنث بودن با صاحب افعال (مفضَّل) مختاریم. مانند:

• فاطمة أفضل (فضلی) النساء.

• فاطمة و مریم أفضل (فضلیاً) النساء.

توجه:

چس از مطرح شدن معرفه و نکره بودن مضاف الیه، آنچه به ترجمه مربوط می شود این است که در چه مواقعی باید مضاف الیه افعال تفضیل را معرفه و چه مواقعی نکره آورد؟ در جواب این سوال باید گفت، غالباً چنین است که اگر جمله با آوردن افعال تفضیل و مضاف الیه آن تمام شود، مضاف الیه اش معرفه است. مانند جمله زیر:

- فاطمة بهترین زنان است.

• فاطمة أفضل (فضلی) النساء.

لَمَّا اگر جمله به گونه ای است که برای کامل شدنش نیاز به جمله دیگری دارد که باید پس از مضاف الیه ذکر شود، مضاف الیه را نکره آورده، سپس جمله تکمیل کننده را - که به آن وصفیه گویند - پس از آن ذکر می کنیم. مانند:

- فاطمة بهترین زنی است که می شناسم.

• فاطمة لفضل امرأة أعرفتها.

سومین نکته قابل ملاحظه این است که افعال تفضیلی که مضاف واقع می شود، باید جزئی از مضاف الیه خود باشند. لذا نمی توان گفت: **زید أفضل النساء.** چون **زید جزء زنان نیست.** به عبارت دیگر باید یکی از افراد مضاف الیه خود باشد؛ تا بتوان از آن اراده تفضیل و برتری نمود. مانند:

﴿لَيْ أذْكَى الطُّلَابِ﴾

در این جمله «اذکی» که مضاف و در حقیقت همان علی است - جزء دانشجویان است. البته اگر برای بیان مطلق زیادتی صفتی در شخص یا چیزی باشد، لزومی ندارد که افعال، جزئی از مضاف الیه خود باشد. پس اگر بخواهیم بگوییم یوسف در میان برادرانش در اوج خوبی و نهایت فضل است، می توان گفت:

﴿يُوسُفُ أَحْسَنُ إِخْوَتِهِ﴾

و طین جمله چون مقایسه ای در کار نیست و تنها برای بیان نیکویی و خوبی یوسف است، لزومی ندارد «أحسن» (که همان یوسف است) جزئی از برادرانش باشد. اما اگر بخواهیم بگوییم:

- یوسف بهترین برادرانش است.

نمی توان گفت:

- یوسف أحسنُ إخوته.

زیرا مضاف یعنی (أحسن، که همان یوسف است) جزئی از برادرانش نیست و خود یوسف، برادر خودش به حساب نمی آید بلکه جزئی از پسران خانواده است. پس ترجمه جمله فوق چنین می شود:

﴿يُوسُفُ أَحْسَنُ أَبْنَاءِ أُسْرَتِهِ﴾. (یوسف أحسن بنی آیه).

و یا:

﴿يُوسُفُ أَحْسَنُ مِنْ إِخْوَتِهِ﴾

بنابراین در جمله یوسف أحسن إخوته معنای برتری و تفضیل و مقایسه نیست بلکه بدین معناست که یوسف بین برادرانش در نهایت خوبی است (جامع المقدمات، کتاب الصمدیه، ۳۱۹ و ابن یعیش، بی تا، ۷/۳-۵ و حسن، ج. ۱۹۶۶، ۳/۴۲۰، ۴۲۳، ۴۲۴ و الصفدی، ص. باب الحمزه والقاه ۲۷/۱ والزحشری، ج. ۱/۱۶)

پس در صورتی که افعال برای بیان تفضیل و برتری باشد و به معرف هم اضافه شده باشد اگر صاحب افعال، جمع باشد، می توان افعال تفضیل را - همان طور که گفته شد - مفرد هم آورد اما در صورتی که به معرف اضافه شده باشد ولی برای بیان برتری نباشد حتماً باید در مفرد و تثنیه و جمع بودن از مفعول (صاحب افعال) پیروی نماید. مانند:

﴿أنتما أشعرا أهل عسیرتکما﴾

- شما دو نفر، شاعر قوم خود می باشید.

در این جمله چون مقصود، برتری و تفاضل نیست و انسان هم هیچوقت جزء قوم و خویش خود به حساب نمی آید، بنابراین افعال تفضیل باید از «آنها» تبعیت کرده، متنی شود اگر چه به معرفه اضافه شده باشد. (حسن، ع. ۱۹۶۶. ۳/ ۴۱۹)

۲ دومین معادل صفت عالی افعال تفضیلی است که صفت واقع شود. هرچند گفته شد که به معنای صفت برتر است اما بنا بر شرایط جمله و سیاق کلام گاه معنای صفت برترین فارسی را هم می رساند. مانند:

* مَنْ ضَمِيمَةُ الْأَقْوَبِ أَتَّيَجُّ لَهُ الْأَجْمَدُ.

(عج البلاغه. حکمت ۱۴)

- کسی که نزدیکترین خویشانش او را رها کنند، دورترین افراد به او، وی را یاری خواهند داد.

* الْغَنَى الْأَكْبَرُ، الْيَلُّ حَا فِي أَيْدِي النَّاسِ.

(عج البلاغه. حکمت ۳۲۶)

- بزرگترین توانگری، چشمداشت نداشتن به اموال مردم است.

* وَقَدْ كَانَ لِلْفَتَاءِ الْأَثَرِ الْأَبْرَزِ فِي تَطَوُّرِ فَنِّ الْمَوْشِحَاتِ وَازْدِهَارِهِ.

(القول الم. ۱۹۹۴. ۷)

سر آواز و سرود، آشکارترین تأثیر را در تحول و پیشرفت موشحات و شکوفایی آن داشت.

توجه:

گاهی افعال تفضیل برای بیان برتری نیست، به عبارت بهتر، نمی توان آن را به صورت صفت برتر یا عالی ترجمه کرد. چه خالی از «ال» و اضافه باشد. مانند آیه شریفه:

* اللَّهُ أَعْلَمُ حَيْثُ يَجِلُّ رِسَالَتُهُ .

(انعام: ۱۲۴)

- خداوند خوب می داند که رسالت خود را مقرر دارد.

که مقصود، مقایسه علم خداوند با دیگری نیست بلکه بیانگر علم لایتناهی خداوند است. و چه همراه با

«ال» بوده، صفت باشد. مانند:

* جَوْهَرُ خَلُودٍ ثَوْرَتِنَا الْكَبْرَى هُوَ فِي خُلُوصِ نَوَايَا الرَّاعِينَ لَهَا. (روزنامه کیهان العربی شماره ۲۹۹۸)

- علت اصلی جاودانگی انقلاب بزرگ ما در خلوص نیت مسئولین آن متبلور است.

و چه اضافه شده باشد مانند: یوسف أحسن إخوته. و آنها أشعرا أهل عَشِيرَتِكَمَا.

البته قابل ذکر است که اگر افعال تفضیلی که صفت واقع شود، می تواند معادل یک قید و صفت هم باشد.

مانند:

* اللَّهُ رَ الْعَمَلِ، إِنَّهُ يَغْنَى عِنَّا ثَلَاثَ آفَاتٍ عَظْمَى مَهْلَكَةٍ: السَّامَةُ وَالرَّفِيْلَةُ وَالْفَاقَةُ. (الأسمر، ر. ۲۰۰۰. ۴۲)

کار، چه خوب است؛ (چون) سه آفت بسیار بزرگ تباہ کننده را از ما دور می کند: ملالت و بی حوصلگی، شرارت و هرزگی و فقر و تنگدستی.
 به همین جهت است که هنگام تسلیت گفتن چنین می گوئیم:
 * أَحْرَبِكُمْ بِمُنَاسَبَةِ هَذِهِ الْمَصِيبَةِ الْكُبْرَى. (العظمی)
 - این مصیبت بسیار بزرگ (نه بزرگترین) را به شما تسلیت می گوئیم.
 افعال تفضیل «الکبری» به معنی بسیار (قید) و بزرگ (صفت) می باشد. در بحث قید مقدار از این مطلب یادی خواهیم کرد.

☑ چند نکته دستوری

۱. اگر افعال تفضیل از افعالی ساخته شود که بر جَبْ و بغض و مانند آن دلالت کند و بیان برتری و تفاضل بین دو اسمی باشد که در واقع فاعل آن فعل هستند، باید مفعول را به همراه «لام» پس از افعال تفضیل آورد. مانند:

- سعید بیشتر از علی، علم را دوست دارد.

* سَعِيدٌ أَحَبُّ لِلْعِلْمِ مِنْ عَلِيٍّ.

در این جمله سعید و علی هر دو فاعل می باشند یعنی هر دو دوستدار علمند. اما سعید بیشتر علم را دوست دارد. پس مفعول (علم) باید همراه «لام» ذکر شود.

اما اگر مقایسه بین دو اسمی باشد که در واقع مفعول آن فعل هستند، فاعل را باید به همراه «الی» پس از افعال تفضیل آورد. مانند:

- سعید علم را بیشتر از ثروت دوست دارد.

* الْعِلْمُ أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْ الثَّرْوَةِ.

«علم» و «ثروت» هر دو در مقام مفعولند و مقایسه بین آنهاست، اما سعید که فاعل فعل است پس از حرف «الی» آمده است.

به نمونه های دیگری از آن دقت کنید:

* إِنَّ مِنْ أَحَبِّ عِبَادِ اللَّهِ إِلَيْهِ عَبْدًا أَعَانَهُ اللَّهُ عَلَى نَفْسِهِ. (نهج البلاغه. خطبه ۸۶)

- دوست ترین بندگان نزد خدا، بنده ای است که خداوند او را بر تسلط به نفس خویش کمک کرده است.

* إِنَّ أَبْغَضَ الْخَلَائِقِ إِلَى اللَّهِ رَجُلَانِ: رَجُلٌ وَكَلَّهُ اللَّهُ إِلَى نَفْسِهِ ... (الزخشری، م. ۱/ ۳۷۲)

- منظورترین بندگان نزد خدا دو گروهند: کسی که خداوند او را به حال خود وا گذاشته باشد...

در جمله اول ضمیر «ه» و در جمله دوم «الله» فاعل هستند که هر دو پس از «إلی» آمده اند.

* رَبِّ لِلدَّجَنِ أَجْبُ إِلَيَّ يَمْحُونَني إِلَيْهِ. (یوسف: ۲۳)

- پروردگارا، زندان برای من خوشتر است از آنچه مرا به سوی آن می خوانند.

در این جمله ضمیر متکلم «ی» فاعل است که پس از «إلی» آورده شده است.

۲- اگر افعال تفضیل از افعالی ساخته شود که بر یقین و علم و مانند آن دلالت کند، به وسیله «باء» متعدی

شده، مفعول آنها همراه حرف «ج» «باء» پس از افعال ذکر می شود. مانند:

- دوست من به حالات من آگاهتر است تا بر اهرم.

* صَدِيقِي أَعْلَمُ بِي مِنْ أَخِي.

باید توجه داشت، با این که فعل «عَلِمَ» در غیر حالت تفضیلی بدون هیچ واسطه ای مفعول می پذیرد و

مثلاً گفته می شود (عَلِمَ الشَّيْءَ) ولی اگر از آن افعال تفضیل ساخته شود مفعول آن همراه «باء» می آید مانند

ضمیر متکلم «ی» در جمله مذکور که پس از حرف «ج» «باء» ذکر شده است.

۳- گاهی افعال تفضیل از فعلی ساخته می شود که با حرف «ج» خاصی متعدی می شود، بنابراین باید در

آوردن چنین حروف «ج»ی دقت نمود و برای اطمینان به کتب لغت مراجعه کرد.

به عنوان مثال فعل «قَبَّ» با حروف «ج» «هین» یا «إلی» متعدی می شود، پس افعال تفضیل آن هم باید با همین

حروف متعدی گردد. مانند:

* هَذَا الْقَوْمُ أَقْبَى النَّاسِ مِنْ (إِلَى) كَيْ تَخْبِرُ.

- این قوم نزدیکترین مردم به خیر و نیکی هستند.

و یا فعل «حَقَّ» با حروف «ج» «باء» متعدی می شود پس افعال تفضیل آن نیز باید بواسطه «باء» به مفعول آن

متصل شود. مانند:

* هُوَ لَأَخِي بِالْهَيْئَةِ. (حسین، ط. ۱۹۸۱. ۱۶/۲۴)

- ایشان به تبریک شایسته ترند.

۴- اگر افعال تفضیل از فعلی ساخته شد که جزء هیچکدام از موارد بالا نبود، مفعول آن به همراه حرف «ج»

«لام» ذکوی شود، هر چند که آن فعل در حالت غیر تفضیلی بدون واسطه، مفعول بپذیرد. مانند:

۱- هین در این جمله تفضیلیه نیست بلکه حرف «ج» متعدی کننده است زیرا افعال تفضیلی که مضاف باشد، دیگر جایز نیست پس

از آن هین تفضیلیه بیاید.

﴿ إِن لَّفَصَحَ النَّاسَ لِنَفْسِهِ أَطْوَعُهُمْ لِرَبِّهِ. ﴾

(تهج البلاغه. خطبه ۸۵)

گاهی پس از آوردن افعال تفضیل، تمیزی آورده، حدود آن را مشخص می‌کنیم که این تمیز در واقع فاعل آن «افعل» می‌باشد. مانند:

﴿ قَلَّيْنِ مِّنْ نَّكَأ فِي لُؤْ شَوْقِي قَدْ كَانَ أَحَقَّ ثِقَافَةَ مِّنْ حَافِظ. ﴾

(حسین، ط.)

(۴۵۹/۱۶.۱۹۸۱)

- شکی نیست که شوقی از نظر فرهنگی عمیق تر و ژرف تر از حافظ ابراهیم بوده است.

در این جمله در واقع فاعل «اعمق» ثقافه است نه شوقی. زیرا فرهنگ شوقی عمیق است نه خود او، لذا می‌توان فاعل را منصوب کرده، تمیز قرار داد. با توجه به این مطلب جمله مذکور را می‌توان بدین صورت نیز ترجمه کرد:

- شکی نیست که شوقی فرهنگی عمیق تر و ژرف تر از حافظ ابراهیم داشته است.

به جمله زیر که در آن سه نوع افعال تفضیل به کار رفته است توجه نمایید.

﴿ قَهْوُ أَمَدُ النَّاسِ عَنِ التَّكْلِيفِ وَأَبْغَضُ هِمِّ لِّلْتَصْنَعِ وَأَشْدُّهُمْ تَرْفَعًا عَنِ الرِّيَاءِ. ﴾

(حسین، ط. ۱۹۸۱.)

(۳۵/۱۶)

- او دورترین مردم از تکلف است و بیش از همه از ظاهرسازی متنفر بوده، از ریا و دورویی دوری می‌کند. فعل بَعُدَ با هَمِّ یا هَمِّین «متعدی می‌شود، لذا افعال آن هم با هَمِّین «متعدی شده است. فعل «بغض» چون دلالت بر بغض می‌کند، افعال تفضیل «أبغض» هم با لام مجبه مفعول خود متصل شده و در سومین افعال تفضیل، چون فعل تَرْفَعُ ثلاثی مزید می‌باشد، لذا از افعال کمکی «أشدد» استفاده گردیده و مصدر «ترفع» به عنوان تمیز، منصوب شده پس از آن ذکر گردیده است.

آنچه که تاکنون گفتیم با استفاده از کتابهای صرفی بود؛ اما بسیاری از جملات است که دانشجویان با همین اطلاعات صرفی هم از ترجمه آنها به عربی ناتوانند. به جملات زیر دقت کنید:

۱. دانشکده پزشکی به غذاخوری دانشگاه نزدیکتر است تا دانشکده زیان.

۲. دانشکده پزشکی به غذاخوری دانشگاه نزدیکتر است تا به اداره آموزش.

۳. سعید با این حرفهایش مرا در درس خواندن بیشتر دلسرد می‌کند تا تشویق کند.

۴. سخن تو به سرزنش بیشتر شبیه است تا به نصیحت.

۱- حدیث از آن با نام «اللفظ المساعده» سخن گفته است. (۱۹۸۷. ۸۸)

۵. تو بهتر است معلم باشی تا کارمند.
 ۶. تو بیشتر دوست داشتی برای او یک معلم باشی تا یک مادر.
 ۷. بیشتر از آنچه فکرش را می کردم به من کمک کرد.
 ۸. خیلی دلش می خواست به او بیشتر خلعت کند.
 ۹. طه حسین معتقد است که فارسیها بیشتر از این که به عربها چیزی دهند، از آنان گرفتند.
 ۱۰. دوست می داشت بیشتر از قبل به او کمک کند.
 ۱۱. سعید بیشتر به نظرات مادرش اهمیت می داد تا به نظرات همسرش. (سعید اینقدر که به نظرات مادرش اهمیت می داد، نظرات همسرش برایش مهم نبود.)
- برای ترجمه جملات فوق لازم است ابتدا در باره حالات مفضل و مفضل علیه مطالبی را بدانیم. در حد اطلاع ما، تاکنون در کتاب یا مقاله ای از آنها سخن نرفته است و به همین دلیل نگارنده در مقاله ای جداگانه مفصل به بحث افعال تفضیل و حالات مختلف و معانی کاربردی آن و انواع مفضل و مفضل علیه پرداخته است که خوانندگان را به آن ارجاع می دهیم. (زرکوب، م. ۱۳۸۷، ۵-۲۶) و در اینجا به مواردی از آنها اشاره می کنیم.
- الف) در جملات مقایسه ای، گاه یک چیز یا یک کس با خود مقایسه شده است اما در دو موقعیت یا حالت. در این صورت، دیگر تعریفی که در باره افعال تفضیل در کتابها بر آن متفقند نمی تواند بر این نوع جملات صدق کند. زیرا در چنین جملاتی مقایسه بین دو چیز یا دو کس در یک صفت نیست، بلکه بین یک چیز یا یک کس اما در دو حالت و دو موقعیت است و به عبارت دیگر مفضل و مفضل علیه یکی است. مانند جملات ۲ و ۳ و ۴. در این صورت مفضل علیه ضمیری است که به مفضل بر می گردد. و به عبارت دیگر مفضل و مفضل علیه یکی است.

برای روشن شدن مطلب به جمله دقت کنید. مفضل (دانشکده پزشکی) با مفضل علیه (دانشکده زبان) دو چیز است که فاصله آنها با غذاخوری مقایسه شده است. اما در جمله ۲ دانشکده پزشکی با خودش مقایسه شده است یک بار فاصله اش تا غذاخوری و بار دیگر فاصله اش تا اداره آموزش. پس مفضل و مفضل علیه هر

۱- کتابهای صریفی به جمله هایی مانند: "ما رأیت رجلا أكمل فی وجهه الاشرار منه فی وجهه العابد الصادق" و "ما رأیت رجلا أحسن فی عینه الكحل منه فی عین زید". استشهد کرده اند و تنها هدفشان بیان جواز رفع اسم ظاهر توسط افعال تفضیل است آن هم زمانی که بتوان به جای آن فعل بکار برد. و یا جمله هایی مانند "بكر للضيف أكرم منه للچار" و "زید قائل أحسن منه قائلها" (ر.ک. شرح ابن عقیل ۱/ ۶۵۱ و شرح الرضی علی الکافی ۲/ ۳۶-۳۷) اما به این که مفضل علیه می تواند ضمیر مفضل باشد و چه کاربردی می تواند داشته باشد، و آیا در انواع دیگر جمله های تفضیلی هم مورد استفاده دارد یا نه اشاره ای نکرده اند.

دو یکی است (دانشکده پزشکی). در این صورت کافی است بعد از «من» تفضیلیه ضمیر مفضل را آورد. پس در ترجمه جمله ۲ می‌گوییم:

• كلية الطب أقرب إلى المطعم منها إلى مركز الشؤون التعليمية.

در جمله ۳ "سعید" نیز با خودش مقایسه شده است در دو حالت یکی وقتی دل‌سرد می‌کند و دیگر ، در حالت تشویق کردن. در این صورت می‌توان مفضل علیه را «ما مصدریه» قرار داده ، جمله را چنین ترجمه کرد:

• سعید بأقواله هذه يوهن عزائمي في التعلم أكثر مما يجرؤ ضمني عليه.

حال به راحتی می‌توانید جمله ۴ را به عربی برگردان کنید. زیرا در آن هم مفضل و مفضل علیه یکی است. پس خواهیم گفت:

• كلامك أشبه بالعتاب منه بالنصيحة. و يا:

• يشبه كلامك بالعتاب أكثر مما يشبه بالنصيحة.

به نمونه هایی از این نوع جملات توجه کنید:

• هم للكفر يومئذ أقرب منهم للإيمان.

(آل عمران: ۱۶۷)

-ایشان در آن روز (روی که به جنگ فرا خوانده شوند) به کفر نزدیکترند تا به ایمان.

• و كان على أن يسمع أحرص منه على أن يتكلم. (نهج البلاغه. حکمت ۲۸۱)

- (بزرگوار غفاری) به شنیدن حریص تر بود تا به گفتن. (بیشتر دوست داشت بشنود تا بگوید.)

• أنا لكم وزيراً خير لكم مني أميراً. (نهج البلاغه. خطبه ۹۱)

- من وزیر و مشاور باشم، برای شما بهتر است تا امیر و زمامدار.

• كنْ عِلَّ التَّهَاسِ الحِظَّ بالسَّكُوتِ بَيْنَ أَيْدِي المَلُوكِ أَحْرَصَ مِنْكَ عِلَّ التَّهَاسِ بِالكَلامِ.

(الثعالبي، ۱۹۶۱، ۱۶۲/)

- نزد پادشاهان بیشتر با سکوت ، جویای بهره باش تا با حرف و سخن. (اگر نزد پادشاهان جویای

بهره ای ؛ بیشتر سکوت کن.)

۱ هر این جمله نمی‌توان از اسلوب قبلی استفاده کرد چون ناچاریم از افعال کمکی استفاده کنیم و نمی‌توان از فعل های "یوهن و یجرؤ" فعل تفضیل ملخمت. ضمناً مرجع ضمیر در (علیه)، تعلم است.

آنگارنده در قرآن فقط یک نمونه از این نوع افعال تفضیل یافته است. اگر دوستان و خوانندگان نمونه های دیگری از آن در قرآن یافته یا بیابند و به اینجانب اطلاع دهند موجب امتنان خواهد بود. قابل ذکر است که "لام" در این آیه به معنی "الی" است. (طباطبایی، ۴، ج. ۱۰۵ / ۷)

* فالמושع بتنوع أوزانه و قوافيه أقرب إلى قطعة موسيقية منه إلى قصيدة شعرية.

(عسمن القوال، ۱. ۱۹۹۴، ۷/)

چس موشحات با تنوع وزن و قافیه ای که دارد؛ به یک قطعه موسیقی نزدیکتر است تا به یک قطعه شعر.

ب) در موارد بسیاری مفضل علیه عبارتی است قابل تأویل که با «أن» مصدریه بعد از «من» تفضیلیه می آید. از این اسلوب می توان در ترجمه جملات ۵ و ۶ استفاده کرد:

* أليق بك أن تكون معلماً أليق بك من أن تكون موظفاً.

* كان أحب إليّ أن تكوني له معلمة من أن تكوني أمّاً.

و اینک نمونه هایی از این نوع اسلوب:

علاً ن يكونوا غيراً أحق من أن يكونوا مُتخِراً.

(نهج البلاغه، خطبه ۲۱۲)

آنها (مردگان) مایه عبرت باشند سزاوارتر است تا مایه تفاخر.

* لأن تعرفوني في حال قدرتك أجمل بك من أن تنتقم مني.

(التنوخى، ق. ۱۳۶۴، ۸۲/)

- (اگر) با وجود قدرت داشتم (بر انتقام) مرا عفو کنی و ببخشایی بر تو زیاده تر و شایسته تر است تا از من انتقام گیری.

* أن أكون من المستضعفين في طاعة الله أحب إلي من أن أكون من الأحرار في معصية الله.

(صفوت، ا. ز. ۱۹۸۵، ۲/۳۷)

حر (حالت) طاعت خداوند از جمله مستضعفین و ضعیفا باشم برایم محبوبتر است از این است که در

(حالت) معصیت او، از گرانایگان و ارجمندان باشم. (بیشتر دوست دارم در راه طاعت خداوند از

مستضعفین باشم تا در راه معصیت او از گرانایگان و ارجمندان.)

البته گاه «من» حذف می گردد. مانند:

* يا بني لأن تكون في ميزاني أحب إلي من أن أكون في ميزانك.

(ابن عبدربه، ۳/۱۶۴)

ای پسر من بیشتر دوست دارم تو به روش من باشی تا من به روش تو.

ج) مفضل علیه می تواند «ما» موصوله باشد. لذا می توان این اسلوب را در ترجمه جملات ۷ و ۸ به کار برد:

* ساعدني أكثر مما أظن.

• كان يحرص على أن يقدم له أكثر مما يقدم له من الخدمة.^۱

و اینک نمونه هایی از اسلوب مذکور در کتابهای مختلف:

• إن الناس لم يسمعوا من ابن عائشه أكثر مما سمعوا ذلك اليوم. (الإصفهاني، أ. ۱۹۸۶. ۳/ ۱۹۹)
- مردم اینقدر که در آن روز (شعر و غنا) از پسر عایشه شنیدند، نشنیده بودند. (مردم تا آن روز اینقدر شعر و غنا از پسر عایشه نشنیده بودند.)

• وارزقني من الخير أكثر مما أرجو اصرف صني من الشر أكثر مما أخاف. (التوحيد، أ. ۲۹۴/۵)
- (خداوندا) بیش از آنچه امید دارم (و فکرش را می کنم) خیر و خوبی روزیم کن و بیش از آنقدری که می ترسم، شر و بدی را از من بگردان و دور کن.
• وقد يرسل المثل السائر لکنه مثل عاطفي أكثر مما هو عقلي.
(البتاني، ب. ۱۰۱/۲)

• گاه (در شعرش) مثل رائج می آورد اما مثل، بیشتر احساسی است تا عقلی. (بیشتر عاطفه و احساس در آن لحاظ شده است تا عقل.)

• الذی أضعت من لسانك أضر عليك مما أضعت من مالك.^۲
(الجاحظ، أ. ۱۴۰۹. ۲/ ۱۶۲)

• ضرر سخنی که از زیانت برود؛ بیشتر از ضرر مالی است که از دستت می رود.
• ... ویتشوق إلى أن يشهد أكثر مما يشهد من الدروس.
(حسین، ط. ۱۹۸۶. ۱/ ۲۸۱)

• ... و بسیار تمایل داشت (مشتاق بود) که در کلاسهای درس بیشتری شرکت کند.

(د) مفضل علیه می تواند «ما» مصدریه باشد؛ که از این اسلوب در ترجمه جملات ۹ و ۱۰ استفاده می کنیم:
• إن طه حسين يعتقد بأن الفرس أخذوا من العرب أكثر مما أحطوهم.
• كان يود لو ساعده أكثر مما كان يساعده.^۱
و اینک نمونه هایی از این اسلوب از کتابهای مختلف:

۱- قابل توجه است که نمی توان گفت: أكثر من أن... چون "ما" موصوله است نه مصدریه.

۲- "ما" در این جمله موصوله و "ین" بیانیه است.

۳- در این جمله "ما" موصوله - که مفضل علیه است - به وسیله ی "ین" بیانیه توضیح داده شده است.

۴- "ما" در این جمله مصدریه است.

❖ قتل النساء منهم أكثر مما قتل الرجال^۱.

(النویری، ش. ۱۹۸۳. ۲۴/۲۶۳)

زنان آنان را بیشتر از مردانشان کشت. (زنانشان را بیشتر کشت تا مردانشان را.)

❖ قُلت تمیم أشدَّ مما قُلت عامر يومَ النصار.

(ابن عبد ربه. ۸۶/۶)

زا [قبیله] بنی تمیم بیشتر کشته شدند تا از [قبیله] بنی عامر در "یوم النصار" (کشته های بنی تمیم بیش از کشته های بنی عامر در یوم النصار بود.)

❖ رأیت أزجاله مرویه بیفداد أكثر مما رأیتها بحواضر المغرب. (المقری التلمسانی، ا. ۱۹۶۸. ۷/۱۵)

دیدم که اشعار زجلی (زجلهای) او بیشتر در بغداد روایت می شد (و بر زیانها جاری بود) تا در مراکز شهری غرب.

❖ أكبر قيمة له في تفسيره أنه كان يحمي العواطف و يحرك المشاعر أكثر مما يستعصي بحث المسائل العلمية فهو يتجه إلى القلب أكثر مما يتجه إلى العلم و العقل . (امین، ا. ۲۳۱)

بیشترین ارزش تفسیر او در این است که وی بیشتر، عواطف را زنده و احساسات را بر می انگیزد تا به ژرف اندیشی در مسائل علمی بپردازد، بدین جهت وی (در تفسیرش) بیشتر متوجه دلهاست تا دانش و خرد.

❖ فما رأيت أطلال الفكر عند شيء سمعته أكثر مما أطلاله بمقرب قولي هذا.

(الصولي، ا. ۱۱۰)

- (هیچوقت) ندیده بودم، آنقدر که بعد از شنیدن این حرف من در آن اندیشه کرد، در هیچ سخن دیگری، اندیشه کرده باشد. (این حرف مرا شنید، بسیار فکر کرد؛ هیچوقت ندیده بودم روی حرفی اینقدر فکر کرده باشد.)

❖ كهد في الحب تسخن فيه / عينه أكثر مما تُقَر

(الاصفهانى، ا. ۱۹۸۶. ۲۰/۹۷)

خم و اندوهی در عشق است که بیشتر مایه حزن و اندوه عاشق می شود تا خوشحالی و چشم روشنی او.

❖ فما بال العلماء يأتون أبواب الأغنياء أكثر مما يأتي الأغنياء أبواب العلماء؟ (الجاحظ، ا. ۱۹۹۸. ۳۳)

۱ همی توان جمله را به تأویل برده، چنین بگوییم: قتله للنساء أكثر من قتله للرجال منهم.

چرا دانشمندان، (دانشمندان را چه شده که) بیشتر به سراغ ثروتمندان می روند تا ثروتمندان به سراغ آنان.

* و كان بود لو استطاع الحركه اكثر مما كان يتحرك و الكلام اكثر مما كان يتكلم.

(حسین، ط. ۱۹۸۶، ۱/۲۸۱)

- و دوست می داشت می توانست بیشتر حرکت کند و (با دیگران) بیشتر حرف بزند.

هـ) برخی از جملات مانند جمله ۱ که در آنها صفت برتر استفاده شده است، بدون استفاده از «افعل» تفضیل قابل ترجمه به عربی است. فقط کافی است ژرف ساخت جمله را درک کرد. لذا جمله مذکور می تواند دو نوع ترجمه داشته باشد:

* كان سعيد يحفل بوجهات نظر أمة أكثر مما يحفل بوجهات نظر زوجته.

و بدون اسلوب «افعل» تفضیل هم قابل بیان است:

* لم يحفل سعيد بوجهات نظر زوجته كما حفل بوجهات نظر أمة.

و در ترجمه به فارسی نیز نکته ای قابل ملاحظه است و آن این که خیلی مواقع در عربی، «افعل» تفضیل در اصل برای بیافقایسه نیست و اگر بخواهیم طوری تأویل کنیم که در آن مقایسه باشد دچار تکلف می شویم. مثلاً در مورد جمله:

* هو لا يحتاج في الجهل إلى أكثر من ترك التعلم و في فساد البيان إلى أكثر من ترك التخيير.

(المحافظ، ۱/۱۴۰۹، ۱/۸۶)

شاید بتوان گفت: «احتیاجه فی الجهل إلى ترك العلم أكثر من احتیاجه إلى شيء آخر و احتیاجه فی فساد البيان إلى ترك التخيير أكثر من احتیاجه إلى شيء آخر». اما تکلف و عدول از مسیر بلاغت و شیوایی در این جمله به وضوح آشکار است. و چه بسا «افعل» تنها برای بیان کفایت امر و تعیین حدود آن استفاده شده است. لذا جمله مذکور با جملات زیر معادل است:

* هو للجهل يكفيه أن يترك التعلم و لفساد البيان يكفيه أن يترك التخيير. و یا:

* لا يكاد الإنسان يترك التعلم حتى يصبح جاهلاً و لا يكاد يترك التخيير حتى يفسد بيانه.

یعنی:

انسان برای نادان شدن کافی است یادگیری را ترک کند و برای تباهی سخنش کافی است گزینش کلمات

را کنار گذارد. یا:

همین که انسان یادگیری را ترک کند؛ به جهل گراییده و همین که انتخاب کلیات را کنار گذارد؛ کلامش فاسد می شود.

پس همه جملاتی را که در آنها "افعل" بکار رفته است؛ نمی توان با صفت "برتر یا عالی" به فارسی ترجمه کرد. چوبسا برای بیان حدود امری به کار می رود. لذا اگر بخواهیم جمله "اطلاعات من از او در این حد است که او یک معلم بود." را به عربی ترجمه کنیم؛ هر چند استفاده از حصر به ذهن زبان آموز پیشی گرفته، خواهد گفت: "لا أعرف عنه شيئا إلا أنه كان معلما." اما چه بسا زیاتر است از "افعل" استفاده کرده، بگوییم: "لا أعلم عنه أكثر من أنه كان معلما."

اینک نمونه هایی از این جملات:

• والله يا أخي، ما أعرف من حال أمي ما يوجب هذا، أكثر من أن أمي كانت تشرب النبيذ، وتسمع الغناء.

(التوحي، ق. ۱۹۹۸. ۵/۱۲۳)

- ای برادر به خدا قسم، بیشترین چیزی که در باره مادرم می دانم و موجب این امر می شود؛ این است که وی شراب می نوشید و موسیقی گوش می داد. (می می نوشید و آواز خوش می نیوشید.)
• والذي لا يبصر منهم بالليل تسميه الفرس شبكور، ولي له في لغة العرب اسم أكثر من أنه يقل لمن لا يهتد بالليل بعينه: هُدَيْد،

(الجاحظ، ا. ۱۹۹۲. ۳/۵۴۴)

فارسیان به کسی که چشمش در شب نمی بیند شبکور می گویند؛ و در زبان عربی به چنین شخصی بیشتر "هدید" گفته می شود. (تنها معادل آن در عربی هدید است.)

۱، ۳، ۳، ۲ صفات اشاره

صفت اشاره فارسی در اصل، دو لفظ «این و آن» هستند، وقتی همراه اسمی می آیند و به آن اشاره می کنند که در این صورت جمع بسته نمی شود و به آنها صفت اشاره ساده گفته می شود مانند صفات اشاره فارسی «این و آن» در جمله زیر:
- این قلم را از آن مغازه خریدم.

برای آوردن معادلهای چنین صفتی در عربی از اسما اشاره «هذا و ذلك» استفاده می کنیم.

۱- البته هر گاه بدون همراهی اسمیاید، ضمیر اشاره نامیده می شود. مانند «این» در جمله «این را بخوان».

• اشتریتُ هذا القلمَ من ذلک الخاتوت.

اما چنین نیست که همیشه اسماء اشاره عربی معادل خوبی برای صفات اشاره ساده «این و آن» باشند. به جملات زیر و ترجمه فارسی آنها توجه نمایید:

۱. این سخن تو مرا ناراحت کرد.

۲. این زینب پیام رسان کریلا بود.

۳. آن اشعاری را که حفظ کرده بودم نوشتم. (یادداشت کردم).

۴. دیروز کتابی درباره روانشناسی خریدم... آن کتاب را به دوستم هدیه کردم.

با توجه به جملات بالا می توان گفت مشارالیه صفات اشاره (آن و این) ممکن است به چهار حالت بیاید:

۱. مضاف و مضاف الیه باشد.

۲. علم باشد.

۳. شرح شده باشد.

۴. نه علم باشد و نه مضاف و نه شرح شده باشد.

اگر در فارسی پس از صفات اشاره «این و آن» یک اسم علم و یا مضاف واقع شود؛ در عربی باید اسماء اشاره هذا و فروع آن را بعد از مشارالیه آورد. لذا در ترجمه جمله ۱ و ۲ خواهیم گفت:

• كلامك هذا جعلني حزينا.

• زینب هنده اوصلت نداء کریلا، إلی أسباع الاخرین.

در عربی به اسماء اشاره ای که بعد از مشارالیه بیاید، دیگر اسم اشاره گفته نمی شود، بلکه صفت اشاره یا بدل یا عطف بیان می باشد.

اگر مشارالیه شرح شده باشد، همچنان که در جمله ۳ مشاهده می کنید، می توان از «ما» یا «عن» موصوله و «هین» بیانیه استفاده کرد. در این جمله، «اشعار» به وسیله جمله که حفظ کرده بودم شرح شده است. بنابراین در ترجمه آن خواهیم گفت:

۱ چون مشارالیه بعد از هذا و فروعش از یک طرف باید عملی به «ال» باشد و از طرف دیگر علم و مضاف نمی تواند «ال» بپذیرد. پس اسماء اشاره باید بعد از مشارالیه واقع شود.

۲- زمانی که اسماء اشاره بعد از فروع آن پس از یک حکم ذکر شود، برخی آن را نعت (صفت) حکم ماقبل خود می دانند که در این صورت به نظر آنان اسم اشاره، اهم از حکم می باشد اما به نظر گروهی که اسم اشاره را آهن از حکم می دانند، اسم اشاره پس از آن بدل یا عطف بیان است. (برای اطلاع بیشتر رک شرح المقبول ۳/۵۸).

۳- در چنین جملاتی «من» بیانیه با مجرور خود در عمل نصب است و حال می باشد. (بدیع یعقوب، ا. ۱۹۸۸. ۴۶۷).

• كَتَبْتُ مَا حَفِظْتُ مِنَ الْأَشْعَارِ.

قابل ذکر است که در ترجمه چنین جمله هایی علاوه بر اسلوب مذکور، می توان از اسماء اشاره هذا و صیغهای دیگر آن استفاده کرد، جمله شرح دهنده را به همراه موصولات «الذی» و صیغهای دیگر آن ذکر کرد. بنابراین جمله مذکور را میتوان به صورت زیر هم نوشت؛ هر چند الگوی اول پسندیده تر و بلاغی تر است:

• كَتَبْتُ تِلْكَ الْأَشْعَارَ الَّتِي حَفِظْتُهَا.

اگر مشارالیه از نوع چهارم باشد علاوه بر اسماء اشاره می توان از «ال» عهد نیز استفاده کرد. پس در ترجمه جمله ۴ می گوئیم:

• اشتریت أمس کتاباً فی علم النفس.... أهذیت الكتاب إلى صديقي.

به نمونه هایی از این جملات که بطور مستند از کتابهای عربی گرفته شده است؛ دقت کنید:

• فکانت خصوصتهم هذه جديلة بأوسع معاني الكلمة.

(حسین، ط. ۱۹۸۱. ۱۶/۴۱۴)

- این خصوصتشان جدید به تمام معنا بود.

• إن دعوتنا هذه ليست جديدة.

(شرف الدین، خ. ۱۹۸۷. ۷)

- این دعوت ما، جدید نیست.

• أسماء هنما كانت محدثة فاضلة.

(بنت الهدی، ۲۷)

- این اسماء (دختر یزید بن السکن) یک محدثه با فضیلت بود.

• ونزعنا ما فی صدورهم من غل.

(اعراف: ۴۳)

و آن کینه هایی که در دلشان بود زدودیم.

• لم تكن ماكان بينها من الخصومات قبل الإسلام.

(حسین، ط. ۱۹۸۱. ۱۶/۴۲۲)

- آن خصومتها و دشمنیهایی که قبل از اسلام بین قبایل بود فراموش نکرد.

۱- مؤلف می توانست این جمله را به صورت زیر بنویسد، اما استفاده از «ما» موصوله و همین در چنین جملاتی شیوا تر است.

لم تكن تلك الخصومات التي كانت بينها قبل الإسلام.

* إنا أرسلنا إليكم رسولا شاهداً عليكم... فعمى فرعون الرسول.
(مزمّل: ۱۴، ۱۵)

— ما برای شما رسولی را فرستادیم که شاهد اعمال شماست و فرعون آن رسول را نافرمانی کرد.
* إن هشاماً هلينشد التقوى و الصلاح بأصماله إلا أنه... فبدأ بتصرفاته هذه غارقاً في غفلته بعيداً عن
الفهم أسيراً للخرافات و الأكاذيب.
(تزییمة، ر. ۱۹۹۸، ۱۳۹)

— این هشام عملاً تقوی و درستکاری را می ستودا... لذا با این رفتارهای خود به دور از فهم و
درک، اسیر در چنگ خرافات و دروغ، غرق در غفلت گردید.
* فأخرجنا من كان فيها من المؤمنين.
(ذاریات: ۳۵)

— پس همه مؤمنینی که در آن دیار بودند خارج کردیم.

توجه :

اسماء اشاره هدا و فروع آنکه اسماء اشاره غیر مکانیه نام دارند - (حسن، ج. ۱۹۶۶، ۴/ ۴۵۸ و الدخان، ا.
۱۹۸۷، ۱۸) هرگاه پس از مشارالیه هم واقع شوند، علاوه بر این که اسم ماقبل آنها باید معرفه باشد، از نظر
تعداد و مذکر و مؤنث بودن باید با اسم ماقبل خود که موصوف اسماء اشاره محسوب می شوند، مطابقت کند.
مانند :

معلمو المدارس هؤلاء (این معلمین مدارس) یا: طالبای هذالذو (این دو دانشجوی من).
قابل ذکر است زمانی که در فارسی صفت اشاره «آن»، بطور مجازی بکار رود؛ به عبارت دیگر
اشاره به مشارالیه مجازی باشد نه حقیقی، می توان از اسلوب «ما یا من» موصوله و همین بیانیه استفاده کرد.
مانند:

— آفانشجویانی می توانند از رساله خود دفاع کنند که مقالاتشان پذیرفته شده است.
معلوم است که دانشجویان در مقابل ما نیستند که به آنها اشاره ای می کنیم؛ بلکه منظور از «آن» یعنی آن
دمته از پس اشاره مجازی است. لذا در ترجمه آن به عربی بهتر است به جای هؤلاء الطلاب از اسلوب
مذکور استفاده کرده بگوییم:

* من قبلت مقالة من الطلاب تُسمح (فمسموحة) له مناقشة رسالته.

و یا:

- نباید آفتابگیری را که فرهنگ ایرانی در ادبیات عربی گذاشت؛ فراموش کرد.

* لائنَ ماكان لحضارة الفرس من تأثير في الأدب العربي.

اما اگر اشاره حقیقی باشد، طبیعی است که فقط باید از اسما اشاره استفاده کرد. مانند:

سبه این گلدانها که لب حوض چینه ام آب بده.

* استق هلهلزهريات التي رصفتها على حاشية (جانب) الحوض.

صفات اشاره مرکب ۱,۳,۳,۳

گاهی صفات اشاره فارسی «این و آن با الفاظی مانند: هم، چون، گونه، سان و طور ترکیب شده، بغیر از اشاره، متضمن معنای تشبیه و چگونگی نیز می باشند و صفات اشارای مرکب مانند همین، چنین، همان، این گونه، این طور و اینسان را بوجود می آورند. به چنین صفاتی، صفات اشاره مرکب گویند.

معادل این گونه صفات اشاره مرکب فارسی عبارتست از:

۱) اسم اشاره ای که پس از مشارالیه خود واقع شده و آن مشارالیه با «ال» معرفه شده باشد و چنان که گفتیم در این صورت به آن صفت اشاره و اسم قبل از آن را موصوف گویند و معادل «چنین» می باشد. مانند:

* أنا لاأخضع للضوابط هذه.

- من زیر بار چنین قوانینی نمی روم.

۲) اگر کلمه «مثل» یا «نحوه» قبل از اسم اشاره اضافه شود باز هم معنای «چنین» یا «این گونه» را افاده می

کند. مانند:

* أنا لاأخضعُ لمثل هذه الضوابط.

و یا مانند:

* سيبدأ المشروع عند تنفيذة بإقامة لجانٍ خطمة لدرس مثل هذه المسائل.

- این پروژه هنگام اجرا، ابتدا برای بررسی چنین مسائلی (این گونه مسائل) کمیته های خاصی تشکیل

خواهد داد.

* قال الرئيس إن علاقات بلاده بتونس وثيقة جداً إلى درجة أن عقد مثل هذه الإتفاقية أمر طبيعي منطقي.

* لأن مثل هذه المدينة على هذه الصفة لا يستطيع هذا الرجل دخولها. (النسري، ش. ۱۹۸۳.

(۳۱۲/۳)

- زیرا این مرد نمی توانست به چنین شهری با این ویژگی وارد شود.

۳ گاهی اسم اشاره ای که جانشین مفعول مطلق شده باشد، معنای «همان» و «همین» فارسی را افاده می کند. مانند:

• **أَنَا أَنَا فَكْتُ أَهَمُّ مَعَهُ هَذَا الْقَهْمُ وَأَذْهَبُ مَعَهُ هَذَا الْمَلْعَبَ .**

(حسین، ط. ۱۹۸۱. ۱۶ / ۲۳۹)

- اما من، همین را که او می فهمید می فهمیدم و همین اعتقاد او را داشتم.

• **من الغریب أيضاً أن یذهب الدكتور شوقی ضیف هذا المذهب.**

(چیران، م.م. ۲۰۰۴. ۳۶۸)

- و نیز عجیب است که دکتر شوقی ضیف هم همین اعتقاد را دارد.

۴) گاهی «ما» موصوله که قبل از آن همین بیانیه ذکر شده و آن را شرح داده است؛ می تواند معادل صفت اشاره «چنان» قرار گیرد. مانند:

• **وَضَعُوا مِنَ النَّصْحِ وَالْإِرْشَادِ مَا قَلِيْفِيدَ كَلَامًا مِنَ الْخَطِيبِ وَالشَّاعِرِ فِي صِنَاعَتِهِ**

(حسین، ط. ۱۹۸۱. ۱۶ / ۲۰۲)

- (چنان بکندها و راهبردهایی ارائه دادند که شاید در کار سخنران و شاعر هر دو مفید باشد.

و یا مانند جمله زیر که از یکی از کتب عربی برگزیده شده:

• **... راجياً أن تُثیرَ فی نفوسهم من الرغبة فی العلم ما یغریهم بالرجوع الی قراءة الأصول.**

- ... به امید این که (این اثر) در وجود آنان چنان رغبت و علاقه ای به علم و دانش بوجود آورد که آنان را به خواندن اصول تشویق نماید.

• **كان بينهما من الصلات والأواصر ما یقوّی مثله بین اللغات التي یجمعها أصل.**

(الصیاد، فؤاد عبد المعطی. ۱۹۸۶. ۱۰)

- بین آن دو [عربی و فارسی] چنان روابط و پیوندی بود که بین زبانهای دیگری که از یک ریشه بودند مثل آن کمتر وجود داشت.

توجه:

چنین نیست که هر وقت در جملات عربی «ما» موصوله و همین بیانیه آمده بود، ملزم باشیم در فارسی یک صفت اشاره به کار ببریم؛ بلکه باید توجه داشت که اگر چنانچه به زیبایی جمله لطمه ای وارد می کند از آوردن آن خودداری کنیم. مانند:

* الجميع معتبطون قدارتدوا أجليّ وأنفّ ما عندهم من الثياب.

(رضاء، ج. ۱۳)

- همگی با حالت مسرت و خوشحالی، زیباترین و تمیزترین لباسهایی که داشتند پوشیدند.

* لم يكن لدجبل من الوحي ما يعينه على إدراكالتناقض بين حياة الشعب و حياة الحكام.

- جبل آنقدر آگاهی نداشت که به او در درک تضاد بین زندگی مردم و زندگی حاکمان کمک کند.

﴿ گاه هین بعضیه قبل از فَمَنْ به کار می رود که نباید در ترجمه، آن را با هین بیانیه اشتباه گرفت. ﴾

مانند:

* من الناس من يشتري هو الحديث.

(لقمان: ۶)

- برخی از مردم کسانی هستند که سخنان بیهوده را می خرند.

۵) آوردن ادات تأکید «نفس» و «عین» و «ذات» پس از متبوع خود، معنای «همان» را - که یک صفت اشاره

مرکب فارسی است - افاده می کنند. مانند :

* في ذلك الوقت نفسه...

- در همان وقت...

و یا مانند :

* في النصف الثاني من الشهر نفسه صدر في بغداد...

(للاذکار، ن. ۱۹۶۲. ۲۲)

- در نیمه دوم همان ماه در بغداد... صادر شد.

گاهی «باء» نیز بر سر این ادات تأکید در می آید. مانند :

* مَنْ نَظَرَ فِي حُوبِ النَّاسِ فَأَنكَرَ مَا تَمُّ رَضِيهَا لِيُضْرِبَهُ فَذَلِكَ الْأَجْرُ بِعَيْنِهِ.

(نهج البلاغه، حکمت

(۴۱)

- کسی که در زشتیهای مردم نگرسته، آنها را زشت شمارد ولی برای خود بیسندد، همانا حق و نفهم است.

توجه :

﴿ گاهی زیبایی کلام ایجاب می کند که کلمه «عین» را در فارسی نیز به همان معنای عربی آن به کار ببریم

مانند :

*.... كَلَّا لِيَمَّا الْمَوْتُ بَعِيْتَهُ وَاللّٰهُ.

(بنت الهدی. ۱۹۷۸. ۳۴)

.... هرگز، به خدا که این زندگی، عین مرگ است.

۱) آوردن ضمیر فصل، گاهی می تواند معادل خوبی برای «همان» باشد. مانند:

* هذا هو اللّٰهُ الَّذِي قُبِضَ عَلَيْهِ اَمْسٌ.

این، همان خدای است که دیروز دستگیرش کردند.

و یا مانند:

* اولئك الَّذِينَ طَبَعَ اللهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ وَسَمِعُوهُمْ وَاَبْصُرُهُمْ وَاُولَئِكَ هُمُ الْغَافِلُونَ.

(نحل: ۱۰۸)

آنان کسانی هستند که خداوند بر دلمان و گوشها و چشمهایشان مهر قهرزده است و اینان همان مردم غافلند.

* اليوم هو الغد الذي كنت قلقا عليه بالأمس.

(کارنیچی، د. ۴۶۵)

امروز همان فردایی است که دیروز نگرانش بودی.

۱, ۳, ۴ صفت از نظر ساختمان

صفت از جهت ساختمان ترکیب، در فارسی سه گونه است:

صفت ساده مانند: خوب، بد، روشن، سبز و...

صفت مرکب مانند: سرخ روی، سفیدبخت، سنگدل، خوش برخورد و...

گروه وصفی یا صفتی ملذ: دست از جان شسته، دست از پا درازتر، تازه به دوران رسیده و... معادل

یابی صفات و اراکه صفات هریمی به عنوان معادل صفات فارسی، کار آسانی نیست و اگر چه سعی شده با اراکه

برخی قواعد قیاسی به کارگیری آنها، بیشتر صفات فارسی، معادل خود را در هریمی بیابند، ولی هرگز ادها

باچنان که می بینیم این صفات مرکب فارسی، بیش از یک جزء دارند و براساس اجزای تشکیل دهنده آنها بیش از ۳۰ نوع می باشند مثلاً خوشحال (مرکب از صفت و اسم) دیر آشنا (مرکب از قید و صفت) برای شناخت انواع این صفات به کتب دستور زبان فارسی مراجعه نمایید.

نمی‌کنیم که با این روشهای قیاسی بتوان تمامی صفات فارسی را در عربی معادل یابی کرد. زیرا بسیاری صفات فارسی به طور سماعی در عربی معادل دارند که نمی‌توان آنها را در قالب قاعده ای بیان نمود. صفات ساده فارسی غالباً معادلهای خود را در میان صفات مشابه - چه آنهایی که بر وزن «افعل» هستند و بر رنگ و صیغ و زینت دلالت می‌کنند و چه آنهایی که بر غیر این معانی دلالت دارند؛ می‌یابید. مانند: احمی (کور)، اخضر (سبز)، اعور (لوج)، کبیر (بزرگ)، حسن (نیکو) و برخی اسمهای مفعول نیز معادل برخی صفات ساده است. مانند: معروف (آشنا).

معادلهای عربی صفات مرکب نیز در میان موضوعات و مباحث زیر یافت می‌شود:

۱) برخی صفات مشابه یا اسمهای فاعل یا اسمهای مفعول مانند: اهریف (لاغر اندام)، متخائل (خوش بین)، منحذر (سراشیب)، بخدم (خدمتگزار)، خجلان (سرافکننده، خجالت زده).
 ۲) بعضی از نعتهای سببی مانند: قسی القلب (سنگدل) رَجَبُ البعلوم (گشاده گلو) و مندحق البطن (شکم پرآمده) و...

ناعت سببی، نعتی است که پس از موصوف آمده، یکی از متعلقات آن را وصف می‌کند، به عنوان مثال در قول «قسی القلب» قسوت صفت لوجل نیست، بلکه صفت قلب - که یکی از متعلقات لوجل است - می‌باشد.
 نعت سببی در عربی دو گونه استعمال می‌شود که هر دو نوع آن هم معادل صفات مرکب فارسی است:
 الف) در نوع اول، صفت به متعلق موصوف اضافه شده، مشتمل بر ضمیری است که مرجعش موصوف می‌باشد. مانند مثال بالا. در چنین ترکیبی صفت - همچون نعت حقیقی - باید در تعداد (یعنی مفرد و تثنیه و جمع بودن) و مذکر و مؤنث بودن و اهراب از متبوع خود تبعیت کند. مانند: امرأة قسیة القلب، امرأتان قسیتا القلب، امرأتین قسیتی القلب، رجلاان قسیا القلب، رجلین قسیی القلب. به همین خاطر صاحب کتاب النحو الوافی آن را نعت حقیقی به شمار آورده است. (۳ / ۴۴۲).
 این نوع صفت چون اضافه صفت بر معمول خود می‌باشد، اضافه لفظی (غیر محض) است. زیرا (القلب) فاعل (قسی) می‌باشد و معمول آن به حساب می‌آید و در اضافه لفظی چون مضاف از مضاف الیه (یعنی حاصل از معمول خود) کسب تعریف نمی‌کند، تا مادامی که بر سر آن «ال» نهدنیامده، یک صفت نکره است، به همین دلیل، همان طور که در مثالها دیدید با این که «قسی القلب» به ظاهر معرفه به نظر می‌رسد ولی صفت لوجل «قسی» که نکره است، قرار گرفته زیرا قسی القلب در حقیقت نکره است و برای معرفه کردن آن باید بر سر آن «ال» آورده. مانند: جاء الرجل القسی القلب. یا جاء الرجلان القسیا القلب، جاء المرأتان القسیتا القلب.

البته داخل شدن «ال» نعت سببی از این نوع - که اضافه لفظی به شمار می‌رود منوط به این است که یا مضاف الیه آن صفت بوده و یا مضاف الیه مضاف الیه آن مقرون به «ال» باشد. مانند:

- أنت المتبع الحق.

- أنت المكرم غلام الامیر.

۳) برخی از جملات بدین صورت که می توان به جای صفت از فعل استفاده نمود. به عنوان مثال در جمله:
 - ذهبْتُ بصديقِي الشَّاحِبِ لُوْنُهُ إِلَى الْمَسْتَشْفَى.
 - دوست رنگ پریده ام را به بیمارستان بردم.
 می توان به جای «الشَّاحِبِ لُوْنُهُ» چنین گفت: «الَّذِي شَحِبَ لُوْنُهُ» بنابراین جمله بدین صورت می شود:
 - ذهبْتُ بصديقِي الَّذِي شَحِبَ لُوْنُهُ إِلَى الْمَسْتَشْفَى.
 اما اگر موصوف، نکره است دیگر نیازی به «الَّذِي» نیست و تنها یک جمله وصفیه به کار می بریم. مانند:
 - ذهبْتُ بِرَجُلٍ شَحِبَ لُوْنُهُ إِلَى الْمَسْتَشْفَى.
 که در این جمله، «شَحِبَ لُوْنُهُ» جمله ای است وصفیه و در محل جَوِّ واقع شده زیرا صفت «رَجُلٍ» می باشد.

که «الْحَيُّ مُضَافٌ إِلَيْهِ صِفَتٌ (یعنی المتَّحِب) و الامير مضاف اليه غلام است و غلام هم مضاف اليه صفت (یعنی للمكرم) می باشد. (ر.ک شرتونی، بر. ٤/ ٣٣٧).

ب) در نوع دوم، صفت نه به موصوف اضافه می گردد و نه حامل ضمیر موصوف است، بلکه معمول خود را بنا بر فاعل بودن یا نائب فاعل بودن، پس از خود رفع می دهد بدین صورت که اگر صفت، اسم فاعل یا صفت مشبیه باشد، معمولش فاعل و اگر اسم مفعول باشد معمولش نائب فاعل آن به حساب می آید. البته زمانی که از اسم مفعول اراده ثبوت شود، مرفوعی که پس از آن آمده، دیگر نائب فاعل نیست بلکه فاعل آن محسوب می شود زیرا چنین صفتی حکم یک صفت مشبیه دارد نه صفت حادث مانند: «الصادق و عده». (همان ٤/ ٢٥٣ فائده ٣).

چنان که گذشت در این نوع نعت سببی، صفت، حامل ضمیر موصوف نیست بدین معنا که همیشه مفرد به کار می رود مانند: جَاءَ رَجُلَانِ قَسِي قَلْبُهُمَا. جَاءَتِ امْرَأَتَانِ قَسِي قَلْبُهُمَا.

در این جملات ملاحظه می کنید که با این که رجلان و امرأتان مثنی هستند ولی «قسي» مفرد ذکر شده، زیرا در حکم فعل می باشد و معمول آن پس از آن ذکر شده است، لذا نیازی به این که ضمیری را هم معمول خود قرار دهد، ندارد و تثبیه و جمع نمی گردد اما اگر معمولش جمع مکتسب باشد، جایز است نعت سببی را جمع هم آورد. مانند: جَاءَ نِسْرُ الرِّجْلِ الْقَضِيَاءِ أَبَاهُ (همان ٤/ ٣٤٢).

در این نوع نعت سببی، صفت در تعریف و تنکیر (معرفه و نکره بودن) و اهراب از مثنوع خود - که قبل آن قرار دارد - تبعیت می کند و از نظر مذکر و مؤنث بودن تابع معمول بعد از خود می باشد. مانند:

- ذهبْتُ بصديقِي الشَّاحِبِ لُوْنُهُ.

- استمعتُ إِلَى خُطْبَةِ قَوِيَّةٍ حَجَّةً.

و یا مانند آیه: فَيَجْعَلُ مَا يُلْقَى الشَّيْطَانُ فِتْنَةً لِلَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ وَ الْقَاسِيَةُ قُلُوبِهِمْ. (حج: ٥٣)

در این دو صفت را حضرت علی (ع) در خطبه ٥٦ بهج البلاغه به کار برده اند.

لا اگر می توان به جای «الشَّاحِبِ لُوْنُهُ» عبارت «الَّذِي شَحِبَ لُوْنُهُ» قرار داد به خاطر این است که «ال» که بر سر شاحب وارد شده، معنای موصولی دارد.

نکته قابل ملاحظه این که، اگر خواستیم صفت مرکب فارسی را به عربی ترجمه نماییم، از این سه روش استفاده می‌کنیم، اما هر جا در عربی نعت سببی ندهیم، نمی‌توان همیشه به صورت یک صفت مرکب فارسی ترجمه کرد. چه بسا زیباتر، آن باشد که به صورت یک جمله ترجمه نمود. مانند:

﴿رَبَّنَا أَخْرِجْنَا مِنْ هَذِهِ الْقَرْيَةِ الظَّالِمِ أَهْلُهَا﴾

(نساء: ۷۵)

پروردگارا، ما را از این قریه ای که ساکنان آن ظالمند خارج کن.
و یا مانند:

﴿فَالْوَأصِفُ يُجِيبُ أَنْ يَكُونَ مُرْفَعًا الْخَوَاسِ، شَدِيدَ الْمَلَاخِظَةِ، حَصْرَ الذَّهْنِ﴾
(رضا، ج. ۱۲)

وصف کننده باید دارای احساسی ظریف و دقیق بوده، هر چیز را به خوبی مورد ملاحظه و دقت قرار دهد و حاضر جواب باشد.

نکته:

چنانکه گذشت مضاف الیه در نوع اول نعت سببی، معمول مضاف و فاعل یا نائب فاعل است. مانند: قسی القلب و محمود المقاصد. که در این صورت اضافه لفظی است. اما گاه صفتی به معمول خود که مفعول آن است؛ اضافه می‌شود اما نعت سببی نیست هر چند اضافه لفظی است. مانند: رفائیل المبدع الصور (الذي أبدع الصور) پس می‌توان گفت: هر نعت سببی اضافه لفظی است اما هر اضافه لفظی نعت سببی نیست.

برای ترجمه بسیاری جمله‌ها به عربی می‌توان از نعت سببی استفاده کرد. این در حالی است که دانشجویان از این امر غافلند به عنوان مثال جمله حجرا با همسرت که در طبیعت بسیار احساس آرامش می‌کند به گردش نمی‌روی؟ یا با استفاده از نعت سببی به راحتی می‌توان به عربی ترجمه کرده، گفت:

﴿لماذا لا تنزه مع زوجتك الشديدة الإرتياح إلى الطبيعة؟﴾

لا لازم به تذکر است که علاوه بر دو نوع نعت سببی که گفته شد، انواع دیگری در کتاب علوم العربیه آمده است. یک نوع آن حیابیت از این که نعت سببی، مشتمل بر ضمیر موصوف باشد و معمولش - که همان متعلق موصوف است - بنا بر تمیز بودن یا شبیه بودن به مفعول منصوب می‌گردد. مانند: جاتنی رجلٌ حسنٌ وجهاً حندی امرأةً کرههً أباً. (ر. ک لفظی م. خلاصی، م. ۱۳۶۲. ۲/ ۲۲۳ و حسن، ج. ۱۹۶۶. ۳/ ۴۴۲).

و یا در ترجمه جمله «با دوستم که از هوش زیادی بهره مند بود مشورت کردم.» از نعت سببی استفاده کرده ،
می‌گوییم :

● استشرکت صديقي الواق الحفظ من الذكاء.

فصل

دوم: گزاره

۲ گزاره

گزاره، بخشی از جمله است که خبری را درباره نهاد به ما می دهد و ممکن است علاوه بر فعل، اجزای دیگری، چون مفعول، متمم، قید زمان، قید مکان، یا قیود دیگر، تمیز، صفت و مضاف و مضاف الیه هم داشته باشد. مانند:

- علی دیروز خواهر کوچکش را از بیارستان شریعتی به منزل خواهر بزرگش پروین رساند.

در این جمله علی، نهاد و بقیه جمله که دارای فعل و مفعول، صفت، متمم، مضاف و مضاف الیه و بدل است گزاره می باشد.

درباره صفت و مضاف و مضاف الیه در فصل اول به تفصیل سخن گفتیم، در این فصل به بررسی اجزای دیگر جمله و معادل یابی آنها می پردازیم.

۲,۱ مفعول

مفعول، کلمه یا اسمی است که کار بر آن واقع می شود و معنای جمله را تمام می کند. در عربی اگر مفعول به یک کلمه باشد، منصوب می شود و اگر به صورت جمله باشد، جمله در محل نصب قرار می گیرد. و گرچه امری ساده به نظر می رسد اما بی دقتی در تشخیص آن منجر به ترجمه ای ناصحیح می شود. مانند:

﴿قال يا امير المؤمنين نحن نكفيكهم﴾ (بیج البلاغه. حکمت. ۲۶۱)

- گفتند ای امیر مؤمنان ما آنان را کفایت می کنیم. (دشتی، ح. ۱۳۷۹. ۶۹۲)

فعل «نکفی» دو مفعول است که ضمیر «ک» اولین و «کم» دومین مفعول آن است. در حالی که مترجم فقط یک مفعول برای آن در نظر گرفته است. ترجمه صحیح چنین است:

- گفتند ای امیر مؤمنان ما تو را در برابر آنان کفایت می کنیم.

همچنین نیست که مفعول همیشه یک کلمه باشد، بلکه گاه یک جمله است که در زیر به آن می پردازیم:

۲,۱,۱ نهاد مفعولی (مستدلیه مفعولی)

نهاد مفعولی، کلمه ای است که در جمله فارسی برای بخشی از جمله، نهاد و برای بخشی دیگر، مفعول باشد. به عبارات دیگر کلمه ای است در جمله مرکب که در یکی از جمله های پایه و پیرو، نهاد و برای دیگری مفعول است. (انوری، ح. احمدی گیوی، ح. ۱۳۷۴. ۱۱۹/۲)

مانند :

- کتابی که خریده ام خواندنی است.

- کتابی خریده ام که خواندنی است.

در جمله اول، جمله پایه «خواندنی بودن کتاب» است. که کتاب، نهاد آن ولی برای جمله پیرو مفعول است.

اما در جمله دوم، جمله پایه «کتابی خریده ام» است که «کتاب» در آن مفعول، ولی در جمله پیرو نهاد است.

برای معادل یابی این گونه نهادها در عربی باید توجه داشت که اگر نهاد مفعولی معرفه باشد، جمله بعد از

آن را با موصول شروع می کنیم و اگر نکره باشد، نیازی به موصول نداشته، جمله پس از آن را بدون موصول،

به عنوان یک جمله وصفیه می آوریم. لذا در ترجمه دو جمله گذشته به ترتیب می توان چنین گفت :

• الكتاب الذي اشتريته يستحق القراءة.

- اشتريته كتاباً يستحق القراءة.

به این مطلب در جملات مرکب و نیز حروف ربط باز هم خواهیم پرداخت.

۲, ۱, ۲ مفعول مؤول

گاهی مفعول نیز مانند نهاد، در جمله، مؤول است یعنی به صورت صبارت یا جمله ای است که باید آن را به

مصدر یا اسم مصدر تأویل کرده، مفعول جمله مفروض نمود. مانند :

- شنیده ام، برادرت مریض است.

در این جمله، «مریض بودن برادرت» مفعول است که به آن مفعول مؤول گویند. معادل این گونه جملات

مؤول مفعولی در عربی به دو صورت بیان می شود :

(۱) جمله اسمیه ای که با «إِنَّ» یا «أَنَّ» شروع شده باشد. مانند :

• سمعتُ أنَّ أخاك مريض.

- شنیده ام برادرت مریض است.

• قلتُ له إِنَّ الكلب مسموم.

- به او گفتم دوزخ ناپسند است.

(۲) جمله ای که با «أَنَّ» مصدری شروع شده باشد. مانند :

• أحاول أن أجد زميلاً لك.

- سعی می کنم همکاری برایت پیدا کنم.

در این جمله «پیدا کردن» مفعول مؤول «سعی کردن» است.

به نمونه زیر که هر دو مورد در آن به کار رفته است؛ توجه کنید:

❖ إني أخاف أن يظنّ أبي تغافلتم عنه.

سعی ترسم که تصور کند من نسبت به او بی تفاوت شده ام.

توجه:

«هالباً چنین است که اگر فعل جمله ای که مفعول واقع می شود، وجه التزامی باشد، آن جمله با «آن»

مصدری و اگر غیرالتزامی باشد با «آن» شروع می شود.

❖ ❖ اگر فعلی که قبل از جمله مؤول مفعولی آمده از «ود» و مشتقات و صیغه های مختلف آن باشد و فعل

جمله مفعولی هم وجه التزامی باشد، به جای «آن» مصدری، «لو» مصدری به کار می رود. مانند:

❖ ودوا لو تلهين فيدهتون.

(قلم: ۹)

- دوست دارند با آنان مدارا کنی تا آنان هم با تو مدارا کنند.

❖ تودون أن تعرفوا قيمتي.

(جبرانه خ. ۱۹۹۴. ۱۶۳)

- دوست دارید ارزش مرا بدانید.

❖ ❖ هرگاه فعلی که قبل از جمله مفعولی آمده، در عربی با حرف جرّ خاصی به کار می رود، هنگام

ترجمه به عربی باید آن حرف جرّ را بر سر «آن» یا «آن» مصدری هم آورد.

مانند:

❖ احترقُ بآتك نشيطاً.

❖ كتُّ أحرص على أن أقمه.

۲,۲ متمم

متمم، در فارسی به اسم یا کلمه ای گفته می شود که همراه حرف اضافه می آید و به فعل نسبت داده می شود، مانند کتابخانه، اتومبیل و خانه در جملات زیر:

- حسن در کتابخانه درس می خواند.

- حسن با اتومبیل از کتابخانه به خانه رفت.

متمم، برخلاف مفعول، تنها با فعلهای متعدی نمی آید بلکه با فعلهای لازم نیز همراه می شود. مانند: خانه و دانشگاه که متمم فعل «آمد» در جمله زیر است:

- علی از خانه به دانشگاه آمد.

متمم در فارسی - همان طور که گفته شد - همراه حرف اضافه است، حال آن که معادل آن در عربی چنین نیست و به طور کلی می توان گفت معادلهای متممهای فارسی در عربی بدین گونه اند:

«گاهی کافی است حرف جرّی را که در عربی به معنای حرف اضافه فارسی است در ترجمه به کار برد.

مانند:

- سعيد با اتوبوس به خانه آمد.

- جاء سعيد إلى البيت بالباص.

«در مواردی متمم فارسی، در جمله عربی مفعولاً به فعل قرار می گیرد و بدون هیچ حرف جرّی به فعل متصل می شود. مانند:

- از او در مورد پدرش سؤال کردم. (از پدرش سراغ او را گرفتم).

- سألتُه عن أبيه.

در جمله فارسی «او» متمم است، در حالی که در عربی، مفعولاً به فعل «سألت» می باشد و بدون حرف جرّی به آن متصل شده است. زیرا سؤال کردن در فارسی لازم و در عربی متعدی است.

«گاهی حرف اضافه ای را که قبل از متمم فارسی می آید نمی توان به حرف جرّی هم معنیش در عربی ترجمه نمود. بلکه باید حرف جرّی را آورد که آن فعل در عربی بدان متعدی می شود. مانند:

- به شیر نزدیک شدم و ترسیدم.

- قُریتُ مِنَ الأملِ وخِفْتُ.

فعل نزدیک شدن هم در فارسی و هم در عربی لازم است، اما در عربی فعل «قرب» به وسیله «مِن» متعدی می شود، پس در مقابل حرف اضافه «به» باید حروف جرّی «مِن» را در عربی به کار برد.

گاهی فعل در هر دو زبان متعدی است، اما متمم جمله، مفعول اول فعل متعدی در عربی است و بدون حرف جوّ به فعل متصل می شود. مانند:

- لباسش را به او پوشاندم.

- ألبسته ثوبه.

«او» در جمله فارسی متمم است که در جمله عربی مفعول اول فعل «ألبست» قرار گرفته است.

بنابراین برای ترجمه فعلها، باید به کتابهای لغت معتبر مراجعه نماییم تا حروف جوّ خاص آنها را یافته، به کار ببریم و اگر یک فعل یا دو یا سه حرف جوّ متعدی می گردد، دقت کنیم، معنای مورد نظر ما با کدام حرف جوّ حاصل می شود. به عنوان مثال فعل رَغِبَ با سه حرف جوّ به سه معنی به کار می رود.

- سعيدٌ يَرْغَبُ فِي الفِلسَفَةِ.

- سعيد به فلسفه علاقه دارد.

- سعيدٌ يَرْغَبُ عَنِ الهندسةِ.

- سعيد از هندسه بدش می آید.

- يَرْغَبُ سعيدٌ إِلَى الله تعالى.

- سعيد به خداوند اقبال کرده، گریه و زاری می کند.

همان طور که ملاحظه می کنید فعل رَغِبَ با «فِي» و «عَنِ» و «إِلَى» به کار می رود و با هر کدام معنایی خاص را می رساند. پس هنگام ترجمه افعال - چه از فارسی به عربی و چه عربی به فارسی - بدون مراجعه به کتب لغت نباید اقدام به ترجمه نماییم مگر در مواردی که اطمینان براین حاصل است.

توجه:

نکته بسیار مهمی در اینجا قابل توجه است و آن این که هنگام ترجمه از عربی باید بسیار دقت کرد متعلق جار و مجرورها را درست تشخیص دهیم و گرنه در ترجمه دچار اشتباه می شویم. به این جمله توجه کنید:

● و أكد وزير الخارجية الأمريكية كلين باول أنه يجري التفاوض مع قادة مدينة الفلوجة رغم الإشتباكات

التي شهدتها بهدف تيسير الدوريات المشتركة حسيما تم الإتفاق عليه.

جار و مجرور «به هدف» متعلق به کدام فعل در جمله است؟ در ظاهر می تواند به نزدیکترین فعل یعنی

«شهدتها» متعلق باشد. در این صورت ترجمه جمله چنین است:

- وزیر امور خارجه آمریکا کالین پاول تأکید کرد که با وجود درگیری‌هایی که شهر فلوجه به منظور تسهیل گشتزنی های مشترک شاهد آن بوده است ؛ طبق توافقات به عمل آمده با رهبران (فرماندهان) این شهر مذاکرات صورت می گیرد.

ظاهر این ترجمه درست است اما در حقیقت «به‌هدف» متعلق به فعل «تفہری» است و ترجمه صحیح چنین است:

- وزیر امور خارجه آمریکا کالین پاول تأکید کرد که با وجود درگیری‌هایی که شهر فلوجه شاهد آن بوده است ، طبق توافقات به عمل آمده و به منظور تسهیل گشتزنی های مشترک ، با رهبران (فرماندهان) این شهر مذاکرات صورت می گیرد.

و یا مانند جمله زیر که مترجم در آن دچار اشتباه شده است:

* و كانوا يتحدثون بحدته و شدته و سرعته إلى الغضب و انطلاق لسانه بيا لا يطاق من القول.
آنقدر از تندخویی و خشونت و زودرنجی و زیان آوری او سخن گفتند که بیانش ممکن نیست.

(خلدبوجم، ح. ۱۳۶۳. ۲۰۸)

«بیا» می تواند متعلق به فعل «یتحدثون» و مصدر «انطلاق» باشد. اما احتمال دوم صحیح است هم از نظر معنوی و هم به خاطر نزدیک تر بودن متعلق به متعلق. لذا ترجمه صحیح چنین است:

آنان در باره او می گفتند که وی فردی تندخو، خشن و عصبانی المزاج است و سخنانی به زیان می آورد که گفتش شرم آور است. (بیانش ممکن نیست) [سخنانی شرم آور به زیان می آورد].

گاهی برای تشخیص متعلق ظرفها باید از موضوع اطلاع داشته باشیم. مانند:

* أحریت اسرائیل الثلاثاء من خشيتها من نقل تكنولوجيا نووية من كوريا الشمالية إلى إيران بعد إعلان يونغ بانغ عن القيام بتجربة نووية الإثنين.

ظرف «الاثنين» می تواند متعلق به «إعلان» یا به «القيام» باشد که در هر صورت معنای جمله تغییر می کند. در حالت اول ترجمه جمله چنین است:

اسرائیل بعد از این که بیونگ یانگ روز دوشنبه اعلام کرد که یک آزمایش هسته ای انجام می شود ، از انتقال تکنولوژی هسته ای از کره شمالی به ایران ابراز نگرانی کرد.

در حالت دوم ترجمه صحیح و چنین است:

اسرائیل بعد از این که بیونگ یانگ اعلام کرد که روز دوشنبه یک آزمایش هسته ای انجام می شود ، از انتقال تکنولوژی هسته ای از کره شمالی به ایران ابراز نگرانی کرد.

* ربا يکونون قد فقدوا عادة النوم بسهولة.

چار و مجرور «بسهولة» می تواند متعلق به فعل «فقلوا» یا مصدر «النوم» باشد. در صورت اول ترجمه چنین است:

— چه بسا به راحتی عادت خواب را از دست داده باشند.
و در صورت دوم تفاوت جمله ای در ترجمه ایجاد شده خواهیم گفت:
— چه بسا عادت به راحتی به خواب رفتن را از دست داده باشند.
که با توجه به متن و اطلاع نگارنده از آن، ترجمه دوم صحیح است.

۲,۳ تمییز

گاهی اسم یا کلمه ای در جمله فارسی می آید که نه فاعل است و نه مفعول و نه متمم بلکه نسبت مبهمی را در جمله روشن می سازد. چنین کلمه ای را در دستور زبان فارسی تمییز یا تمیز می نامند.

مانند قهرمان در جمله زیر:

— همه بچه ها علی را قهرمان می نامند.

در دستور زبان فارسی به افعالی که برای تمام کردن جمله نیاز به تمیز دارند، افعال ناقص از نظر معنا (ناتمام) گفته می شود. (شریعت، محمدجواد. ۱۳۶۷. ۱۲۰ و انوری، حسن. گوی، حسن. ۱۳۷۴. ۶۸/۲)

چنان که ملاحظه می کنید در جمله قبل، فاعل جمله «همه بچه ها» و «علی» مفعول بیواسطه است. بنابراین «قهرمان» باید زائد باشد، اما می بینیم که جمله بدون داشتن این کلمه ناقص است.

مشهورترین این نوع افعال در فارسی عبارتست از:

«نامیدن» مانند:

— فرزندم را محمد نامیدم.

— سمیت ولدی عمدا.

«پنداشتن»^{۱۴} مانند:

— خویش را بزرگ می پندارد.

— بحسب نفسه عظیماً.

۱۴ تمییز فارسی از نظر نحوی با تمیز عربی متفاوت است. اگر چه کار هر دو رفع اجام می باشد. بنابراین تشابه در نام، نباید باعث ایجاد اشتباه گردد.

۱۴ افعال دیگری وجود دارند که تقریباً با آن هم معنی است. مانند: انگاشتن، گمان کردن.

«دیدن» مانند ۱:

ترا کامل می دیدم به هر کار
ولیکن نیستی در عشق کامل
(منوچهری)

رأيتك كملا في كل الأحوال غير أنك لست كاملا في العشق.

«خواندن» مانند ۲:

گفت شنیدم که سخن رانده ای
کینه کش و خیره سرم خوانده ای
(نظامی)

قال: سمعت أنك تحدث لقيّ [و سميتني حاقدا و عنيدا. (وصفتني بأني حاقد و عنيد).

«شمردن» مانند ۳:

دانی چه گفت زال با رستم گرد؟
دشمن توان حقیر و بیچاره شمرد
(سعدی)

هل تعلم ماذا قال زال لرستم البطل؟ [قال] لا ينبغي علينا أن نعتبر (لا نعبر) العدو حقيرا و عاجزا.

«گرداندن» مانند ۴:

- خداوندا ما را هاقبت به خیر گردان.

- اللهم اجعل عاقبة أمورنا خيرا.

«کردن» مانند ۵:

- قناعت تو انگر کند مرد را.

- إن القناعة تجعل المرء ضيا.

ادیدن به معنی رؤیت به فهم و باطن، نه به معنی رؤیت به چشم؛ زیرا به معنی اخیر تام است و نیازی به تمیز ندارد و در عربی هم یک مفعول بیشتر نمی گیرد.

۱ فعل خطاب کردن نیز هم معنی با آن می باشد و هر دو، به معنی نامیدن هم به کار می روند.

۲ اگر این فعل به معنای چه شمار آوردن و پنداشتن و به حساب آوردن باشد جزء چنین افعالی جای دارد و گونه اگر جزئی از یک فعل مرکب فارسی (مانند خوار شمردن، کوچک شمردن) باشد، دیگر نمی توان آن را در زمره افعال ناقص به حساب آورد.

نکته قابل ملاحظه در ترجمه این فعل، این است که اگر - با توجه به معنا - در زمره افعال ناقص قرار گرفت معادل آن -

همچنان که خواهیم گفت - یک فعل دو مفعولی عربی (مانند حسب عذّ و ظنّ) می باشد و همزمان آن هم مفعول دوم این افعال است. لذا اگر جزئی از اجزای یک فعل مرکب باشد، دیگر چنین افعالی، معادل مناسبی برای آن نیست بلکه باید معادل مناسبی برای آن بیابیم. مثل «استهان» (به معنی خوار و کوچک شمرد) که یک فعل یک مفعولی است و به تهلی معنای (خوار شمردن)

را می رساند. زیرا (خوار) تمیز نیست بلکه جزئی از این فعل مرکب می باشد.

«گرفتن» به معنی فرض کردن مانند :

- مرا مرده گیرید در این روزگار.

- هبني ميتا في هذا الزمان.

با اندکی دقت در مثالهای بالا و ترجمه آنها، در می یابیم که معادل افعال ناتمام فارسی در عربی، غالباً افعال دو مفعولی هستند که اکثر آنها از جمله افعال قلوبند.

اگر اندکی بیشتر و عمیق تر در این جملات بنگریم، در خواهیم یافت کلمه ای که در فارسی نقش تمیز دارد، هنگام ترجمه، مفعول دوم افعال دو مفعولی واقع شده است. به عنوان مثال در جمله اول «محمد» تمیز است و در ترجمه آن به عربی مفعول دوم فعل «سَمِعْتُ». در جمله دوم «بزرگ» تمیز است که در ترجمه آن «عظیم» مفعول دوم فعل «يُحَسِبُ» می باشد.

به نمونه های دیگری از این نوع جملات که همراه ترجمه فارسی آورده ایم توجه نمایید:

* نَمْنٌ نَجْرٌ هَذِهِ التَّلَاحُ ثَرْوَةٌ كَثُورَةٌ وَأَدَبِيَّةٌ فِي النِّقْدِ الْعَرَبِيِّ.

(الملائكة، ن. ۱۹۶۲. ۱۵)

- ما این نتایج را در نقد ادبی یک ثروت زبانی و ادبی به شمار می آوریم.

* لَكِنْ صَدُورُهَا سَنَةَ ۹۷۴ أَجْعَلَهَا ذِكْرًا لِمَا أَحْمَدُ فِي تَجْرِبَةِ الشُّعْرِ الْخَلْدِيِّ.

(السياب، ب. ۱۹۸۹. مقدمه)

- اما صدور آن در سال ۹۷۴، آن را دارای اثری محدود و شعر جدید گرداند. (اما صدور آن در سال

۹۷۴ باعث شد که در تجربه شعر جدید اثر زیادی نداشته باشد).

* وَمَنْ يَحْرَبُ بِحَسَبِ عَلْوٍ صَدِيقَةٍ. [زهیر بن ابی سلمی]

(شیخو، ل. ۸۹ / ۱)

- هر که در دیار غربت بسر برد، دوستش را دشمن می پندارد.

* رَأَيْتُ عَالِمًا فَهِيًّا.

۱. در برخی موارد، برای این که معادله را بخوبی دریابید جملات عملاً تحت اللفظی ترجمه شده اند.

۲. این جمله در کتاب مذکور مجهول به کار رفته که در اینجا فعل، را معلوم کرده، آورده ایم.

۳. فعل «جَعَلِيَّ» در این جمله از افعال دو مفعولی است به معنی «گرداندن» بنابراین آن را با «جَعَلِيَّ» از افعال شروع و «جَعَلِيَّ» به معنی

قرار دادن نباید اشتباه گرفت زیرا «جَعَلِيَّ» در معنای شروع خبرش حتماً فعل مضارع است و «جَعَلِيَّ» به معنی قرار دادن، یک مفعولی

است و بیش از یک مفعول نیاز ندارد. مانند: مَنْ يَجْعَلُ الْمَعْرُوفَ دُونَ حِرْضِهِ... (معلقه زهیر بن ابی سلمی). یعنی هر که کار نیک

و بخشش را مانعی در برابر ناموس و آبروی خود قرار دهد...

– او را دانشمند فهمیده ای دیدم.

توجه:

لذومی ندارد مفعول دوم فعل (رای) حتیاً مفرد باشد، ممکن است یک جمله، مفعول دوم آن قرار گیرد.

مانند:

* يَا بْنَ آدَمَ إِذْ رَأَيْتَ رَبَّكَ سَبَّحْتَ، يَتَابِعُ صَلَاةَ نِعْمَةٍ وَأَنْتَ تَعْبِيهِ فَأَحْزَنُ.

(نهج البلاغه. حکمت ۲۴)

– ای پسر آدم، هرگاه دیدی پروردگار منزّه تو نعمت هایش را پی در پی به تو عطا می فرماید در حالی که تو او را معصیت می نهایی، پس، از عذاب او برحذر باش.

در این حکمت، جمله «يَتَابِعُ عَلَيْكَ نِعْمَةً» محلاً منصوب است و مفعول دوم فعل «رأيت» می باشد و می توان به جای آن چنین گفت: «مَتَابِعاً عَلَيْكَ نِعْمَةً»

فعل (رای) هرگاه به معنی رؤیت باطنی و فهمیدن باشد دو مفعولی است، اما اگر به معنی رؤیت به چشم باشد یک مفعول بیشتر نمی پذیرد و اگر غیر از مفعول خود، منصوب دیگری پذیرفت، این منصوب دوم حال است نه مفعول دوم مانند:

– رَأَيْتُ عَلِيّاً ضَاحِكاً.

– علی را خندان دیدم. (علی را در حالی که می خندید دیدم)

نمونه های دیگر برای تمیز:

* كَانِ فِي دَارِ الْمُعَلِّمِينَ فِي بَغْدَادٍ طَلَبٌ قَدِمَ مِنْ جِيكُورٍ فِي جَنُوبِ الْعِرَاقِ يَدْعَى بِلُورِ شَاكِرِ السِّيَابِ.

(السیاب، ب. ۱۹۸۹. مقدمه)

– در دانشسرای بغداد دانشجویی بود که از جیکور در جنوب عراق آمده بود و او را بلور شاکر السیاب می

خواندند. ۱

* هَذِهِ الْأَخْبَارُ جَعَلْتَنِي حَزُونًا.

– این خبرها مرا ناراحت و غمگین کرد. (گرداند)

۱- افعالی مانند می خواندند، می گفتند، می نامیدند اگر چه در فارسی معلوم است و هم صیغه جمع دارد، اما در ترجمه آنها به

صربی اکثرأ افعال مفرد مجهول به کار می رود. مانند: يَدْعَى، يَقُلُّ و يَسْمَى.

توجه :

گاهی مفعول دوم فعل «جَعَلَ» به صورت جمله می آید، در این صورت، دیگر نمی توان آن را «گرداند» ترجمه نمود. بلکه به معنای «وادار کردن» و «باعث شدن» و مانند آن است. و چه بسا ترکیب جمله به گونه ای است که این فعل، جایی در ترجمه برای خود نمی یابد و در خلال ترجمه محو می گردد.

به این دو جمله که هر کدام شاهدهی است بر این دو مطلب توجه نمایید :

* كُنَّ تِلْكَ الْمَسْئُولِيَّةَ الَّتِي جَعَلَهَا وَالِدِي... جَعَلْتَنِي أَشْعُرًا دَائِمًا...

(التيجاني الساوي، م. ۱۲)

- گویی آن مسئولیتی که پدرم بر دوشم نهاد... مرا وادار کرد همیشه چنین احساس کنم که...

چون «أشعر» مفعول دوم فعل «جعل» می باشد بنابراین جَعَلَ معنی «وادار کردن» را می رساند.

* عناية ربانية أخرى جعلتني من يراني من الوفود عيني.

(همان، ۱۶)

- عنایت دیگر الهی این بود که هر کس از هیئت‌های [اعزامی] مرا می دید، نسبت به من اظهار محبت می

کرد.

می بینیم که برای «جَعَلْتَنِي» ترجمه محسوسی در جمله فارسی نمی یابیم.

۲, ۴ قید

قید، کلمه یا گروهی از کلمات است که به مفهوم فعل یا صفت یا مستند یا قید دیگر و یا مصدر، مفهوم

جدیدی می افزاید و توضیحی درباره آنها می دهد و آنها را با مفهوم جدید مقید می کند. مانند :

- سعيد سريع می دود.

- لقمان بسیار دانا بود.

- احمد خیلی خوب می نویسد.

- زیاد خوردن انسان را مریض می کند.

- در خیابان کاملاً خلوت رانندگی لذت بخش است.

در این جملات به ترتیب «سریع» قید فعل «بسیار» قید مسند، «خیلی» قید قید، «زیاد» قید مصدر و «کاملاً» قید صفت است.

از میان قیود بالا، آنچه که بیشتر قابل بحث است، قیود صفت و قیود فعل می باشد که بزودی به بیان معادلهای آنها در عربی خواهیم پرداخت. اما قیودی که برای مسند یا قید به کار می روند، چون غالباً شدت آن را بیان می کند، در عربی می توان از کلمه «جداً» استفاده نمود. به عنوان مثال در جمله: لقمان بسیار دانا بود. «بسیار» قید مسند است که ترجمه آن چنین می شود.

* كَلَّمَ لُقْمَانَ عَالِماً جَدّاً.

و یا در جمله «حمد خیلی تند می دود»، «خیلی» قید است که ترجمه اش بدین صورت است.
* يركض علي سرعاً جَدّاً.

توجه:

در برخی موارد می توان به جای قید «بسیار» صفت، از یک صیغه مبالغه عربی استفاده کرد. به عبارت دیگر، یک صیغه مبالغه مناسب می تواند معادل قید «بسیار» صفت قرار گیرد. مانند: كَلْبُوب (كَلْبُوب) به معنی بسیار دروغگو، که در این صورت ما را از آوردن «جداً» بی نیاز می کند.

اما اگر قیودی که برای این گونه کلمات به کار می رود، معنای تقریب و نسبت را برساند، از ترکیبات یا کلماتی استفاده می کنیم که بیانگر همان معنا باشند. مانند:

- منزل او تقریباً بزرگ است.

- بيته كبيرٌ علي حدّ التقريب. (تقریباً، إلی حد ما)

اکنون به ارائه معادلهای عربی قید صفت و فعل می پردازیم:

۲, ۴, ۱ قید صفت

قید صفت، قیدی است که درباره صفت بیانی ساده، صفت فاعلی، صفت مفعولی و نظایر آن توضیحی می دهد. مانند:

«قید مسند، منظور قید صفتی است که مسند واقع شده باشد. مانند: آن مصیبت خیلی بزرگ بود. «خیلی» قید است برای «بزرگ» که صفت است و مسند.

۲۲- توضیح آنها در بحث صفت گذشت.

- مرد بسیار دانا

- مصیبت بسیار بزرگ

- هوای کاملاً صاف

- لباس بسیار خاک آلود

معادل عربی این گونه قیود فارسی عبارتست از:

﴿ افعال تفضیلی که برای اسم قبل از خود صفت است. مانند:

﴿ الفقر الموت الأكبر.﴾

(تبیح البلاغه. حکمت ۱۵۴)

- فقر و تنگدستی، مرگ بسیار بزرگ است.

﴿ لعل أول خطيئة ارتكبها الإنسان هي تلك الخطيئة الكبرى التي ارتكبها الإنسان الأول.﴾

- شایسته این اشتباهی (گناهی) که انسان مرتکب شد، همان اشتباه بسیار بزرگی بود که حضرت آدم مرتکب

آن شد.

- اذ هو المزية الكبرى في الشاعر...

(العقاد، ج. ۱، ص. ۱۹۶۸، ۶)

- زیرا این همان مزیت بسیار بزرگ در شاعر است...

توجه:

﴿ در بخش اول و در بحث صفات، این گونه صفات تفضیلی (افعال تفضیل) را معادلی برای صفات عالی فارسی نیز قرار دادیم، بنابراین، تشخیص این که این گونه افعال تفضیل را در جمله به کدامیک از این دو صورت مذکور باید ترجمه کرد، به عهد مترجم گذارده، تا آن معادلی را انتخاب کند که به زیبایی متن ترجمه شده بیفزاید.

﴿ کلمه «جداً» چون معانی «بسیار» و «خیلی» را می رساند، در موارد بسیاری معادل این گونه قیود

صفت است. مانند:

﴿ لیس من شك في آتة حفظ القرآن بعد ذلك حفظاً جيداً في مدّة قصيرة جداً.﴾

(حسین، ط. ۱۹۸۶، ۱/ ۴۳)

شکی نیست که او بعد از آن، قرآن را در مدت بسیار کوتاهی به خوبی حفظ کرد.
 همان طور که در قید مسند هم تذکر داده شد، اگر صیغه مبالغه مناسبی بتواند معادل قید و صفت قرار گیرد، دیگر نیازی نیست از کلمه «جدا» استفاده نمود.

۲, ۴, ۲ قید فعل

همان طور که گفته شد، قیدی که برای فعل آورده می شود، درباره آن توضیحی می دهد، یعنی شدت و ضعف آن را بیان می کند و یا بیانگر زمان و مکان وقوع یا حالت و یا کیفیت آن می باشد.
 بنابراین قیودی را که به فعل، مفهوم جدیدی می بخشد، از جهت مفهوم به انواع متنوعی تقسیم کرده اند که عبارتند از:

قید زمان، مکان، مقدار، کیفیت، حالت، ثناء، تعجب، قصد، تفسیر، پرسش، استثناء، تصدیق، تأکید، تردید، تشبیه.

چون در صرف و نحو عربی بخشی تحت عنوان قیود نداریم، لذا معادل هر کدام از این قیود فارسی را باید در بحثهای پراکنده صرفی و نحوی عربی بیابیم که اکنون به ذکر آنها می پردازیم:

۲, ۴, ۲, ۱ قید زمان

قید زمان، در فارسی عبارتند از: روز، شب، صبح، عصر، گاهی، همیشه، بندرت، اکنون، ناگهان و غیره.
 ظروف زمان - معرب و مبنی - معادل بسیاری از این قیود می باشد، مانند: أمس، الآن، صباح، اینک، أبداً و...

اما برخی از این قیود، باید با دقت بیشتری معادل یابی شوند که عبارتند از:

الف) ناگهان

معادل این قید را می توانیم در موارد زیر بیابیم:

۱) حال جاوید مژول به مشق «بغنة» مانند:

«فتأتیهم بغنة و هم لا یشرؤون»

(شعراء: ۲۰۲)

- پس ناگهان در حالت خفلیت، وقت حذاب و ساعت قیامت برای آنان فرارسید.

۲) «إِذَا» و «إِذَاكَ» در صریح حروف مفاجاه نامیده می شود با این تفاوت که «إِذَا» فجائیه فقط بر سر جمله اسمیه وارد می شود و گاهی هم «فَاء» زائد بر سر آن در می آید. مانند:
 * وَإِذَا ظَنَىٰ يَصَلُّهُ شَيْئًا فَشَيْئًا حَتَّىٰ يَصْبِحَ يَقِينًا.

(حسین، ط. ۱۹۸۱. ۱۶ / ۲۳)

- ناگهان گیان من کم کم به حقیقت پیوست تا به یقین مبدل گشت.
 و یا مانند:

* بَيْنَمَا كُنْتُ أَقْطَعُ غَدَبًا بِالْإِنشَارِ الدَّائِرِي فَإِذَا بِمَسْتَخْلَمِي قَدْ نَادَانِي...
 - داشتم چوبی را با اره ملور می بریدم که ناگاه کارفرمایم مرا صدا کرد...

ب) همیشه (همچنان، پیوسته، هنوز هم...)

معادل این قیود در صریح عبارتست از:

۱) افعال ناقص «ما زال» و «ما برح» و «ما انتك» و «ما نفيء» و «بقی» و «ظل» از این افعال چهار فعل اول به شرطی فعل ناقص محسوب می شوند - یعنی برای اتمام کلام، علاوه بر اسم نیاز به خبر هم دارند - که قبل از آنها الفت نفی، یا شبه نفی (دعاء، نفی) آمده باشد.

ادات نفی مانند:

* لَا يَزَالُ الْقَسْمُ كَبِيرًا مِنَ الْأَرَاهِئِ السُّورِيَةِ دُونَ زِرَاعَةٍ.

- بخش عظیمی از زمینهای سوریه همچنان بایر است. (زیر کشت نرفته است).
 دهایی مانند:

* لَا يَزَالُ التَّوْحَىٰ رَاهِدًا فِي كَيْ مَا تَقْدَمُ عَلَيْهِ.

(عباس، ح. ۱۹۶۶. ۱ / ۵۰۹)

- توفیق در تمام کارهایی که در پیش داری، پیوسته پیشاهنگ تو باد.
 و نهی مانند:

۱ این جمله را می توان از آن معنای غیر دهایی هم برداشت کرد به همین خاطر صاحب النحو الوافی پس از ذکر این جمله تأکید کرده است که به شرط این که از آن معنای دهایی اراده کنیم.

• لا تنزل بعیداً عن الطغیان.

(عباس، ح. ۱۹۶۶. ۱/ ۵۰۹)

- همیشه از عصیانگری دوری کن.

لما فعلهای «بقی» و «نزل» به همین صورت مثبت به معنای قیود مذکور به کار می روند. مانند:

• ظلت خیران الثورة موج فی صدرها.

(ضیف، ش. ۱۹۶۱. ۱۸)

- آتش انقلاب همچنان در قلبش موج می زد.

خبر این افعال ناقص صریح، یا مفرد است یا شبه جمله و یا جمله خبری که فعل آن مضارع باشد. که به ترتیب برای هر کدام در زیر مثالهایی آورده شده است.

• وَ كَوَّشَاءَ رَبُّكَ بِكَلِمَاتِ الْفَلَّاحِ أُمَّةٍ وَاحِدَةٍ وَ لَا يَزَالُونَ مُخْتَلِفِينَ.

(هود: ۱۱۸)

- اگر خداوند می خواست، همه مردم را یک امت می گرداند ولی همه اقوام و ملل دائماً (همیشه) با هم در اختلافند.

• بقی الشعر هاجمه الألی الذی لا یتطیع تقویت آئی فرصه لیظفر به.

و شعر همچنان اولین دغدغه خاطرش بود که نمی توانست برای دستیابی به آن هیچ فرصتی را از دست بدهد.

• وَ لَا یزال الذین کفروا فی سریرة منة

(حج: ۵۵)

- کسانی که کافرنند در این که نزول قرآن از جانب خداست همیشه شک دارند.

• ما زالت مصر تضطربُ بعوامل الثورة.

(ضیف، ش. ۱۹۶۱. ۱۸)

مصر همچنان بخاطر عوامل انقلاب در اضطراب و آشوب به سر می برد.

• لا أبرح أدهالی عقیدتی فی الدین.

همچنان به (امین، ا. ۳۲۸)

عقیده خود در دین دعوت می کردم.

۱- فی سریرة خبر لا یزال و یک شبه جمله است.

۲- تضطرب در محل نصب و خبر مازالت است.

* فبقي لسان الدين على مستوى الإنشاء النثري شاعراً مصوراً و بقيت ملكة التصوير لديه تتمتع بقوتها على مر الزمن.

(عباس، ا.)

(۱۹۹۳، ۶۳۹)

و با گذشت زمان استعداد تصویرگری پیوسته در او تقویت شد. لذا لسان الدین پیوسته همسطح با استعداد نثر پردازیش شاعری تصویرپرداز نیز بود.

توجه :

حروف نفی قبل از این افعال می تواند «لن» نیز باشد. مانند :

* قالوا لن نبرح عليه عاكفين حتى يرجع الينا موسى.

(طه: ۹۱)

- گفتند، همچنانچه پرستش گوساله ثابت می مانیم تا موسی به ما بازگردد.

حروف ناقصی که مسبوق به حروف نفی یا شبه نفی می باشند، اگر چه به صیغه های ماضی (مانند مازال) و مضارع (مانند لایزال) به کار می روند، اما از نظر زمانی تفاوت معنوی ندارند. این، سیاق و کلام و متن موجود است که خواننده را به تشخیص زمان هر راهنمایی می کند. البته اگر متن، یاری نکند برای این که این قیود فارسی را برای فعلی که در گذشته اتفاق افتاده، به کار بریم، کافی است قبل از آنها «کان» بیاوریم. مانند :

* کان لایزال صغیراً.

(حسین، ط. ۱۹۸۶، ۱/۶۷)

- هنوز کوچک بود.

* کان لایفادیث فیمن حوله من الکبراء الفکره الدستورية و یجرک فیهم العاطفة الوطنية.

(صبری، محمد. ۱۹۹۶، ۱۴۹)

همچنان در بین اطرافیان سرشناس خود، اندیشه مشروطیت را می پراکند و احساسات ملی آنان را تحریک می کرد.

لما دو فعل «بقي و ظلّ» غالباً اگر به همین صورت ماضی به کار روند، برگزیده و اگر به صورت مضارع به کار روند، بر آینده دلالت می کنند. مانند :

* ظلّ اسمه علماً رفیعاً فی عالم الأخلاق والشرف.

(رضاء، ع. ۱۰)

- اسمش در عالم اخلاق و شرف همچنان بلند و چشمگیر بود.
 * مَا تَبَقِيَ مَدِينِينَ هَمَّ إِلَى الْآبِدِ.

(رضاء، ج. ۱۴)

- ما همیشه مدیون آنها خواهیم ماند.
 - سأبقى داعياً لها وسأطبقها في محاضراتي وكتبي القادمة.

(شرف الدین، خ. ۱۹۸۷. ۱۱)

- من پیوسته خواهان (آن نظریه) هستم و در کتابها و سخنرانیهای آینده ام به کار خواهم بست.
 ۲) دایم و ابداً که برای افعال مضارع، ظرف واقع شوند. مانند:
 * الْعُلَمَاءُ يَتَكْرَرُونَ دَائِمًا (أبداً) فِي النَّاسِ وَخِدْمَتِهِمْ.
 - دانشمندان پیوسته فکر مردم و خدمت به آنان می باشند.

ج) هنوز

معادل این قید در عربی عبارتست از: «لَمَّا» + فعل مضارع مجزوم. مانند:
 * لَمَّا يَدْخُلُ الْإِيمَانُ فِي قُلُوبِكُمْ.

(حجرات: ۱۴)

- هنوز ایمان در قلبهایتان داخل نشده است.

امروزه به جای این اسلوب، «لَمَّا» + فعل مضارع مجزوم + بَعْدُ، به کار می رود. مانند:
 * لَكُنْهُمْ لَمْ يُوَفَّقُوا لِحَدِّ إِلَى هَذَا الْحَدِّ مِنْ لَمَّا جَاءَ الَّذِي يَكْفِي لَأَنْ يُتَّصَرَ الْأَدَبُ كَمَا تُتَّصَرُ الْعُلُومُ.

(حسین، ط. ۱۹۸۱. ۱۶/۱۲)

- اما آنان هنوز به میزان کافی از شجاعت بهره ای نبرده اند که بتوانند آنگونه که علوم را تصویر می کنند؛ ادبیات را نیز به تصویر کشند.

توجه:

معادلهایی که گفته شد برای قید «هنوز» است به شرطی که قید برای فعل منفی - به غیر از فعل ربطی نیست باشد. اما اگر فعلی که پس از این قید ذکر می شود مثبت باشد، معادلهای دیگری دارد؛ که عبارتند از:

۱- کلمه «بعد» به تنهایی. مانند:

* هُوَ بَطْلٌ فِي سِنِّ الشَّبَابِ الْبَاكِرِ.

(هدلوه، م. ۱۹۷۲. ۱۲۳)

- او هنوز در سن جوانی زودرس بود.

* قد نظم الشعر و هو بعدُ في العاشرة.

(الفخوری، ح. ۹۴۲)

- او هنوز ده ساله بود که شعر گفت. (او شعر می گفت در حالی که هنوز ده سال داشت).

* و الموهب أن كثيراً من المصطلحات ليست موحدة بعد.

(دمشقی، ح. ۲۰۰۵)

- متلفانه بسیاری از اصطلاحات هنوز استاندارد و یکنواخت نیست.

۲- فعل ناقص «مازال» مانند:

* هو مازال في الثامنة عشرة من عمره قد امتلك ناصية اللغة.

(د) فوراً

معادل این قید زمان، اسلوب لم یلبث (لم ینشب) + أن + فعل ماضی است. مانند:

* لكن لسائه لم یلبث أن انعقد ووقه لم یلبث أن جف.

(حسین، ط.)

(۱۹۸۶، الایام، ۱/۵۸)

- اما فوراً زبانش بند آمد و دهانش خشکید.

و یا مانند:

- فمآلیت أن جهه یجلی حنلی.

(هود: ۶۹)

- پس فوراً گوساله بریانی آورد.

* ما نشب أن ركب الليل جملا.

(جبران، م. ۲۰۰۴، ۲/۱۹۰)

- طولی نکشید که شب سوار بر شتری شد.

توجه:

این اسلوب زمانی به کار می رود که قید «فوراً» برای یک فعل گذشته باشد، اما اگر زمان فعل، مضارع

باشد، همین اسلوب را با تغییر زمان افعال آن به کار می بریم. مانند:

* ما یلبثُ الشاعرُ أن یستطردَ إلى وصفِ الصحراءِ....

(ضیف، ش. العصر العباسی الاول.)

(۱۶۳)

- بلافاصله شاعر به توصیف صحرا می پردازد.

چنان که در ترجمه بالا ملاحظه نمودید، این اسلوب را می توان مناسب با متن، به جای قید «فوراً» به عباراتی چون «دیری نپایید که...» و «چیزی نگذشت که...» و «در اندک زمانی» و یا قید «بلافاصله» ترجمه نمود تا ضمن افاده معنی، کلام هم زیباتر شود. به این جمله توجه نمایید :

* إذا كان في الشعر، فقد كان ذلك العود جزئياً أو شكلياً.

(الشكوه، م. ۱۹۸۶، ۱۶)

- اگر هم برخی از شعراء اسلامی در اندک زمانی پس از دوران پیامبر و خلفاء راشدین در نحوه سرودن شعر به روش شعرای جاهلی رجعت می کردند، اما آن رجعت، جزئی و تنها در قالب صورت و ظاهر بود.
 برای قید «فوراً» در عربی معادل‌های دیگری مانند : فوراً، علی الفور، علی صفة الاستعجال وجود دارد مانند:

* عليه أن يصدى على الفور لقضيتين عاجلتين الشرق الأوسط والبوسنة.

باید فوراً به دو قضیه فوری خاورمیانه و بوسنی بپردازد.

هـ) بزودی

معادل این قید در عربی عبارتست از :

۱) فعل تقاربه «أوشك» که چون بر قرب وقوع فعل دخالت می کند گاهی به معنی «بزودی» به کار می رود. مانند :

* .نظّم الناس أملوا كثيراً ولم ينالوا شيئاً ، فأوشكوا أن يعودوا إلى اليأس بعد الرجاء

-... که مردم بسیار امید داشتند ولی به چیزی نرسیدند پس بزودی بعد از امید به نا امیدی گراییدند.

* من زرع خيراً أو شك أن يحصد رغبة و من زرع شراً أو شك أن يحصد ندامة.

حرکه خوبی بکارد ، بزودی محبت درود و هر که بدی بکارد زود پشیمان گردد.

* لا ثمّ، تو شك أن تكون شراً كلّها.

(حسین، ط. ۱۹۸۱، ۱۶/۴۰۹)

- زیرا بزودی کلاً شری می شود.

۲) «س» و «سوف» که در عربی حروف استقبال نامیده می شوند. مانند :

* إني سأنزل في رجعتي إلى الأصمعي ، ثم سيحدثني و يضحكني.

(النسوري، ش.

۲۰۰۴، ۳/۲۳۷)

من بزودی در بازگشت نزد اصمعی می روم و او با من سخن خواهد گفت و مرا می خنداند.

البته باید توجه داشت که یک مترجم خوب، متن را کلمه به کلمه ترجمه نمی کند و چه بسا در جملاتی در ترجمه این دو حرف، بتوان به آوردن صیغه های مختلف «خواستن» بر سر فعل اکتفا کرده، از آوردن کلمه «بزدی» همی نیاز شویم. چه، آوردن این قید گاهی غنی زیبایی کلام می شود.

و) گاهی

معادل این قید، علاوه بر «مِنْ حَیْنٍ إِلَى حَیْنٍ» و «أَحْيَانًا» و «فِي بَعْضِ الْأَحْيَانِ» می تواند کلمه «قَدْ» نیز باشد به شرط این که قبل از فعل مضارع و حتی قبل از ماضی استمراری آمده باشد. مانند:

﴿قَدِیْنِجُ مِنَ الْبیتِ لِلتَّرَهٗ﴾.

- گاهی به قصد گردش از خانه خارج می شود.

﴿فَقَدْ كَانَ یَهْوِفُ وَیَتَكَلَّفُ السَّحْرَ﴾.

(حسین، ط. ۱۹۸۶. ۱/۹۹)

- گاهی خود را صوفی جلوه می داد و زمانی با مشقت در پی جادوگری می رفت.

(مخدیو جم، ح. ۱۳۶۳. ۷۲)

۲، ۴، ۲، ۲ قید مکان

این قید که مکان وقوع فعل را بیان می کند، غالباً معادلهای خود را در عربی، بین ظروف مکان می یابد، چه مبهم‌نابند: جهات ششگانه و ظروفی مثل عند، قبل، حذاء و إزاء و... و چه ظروف مختص مانند: بیت، دار، غرفه و... مانند:

- وَقَفْتُ حَاقِفَةً.

- پشت سرش ایستادم.

اسماء مکان - که بر روی مفعول یا مفعلی می باشد - نیز معادلی برای قیود مکان فارسی است. که قبل از آنها غالباً حرف «فی» به کار می رود. مانند:

- صَلَّيْتُ فِي الْمَسْجِدِ.

- در مسجد نماز خواندم.

لا ظروف مبهم، ظروفی هستند که نه شکل و هیئت محسوسی دارند و نه حدودی، که آنها را محدود کند، لذا برخی از آنها مانند: عند، قبل، حذاء و... و برای رفع ابهام، نیازی به مضاف الیه دارند.

لا ظروف مختص برخلاف ظروف مبهم، حدود مشخص دارند و منصوب هم نمی شوند بلکه واجب است با آمدن حرف جرّ «من» بهرور شوند، مگر در دو مورد استثنایی که برای اطلاع بیشتر به (الفهوالوالی ج ۲/ ص ۲۴۰) مراجعه نمایید.

۲, ۴, ۲, ۳ قید مقدار (کمیت)

قید مقدار، قیدی است که شدت و ضعف انجام فعل و یا کمیت دفعات انجام آن را بیان می کند. این قیود در فارسی عبارتند از: کم، بیش، بیشتر، خیلی، اینقدر، فراوان، بسیار، تا حدی، بالنسبه، کاملاً، به اندازه... برخی از این قیود را می توان با مراجعه به فرهنگ اصطلاحات معادل یابی کرد. اما اسلوبهایی در عربی وجود دارد که دانشجویان، مباحث آن رفر نحو خواننده و می خوانند، غافل از این که معادل برخی قیود مقدار می باشد. در زیر بعضی از این معادلهارا به همراه مثال آورده ایم:

۱) صفاتی که جانشین مفعول مطلق یا ظروف می شوند. مثل کثیراً، قليلاً و.... مانند:

- أحبُّ أمي كثيراً.

- مادرم را بسیار دوست دارم.

- زمتُ قليلاً.

- کمی خوابیدم.

در جمله اول «کثیراً» در اصل صفت مفعول مطلق (یعنی حباً) بوده نایب آن شده و قليلاً، در جمله دوم

نایب ظرف «ساعه» است. (الدخاج، ۱، ۱۹۸۷، ۱۰۲)

اما گاهی هم مفعول مطلق به همراه صفتش ذکر می شود. مانند جمله زیر که از متن یکی از کتب عربی است.

• تغير وجهُ العالم تغيراً تلماً في هذا الأمد القصير.

- چهره جهان در این مدت کوتاه کاملاً تغییر کرد.

۲) کمال، بعض، یا صفات تفضیلی که به مصدر فعل در جمله اضافه شده باشد که باز هم نقش نایب مفعول

مطلق را دارد. مانند:

• رغبْتُ في المطالعة كَثْرَةَ الرَّغْبَةِ.

(الشرتونی، ر. ۴/۲۳۸)

- کاملاً (بسیار) به مطالعه علاقه داشتم.

• يظهر من شعره أنه لم يكن من المؤمنين بدعوة قاسم أمين كَثْرَةَ الإِيْمَانِ.

(القلسي،

۱، ۱۹۷۱، ۱۸۳)

- از شعرش معلوم می شود که از جمله کسانی نبود که به دعوت قاسم امین کاملاً ایمان داشتند.

و یا مانند:

• کان بخاف فند الخوف أشخاصاً...

(حسین، ط. ۱۹۸۶. ۱/۱۲)

- از اشخاصی که... بسیار می ترسید.

۳) «کادو اسم و خبرش - که خبر آن باید جمله باشد و فعل آن هم مضارع - به طور معمول به معنای تقریباً» به کار می رود. مانند:

• کادیفهم هذا الموضوع.

- این موضوع را تقریباً فهمید.

• لانکاد نحن شيئاً من تاريخه.

(حسین، ط. ۱۹۸۶. ۱۶/۴۱۳)

- تقریباً چیزی از تاریخ (این مجلد) برایشان محسوس نیست.

توجه:

اگر چه این اسلوب، معادلی برای تقریباً معرفی شد ولی می توان به جای آن، «ندرتاً»، «اندک»، «کمی» و مانند آن هم ترجمه نمود. مانند:

• لایحیی یوم أحدٌ أو لایکاد یحیی یوم أحدٌ.

(حسین، ط. ۱۹۸۶. ۱/۷۸)

- کسی به آنها اعتنایی نمی کند یا اگر عنایتی می شود اندک است.

(خطیبو جم، ح. ۱۳۶۳.

۶۱)

و یا مانند:

• لأنه یکاد یذکر آه حین تلقی هذا الهوام...

(حسین، ط. ۱۹۸۶. ۱/۷۸)

- زیرا کمی به یاد دارد که...

(خطیبو جم، ح. ۱۳۶۳. ۶۱)

چنان که ملاحظه می کنید، مترجم در هر جمله، این اسلوب را مناسب با متن به دو لفظ متفاوت - که هر دو هم قید مقدار می باشند - ترجمه کرده است.

گاهی همچنان که مشهور است می توان نزدیک بود که... یا نزدیک است که... ترجمه نمود. مانند:

• تکاد السموات یضطرن منه.

(مریم: ۹۰)

- نزدیک است آسانها از این گفته زت از هم فروریزد.
 - ... کاد یزیغ قلوبُ فرقی مینهم.

(نوبه: ۱۱۷)

- ... نزدیک بود دلهای بسیاری از آنها بلغزد.

☞ برای این که عبارت بر گذشته دلالت کند، از «کاد» و برای این که بر مضارع دلالت کند از «یکاد» استفاده می کنیم. بنییبی است، چون خبر افعال مقاربه فعل مضارع است، اخبار این افعال - چه ماضی و چه مضارع - باید همچنان فعل مضارع باشد. پس اگر کسی از شما پرسید، آیا هم اکنون می شنوی؟ در جواب می گوید: اکاد اسمع (کمی می شنوم) ولی اگر پرسید: آیا شنیدی؟ در جواب می گوید: کیتُ اسمع (کمی شنیدم یا تقریباً شنیدم).

☞☞☞ برای متنی کردن این اسلوب، حروف منفی را بر سر «کاد» یا «یکاد» در آورده فعل مضارع پس از آن (یعنی خبر این افعال ناقص) همچنان مثبت باقی می ماند. مانند:

* ثم یستأنف إنشاده العذب بنغمته التي لا تکاد یتغیرُ.

(حسین، ط. ۱۹۸۶. ۹/۱)

سپس سخن شیرین خود را با لحنی که چندان تفاوتی با قبل نداشت از سر می گرفت.

و یا «کاد» مثبت و فعل بعد از آن را منفی می کنیم. مانند:

* أمّا الیومَ فأنا أعود من المدرس بخطوات بطیئة ثقيلة و أكاد لا أفری علی حل محفظتی تحت إبطی.

(الأسمر، أ. ۲۰۰۰. ۷)

- اما من امروز با گام هایی آهسته و سنگین از مدرسه برمی گردم و به زور طاقت دارم کیفم را زیر بغل

حل کنم.

☞☞☞☞ برای قید تقریباً یا قیودی در همین معنا، معادلهای دیگری در عربی وجود دارد از جمله الی

حدّ ما، تقریباً، الی حدّ التقریب و...

☞ مفعول مطلق نوعی گاهی به معنای قید «به اندازه» می باشد. مانند:

* أحبه حبة الأم.

- او را به اندازه فرزندم دوست دارم.

* لم تظهر حاجة الأدب الی النظام فی يوم من آیام هذا العصر الحدیث ظهورها الآن.

(حسین، ط. ۱۹۸۱. ۳۶۶/۱۶)

نیاز ادبیات به روشمند شدن آن قدر که اکنون (امروزه) آشکار شده است در دوران این عصر- جدید آشکار نشد.

۵) «کجا» نیز می تواند معنای قید به اندازه را برساند. مانند:

• أحببته كَمَا أَحْبَبْتُ وَلَدِي.

- او را به اندازه فرزندم دوست دارم.

• لم يستعمل شاعر عربي الأسطورة و الرمز كما استعملها بدر.

(السياب، بی. ۱۹۸۹).

مقدمه / ج ج ج

- هیچ شاعر عربی به طغزه بدر شاکر سیاب اسطوره و نماد را به کار برد. (آن قدر که بدر شاکر سیاب اسطوره و نماد را به کار برد؛ هیچ شاعر عربی به کار نبرد.)

۶) «کم» خبری، که ضمن این که شدت انجام و وقوع فعل یا حالتی را می رساند، شمه ای هم بوی تعجب می دهد؛ در اکثر موارد معنای قید «بسیار» را می رساند و غالباً در این صورت تمیز آن محذوف است. مانند:

• كَمْ لَدَّ أَنْ أَجْلِسَ إِلَى جَانِبِ الشَّاطِيَّةِ أَنْظُرَ إِلَى الْأَمْوَاجِ الْمَزِيدَةِ.

- چقدر (زیاد) دوست دارم در ساحل دریا بنشینم و به امواج کف آلود بنگرم.

• كم حدثت نفسي بأن أكتب رسالة تكون لمحة دالة على تفنن لسان الدين في الكتابة والقراءة فيها بأنماط خاصة به لا يجدها القارئ عند غيره.

(جبران، م. ۲۰۰۴. ۱۷۶/۲)

- چقدر با خود گفتم (چند بار به خودم گفتم) که مقاله ای بنویسم و در آن به زیردستی لسان الدین در نگارش و خواندن با روش خاص خود که خوانندگان در دیگران نمی یابند؛ نگاهی گذرا بیفکنم.

البته اگر چه دلالت بر زیادتی فعل می کند، اما بیشتر برای اظهار حسرت و رسیدن به چیزی همراه با بیان شدت آن فعل، به کار می رود.

۷) کلمه «بمقدار». مانند:

• لم يكن هذا نابعاً عن عداء للفلسفة بمقدار ما كانت اجأاً عن ذوق يتجه نحو الربط بين الشعر و السهولة المطلقة.

(هباس، ۱. ۱۹۹۳. ۶۲۶)

۱- «کجا» معادل حروف ربط «آن طور که» و «همان گونه که» نیز هست که در بحث حروف ربط خواهیم گفت.

۲- در بحث جملات تعجبی به این مطلب نیز خواهیم پرداخت.

- این (نظر و رأی) آنقدر که ناشی از تمایل به ایجاد ارتباط بین شعر و سهولت مطلق بود، ناشی از مخالفت با فلسفه نبود.

۲, ۴, ۲, ۴ قید کیفیت (چگونگی)

این قید، چگونگی انجام کار را نشان می دهد و در واقع در جواب «چگونه» گفته می شود مانند :
- علی خوب می نویسد.

این نوع قیود فارسی عبارتند از : خوب، بد، زشت، زیبا، درست، راست، کج، چگونه، آهسته، خیر خواهانه و...

معادل این قیود در عربی عبارتست از : مفعول مطلق که پس از فعل آورده می شود، که تا حدی چگونگی انجام کار را بیان می کند و اکثراً بیانگر شدت انجام آن می باشد. بنابراین نمی توان آن را به روش واژه به واژه ترجمه نمود. مانند :
- أدبته تأدیباً.

- او را به خوبی (به شدت) ادب کردم. نه این که «او را ادب کردم ادب کردنی».
در چنین جملاتی ترجمه واژه به واژه، ترجمه ای نامأنوس به دست خواهد داد، پس باید این نوع مفعول مطلق را معادل یک قید کیفیت (مثل به شدت، شدیداً، خوب، به خوبی) قرار داد.
گاهی مفعول مطلق به همراه صفتی می آید که آن صفت بیانگر کیفیت فعل است. مانند :
- تكوَّه كرهاً شديداً.

(حسین، ط. ۱۹۸۶. ۱/۹۲)

- به شدت هرچه تمامتر از دیدار او بیزار بودند.

(مخلو جم، ح. ۱۳۶۳. ۶۹)

و یا مانند :

- إذن فلا بد من أن تُعرَف الأمة العربية في هذا الطور معرفة واسعة عميقة واضحة.

(حسین، ط. ۱۹۸۱. ۱۶/۱۵)

- در این صورت باینامت عرب در این دوره (از دوران رشد و توسعه اش) به طور گسترده و عمیق و روشنی شناخته شود.

توجه :

گاهی مفعول مطلق حذف شده، صفت از آن نیابت می کند. مانند :

سوی قضیته و دیا.

مسئله اش را دوستانه حل کرد.

«ودیا» صفت مصدر محذوف «تسویه» می باشد و چون حذف شده، دیگر لزومی ندارد صفت آن از نظر مؤنث و مذکر بودن با آن مطابقت نیاید به همین خاطر «ودیا» مذکر است.

اما اگر مفعول مطلق با صفتی وصف شده باشد و مفعول مطلق هم مذکور باشد، باید صفت آن نیز از نظر مؤنث و مذکر بودن با موصوف خود مطابقت کند. مانند :

* فحافظ ریحاً نشأ نشأه شعبيه خالصة.

(حسین، ط. ۱۹۸۱، ۱۶/۴۵۹)

حافظ ابراهیم مردی است که صد در صد مردمی بلر آمد و بزرگ شد.

گاهی صفت به مصدر فعل اضافه شده که باز هم نایب مفعول مطلق به حساب می آید. (حسن،

ع. ۱۹۶۶، ۲/۲۰۱ و الدحداح، ا. ۱۹۸۷، ۱۹۱) مانند :

لما الآن فقد غلبت هذه الصور أحسن ضبط و جلیت أحسن تجلیه.

(حسین، ط. ۱۹۸۱، ۱۶/۲۵)

اما اکنون من این تصویرها را به بهترین وجه ثبت و ضبط نموده، آنها را به وضوح مشخص کرده ام.

۲, ۴, ۲, ۵ قید حالت

این قید، حالت و چگونگی فاعل یا مفعول را در حین انجام کار می رساند، مانند:

احمد خندان آمد.

پهروز را گریبان دادم.

سربازان دلیرانه در مقابل دشمن ایستادگی می کنند.

در برخی قیود حالت را به اعتبار این که چگونگی انجام گرفتن کار رسی رساند، قید کیفیت به شمار آورده اند. مانند : حسن سواره آمد و پیاده رفت. سواره و پیاده از جهت این که چگونگی آمدن و رفتن را بیان می کند، قید کیفیت به شمار می آیند. (اتوری، ح. احمدی، ح. ۱۳۷۴، ج ۲/۲۳۵).

بسیاری از صفاتی که غالباً خاص انسان است بصورت قید حالت در جمله به کار می روند، مثل خوشحال، خمگین، متأسف، دست به عصا، وحشت زده، ایستاده، قدم زنان و...

معادل قیود حالت فارسی در عربی عبارتست از:

۱) حال در عربی حال غالباً می تواند معادل قید حالت فارسی باشد. مانند:

- خرج صاحبنا من المنظره منكّن الرأس، مضطرباً.

(حسین، ط. ۱۹۸۶. ۱/۵۹)

- دوست ما سرافکنند، شرمسار و پریشان از ایوان خارج شد.

(خدیو جم، ح. ۱۳۶۳. ۴۹)

در برخی موارد، اگر چه معادل این قیود در عربی حال است اما نمی توان از حال مفرد (در مقابل جمله)

استفاده کرد، بلکه باید جمله حالیه به کار برد. زیرا از نظر معنوی معادل آن قید، در عربی نیست. مانند:

- او نان و خرما به دست آمد.

- جاء وفي يلمخوخ و تمر.

البته عکس این مطلب صادق است یعنی اگر حال مفرد به کار رفته، در ترجمه به فارسی می توان از جمله

حالیه هم استفاده کرد که در فارسی به آن قید مؤول گویند. مانند:

- جاء للهبي باكياً.

- جاء للهبي و هویکی.

- کودک گریه کنان آمد.

۲) مفعول مطلق نوعی^۱ مانند:

- جَلَسْتُ جَلَسَةَ الْأَمِيرِ.

- امیروار نشستم.

۳) اسم هیئت نیز معادل قید حالت فارسی است. مانند:

- أَدَبُهُ تَأْدِيبَةُ الْمَعْلَمِ.

- معلم وراورا ادب کردم.

توجه:

۱) مفعول مطلق نوعی و اسم هیئت گاهی معادل قید تشبیه نیز می باشند. (ر.ک. قید تشبیه)

همکن است قید حالت برای مفعول باشد، که در این صورت باز هم همان حال یا جمله حالیه عربی را به کار می‌بریم و آقای دکتر آذرنوش آن را «صفت قیدی» نامیده‌اند. (آذرنوش، آ. ۱۳۶۹. ۸/۲) مانند:

وَجَّهْتُ قَلَمِي مَكْسُورًا!

- قلمم را شکسته یافتم. (وقتی قلم خود را یافتم شکسته بود)

حاله مفرد، چه برای فاعل و چه مفعول باید با صاحبش از نظر تذکیر و تأنیث و عدد مطابقت نماید.

مانند:

- جئنا مسرورین.

- خوشحال آمدیم.

- جاءت زینب شاحبة اللون.

- زینب رنگ پریده آمد.

- جاء الرجلان مسرعین.

- آن دو مرد به سرعت آمدند.

چنان که بارها تذکر داده ایم، آن چه ذکر می‌کنیم تنها معادلی است برای قیود فارسی و چنین نیست که هرگاه مثلاً در جملات عربی «حال» دیدیم الزاماً آن را در فارسی، قید حالت ترجمه کنیم. ولی اگر در فارسی قید حالتی داشتیم می‌توانیم در ترجمه آن به عربی از اسلوبهای ارائه شده، مناسب با متن استفاده کنیم. به این جمله توجه نمایید:

* تَبَّتْ هَادِثَةٌ بَغِيضَةً فِي لَوْلِ النَّهَارِ وَ حِينَ يَقْبَلُ اللَّيْلُ .

(حسین، ط. ۱۹۸۶. ۱/۱۵۲)

- هوای آن محل در آغاز صبح و اول شب، آرام و نامطلوب بود.

(خلیو چهارم، ح. ۱۳۶۳. ۱۰۴)

همان طور که ملاحظه می‌کنید، اگر چه «هادثه» و «بغیضه» هر دو حال هستند، اما در ترجمه فارسی آقای خلیو جم به جای قید، صفت «آرام و نامطلوب» را به کار برده‌اند زیرا اگر بخواهیم دقیقاً به یک قید حالت ترجمه کنیم، و بگوییم در حالی که...، ترجمه ای نامطلوب و تحت اللفظی به دست خواهیم داد.

در چنین جملاتی که فعل آنها گاهی دو مفعولی می‌باشد، نباید حال را با مفعول دوم اشتباه کرد. هرگاه با آوردن منصوب اول، جمله تمام شد، منصوب دوم حال، و اگر تمام نشد، منصوب دوم، مفعول دوم است.

۶, ۲, ۴, ۲ قید تمثلاً

قیود تمثلی در فارسی عبارتند از: کاش، کاشکی، ای کلن، ان شاء...، لطفأ، امید است که و مانند آن. معادل این نوع قیود فارسی را می توانیم در بین مباحث زیر بیابیم:

اگرخی از حروف مشبیه بالفعل مانند: لیت و لعل با این تفاوت که «لیت» علاوه بر این که برای مطلق آرزو و تمنی به کار می رود، برای آرزوی غیر ممکن و محال نیز استفاده می شود. اما «لعلی» برای ترجیحی و آرزوی ممکن به کار می رود. به این جملات توجه نمایید:

﴿لَيَتَمَّ لَكُمْ كِتَابٌ أَتَى اللَّهَ بِغَيْرِ تَأْوِيلٍ حَسَبَ أَمْوَالِهِمْ﴾

(التیجانی السماوی، م. ۱۵۱)

- ای کاش از کتاب خدا تبعیت می کردند، بی آن که آن را طبق هواهای نفسانی خویش تأویل باطل کنند.

﴿لَيْتَ لِي مَالًا فَأَنْتَقَى بِهِ﴾

- ای کاش پولی داشتم تا آن را انفاق کنم.

﴿يَا لَيْتَ لَنَا مِثْلَ مَا أُوتِيَ قَارُونَ﴾ (قصص: ۷۹)

- ای کاش همان قدر که از مال دنیا به قارون دادند به ما داده می شد.

﴿إِنَّهُ لَيَعِدُّ سَعَةً مَدًّا يَكَادُ يَفْتَقُّ بِهَ الْخَافِضَ لَعْلَهُ يَسْتَطِيعُ أَنْ يَصْلَحَ بِهِ النِّفْعَاتِ الْخُلُوةِ...﴾

(حسین، ط. ۱۹۸۶. ۶/۱)

... با دقت تمام گوش فرا می داد و در این آرزو بود که شاید بتواند از پس دیوار، سخنان شیرین... را

(خطیب جم، ح. ۱۳۶۳. ۲۲)

پشنود.

- فَلَعَلَّهٗ إِذَا قِيسَ إِلَى الشُّعْرَاءِ الْهَجَّائِينَ خَلِقٌ أَنْ يَعْدَّ سَعِيدَ الْخَطِّ.

(لعمقاه ح. م. ۱۹۸۴. ۵)

- اگر او را با دیگر شعرای هجا گو، مقایسه کنیم شاید شاهستگی آن را داشته باشد که او را جزء شعراء خوشبخت به حساب آوریم.

توجه:

﴿لَلَّيْءٌ﴾ اکثراً به معنای «شاید» می باشد و اگر برای امید و تمنی هم به کار رود، به معنی توقعی است

همراه با شک.

﴿لَلَّيْءٌ﴾ معانی دیگری نیز برای «لَلَّيْءٌ» بر شمرده اند، از جمله «تقلیل» و آیه هولا له قولاً لينا لعنه يتنكر

اویغشی را برای آن شاهد آورده اند و نیز «استفهام» و آیه هایدنریک لعنه وکی را دلیل بر آن می

دانند. (الحسینی الطهرانی، ۱۳۶۷. ۲/ ۹۵ و الأنصاری، ۱۹۷۹. ۱. ۳۷۹) اگر چه در ترجمه، باز هم می توان در چنین آیات و جملاتی قیود «شاید» و «به این امید» را به کار برد.

﴿ پس از قیود ثمنی در فارسی، وجه التزامی فعل به کار می رود در حالی که در عربی همان وجه اخباری فعل آورده می شود. ﴾

﴿ همان طور که در مورد «إن» گفته شد جائز است اسم آم ضمیر شأن باشد در مورد «لعل» و «لیت» نیز این امر صدق می کند. مانند: ﴾

* لَيْتَهُ جَادَ عَلِيٌّ بِكَلَامِهِ كَمَا جَادَ بِأَنْعَامِهِ. (الثعالبی، ۱۹۸۳. ۲/ ۲۰۷)

«ای کاش علی همان طور که بخشش می کرد از سخنانش هم ما را بهره مند می کرد.»

یادآوری:

﴿ خبر «لیت» و «للی» می توانند هم مفرد باشند و هم جمله، مانند: ﴾

– لعل الجو معتدل. (مفرد)

– لعل الجو معتدل. (جمله)

– لیت علیاً حضر. (مفرد)

– لیت الشباب يعود. (جمله)

اما در مورد فعل جمله ای که خبر آنها واقع می شود اظهار کرده اند، چون «لیت» هم برای امر ممکن و هم غیر ممکن به کار می رود، لذا می تواند فعل جمله خبر، هم مضارع باشد و هم ماضی مانند:

* يَا لَيْتَنِي مِتُّ قَبْلَ هَذَا. (مریم: ۲۲)

«ای کاش پیش از این مرده بودم.»

و در فعل جمله ای که خبر «للی» واقع می شود، اختلاف کرده، برخی – مانند حریری – با ماضی بودن فعل خبر آن مخالفند و چنین دلیل می آورند که «للی» برای آرزوی امر ناممکن و امری که وقتش گذشته باشد به کار نمی رود. لذا نمی توان فعل خبر آن را هم ماضی آورد. عده ای دیگر – از جمله ابن هشام – با استشهاد به آیه قبل که «لیت» را در آن به منزله «لعل» گرفته اند با حریری مخالفت نموده اند. (الأنصاری، ۱۹۷۹. ۱. ۳۸۰ و بدیع یعقوب، ۱۹۸۸. ۱. ۳۹۶)

۲) فعل ناقص «عسی» و افعالی هم معنا با آن مثل «عری و اخلوق»^۲ مانند:

^۱ دو چه می دانی ممکن است او مردی پارسا و پاکیزه صفت باشد. (عیس: ۳)

^۲ نمونه هایی از این دو فعل در قرآن نیست و اغلب هم فعل «عسی» به کار برده می شود.

﴿ فَعَسَىٰ اللَّهُ أَن يَأْتِيَ بِالْفَتْحِ ﴾ (مائده: ۵۲)

- پس امید است خداوند برای مسلمین فتحی پیش آورد.

یادآوری :

﴿ خبر عسی ﴾ غالباً مقرون و همراه با «آن» می باشد و به همین خاطر چون «عسی و لعلى» از نظر معنا یکسان می باشند، برخی قائل به این مطلب شده اند که می توان خبر لعلى را هم با «آن» مصدری مقرون ساخت.

﴿ ممکن است بعد از «عسی» «آن مصدری» به همراه فعل مضارع آمده باشد که مؤول به مصدر شده، فاعل عسی محسوب می شود. در این صورت «عسی» دیگر تام است نه ناقص. مانند :

﴿ فَعَسَىٰ أَن تَكْرَهُوا شَيْئًا وَيَجْعَلَ اللَّهُ فِيهِ خَيْرًا كَثِيرًا. ﴾

(نساء: ۱۹)

- چه بسا چیزی را دوست ندارید حال آنکه خداوند در آن خیر زیادی قرار داده است.

این، در صورتی است که «عسی» محامل ضمیری نباشد و گرنه دیگر نمی توان آن را تام فرض کرد. مانند :

﴿ صَدَّيَا أَن يَعُودَا مِنِ السَّفَرِ. ﴾

- شاید از سفر برگردند.

﴿ حرف استفهام «هل» گاهی معنای تمنی و آرزو را می رساند. مانند :

﴿ هَلْ لَنَا مِن شَفْعَاءَ فِيشَفَعُوا لَنَا. ﴾

(اعراف: ۵۳)

- کاش شفیعانی داشتیم که به شفاعت ما برخیزند.

چنان که ملاحظه می کنید، فعل مضارع بعد از «فاء» سبب منصوب شده است، پس مشخص است که «هل» میانگرمی است که توانسته است فعل مضارع بعد از «فاء» سبب را نصب دهد، از طرفی، خود آنها می دانند که شفیمی ندارند، بنابراین «هل» برای استفهام نیست.

﴿ «لَوَ تَنبِذُ گاهی به معنای آرزو و تمنی به کار می رود که به آن «لو» تمنی گویند و بر سر فعل مضارع درآمده و یا بر سر جمله اسمیه ای که با «أَنَّ» شروع شده باشد، در این صورت جواب «لو» فعل مضارع منصوبی است مقرون به «فاء» سبب. مانند :

• فقد كان شيخه أبو البركات البلقيني يمتنى لو أن الدولة تنزل العقوبة القاسية بمن يتحمل فنون البديع في نظمه أو نثره.

(عباس، ۱۹۹۳، ۱: ۶۲۴)

- استاد او ابوالبركات آرزو می کرد ای کاش دولت، کسی را که فنون بديع را در شعر یا نثرش از دیگری به خود نسبت دهد، مجازات سختی می داد.

• لو يستجيب لي حكلم الدول فاحل بينهم وبين إشعال الحروب. (حسن، ع. ۱۹۶۶، ۴/ ۴۶۹)

- کاش حاکمان بلاد به [ندای صلح طلبی] من پاسخ مثبت می دادند تا نمی گذاشتم جنگی بین آنها درگیر شود. و یا مانند:

• لو أن لنا كره فنكون من المؤمنين.

(شعراء: ۱۰۲)

- کاش راجازگشتی برای ما بود تا از زمره مؤمنین می شدیم.

چنان که ملاحظه می کنید، آنچه در این مثالها مورد آرزو و تمنی واقع شده، یا محال است و یا در حکم محال و این همان تفاوت بین «لو» تمنی و عرض است. زیرا «لو» عرض برای امری ممکن به کار می رود. مانند:

• لو تطلب عذنا فتصيب خيراً.

- کاش پیش ما می آمدی تا خیری به تو می رسید. (چرا پیش ما نیامدی تا به تو خیری برسد؟)

۵) برخی جار و مجرورها مثل «مِن فضلك» که معادل «لطفاً» در فارسی است.

۶) برخی از مفعولهای مطلق که عامل آن محذوف باشد مثل: الرجاء، رجاءً که معادل «خواهشمند است» در فارسی است.

۲, ۴, ۲, ۷ قید تعجب

در جمله های تعجیبی به آنها خواهیم پرداخت.

۲, ۴, ۲, ۸ قید قصد

این گونه قیود، دلیل و سبب انجام کاری را بیان می کنند که در فارسی غالباً با کلیاتی مثل: از روی، برای،

برای این که، از جهت، به دلیل، به منظور و... بیان می شود. مانند:

۱- برخی آن را قید «سبب» هم نامیده اند.

- من از روی دلسوزی او را کمک کردم.
- او گاهگاهی برای گردش به پارک می رود.
- خواهرش برای تفتن قشاش می کند.
- معادل این نوع قیود، در عربی عبارتست از :
(۱) مفعول لأجله (مفعول له). مانند :
- جلس الأستاذ للتدريس (التدريس)
- استاد برای درس دادن نشست.
- يعطي التماساً للمعونة الإلهية.
- به منظور یاری و کمک خواستن از خداوند نیاز می خواند.
- التزم بالإعتدال في الأكل حلوة الموت.
- از ترس مرگ ، حد اعتدال را در خوردن رعایت می کنم.
- با ملاحظه سه مثال بالا در می یابیم که مفعول له به سه صورت قابل استفاده است :
- الف - همراه با «ال» همانند جمله اول که در این صورت غالباً با حرف «لام» به کار می رود.
- ب - خالی از «ال» و «اضافه» مانند جمله دوم.
- ج - همراه با مضافلیه (یا مقترن به اضافه) که در این صورت خود، مضاف واقع می شود. مانند جمله سوم.

یادآوری:

- گاهی مفعول له، همچنان که در قسمت الف گفتیم - مجرور به حرف جر «لام» است اما تقدیراً منصوب می باشد.
- ۲- لام جزوه ای که بر سر فعل مضارع درآمده و آن فعل با «آن» ناصب مقدر، منصوب شده باشد. مانند :
- جئت لأزورك.
- به قصد دیدن تو آمدم.
- گاهی «لام» همراه با «کی» نیز به کار می رود. مانند :
- زيت الخوخ لكي أطمئن عليه.

- از مریض به قصد مطمئن شدن از احوال او هیادت کردم.

۲, ۴, ۲, ۹ قید پرسش

در جمله های پرسشی به آنها خواهیم پرداخت.

۲, ۴, ۲, ۱۰ قید استثناء

الفاظ این قید در فارسی چنین است: بجز که، جز این که، لآ که، مگر که، استثناء، به جز، به غیر و... معادل این قیود در عربی غالباً ادوات استثناء مثل: لآ، غیر، سوی، حاشا، خلا و... می باشد مانند:

❖ **لآ أنك قد تنقل هذا الوصف إلى أمّ قیر الأمة الفرنسیة و عصر غیر القرن الثامن عشر للمیلاد.**

(العقاد ع. م. ۱۹۸۴. ۹)

- جز این که (اما) ممکن است این توصیف را برای مردمی غیر از مردم فرانسه و در عصر- و دورانی غیر از

قرن هیجدهم میلادی بازگو کنی.

توجه:

گاهی می توان برخی از این قیود استثناء را در جمله فقط ترجمه کرده، فعل را اگر منفی است به جای

منفی، مثبت آورد. مانند:

❖ **ماکان أملمّ القائلین لآ أن یرضیا بفتیمة الإنسحاب.**

(لصاوی، ص. ۱۳۴۹. ۲۳)

- این دو فرمانده فقط یک راه داشتند و آن هم راضی شدن به عقب نشینی بود.

به ترجمه دیگری برای همین جمله توجه کنید:

- در برابر این دو فرمانده راهی نبود جز این که عقب نشینی کنند.

❖ ❖ «غیر» زمانی که معادل «جز این که» و «مگر این که» باشد، مضاف الیه آن غالباً مصدری است در

قلب آن و اسم و خبرش، به عبارت دیگر پس از این نوع «غیر» آن و اسم و خبرش نقش مضاف الیه را دارند.

برای اطلاع بیشتر در مورد ادوات استثناء به کتب نحوی مراجعه نمایید.

۲, ۴, ۲, ۱۱ قید نفی

این قیود در فارسی عبارتند از: هرگز، به هیچ وجه، به هیچ رو، ابدأ، خیر، اصلاً، هیچ، هیچ گونه و... معادل عربی این قیود را می توان در مباحث زیر یافت:

(۱) ظروفی مانند ابدأ، قطّ، صَوْض، که به معنای هرگز می باشند، با این تفاوت که «ابداً» ظرف زمانی معربی است که زمان مستقبل را مؤکد می کند. اما «قطّ» برای زمان گذشته استعمال می شود و «صَوْض» نیز مانند «ابداً» به زمان مستقبل اختصاص دارد جز این که مبنی است و بیشتر برای قسم به کار می رود و به نفی اختصاص دارد. (ابن یعیش، ۱۰۷/۴ و التونجی، م. ۱۹۶۹. ۱۴ و ابن حقیل، ۸۹/۱)

به این مثالها توجه کنید:

- لا أحتاج إليك أبداً.

- هرگز به تو احتیاجی ندارم.

توجه:

اگر چه در کتب نحوی «ابداً» را به زمان مستقبل اختصاص داده اند، اما مقدمه چند موردی یافتیم که «ابداً» را برای زمان گذشته به کار برده بود مانند: لم يتجاوزهُ أبداً (السیاب، ب. ۱۹۸۹. مقدمه دیوان «ی» و المشر - أبداً للويس عوض (السیاب، ب. ۱۹۸۹. مقدمه دیوان «ی») والله أعلم.

زمانی «ابداً» به معنای هرگز است که فعلی قبل از آن منفی باشد و الاً به معنی بیشتر به کار خواهد

رفت. مانند:

- هو شاکرٌ لله أبداً.

- او همیشه شکرگزار خداوند است.

حاش نیز که همان حاشی است و به خاطر کثرت استعمال لام الفعلش حذف شده، گاهی به

معنای هرگز به کار می رود، اگر چه اصلاً از ادوات استثناء است. مانند:

حاش الله أن یرید یعیب دخیل النار إلا اذا...

(امین، ۱. ۱۹۸۴. ۸۴/۱)

- خداوند هرگز نمی خواهد بنده ای به جهنم رود مگر این که...

(۲) حرف نفی «لا» در جواب سوال. مانند:

- هل تريد أن تذهب؟ لا

- آیا می خواهی بروی؟ نه

۳) حرف نفی ناصب «لن» کبر سر مضارع درآمده به معنای «هرگز» در آینده می باشند. مانند:
*لَنْ تَكُونَ حَيَاتًا لِمُسْلِمِينَ مِنْذُ الْيَوْمِ كَمَا كَانَتْ مِنْ قَبْلِ غَامِضَةِ مَضْطَرِبَةٍ.

(حسین، ط. ۱۹۸۱. ۱۶/۲۴)

زندگی مسلمانان از امروز هرگز مانند گذشته پیچیده و آشفته نخواهد بود.

۴) «لام» جحد (تأکید) که بر سر فعل مضارع درآمده و ماقبل آن «کان» منفی می باشد. این اسلوب، نفی در زمان گذشته استمراری را تأکید می کند. مانند:

- مَا كُنْتُ لَأَهَى الْعَهْدِ.

- من هرگز عهدشکنی نمی کردم.

۵) حرف ردع «كَلَّا» که باز هم به معنای هرگز، ابداً و اصلاً می باشد. مانند:

- هل أتت النبي؟ كَلَّا

- آیا تو پیغمبری؟ هرگز

۶) «أى» نیز زمانی که به مصدر فعل اضافه شود و از مفعول مطلق نیابت کند و مسبوق به فعل منفی باشد، می تواند معادلی برای «هرگز» یا «هیچ» به شمار آید. مانند:

*لَمْ يَتَقَدَّمِ الْبَيَانَ الْعَرَبِيَّ بَعْدَ عَبْدِ الْقَاهِرِ أَيْ تَقَدَّمَ.

(حسین، ط. ۱۹۸۱. ۱۶/۲۲۴)

- علم بیان بعد از عبدالقاهر هرگز پیشرفت نکرد. (هیچ پیشرفتی نکرد).

توجه:

«ممكن» است «أى» همفت یک اسم نکره واقع شود که در این صورت - چنان که خواهیم گفت - الفاده معنای تعجب می کند و نباید آن را با «أى» که نایب مفعول است اشتباه گرفت. مانند:

- زيدٌ رجلٌ أَيْ رَجُلٍ!

- زيد، چه مردی است!

۱۲، ۲، ۴، ۲ قید تصدیق و تأکید

این قیود در فارسی با الفاظی مثل بلی، البته، حقاً، به راستی، واقعاً، قطعاً، الحق، یقیناً، به درستی و هر آینه بیان می شود. معادلهای آن غالباً یکی از موارد زیر است:

(۱) حروف جواب مانند: بلی، نعم، جلد، جبر و...

(۲) حال موکده: مانند

... وأرسلناك للناس رسولا.

(نساء: ۷۹)

... ای پیامبر، تو را به رسالت (برای راهنمایی مردم) فرستادیم.

۳) برخی از جار و مجرورها مثل: فی الواقع، فی الحقیقه، بالضرورة، بالله، تالله و... که دو مورد اخیر برای

قسم به کار می رود. مانند:

* لكن المرأة في الواقع تختلف عن الرجل في الاختلاف.

... اما در حقیقت زن با مرد کاملاً تفاوت دارد.

۴) کون تأکید خفیفه و ثقیله. مانند:

... أتلاً فعلن كذا.

... من حتماً چنین می کنم.

۵) مفعول مطلق «حقاً» که معادل قید واقعاً در فارسی است. مانند:

* فالشاعر قد يعيش حقاً في عصرنا ومع ذلك قد يكون مشدوداً بحبال عبور ضربت.

(سيف، ش. ۱۹۶۱. ۱۰)

... پس گاهی شاعر واقعاً در عصر و زمان ما می زند اما با این حال پیوند و تأثیر پذیریش از عصرهای

گذشته قطع نشده است.

۶) «إن» اگر اول کلام واقع شود، گاهی معادل قید تأکید است و به معنای «براستی که»، «واقعاً» و مانند

آن می باشد، اما اگر در اثنای کلام واقع شود، چنان که در حروف ربط خواهیم گفت - به معنای حرف ربط

... اگر چه این نوع حال از نظر لفظ یا قیود تأکید فارسی مطابقت ندارد و چنان که ملاحظه می کنید در ترجمه جمله مثال هم

هیچیک از قیود تأکید را در مقابل فرسولاتواستیم بگذاریم ولی از نظر معنوی تأکید جمله است و آقای دکتر خسرو فرسیدورد

نیز آن را به عنوان معادل قید تأکید در کتاب خود «عربی در فارسی» ص ۳۰۹ ذکر کرده اند.

«که» می باشد. باید توجه داشت که «این» در اول کلام غالباً برای شروع صحبت است نه برای تأکید. اصولاً زمانی می توان آن را در معنای تأکیدی گرفت که گوینده در مقام احتجاج برآمده باشد و بخواهد مطلبی را ثابت کند.

۷) گاهی برای تأکید بیشتر «این» را با لام تأکید همراه می کنند. مانند :
 * **إِنَّ اللَّهَ عَلَى رَجْعِهِ لَقَادِرٌ.**

(طارق: ۸)

... البته خداوند بر دوباره زنده کردنش [پس از مرگ] قادر است.

۱۳, ۲, ۴, ۲ قید تردید و شک

این قیود در فارسی الفاظی هستند مانند: شاید، احتمالاً، امکان دارد، گویا، به گمانم و...
 معادل این قیود فارسی در عربی عبارتست از:

۱) «لعلّ» که یکی از حروف مشتبّه بالفعل است و از ادات ترجیحی به شمار می رود و غالباً به معنی «شاید» در فارسی به کار می رود. البته همان طور که در قید ثمنی گذشت غالباً در مواردی که «شاید» به معنی شک همراه با آرزو و یا حسرت و امید در چیزی باشد، از این حرف استفاده می شود. مانند:
 * **لَعَلَّنَا لِنَبَالِغَ إِذًا قَلْنَا إِنَّ الْأَطْلَ فِي الْأَمْثَالِ أَنْ لَا تَكُونَ مَصْفُوعَةً لِأَنَّهَا مِنْ لُغَةِ الشَّعْبِ.**

(ضیف، ش. الفن و مذاهبه فی النثر العربی. ۲۵)

... شایه‌بالغه نباشد اگر بگوییم، اصل و اساس در مثلها، این است که دست نخورده و بدون تغییر و اصلاح باشد؛ زیرا امثال از زبان مردم نقل شده است.
 و یا مانند:

* **لَعَلَّ مِنَ الْمُفِيدِ أَنْ أَتَطَبَّ مِنْهُ مَا يَلِي.**

(الملائکه، ن. ۱۹۶۲. ۱۰)

... شایه آوردن گزیده هایی از آن در زیر مفید باشد.

یادآوری:

د آقای دکتر آفرنوش در کتاب آموزش زبان عربی ج ۱/ ص ۶۸ به این مطلب اشاره کرده اظهار نموده اند که «این» اگر در ابتدای کلام واقع شود، گاهی معنای تأکیدی خود را از دست داده گوی، پیش درآمدی است بر کلام فصیح و زیبا.

«لعل» اگر برای آرزوی امری مورد علاقه و محبوب به کار رود به معنی ترجی و اگر برای امری مکروه به کار رود به معنی اشفاق است. مانند دو آیه زیر که به ترتیب شاهد این دو نوع «لعل» می باشد:

﴿ قَوْلًا قَوْلًا لَيْتًا لَعَلَّهُ يَتَلَكَّرَ أَوْ يَخْشَى. ﴾

(طه: ۴۴)

- با او به آرامی و نرمی سخن گویند شاید (باشد که) [از این خواب غفلت بیدار شده] متذکر شود یا از خدا بترسد.

- وَإِنْ أُدْرِيَ لَعَلَّهُ فَتَنَهُ لَكُمْ وَمَتَاعٌ إِلَىٰ حِينٍ.

(انبیاء: ۱۱۱)

- نمیدانم شاید این [تاخیر عذاب] برای شما امتحانی باشد و تمتعی در دنیا، تا هنگام مرگ فرارسد.

۲) فعل مقاربه «عسی» که در معنا همچون «لعل» است و گفته شده مانند آن نیز به معنی ترجی و اشفاق به کار می رود. مانند آیه زیر که «عسی» هر قسمت اول آن برای ترجی و در قسمت دوم برای اشفاق است.

﴿ عَسَىٰ أَنْ تَكْرَهُوا شَيْئًا وَهُوَ خَيْرٌ لَّكُمْ وَعَسَىٰ أَنْ تُحِبُّوا شَيْئًا وَهُوَ رَجْرَجٌ لَّكُمْ. ﴾

(بقره: ۲۱۶)

- شاید (چه بسا) چیزی را ناگوار شمارید ولی خیر و صلاح شما در آن بوده و چه بسا (شاید) چیزی را دوست بدارید که در واقع شر و فساد شما در آن باشد.

بنابراین اگر «شاید» معنی احتمال امری است همراه با آرزوی انجام آن - اگر مطلوب است - یا به معنی نگرانی و ترس از انجام آن - اگر نامطلوب است - از «لعل» یا «عسی» استفاده می شود.

توجه:

«اسلوبی در صریح وجود دارد که در آن از فعل عسی استفاده شده و در آن معنی احتمال و امکان وجود دارد و به صورت سؤالی به کار می رود.» مانند:

﴿ ما عسى أن يكون؟ ﴾

(حسین، ط. ۱۹۸۶، ۱/ ۵۹۶)

- آیا چه می تواند باشد؟ (چه موجودی ممکن است باشد؟)

﴿ ما عسى أن تصنع بنا أمه؟ ﴾

۱- ر.ک. لطفی م. و غلابینی. ۱۳۶۲. ۱۱۱/۲.

۲- آقای دکتر آفرنوش در کتاب آموزش زبان عربی ۲۸/۲ نیز این اسلوب را آورده اند.

- آیا مادرش چه رفتاری با ما می کند؟

و یا مانند :

* ماذا حساني أن أقول في صحابي يفعل مثل تلك الأفعال؟

«التيجاني السبوي، م. ۱۵۵»

- درباره صحابه ای که چنان کارهای زشتی را مرتکب می شود؛ چه می توانم بگویم.

۳) جار و محورهایی مثل : من الممكن، من المحتمل مانند :

- من الممكن أن يذهب أخوه إلى التزهة.

- ممکن است برادرش به گردش برود.

از این نوع جار و محورها زمانی استفاده می شود که مقصود، تردید مطلق باشد نه همراه با آرزو یا حسرت.

۴) «كَلَّمَ» از حروف مشبیه بالفعل که هرگاه خبرش مشتق یا جمله یا شبه جمله باشد معادل «گویی، گویا،

مثل این که» می باشد. مانند :

* كان يطلب الساعة من حين إلى حين ينظرُ فيها، كأنه يتعجل الوقتَ . (حسین، ط. ۱۹۸۶.

۱/۱۲۸)

- لحظه به لحظه ساعت را می طلبید و به آن می نگرید، مثل این که می خواست از زمان پیشی بگیرد.

و یا مانند :

- كَلَّمَ قَلْبِهِمَ قَدْ فَرَحْتَ مِنَ الدُّنْيَا .

«الصاوي، ص. ۱۳۴۹. ۲۰۳»

- گویی قلبه‌شان از دنیا فارغ شده بود.

۵) «قد» هرگاه بر سر فعل مضارع درآید، گاهی به معنای تردید و احتمال می باشد. مانند :

* قد يعود الغائب.

- ممکن است فردی که غایب است برگردد.

* ويقول بن غوريون : «قد لا تكون فلسطين لنا من طريق الحق السياسي أو القانوني ، ولكنها حق لنا على

أساس ديني ، فهي الأرض التي وعدنا الله ، وأعطانا إياها من القران إلى النيل»

بن غوریون می گوید: ممکن است فلسطین از نظر سیاسی یا قانونی حق ما نباشد اما از نظر دینی حق

ماست زیرا سرزمینی است که خداوند ما را به آن وعده داده و از فرات تا نیل آن را به ما عطا کرده است.

* ونفرض أسباباً وعللاً قد لا تكون هي الأسباب والعلل الحقيقية، أو قد تكون.

و علل و اسبابی را فرض می‌کنیم که ممکن است علل و اسباب حقیقی نباشد یا ممکن است هم باشد.

توجه:

گاهی «قد» را می‌توان «می‌تواند» یا «می‌شود» هم ترجمه کرد:

* اشارات دراسته طيبة جديدة إلى أن اتباع حمية غذائية قليلة الدهون قد تساعد في انقاص الوزن دون الحاجة إلى المتابعة الصارمة لعدد السعرات الحرارية التي يتناولها الانسان.

(الجزيرة نت، ۲۶/۹/۲۰۰۵)

چک تحقیقات جدید پزشکی نشان داده است که عمل به یک رژیم غذایی کم چرب می‌تواند بدون نیاز به محاسبه دقیق کالریهای که انسان استفاده می‌کند به کم کردن وزن کمک کند.

۱۴، ۲، ۴، ۲ قید تشبیه

این قید در فارسی شامل کلماتی است مثل: گویی، گفتی، پنداری، بسان، مثل، این گونه، همچون، چنین، چنان و...

معادل این قیود فارسی در عربی عبارتست از:

(۱) «كأن» به شرط این که خبرش جامد باشد معنای «مثل»، «همچون»، «مانند» را می‌رساند. مانند:

- حابٍ علي كانه أسدٌ.

- علی چنان جنگید که گویی شیر است. (علی مانند شیر جنگید.)

توجه:

چنان که در قید تردید گذشت اگر خبر «كأن» مشتق یا جمله یا شبه جمله باشد به معنای قیود تردید شاید،

گویی، گویا است.

(۲) حرف تشبیه «كاف» معنای مثل و مانند را می‌رساند و گاهی هم بر سر کلمه «مثل» که هم معنی

خود می‌باشد در می‌آید. مانند:

- لئن كمثله شيءٌ.

- چیزی مانند او نیست.

۳ اسم اشاره ای که از مفعول مطلق نیابت کند.۱ مانند :

- وعدني ذلك الوعد.

- چنین وعده ای به من داد.

۴ مفعول مطلق که اضافه شده باشد و به آن مفعول مطلق نوعی گویند. مانند :

- فلهذا ثاروا عليه ثورة رجل واحد و وثبوا عليه وثبة الأسد..

- همچون مردی یک تنه بر او شوریدند و چون شیر بر سر او جهلند.

توجه :

این گونه مفعول مطلق نوعی را معادلهایی برای قید مقدار و قید حالت نیز ذکر کردیم، بنابراین

تشخیص معنای مناسب با متن به عهده مترجم است. به این جمله توجه نمایید :

* كتأ حزينة لهزناً أمه التکلی.

- به انداز مادر فرزند از دست داده اش برایش ناراحت و غمگین بودم.

- همچون مادر فرزند از دست داده اش برایش ناراحت و غمگین بودم.

چنان که ملاحظه می کنید، در جمله بالا ترجمه مفعول مطلق نوعی به قید مقدار - در ترجمه اول - مطلوب تر

است تا به قید تشبیه - در ترجمه دوم - و ترجمه آن به قید حالت نه تنها مطلوبیتی ندارد بلکه جمله های نامأنوس و

نامقبول به دست می دهد.

اما هرگاه قید حالت یا تشبیه یا مقدار را در فارسی خواستیم به عربی برگردان کنیم می توانیم از مفعول

مطلق نوعی استفاده نماییم.

۱۵، ۲، ۴، ۲، قید تکرار

این قید در فارسی با الفاظی مانند: بار، دیگر، دیگر بار، دوباره، دومرتبه، باز هم، مجدداً و هی و... بیان می

شود.

از میان قیود مذکور به نظر می رسد قید «دیگر» ترجمه به عربی از همه مشکل سازتر باشد. بنابراین

بیشترین توجه خود را در این بخش به معادلهایی این قید در عربی معطوف می نماییم. اما قبل از آن جا دارد

دوباره قید «دوباره» یادآور شویم معادل این قید فارسی در عربی بجز کلیاتی مثل مره آخری، مره ثانیه وین

جدید - که در فرهنگ اصطلاحات آمده - فعل ناقص «عاده» است؛ هرگاه خبرش جمله فعلیه با فعل مضارع باشد. مانند:

- عاده یضریه.

- دوباره او را زد.

توجه:

اگر چه در مثال بالا خبر «عاده» یعنی «یضریه» مضارع است، اما زمان آن تابع زمان فعلی قبل از خود می باشد. (عباس. ج. ۱۹۶۶. ۱/۵۸ و ۴۹۷) بنابراین باید آن را به ماضی تأویل کرد ولی اگر گفته شود: «یعود یضریبه» باید ترجمه کرد: دوباره او را می زند.

این فعل و افعالی هم معنی آن مانند: رجح، آض، ارتد، هرگاه خبرشان مفرد (در مقابل جمله) باشد به معنای گردیدن است. مانند:

- فلما جاء البشير... فارتد بصيراً.

(یوسف: ۹۶)

- هنگامی که بشارت دهنده آمد... دیده اش روشن گردید و بینا شد.

«عاده» به معنای «أصبح» نیز می باشد. مانند:

- ظهر یجلو العقول و یصفي الأذهان ما لم یفرط، فإن أفرط عاصمياً قاتلاً.

(التویری، ش. ۲۰۰۴. ۲/۱۵۳)

چس [عشق] مادامی که در آن افراط نشود، عقلها را جلا داده، ذهنها را صفا می بخشد. ولی اگر در آن افراط شود [تبدیل به] سمی کشنده می گردد.

اما قید «دیگر» در فارسی به دو صورت به کار می رود:

الف) کما فعل مثبت:

در این صورت معادل آن در عربی عبارت است از کلمه «بعضاً». مانند:

* والفلن بعضاً یضیقون بالنحو و یتبرمون بحلیته.

(حسین، ط. ۱۹۸۱. ۱۶/۳۵)

- مردم، دیگر از علم نحو و سخن گفتن از آن دلتنگ و دلزده می شوند.

و:

* لا غنى لنا بعد عن الإهتمام من جديد بدراسة أدبنا و ثقافتنا.

(خفاجی، م.ع.)

(۱۱.۱۹۸۵)

دیگر نیازی نداریم که دوباره به بررسی ادبیات و فرهنگیان کمر همت بندیم.

* يجب لي أن أذهبَ بَعْدُ.

- دیگر باید بروم.

گاهی مضاف الیه «بَعْدُ» مذکور است. مانند :

* وضعت الطفلتان وكن تبكيا بعد ذلك.

(الصاوي، ص. ۱۳۴۹. ۱۸)

- دختر بیچه ها شیر خوردند و دیگر گریه نمی کنند.

ب) با فعل منفی :

در این صورت معادل آن عبارتست از:

۱) افعال ناقص «أصبح و صار» هر گاه خبرشان جمله فعلیه منفی باشد. مانند :

* بحيث أصبح الشاعر لا يعيش لنفسه وحدها بل يعيش أيضا للجماعة.

(ضیف، ش. ۱۹۶۱. ۷۶)

- به طوری که شاعر، دیگر تنها برای خود نمی زیست ؛ بلکه برای مردم هم زندگی کرد.

و یا مانند :

* وكذلك كان أمر الترك فإن قوتهم قد وهنت و صاروا لا يستطيعون مجارة الغرب.

و چنین بود وضعیت ترکها چون که نیرویشان ضعیف شده، دیگر توانایی همگامی با غرب را نداشتند.

* و الحادثة لا شك حقيقية... لكن ماذا حدث بالضبط؟... این ذهبت الطائرات؟... ما مصير الرجال؟... و

ماذا لصاهم حتى صاروا لا يرون شيئاً؟

(صالح، ع. ۱۹۷۸. ۲۰۵)

- و این حادثه (مثلث برمودا) بی شک حقیقی است اما چه اتفاقی افتاده و هواپیماها کجا رفتند؟

سرنوشت افراد چه شد ؟ چه بر سرشان آمد که دیگر هیچ چیز ندیدند؟

توجه :

«فعل «أصبح» علاوه بر معنی «دیگر» گاهی به معنای «پیدا کردن» و یا «به دست آوردن» چیزی می

باشد که از قبل نبوده است. که در این صورت خبر آن حرف جر «لِ» و مجرورش می باشد. مانند :

• أصبح لي ولد سميته علياً.

- پسری پیدا کردم که او را علی نام نهادم. (اسمش را علی گذاردم).

و یا مانند :

• فقد نشأت في مصر الحركة الوطنية منذ أن أصبح لمصر كيان سياسي محدد في عهد محمد علي باشا في مطلع القرن التاسع عشر.

(انطونیوس، ج. ۱۹۷۴. ۲۵)

- از زمانی که مصر در آغاز قرن نوزدهم در دوران محمد علی پاشا موجودیت سیاسی محدودی پیدا کرد؛ جنبش ملی در آن پیدایش یافت.

• من قرأ مائة آية إلى ألف أصبح له قطار من أجر عند الله.

(ابن کثیر، ۱۴۲۰. ۲/۳۰)

کسی که صد تا هزار آیه بخواند نزد خدا صد رطل پاداش پیدا خواهد کرد. (صد رطل پاداش نزد خدا برای او در نظر گرفته خواهد شد.)

گاهی «أصبح» با فعل مثبت مضارع هم به کار می رود. در این صورت باز هم معنای دگرگونی و تحول را می رساند اما باید جمله را متناسب با متن با الفاظی مانند: از آن پس، بعد از آن، بر آن شد که... ترجمه کرد. مانند:

• أجرى الشاعر الحديث تعديلات في القوالب القديمة بحيث أصبح الأسلوب الجديد يلائم الموضوعات التي يطرقها.

(الحياط، ج. ۱۹۷۰. ۱۱۷)

- شاعر معاصر در قالبهای قدیمی اصلاحاتی انجام داد به طوری که پس از آن اسلوب جدید با موضوعاتی که به آن می پردازد مناسب است.

و یا:

• أصبحت هذه اللغة يطلق عليها الفارسية الحديثة أو الفارسية الإسلامية.

(المبيد، ف.

۸. ۱۹۸۶)

- بعد از آنکه این زبان فارسی جدید یا فارسی اسلامی اطلاق شد.

• أصبحنا نقاتل إخواننا في الإسلام على ما دخل فيه من الزيغ والإعوجاج والشبهة والتأويل.

(عجيب البلاغة، خطبه ۱۲۲)

پس بر آن شدیم تا با برادران مسلمانان به خاطر آن انحرافات و کژی ها و شبهات و تأویل های نادرستی که در اسلامشان راه یافته بود، بچنگیم.

گاهی «لیس» خبر «أصبح» واقع می شود. مانند:

* أصبح موضوع النزاع بين قریش والمسلمين ليس مقصورا على أن الإسلام حق أو غير حق.

(حسین، ط. ۱۹۸۱. ۵/۱۲۰)

- موضوع کشمکش و اختلاف بین قریش و مسلمانان، دیگر فقط این نبوده که اسلام حق است یا غیر حق. باید توجه داشت که زمان جمله با توجه به زمان «أصبح» ماضی است نه حال.
۲) اسلوب منفی از فعل «عاد» (لم یعد) که در این صورت دیگر فرقی نمی کند که خبر آن مفرد باشد یا جمله فعلیه. مانند:

سَلَّمَ يَعْرِ الشَّعْرُ وَسَيْلَةَ لِلتَّكْتَبِ .

(الخياط، ج. ۱۹۷۰. ۱۱۲)

- شعر، دیگر وسیله ای برای درآمد نبود.

و یا مانند:

* ... فالحركات الأدبية القديمة في النجف و في بغداد لم تعد تُعجبُ الشعراء والكتاب المحدثين.

(الخياط، ج. ۱۹۷۰. ۱۱۱)

- جنبشهای ادبی قدیم در نجف و بغداد دیگر خوشایند شعراء و نویسندگان معاصر نبود.

* أصبحتَ لهجْدُ كُتْباً و لاشاعراً تستطيع أن تقرأهَ يتأ يلدُ عقلك.

(ضیف، ش. ۱۹۶۱. ۲۱)

- دیگر نه نویسنده ای می یافتی نه شاعری که بتوانی چیزی از او بخوانی و لذت عقلانی ببری.

اکنون به جمله زیر که نمونه جالبی از ترکیب موارد بالاست توجه کنید:

* أصبح العلم غايةً لنفسه و لم يعد يراد به الجیش إنما أصبح يراد به الشعب.

(ضیف، ش. ۱۹۶۱. ۲۴)

- علم هلغی شلبرای خودش و دیگر مرادش (خدمت به) ارتش نبود بلکه از آن پس مرادش مردم گردید.

این اسلوبها در شعر نیز کاربرد دارد. مانند:

* و كانت يد الأيام تقتل مرّتي و صارت يد الأيام تقتضني نقضا (ابن المعتز، ع. ۲۸۹)

[روزی] دست روزگار مرا تقویت می کرد [اما اکنون] قدرت به من داده شده را پس می گیرد.

* فأصبح يجتاب المسوحَ مخافةً و قد كان يجتاب الدّلائلَ المرّداً (متنی، ابوالطیب. ۱/۲۸۴)

پس از ترس چنین شد که لباس پشمینه پوشید در حالی که قبلا زره بلند محکم می پوشید.

* قد هجر الأترباً من وحشة و صبار يمشى فوق هام الجبال [عبد الرحمن شكري]

از تنهایی همگنان خود را رها کرده ، و چنین شد که بر سر بالای کوهها راه رفت.

* إنه لم يهتد يكحل جفن النجم تيهاً بریشه المنثور [عمر أبو ريشه] (الحاوي، ۱.

۱۹۷۲. ۱۶۲)

او (عقاب) دیگر چشم ستاره را از روی تکبر و غرور با پره‌های گسترده اش سر مه نکشید.

برخی اسلوب «أصبح + فعل مضارع» را معادل ماضی استمراری می دانند (معروف، ی. ۱۳۸۰. ۱۷۴) ولی

بیت متنی گواه خوبی بر رد این مدعا است.

۳) «عاد» هر گاه خبرش جمله فعلیه منفی باشد. مانند:

* الإنسان يهاب الأمور في مبدئها فإذا اعتادها هانت عليه و عاد لا يخشها أو يكثرث بها.

(صيني. م. ۱۹۹۲. ۴)

- انسان ابتدا ا[انجام برخی] کارها بیم دارد ؛ اما وقتی به آنها عادت کرد ، دیگر از آنها نمی ترسد یا به

آنها اعتاد. ای نمی کند.

فصل

سوم: فعل

۳ فعل

فعل یکلمه ای است که بر کار یا حالت کسی یا چیزی (یا کسانی یا چیزهایی) در یکی از زمانهای گذشته یا حال یا آینده دلالت کند. عبارت دیگر، فعل در جمله، جایگاه اسناد را اشغال می‌کند. یعنی یا خود، اسناد داده می‌شود یا کلمه ای را به نهاد اسناد می‌دهد.

در کتابهای دستور زبان فارسی، فعل را از دیدگاهها و اعتبارهای مختلفی بررسی و تقسیم بندی کرده اند ولی در این کتاب تنها از آن نوع افعال سخن به میان می‌آوریم که در زمینه ترجمه، بحث درباره آنها ضروری بوده، شناخت آنها و شناخت معادلای آنها در عربی الزامی است در اینجا فعل از دو جنبه بررسی می‌شود:

۳,۱ فعل از نظر ساخت

افعال فارسی از نظر ساخت به انواعی تقسیم می‌شوند از جمله:

۳,۱,۱ افعال ناقص

افعال ناقص، افعالی هستند که همه ساختها و زمانهای آنها متداول نیست و مشهورترین آنها عبارتند از: استن، باشیدن، بودن، بایستن.

در مقابل، فعلهایی را که همه ساختها و زمانهای آنها به کار می‌رود، مانند خوردن، زدن، رفتن و مانند آنها، فعل تام گویند و بیشتر فعلها از نوع تامند.

از میان افعال ناقص بالا، سه فعل اول را در مبحث افعال ربطی مورد بحث و معادل یابی قرار خواهیم داد، بنابراین در اینجا فقط به بحث درباره «بایستن» می‌پردازیم.

از این فعل، ساختهای باید، می‌باید (مضارع ساده اخباری، سوم شخص مفرد) بایست (ماضی مطلق، سوم شخص مفرد) و می‌بایست و بایستی (ماضی استمراری، سوم شخص مفرد) کاربرد دارد. اینک به معادلای هر کدام توجه نمایید:

اگر چه فعل، یکی از اجزاء گزاره است و حتی جزء اصلی آن می‌باشد و باید در فصل گذشته مورد بحث قرار می‌گرفت، اما به خاطر گستردگی آن، یک فصل جداگانه را به آن اختصاص داده ایم.

الف) باید

«باید» حوزه معنایی وسیعی را در بر می گیرد که می توان آن را به طور مبهم «ضرورت» نامید... حوزه معنایی «باید» را می توان به سه بخش تقسیم کرد و آنها را احتمال، شایستگی، اجبار نام گذاشت. «باطنی، م. (۱۹۶.۱۳۷۴)

احتمال: این مفهوم وقتی از «باید» به دست می آید که بافت جمله شرایطی را ایجاد می کند که مفهوم فعل اصلی، نتیجه منطقی یا ضرورت احتمالی آن باشد. مانند:

— احمد باید اینجا باشد چون زن و بچه اش را من دیدم.

— این خلطها باید چایی باشد.

در این صورت معادل آن اسلوب «یمكن أن يكون» است. لذا در ترجمه این دو جمله می گوئیم:

* يمكن أن يكون أحمد هنا لأنني رأيت حالته.

* يمكن أن تكون الأخطاء مطبعية.

نمونه:

«قال أبو موسى: وهذا يمكن أن يكون: هشام بن عامر، والد سعد. (ابن الأثير. اسد الغابة. ۳/ ۹۲)»

ابو موسى گفت: این (شخص) باید هشام بن عامر پدر سعد باشد.

«فهل لا تصدقون بالبعث الذي هو الخلق الثاني لأن إعادة الخلق لا يمكن أن تكون أصعب من ابتدائه كما لا يخفى.»

— پس چرا روز رستاخیز را که همان آفرینش دوباره است باور نمی کنید؟ چون واضح است که دوباره آفریدن (باز آفرینی) نباید سخت تر از آفرینش نخست باشد.

«بن هذه المرثية إن كانت في أبي عمرو المذكور فما يمكن أن تكون لعبد الله لأنه مات قبل موت أبي عمرو.»

(ابن خلكان. ۱۹۰۰. ۳/ ۴۶۹)

— این مرثیاءگر در باره همین ابو عمرو مذکور باشد، نباید شاعرش عبد الله باشد؛ چون عبد الله قبل از ابو عمرو فوت کرده است.

«يؤمن معتقد ابن حزم أن الآية مثل "وأوحينا إلى إسماعيل وإسحاق ويعقوب والأسباط وعيسى وأيوب ويونس وهارون وسليمان وأتينا داود زبوراً" لا يمكن أن تكون في أعلى درجات البلاغة لأنه ليس فيها إلا عد الأسماء.»

(هباس، ۱. ۱۹۹۳. ۴۹۶)

- این حزم معتقد است آیه ای مانند 'وَأَوْحَيْنَا إِلَىٰ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ وَالْأَسْبَاطَ وَعِيسَىٰ وَأَيُّوبَ وَيُونُسَ وَهَارُونَ وَسُلَيْمَانَ وَآتَيْنَا دَاوُدَ زَبُورًا' نباید در بالاترین درجه بلاغت باشد چون در آن فقط اسامی ذکر شده است.

شایستگی: مفهوم فعل در آن موقعیت ، شایسته یا برازنده است یا ضرورت عقلی دارد. مانند:

تو با این سن و سال باید شعورت بیشتر از این باشد.

خو که اینقدر پول داری ، باید بیشتر از این به فقرا کمک کنی.

در این صورت معادل آن فعل **ینبغی** + لام است. پس ترجمه جمله بالا چنین است:

• أنت في سن ینبغی لك أن تكون ذا شعور (فهم) أكثر.

• ینبغی لك أن تعین المساکین أكثر و أنت ذو مال وفیر.

نمونه:

• والمعنى أنك إذا حاولت لمرا أو زاولت حربا، ینبغی لك أن تستعین علیه بأهل السن والمعركة والتجرب.

(البيومي، ح. ۱۹۸۱. ۱/۳۱۸)

و معنای مثل این است که اگر خواستی کاری انجام دهی یا به جنگی مبادرت نهایی باید از آگاهان به آن کار و افراد با تجربه کمک بگیری.

• ینبغی لك - ولت المؤمنة التي تقبلها الله بقبول حسن في إيمانها وعقلها ومعرفتها ب... في مواقع قدرته - أن تؤمنی بأن الله قادر علی كل شیء في حركة الكون في نظامه.

(فضل الله، م. ۲۰۰۹)

خو که خداوند به عنوان یک زن ، مؤمن ایمان و عقل و معرفت او نسبت به خود را به خوبی پذیرفته است؛ باید ایمان داشته باشی که خداوند بر هر چیزی در حرکت نظام هستی قادر است.

- ینبغی لنا أن ندعَ هذا التصور.

(صیف، ش. ۱۹۶۱. ۱۴)

- باید چنین تصویری را رها کنیم.

• اذن فلا ینبغی أن تقف جهودنا طی درس الشعر و الشر و حدهما... (حسین، ط. ۱۹۸۱. ۱۶/۱۴)

- در این صورت نباید (نشاید که) تمام کوششمان را تنها برای بررسی شعر و نثر مبذول داریم.

علاوه بر این گاهی منفی فعل «کان» + لام جر معنای «باید» را می رساند. مانند:

• وکولا إذ سمعتموه قلتم ما یكون لنا أن نتکلم بهذا. (نور: ۱۶)

- چرا به محض شنیدن این سخن منافقین، نگفتید هرگز ما را تکلم به این سخن روا نیست (باید چنین

سخنی بگوئیم)

همایکون لنا» در این آیه شریفه به معنی «لاینبغی» می باشد (لطبرسی، ف. ۱۴۰۸. ۲۰۸/۷) بنابراین می توان آن را «نباید و روا نیست» ترجمه نمود.

توجه:

«البته اسلوب منفی «کان + لام جر» گاهی به معنای «هرگز» به کار می رود. مانند آیه شریفه:

* مَا كَانَ لِلَّهِ أَنْ يَتَّخِذَ مِنْ وَاكِلٍ.

(مریم: ۳۴)

– خداوند هرگز فرزندی نگرفته است.

این آیه به معنی «ماکان الله لیتخذَ وَاكِلًا» می باشد. (مان. ۸۷۳/۲) لذا چون این اسلوب را معادلی برای قید «هرگز» ذکر کردیم، در ترجمه می توان آن را هرگز ترجمه نمود.

اجبار مفهوم فعل اصلی در آن موقعیت ضرورت خارجی داشته، تا حدی اجتناب ناپذیر باشد. مانند:

همه باید از اتاق بروند بیرون چون الان اینجا کلاس تشکیل می شود.

معادل آن در عربی عبارتست از:

(۱) «لام» امر مانند:

* لِيُكَلِّمْ صَغِيرَكُمْ بِكَبِيرِكُمْ وَلِيُرْفَ كَبِيرَكُمْ بِصَغِيرِكُمْ.

(منج البلاغه. خطبه ۱۶۵)

– کوچک شما باید با بزرگان پیروی کند و بزرگ شما با کوچکتان مهربان باشد.

(۲) «لَا بُدَّ مِنْ» که اگر چه معنای لغوی آن «چاره ای نیست که...» می باشد ولی گاه می توان «باید» هم

ترجمه کرد. مانند:

* إِذَنْ لَا بُدَّ مِنْ أَنْ تُعْرِفَ الْأُمَّةَ الْعَرَبِيَّةَ فِي هَذَا الطَّوْرِ.

(حسین، ط. ۱۹۸۱. ۱۵/۱۶)

– در این صورت، ملت عرب باید در این دوره شناخته شود.

(۳) «لَيْسَ بَدٌّ مِنْ...» که همچون مورد قبل می باشد. مانند:

* لَيْسَ بَدٌّ مِنْ أَنْ نُعْنِيَ بِهَا قَدَّ الْعِنَايَةِ.

(حسین، ط. ۱۹۸۱. ۱۵/۱۶)

– باید باین (پدیده) توجه و عنایت زیادی بنمائیم. (عنایت بسیاری مبنول داریم).

توجه :

مجروری که پس از همین بحر این دو اسلوب به کار می رود، یا مصدر غیر صریح است (یعنی آن مصدری و فعل مضارع و منصوب) و یا مصدر مؤول. در مثالهای بالا مجرور همین مصدر غیر صریح می باشد. ولی در مثال زیر مصدر مؤول است :

- لا بُدَّ لي من لفه متو .

- باید سکوت اختیار کنم.

۴) عبارتهای «یجب علی...» و «یلزمُ آن...» که صیغه افعال در آنها تغییری نمی کند بلکه با تغییر ضمیر یا

اسم ظاهری که پس از آنها می آید، بر اشخاص و صیغه های مختلف دلالت می کند. مانند :

* یجب علی السطات المسؤولة أن تصدر قوانين جديدة لحماية الصناعة الوطنية.

- مقامات مسئول باید قوانین جدیدی برای حمایت از صنعت ملی صادر نمایند.

* یلزمني أن أفارقه.

- باید ز او دوری گزینم.

* الشاهد يلزمه أن يبين كل ما يحلمه من الحقيقة.

- شاهد باید هر چه از حقیقت می داند بیان کند.

۵) حرف جرّ «علی» مانند :

* علی الإنسان أن يحدد أهدافه و غياته.

- انسان باید اهداف و مقاصد خویش را تعیین نماید.

* غايات الإنسان لا يجب أن تقف عند حد.

- اهداف انسان نباید محدود به حد خاصی گردد.

* فإن ما في اللهن لا يجب أن يكون مطابقاً لما في العين. (سعید بن منصور بن کمونه. ۱۹۸۲. ۱/۲۲۵)

۱- در فارسی به افعالی چون «باید» شاید، «شایسته است»، «ممکن است»، «واجب است» که بر شخص معینی دلالت نمی کنند و فقط دارای سوم شخص مفرد می باشند، افعال غیر شخصی گفته می شود که معادل آنها هم در عربی - که افعالی مانند «یجب»، «یمنی»، «ممکن است» و «یحسن» (خوب است که...) و «یلزم» و مانند آن می باشد - تنها به صیغه مفرد مغایب مذکر به کار می روند و به همین خاطر است که گفته شد صیغه های آنها تغییری نمی کند. فاعل این افعال عربی غالباً مصادر غیر صریح (آن مصدری + فعل مضارع منصوب) است. قابل ذکر است که صیغه ماضی این افعال - (بجز «یجب» و «یلزم») در معانی مذکور استعمال چندانی ندارد.

- امور ذهنی نباید [حتماً] با امور عینی مطابقت کند.

ب) می بایست و بایستی

معادل این افعال عبارتست از: آوردن فعل «کان» قبل از اسلوب «لا بد» مانند:
 * کان لا بدّ أن ينشأ.

(شرف الدین، خ. ۱۴۰۱۹۸۷)

- می بایست [چنین کشمکش] سر می گرفت.

و یا مانند:

* کان لا بدّ للمصريين أن يحسّنوا اللغات الأجنبية.

(ضیف، ش. ۱۴۰۱۹۶۱)

- مصریها می بایست (بایستی) زیانهای خارجی را خوب می دانستند.

و یا اسلوب «کان + یجب علی». مانند:

* إننا يسرنا أن نعمل اليوم ما كان يجب على العرب أن يفعلوه قبل ألف عام ونيف.

(خفاجی، م.ع. ۱۴۰۱۹۸۵ / ۲۰)

ما خوشحالیم که امروز کاری را انجام می دهیم که عربها می بایستی هزار سال و اندکی پیش انجام می دادند.

برای منفی کردن این فعل از اسلوب «لم یجب علی» یا «ما کان علی» استفاده می شود. مانند:

* ما كان عليّ أن أخرج من البيت.

- من نمی بایست از منزل خارج می شدم.

ج) بایست

اگر اسلوب شماره ۱ را ماضی کنیم، معادلی برای این فعل خواهد بود. به عبارت دیگر اسلوب **وَجِبَ** علی... و «لزمه أن» معنای این فعل را می رساند. مانند:

* وَجِبَ علينا أن نضع عن ذنبه.

- بایست از گناهش چشم می پوشانندیم.

برای منفی کردن این فعل کافی از اسلوب «ما کان علی» استفاده می شود. مانند:

* ما كان علينا أن نصفح عن ذنبه.

- نباید از گناهش چشم می پوشانندیم.

۳، ۱، ۲ افعال ربطی

افعال ربطی یا عام افعالی هستند که معنی کاملی ندارند و فقط برای اثبات یا نفی نسبت به کار می روند و معنای آنها با آوردن صفت یا کلمه ای دیگر کامل می شوند. در مقابل آنها افعال خاص - که بیشترین افعال هستند - می باشد و بر انجام دادن یا انجام گرفتن یا پذیرفتن کاری مخصوص و معین دلالت می کنند.

افعال ربطی یا عام عبارتند از: است، شد، بود، گشت، گردید. که به ترتیب به معادل یابی هر کدام از آنها در عربی می پردازیم:

۳، ۱، ۲، ۱ است

فعل ربطی «است» همچون دیگر افعال ربطی فقط ارتباط مابین ارکان اصلی جمله (مسند و مسندالیه) را حفظ می کند. لذا در عربی معادلی ندارد به عبارت دیگر ترجمه نمی شود. و یک مبتدا و خبر که رابطه اسنادی صحیح بین آنها برقرار شد، متضمن معنای فعل ربطی (است) می باشد. مانند:

- علی عالم.

- علی داناست.

۳، ۱، ۲، ۲ هست

در زبان فارسی گاهی همزه مفتوح «است» به «هست» تبدیل می شود، بنابراین «است» و «هست» از نظر لفظی یکی هستند. اما از نظر معنوی فعل «هست» تا وقتی فعل ربطی محسوب می شود که معنی مجردی نداشته باشد، اما اگر بتوان در جمله به جای «هست» فعل «وجود دارد» بگذاریم، دیگر فعل ربطی نیست، بلکه فعل تام یا خاص می باشد و معادلهای آن را در بخش نهادی که هستی و وجود داشتن را به آن نسبت می دهیم آوردیم.^۱

^۱ ساختن یک جمله اسمیه (مبتدا و خبر) شرایط و قواعدی دارد از جمله داشتن یک رابط بین مبتدا و خبری که مشتق یا جمله باشد. برای یادآوری این قواعد به کتب نحوی مراجعه نمایید.

۳، ۲، ۱، ۳ نیست

این فعل نیز همچون فعل «هست» هرگاه به معنای وجود ندارد باشد، فعل تام است نه عام و ربطی. اگر فعل تام باشد، معادل‌هایی در عربی دارد که در پنجمین حالت نهاد گذشت ولی اگر یک فعل عام و ربطی باشد، آن را در عربی می‌توان با «لیس» و حروف شبیه به لیس مثل «ما، إن، لا، لات» معادل قرار داد. مانند:

* ما سعید نشیطاً. (لیس سعید نشیطاً.)

- سعید کوشا نیست.

* إن المرء ميتا بانقضاء حياته

(البغدادي، ع. ۱۹۹۸. ۴/۱۵۶)

- انسان با پایان یافتن زندگی‌اش مرده نیست... (مرگ انسان به پایان یافتن زندگی‌اش نیست.)

۳، ۲، ۱، ۴ بود

این فعل را نیز اگر بتوان به جای آن وجود داشت گذارد، جزء فعل‌های تام به شمار آورده اند اما اگر نسبتی را در گذشته بیان کند یک فعل ربطی و عام است. مانند دو جمله زیر که فعل «بود» در اول عام و در

دومی تام و ربطی است:

- حسن کوشا بود.

- دزدی در خانه بود.

اما بهر حال معادل آن در عربی همان فعل ناقص «کان» می‌باشد. مانند:

- کان حسنٌ نشیطاً.

- کان فی البیتِ طسٌ *

توجه:

گاهی فعل «بود» اگر چه به معنای وجود داشتن است، اما مطلق وجود داشتن در گذشته را می‌رساند نه در مکان و وضعیت خاصی که در این صورت به جای آن در عربی از «کان» تام استفاده می‌کنیم. به این جمله که هر دو نوع «بود» در آن به کار رفته توجه نمایید:

۱- این حروف شبهه لیس در شرایط خاصی عمل کرده، اسم را رفع و خبر را نصب می‌دهد، برای یادآوری آنها به کتب نحوی مراجعه نمایید.

- شب بود و سرما شدید (بود).

- كان الليل والبرد قاسياً.

«كان» در اول جمله تام است زیرا مطلق وجود داشتن شب را در گذشته می رساند اما در جمله معطوف، «كان» که به قرینه حذف شده ناقص است زیرا اصل جمله چنین بوده است: «كان البرد قاسياً» در این جمله وجود داشتن سرما در موقعیتی که بسیار شدید بوده است، بیان شده، به عبارت دیگر شدید بودن سرما در گذشته مورد نظر است نه مطلق وجود داشتن سرما.

بنابراین «بود» در قسمت اول جمله فارسی، تام (خاص) و در جمله معطوف، «بود» که به قرینه حذف شده عام (ربطی) است.

☞ اگر در فارسی مصدر «بودن» به کار رود، در عربی نیز از مصدر کان یعنی «کون» استفاده می شود که در این صورت چون به اسم خود اضافه می شود، اسمش مقلداً مرفوع و لفظاً مجرور ولی خبرش همچنان منصوب است. مانند:

* از درخگو بودن تو رنج می برم.

- أعاني كوك كدوباً.

- از فعال بودن سعید خوشم می آید.

* يعجني كون سعيد نشيطاً.

* .. أن حياة الأنبياء في قبورهم لا ينكرها أحد ولكن هل مجرد كون موسى حياً في قبره دليل على جواز

سؤاله؟

(دمشقیه، عبد الرحمن محمد سعید)

و این که پیامبران در قبرهایشان زنده اند کسی منکرش نیست اما مجرد زنده بودن موسی در قبرش دلیلی است بر این که می شود از او سؤال کرد؟

۳، ۱، ۲، ۵ شد

این فعل که به معنای «گر دیدن» تیز می باشد، بر پهنی حالت یا صفتی دلالت می کند و معادل آن در

عربی عبارتست از:

- ۱) افعال ناقصی چون صار، اصبح، امسى، اضحى، بات و مانند آن که در بخش نهادهایی که پذیرنده صفت هستند، درباره آنها توضیح داده شد.^۱
- ۲) صیغه مجهول فعل متعدی مانند: قَطَعَ به معنی قطع شد.
- ۳) برخی از صیغه های معمولی افعال لازم، خود، معنای گردیدن و شدن را می رسانند. مانند: انقطع که به معنی «قطع شد» است.

توجه:

چنان که ملاحظه نمودید فعل ربطی شدن هر عربی سه گونه معادل دارد که هر کدام را باید با درایت و مراجعه به کتب لغت در جای مناسب خود به کار برد و چنین نیست که هر جا این فعل ربطی آمده بود بتوان به جای آن افعال ناقصی که به معنای شدن و گردیدن می باشند، به کار برد. این، مطلبی است که در ترجمه، گاهی برای دانشجویان مشکل بوجود می آورد. به این سه فعل توجه نمایید: «حاضر شد»، «قطع شد»، «کافر شد». هر سه در ظاهر، هم شکل هستند و به نظر می رسد هر سه را به یک گونه باید ترجمه نمود، اما چنین نیست. بلکه ترجمه هر کدام به ترتیب چنین است: حضر (نه صار حاضر)، انقطع یا تقطع یا قطع (فعل مجهول) و اصبح کافراً.

فعل «حضر» چون خود، لازم است، لزومی ندارد از معادلهای بند ۱ و ۲ استفاده نماییم. و تقطع و انقطع هر دو لازمند و هم معنی فعل قطع می باشند. بنابراین می توان هر کدام را معادلی برای فعل قطع شد قرار داد اما در مورد «کافر شد» چون در کتابهای لغت «کفر» ضد آمن و به معنای کفر ورزیدن است نه کافر شدن، پس باید گفت «اصبح کافراً» چنان که در قرآن نیز چنین آمده: «اصبحوا بها کافرین» (مائده: ۱۰۲)

۲، ۳ فعل از نظر زمان

زمانهای اصلی فعل در فارسی سه، زمان است: گذشته، حال، آینده. اما برای وقوع فعل در هر یک از سه زمان اصلی، ساختهای متعددی با مورد استعمال خاصی وجود دارد.

در زبان عربی نیز افعال را به سه قسم اصلی تقسیم کرده اند: ماضی، مضارع و امر که فعل مضارع، خود به آینده (مستقبل) و حال تقسیم می شود. مستقبل را نیز به دو نوع مجرد و سابق تقسیم نموده اند.

فعل ماضی در عربی هم انواعی دارد از جمله : ماضی کامل، ماضی سابق، ماضی اکمل و ماضی ناقص که در ضمن معادل یابی به هر کدام از آنها اشاره خواهیم نمود.
 بنابراین چنان که ملاحظه می کنید همه افعال ماضی و مضارع فارسی در زبان عربی نامی برای خود ندارد و به عبارت دیگر، اگر چه معادل‌های آنها در عربی به کار رفته اما اسمی بر آنها در عربی نهاده نشده است، بنابراین ناچاریم آنها را به همان نام فارسیش بخوانیم.

۳, ۲, ۱ ماضی

فعل‌هایی که زمان گذشته را نشان می دهند، ماضی نامیده می شوند. انواع معروف ماضی در زبان فارسی عبارتست از : ماضی مطلق، ماضی نقلی، ماضی استمراری، ماضی نقلی مستمر، ماضی بعید، ماضی التزامی و ماضی ملموس. اینک به ذکر معادل عربی هر کدام از این افعال فارسی می پردازیم.

۳, ۲, ۱, ۱ ماضی مطلق (ساده)

این فعل در حالت عادی، وقوع کار یا نسبت یا حالتی را در زمان گذشته و به طور مطلق بیان می کند. که در فارسی (جز در سوم شخص مفرد) از بن ماضی با افزودن شناسه ها مثل (م، ی، ند، و...) ساخته می شود. فعل ماضی مطلق در فارسی، گاهی غیر از معنی اصلی خود - که زمان گذشته است - به معانی حال یا آینده نیز به کار می رود و آن زمانی است که :

الف - در فعل، معنای قطعیت وجود دارد که برخی آن را مستقبل المحقق الوجود می نامند یعنی آینده ای که حتماً اتفاق خواهد افتاد. مانند این که کسی را صدا بزنیم و او قبل از آمدن بگوید : آمدم.

ب - در جمله های شرطی نیز این نوع فعل استعمال می شود ولی در معنای مضارع مانند : اگر او آمد من می روم. یعنی اگر او بیاید...

ج - اگر فعل ماضی مطلق با کلماتی یا ترکیباتی از قبیل «شاید ممکن است و امکان دارد»، توأم شود، به معنی مضارع التزامی است. مانند : شاید مجبور شدم این کار را بکنم. یعنی شاید مجبور شوم...

د - اگر قید زمان طولانی برای فعل ماضی مطلق استعمال شود، آن فعل به معنی ماضی استمراری است. مانند : هر روز این درد را داشتم ولی طبیع نبود که به او مراجعه کنم. یعنی هر روز از این ناراحتی درد می کشیدم ولی...

بنابراین در ترجمه باید به معنایی که فعل می‌رساند توجه داشت، زیرا چه بسا در ظرف زبانی عربی باید در ترجمه بجای یک فعل ماضی، فعل مضارع مجزوم گذارد که در طول مبحث افعال و نیز جملات شرطی به این موارد اشاره خواهیم کرد.

□ معانی دیگر ماضی مطلق در عربی :

ماضی مطلق نه تنها در فارسی، معانی دیگری که گفته شد می‌رساند، بلکه در عربی هم گاهی معنای اصلی خود را از دست داده، به معنی دیگری به کار می‌رود که در زیر برخی از آنها را می‌آوریم :

الف) هر گادر فعل قطعیت باشد - که غالباً شامل افعال عقود است - فعل ماضی مطلق به معنای حال به کار می‌رود. مانند: **بَعْتُ** ، **اشتریتُ** که قطعی است که منزل یا هر چیز دیگر را بخرید یا بفروشید. لذا به جای مضارع، فعل ماضی به کار می‌رود.

ب) هرگاه معنای دهایی داشته باشد، فعل ماضی مطلق آورده نمآ در ترجمه به فارسی، مضارع التزامی ترجمه می‌شود. مانند :

• **غفر الله له.**

- خداوند او را بیامرزد.

ج) هرگاه قبل از آن قسم باشد و فعل ماضی مطلق به **لاهنفی** شده باشد، به معنی مستقبل منفی است. مانند :

• **والله لازوتُ الخائن.**

- به خدا قسم با خیانتکار رو برو نخواهم شد. (او را نخواهم دید)

همین اسلوب اگر مسبوق به قسم نباشد، افاده نفی یک ده یا تمنا می‌کند. مانند :

• **لا رحمةُ الله.**

- خداوند او را نیامرزد.

• **لا هاش رحمة ذلیل.** [عبد الوهاب البیاتی]

(بدوی، م. ۱۹۶۹. ۱۹۵)

- آدم بزدل فرومایه زنده می‌باد. (مرده باد بزدل فرومایه.)

• **الدنيا لأي شيء تراءد إن كان تراءد للذة فلا كانت الدنيا ولا كان أهلها إن تراءد الدنيا ليطاع أهلها فيها.**

(الشیبانی، ا. ۱۹۸۳. ۷)

برای چه دنیا را می خواهند؟ اگر آن را فقط برای لذت بخواهند، پس [همان بهتر که] نه دنیا باشد و نه اهل دنیا چون دنیا فقط برای این است که آفریدگار آن اطاعت شود.

(د) پس از «إذا» اادات شرط جازم، فعل ماضی در معنای مستقبل است نه ماضی. مانند:
* إذا أدقنا النظرَ رحمةً فرحوا بها.

(روم: ۳۶)

- هرگاه به لطف خود، رحمتی به مردم بپشانیم، شاد می شوند.

* من أعرض عنه فإنه يحمل يومَ القيامةَ وزراً.

(طه: ۱۰۰)

- هر که از آن روی گرداند، روز قیامت گناهی را بر دوش خواهد کشید.

توجه:

درست است که «إذا» برای مستقبل بکار می رود اما اگر قبل از آن فعل ماضی استمراری آورده شود، فعل ماضی پس از آن نیز ماضی استمراری ترجمه می گردد. مانند:

* و كان الشيوخ يسمون في حنان و رضا إذا سمعوا أحاديث الشباب بذلك.

(حسین، ط. ۱۹۷۲. ۶۲)

رفتی پیر مردان سخنان جوانان را در این مورد می شنیدند با مهری و رضایت می خندیدند.

همچنین از همزه تسویه، فعل ماضی مطلق پذیر معنای مستقبل است یا ماضی. و این متن است که ما را به

تشخیص آن راهنمایی می کند. مانند:

* و ثالثها أن الضمير لو كان عائداً إلى القرآن لاقتضى - كونهم عاجزين في الإتيان بمثله سواء اجتمعوا أو

انفردوا وسواء كانوا أميين أو عالمين محصلين.

(العامل، ب. ۱۹۸۳. ۳۴۹/۱)

و سوم این که اگر ضمیر به قرآن برگردد اقتضا می کند که آنان در آوردن [کتابی] نظیر قرآن ناتوان باشند

؛ چه دسته جمعی و چه انفرادی، چه بی سواد باشند و چه درس خوانده.

* لو أصرحت في الذهاب إليه لنجوته سواء أقبل أم فُفّقَ .

- اگر در رفتن به سوی او شتاب می کردی او را نجات داده بودی، چه می پذیرفت و چه نمی پذیرفت.

و اگر فعل ماضی صله موصول یا صفت برای اسم نکره ای واقع شود، باز هم یا در معنای مستقبل است

یا گذشته و به قرینه می توان زمان آن را تشخیص داد. مانند:

* الذي تَدَسُّ القاهرة هو المعز لدين الله. (در معنای ماضی)

- کسی که قاهره را بنا کرد، معزالدین الله بود.

* سيفرح العلاب عقب ظهور النتيجة غداً بنجاحهم إلا الذي رسب. (در معنای مستقبل)

- دانشجویان فردا به دنبال اعلام نتایج خوشحال خواهند شد مگر کسی که مردود می شود.

* رَبُّ عطاء بذلته للمحتاج فاستراح بنفسي. (در معنای ماضی بخاطر رُبّ)

- چه بسا عطایی که به محتاج بخشیدم و وجدان و روح آرامش یافت.

* هفترَ الله امرأ سمع مقالتي فوعاها. (در معنای مستقبل)

- خلدن یاری کناد کسی را که سخن مرا بشنود و آن را به خاطر بسپرد..

(ز پس از ادات تمهیض، نیز اگر بر توییح دلالت کند، در معنای خاص ماضی و اگر بر تشویق دلالت

نماید در معنای مستقبل است. مانند:

* هلا ساعدت المحتاج.

- چرا به فرد محتاج کمک نکردی؟ (در معنای توییح)

- چرا به افراد محتاج کمک نمی کنی؟ (یعنی کمک کن) (در معنای تشویق)

* إن مثلي ومثل الأنبياء من قبلي كمثل رجل بنى بيتاً فأحسنه وأجمله إلا موضع لبنة من زاوية، فجعل الناس

يطوفون به ويعجبون له ويقولون: هلا وضعت هذه اللبنة! قال: فأنا اللبنة وأنا خاتم النبيين.

* مثل من و پیامبران پیش از من مثل مردی است که خانه ای را به خوبی ساخته، آن را زینت داده است

مگر جایی یک خشت از آن را در گوشه ای [خالی گذارده است] مردم هم با تعجب به دور آن می گردند و با

تعجب می گویند: چرا این خشت جا گذاشته نشده است؟ ا گفت: من همین خشم و آخرین پیامبران هستم.

مگر این که بعد از آن فعل مضارع بیاید. مانند:

* فهلا تحسون بالمسؤولية ولو لمرة واحدة... و هلا تحترموا أقوالكم ولو مرة واحدة.

(أحوال أهل السنة، ۹۷/۱)

پس چرا حتی برای یک بار احساس مسئولیت نمی کنید و به نظرات آنان برای یک بار هم که شده

احترام نمی گذارید؟

(ح) پس از «کَلِمًا» هم یا در معنای مستقبل است یا ماضی. مانند:

* كَلِمًا جاء أمه رسولها كذبوه.

(مؤمنون: ۴۴)

- هر قومی که رسولی بر آنها آمده آن رسول را تکذیب و انکار کردند.

* كَلِمًا نضحت جلودهم بذنابهم جلوداً غيرَها لينذروا العذاب.

(نساء: ۵۶)

- هر چه پوست آنها می سوزد، به پوست دیگری مبدل می سازیم تا سختی عذاب را بچسبند.
در آیه شریفه اول، فعل ماضی پس از «کَلِمًا» گذشته دلالت می کند، زیرا اخبار وارده گویای وقوع این مطلب در گذشته است. ولی در آیه شریفه دوم، فعل ماضی در معنای مستقبل است زیرا هنوز روز قیامت نیامده است.

مگر این که مسبوق به «کان» باشد. مانند:

* كَانْ كَلِمًا شَكَا لَهٗ اَحَدٌ كَثْرَةَ الْعِيَالِ وَ قَلَّةَ ذَاتِ الْيَدِ، بِعَيْنِهِ عَلِيٌّ قَدْرَ اسْتِطَاعَتِهِ.

(امین، ا. ۱۱۷)

هرگاه کسی از عیالواری و تنگدستی اش نزد او گلایه می کرد، در حد امکان او را کمک می نمود.
بنابر آنچه گذشت، فعل ماضی در عربی گاهی از معنای اصلی خود خارج شده و تنها لفظاً ماضی است نه معنأ.

۳، ۲، ۱، ۲ منفی ماضی مطلق

برای این که فعل ماضی مطلق را در عربی منفی کنیم، قبل از مضارع آن «لم» جازم در می آوریم مانند:

لَمْ يَهْرُ سَعِيدٌ فِي الصَّفِّ.

- سعید در کلاس حاضر نشد.

اما از آنجایی که فعل ماضی مطلق عربی، هم بر گذشته نزدیک و هم بر گذشته دور دلالت می کند، بنابراین اگر فعل بر گذشته نزدیک دلالت نمود، می توان آن را با «ما» نافی نیز منفی کرد. مانند:

- مَا رَافَقْتَنِي سَعِيدٌ فِي هَذَا السَّفَرِ.

- سعید، در این سفر مرا همراهی نکرد.

۳، ۲، ۱، ۳ فعل ماضی نقلی

این فعل برای بیان عملی به کار می رود که در گذشته آغاز شده است اما خود آن عمل یا نتیجه اش در زمان حال مشهود است و از صفت مفعولی و فعل های معین (ام، ای، است و...) ساخته می شود.^۱

۱- زیرا «قد» معنای ماضی را به حال نزدیک می کند، به عبارت دیگر هرگاه، «قد» را بر سر ماضی آورده‌یم آن فعل، دیگر در معنای گذشته نزدیک است نه گذشته دور (عباس، حسن. ۱۳۷۱. ۱/۱۰۱ و ابن عربش. ۱۰۷/۸) به همین خاطر چنین نیست که هر

در عربی این نوع فعل را اسمی نیست، ولی آن را با نام فارسیش می‌شناسیم و با آوردن «قد» بر سر فعل ماضی مطلق ساخته می‌شود.

گاهی از فعل ماضی نقلی کلمه «قد» حذف می‌شود، اگر چه آن فعل باز هم در معنای خاصی نقلی است. مانند:

﴿إِنْ كَانَ قَمِيصُهُ قُدًّا مِنْ قَبْلِي فَهَبْهُ لِي﴾

(یوسف: ۲۶)

- اگر پیراهن یوسف از جلو دریده بود پس آن زن راست گفته است.

در این آیه شریفه «قد» بر سر «صَنَعْتُ» بوده که حذف گردیده است، به این دلیل که «فاء» جواب، زمانی بر سر فعل جواب ماضی در می‌آید که آن فعل با «قد» مقرون شده باشد. پس در اصل فَقَدْ صَنَعْتُ بوده است.

توجه:

اگر ماضی نقلی با قیدی مربوط به آینده به کار رود، به معنی آینده کامل است. مانند:

- من فردا این نامه را نوشته‌ام.

البته ممکن است قیدی مربوط به آینده در جمله دیده نشود، ولی فعل ماضی نقلی بر امری دلالت کند که هنوز اتفاق نیفتاده، لذا توقع آن در آینده وجود داشته باشد. مانند:

- تا برگردی این نامه را نوشته‌ام.

این فعل، اگر چه در ظاهر شبیه به فعل ماضی نقلی است، لذا در ترجمه به عربی، دیگر نمی‌توان معادلی را که برای فعل ماضی نقلی بیان کردیم، برای آن به کار برد، بلکه معادل آن در چنین جملاتی و بدین معنا «یکون + قد + فعل ماضی» است که در عربی به آن مستقبل سابق گفته می‌شود. مانند:

- اکنون قد کتبتُ هذه الرسالة، متى قَرِمتَ .

- وقتی بیایی، من این نامه را نوشته‌ام.

و یا مانند:

گاه «قیوم» سر ماضی درآمده بود باید در ترجمه آن را معادل ماضی نقلی فارسی قرار داد بلکه چه بسا در معنی همان ماضی مطلق است. مانند:

- قلمسجج جمله بعینها شهد الله لها، لَوَقْتَهُ خَيْرٌ لَيْلَةٍ مِنْ لَيْلَالِيهِ. (حسین، ط. ۱۹۸۱. ۱۷۴/۲)

یوزی جمله ای را شنید که خدا گواه است همان یک جمله، چندین شب خواب را بر او حرام کرد.

• إذما حمت الرواية التالية - و هي صحيحة - تكون قد زرعنا بآيدنا بذرة انبهار ذلك الصريح الحضاري الكبير.

(شرف الدين، خ.. ۱۹۸۷. ۲۵)

- اگر روایت زیر صحیح باشد - که صحیح هم هست - با دست خویش، تخم نابودی و فروریزی این بنای بزرگ تمدن را کاشته ایم.

گاهی فعل ماضی نقلی در فارسی، ظاهراً فعل معلوم است اما در اصل مجهول می باشد. (شریعت، م. ۱۳۶۷. ۱۵۳) مانند: گفته اند، آورده اند که... به همین خاطر در عربی معادل این گونه افعال گاهی معلوم است مانند زعموا لَن... (آورده اند که...) و گاهی مجهول مانند: قیل لَن... (گفته اند که...)

• زعموا أنماوية كان يدس السم لمخالفيه فيقتلهم ثم يقول (إن لله جنودا من صسل).

۳، ۲، ۱، ۴ منفی ماضی نقلی

منفی این فعل در عربی با آوردن «لَمَّا» جازم بر سر فعل مضارع ساخته می شود که به معنای هنوز ن... می باشد. مانند:

• لَمَّا يَنْخَلِ الْأَيَّانُ فِي قُلُوبِكُمْ.

(حجرات: ۱۴)

- هنوز اییان به قلبهایتان وارد نشده است.

امروزه اکثراً به جای این اسلوب از لَمَّا + فعل مضارع مجزوم + بَعْدُ استفاده می شود. مانند:

• لَمَّا بَلَغَ ابْنُ الرَّومِي الشَّاعِرِ هُوَ ابْنُ الرَّومِي الَّذِي لَمْ يَعْرِفْ بَعْدُ.

(المقاد، ع. م. ۱۹۸۴. ۵۰)

- ابن رومی شاعر همان ابن رومی است که هنوز شناخته نشده است.

با آوردن «لَمَّا» بر سر فعل ماضی مطلق، نیز می توان منفی ماضی نقلی ساخت. زیرا همان طور که گفته شد هرگاه «قَدْ» بر سر فعل مضارع درآید، زمان آن را به حال نزدیک می کند و چنین فعلی با آمدن «لَمَّا» نافی هم

منفی می شود. (ابن بیس، ۱۰۷/۸) مانند:

- قَدْ سَأَقَرَّ مُحَمَّدٌ.

که در منفی آن می گوئیم:

- مَا سَأَقَرَّ مُحَمَّدٌ.

۳, ۲, ۱, ۵ ماضی استمراری

این فعل، وقوع کار یا نسبتی را در زمان گذشته بیان می‌کند، به شرط آن که آغاز و انجام آن مدتی را اشغال کرده، در آن مدت، کار به طور مستمر یا تکراری انجام شده باشد.

ساختار این فعل در فارسی همان ساختار ماضی مطلق است که به آن جزء پیشین «می» افزوده می‌شود. در عربی به این فعل، فعل ناقص گویند و با فعل مضارعی که قبل از آن «کان» آمده باشد، ساخته می‌شود. مانند:

* کان هؤلاء یجتمعون فی حوانیت بغداد.

(شرف الدین، خ. ۱۹۸۷. ۳۰)

- آنان در مغازه های بغداد دور هم جمع می شدند.

این فعل در زبان فارسی موارد استعمال مختلفی دارد. از جمله:

۱- بیان فعلی که در زمان گذشته استمرار و دوام داشته است. مانند:

- علی به دانشگاه می رفت.

۲- بیان فعلی که در زمان گذشته چند بار تکرار شده است. مانند:

- در این مدت خودم غذا می پختم.

۳- بیان عادت در گذشته. مانند:

- پدرم سالها میگار می کشید.

۴- بیان فعلی که در زمان وقوع آن، فعل دیگری نیز واقع شده باشد. مانند:

- علی نامه می نوشت که من وارد شدم.

۵- به جای مضارع التزامی. مانند:

- کاش دوباره می آمد... یعنی (بیاید)

۶- به جای فعل التزامی که همراه با بیان آرزو یا شرط و جزای شرط است. مانند:

- اگر تو می آمدی، مادرم را می دیدی.

البته در این جمله نمی‌توان به جای ماضی استمراری، ماضی التزامی گذاشت، اما نوعی فعل التزامی

است. (انوری، ح و احمدی گوی، ح. ۱۳۷۴. ۵۲/۲)

این فعل در عربی نیز به همین معانی به کار می‌رود. به جملات زیر توجه نمایید:

۱- به عبارت دیگر از «کان» که خبرش یک جمله فعلیه با فعل مضارع باشد، ساخته می‌شود.

• کان یکره آن ینام مکشوف الوجہ .

(حسین، ط. ۱۹۸۶. ۱/۱۱)

- دوست نمی داشت که با صورت باز بخوابد.

(نہج)

• لو كنت أحبّ لَن یقال ذلک لتركته انحطاطاً لله...

(البلاغه. خطبه ۲۰۷، قسمت ۱۲)

- اگر دوست می داشت که در باره من مدح و ثنا گفته شود، این میل را از جهت فروتنی برای خداوند، از

خود دور می نمودم.

• بینا هما فی الحلیث إذ خار شترية خوارا شدیدا.

(ابن القفیع، ج. ۲۰۰۵. ۶۷)

همان طور که آن دو با هم حرف می زدند ناگهان شتریه نعره ای کشید.

این فعل گاهی در معنای مضارع اخباری است. مانند :

• أحسن الكلام ما كان قليلا یفنیك عن كثيره. [جاحظ]

(شیخو، ل. ۸۴/۴)

- بهترین کلام، آنست که کمش تو را از زیادش بی نیاز می کند.

توجه :

برای بیان عادت در گذشته و استمرار داشتن کاری، علاوه بر فعل ماضی استمراری اسلوب دیگری

در عربی وجود دارد که در ترجمه آن را ماضی استمراری باید ترجمه نمود. آن اسلوب عبارت است از «کان + اذا

+ فعل ماضی».

قابل ذکر است که این اسلوب زمانی کاربرد دارد که فعل ماضی استمراری در جمله فارسی پس از قیود

زمان فوقی، «هرگاه» و مانند آن به کار رفته باشد. مانند :

• یوم کانوا إذا قیل لهم لا اله الا الله یتکبرون.

(صافات: ۳۵)

- هرگاه کلمه توحید (لا اله الا الله) بر آنان گفته می شد، سرکشی می کردند. و یا مانند :

• کان إذا أراد یحدّث بشیء من ذلک إلى اترابه... فهدوا علیه أمثاله. (حسین، ط. ۱۹۸۶. ۱/۹۴)

- هرگاه می خواست مقداری از این مطالب را برای دوستان همسنش... بازگو کند، آنان نظیرش را برای او

حکایت می کردند.

گاهی قبل از فعل مضارع، افعال ناقصی که بر پیوستگی و همیشگی فعل دلالت می کنند، ذکر می شود، لذا آن فعل مضارع به معنای ماضی استمراری است و دیگر نیاز به آوردن «کان» قبل از آن نیست. مانند :

* وَقَدْ ظَلَّ يَسْمَعُ هَذَا الصَّوْتِ.

- هر روز این صدا را می شنید (هنوز این صداها را می شنید).

هرگاه دریاوه نسبتی یا فعلی در زمان گذشته صحبت می کنیم و پس از آن می خواهیم ماضی استمراری بیاوریم، دیگر لزومی به آوردن «کان» قبل از مضارع نیست، چون سیاق متن دال بر گذشته است و فعل مضارع، به تنهایی معنای ماضی استمراری را می رساند. مانند :

* أَمَّا بَعْضُهَا الْآخِرُ فَكَانَتْ أَصْوَاتُ عَفَارِيْتٍ تَشْكُلُ بِشَكْلِ الدِّيْكَةِ.

(حسین، ط. ۱۹۸۶).

(۱۱/۱)

- اما برخی دیگر صدای جن بود که به گونه آواز خروس تقلید می شد.

چنان که ملاحظه می کنید «کان» هم گذشته دلالت می کند و نویسنده را از آوردن «کان» قبل از «تشکل» بی نیاز کرده است.

و یا مانند :

* كَانْ كَثِيْرٌ مِنَ الْمَعْلُوْقِيْنَ، سَاخِطِيْنَ سَاخِرِيْنَ يَتَّبِأُوْنَ لِلدَّعْوَةِ كُلِّهَا بِالْفِشْلِ الْاَكْبَدِ.

(الملاحه، ن. ۱۹۶۲. ۲۳)

- بسیاری از مفسرین، خشمگین بوده، دعوت را به مسخره گرفته، ادها می کردند که این دعوت حتماً با شکست روبرو خواهد شد.

در این جمله نویسنده به خاطر آمدن «کان» در ابتدای جمله اول از آوردن «کانوا» قبل از فعل «یتبأون» بی نیاز شده، لذا باید توجه داشت که در ترجمه از عربی به فارسی نیز، چنین فعلهایی مضارع را ماضی استمراری ترجمه نمود.

* اگر «إِذَا» بعد از ماضی استمراری به کار رود، فعل ماضی پس از آن نیز ماضی استمراری

ترجمه می شود. مانند:

دالته قبل از افعالی چون مازال، لایزال و لم یزل می توان «کان» آورد تا دال بر گذشته استمراری باشد. مانند لَازِبًا فِی نَافِ الْجِهَالِ فِی الْجَاهِلِيَةِ كَانْ لَازِبًا لِيَعْتَمِدَ عَلَي التَّشَابِيهِ وَ الْاِسْتِعَارَاتِ.

• و كان الشيوخ يسمون في حنان و رضا إذا سمعوا أحاديث الشباب بذلك.

(حسین، ط. ۱۹۷۲. ۶۲)

سوقی پیرمردان سخنان جوانان را در این مورد می شنیدند با مهربانی و رضایت می خندیدند.

۳، ۲، ۱، ۶ منفی ماضی استمراری

منفی ماضی استمراری در فارسی با اضافه کردن «نجه اول آن ساخته می شود، اما در عربی منفی این فعل به سه گونه آمده است.

۱- فعل «كان» منفی کرده، مضارع پس از آن همچنان مثبت باقی می ماند. مانند:

• ما كنت لهما و ان المدلین الفتنية تتم بتقیف تلامیها...

- تصور نمی کردم (که) هنرستانهای فنی به تربیت شاگردانش اهمیت می دهند.

البته چون «ماكان» از نظر معنی همان «لم یکن» است غالباً برای منفی کردن ماضی استمراری اسلوب اخیر

به کار می رود. مانند:

• لم أكن أخاف عليه شيئاً كما كنتُ أخاف أن یورط فی ترجمة النصوص العربية.

(حسین، ط. ۱۹۸۱. ۱۶/۶۰)

- آنقدر که می ترسیدم در ورطه ترجمه متون عربی گرفتار شود بر چیز دیگری برای او نمی ترسیدم.

۲- فعل «كان» مثبت آورده، مضارع پس از آن را منفی می کنیم. مانند:

• الذين كانت أعيینهم فی غطاء عن ذکرى و كانوا لا يستطيعون سمعاً.

(کهف: ۱۰۱)

- کسانی که (کافرانی که) بر چشم (قلبشان) پرده ای از غفلت بود و نمی توانستند آیات الهی را بشنوند.

۳- «كان» منفی کرده، فعل مضارع پس از آن را با لام جعود (تأکید) منصوب می کنیم. البته این

اسلوب بر نفی در گذشته تأکید می کند، به گونه ای که می توان در ترجمه کلمه «هرگز» را هم اضافه نمود.

مانند:

• ما كنت لأحرمكم نعمة التجدد.

- من هرگز شما را از نعمت تجدید و نوگرایی محروم نمی کردم.

۳, ۲, ۱, ۷ ماضی نقلی مستمر

این فعل در فارسی، همان ماضی نقلی است که در آغاز آن جزء پیشین می‌بیاید. مانند می خورده ام. در عربی نامی ندارد بنابراین اسم فارسی آن را در عربی به کار می‌بریم.

این فعل در عربی با قد + کان + فعل مضارع ساخته می‌شود. مانند:

• یا سائب، قد كنت تعمل أعمالاً في الجاهلية لا تُقبل منك، وهي اليوم تُقبل منك.

(المعجم الهندي، ج. ۱ / ۸۵)

- ای سائب در جاهلیت کارهایی انجام می‌داده‌ای که از تو قبول نمی‌شده اما امروز از تو پذیرفته می‌شود.

کاربرد این فعل نسبت به بقیه افعال کمتر است و چه بسا آن را بتوان همان ماضی استمراری ترجمه نمود.

مانند:

• الرسول أخطب العرب قاطبة و قد كان يخطب في قریش كثيراً.

- پیامبر خطیب‌ترین تمام عربهاست و در میان قریش بسیار سخنرانی می‌کرد. (می‌کرده است).

در برخی متون، کلمه «قد» را در چنین افعالی «گاهی» ترجمه نموده‌اند. مانند:

• فقد كان يتصوف ويتكلم السحر.

(حسین، ط. ۱۹۸۶. ۱ / ۹۹)

- گاهی خود را صوفی جلوه می‌داد و زمانی با مشقت در پی جادوگری بود. (خدیو جم،

ح. ۱۳۶۳. ۷۲)

۳, ۲, ۱, ۸ ماضی بعید

این فعل برای بیان عملی به کار می‌رود که در گذشته، قبل از عمل دیگری انجام شده باشد. در فارسی از صفت مفعولی + ماضی مطلق «بودن» ساخته می‌شود. اما در عربی که به آن ماضی اکمل گفته می‌شود از فعل

ناقص «کان» + قد + ماضی مطلق ساخته می‌شود. مانند:

(حسین، ط. ۱۹۸۶. ۱ / ۱۲۳)

• كان الصبي قد جمع من الشيوخ أن الصلوة والصوم...

- کودک از برخی آخوندها شنیده بود که نماز و روزه...

۱. رک قید «گاهی».

۲. به عبارت دیگر از «کان» که خبرش یک جمله فعلیه یا فعل ماضی باشد ساخته می‌شود.

توجه :

هرگاه اسم «کان» ظاهر باشد نه ضمیر، فعل «کان» همچنان مفرد باقی می ماند. در غیر این صورت صیغه فعل «کان» صیغه فعل ماضی پس از خود باید مطابقت کند. مانند :

کان الأطفال قد ذهبوا إلى بيوتهم.
 - إن الأطفال كانوا قد ذهبوا إلى بيوتهم.

اگر فعلی که قبل از ماضی بعید در جمله به کار می رود به گونه ای است که در ساختمان آن «کان» استفاده شده است، ما را از آوردن فعل «کان» برای ساختن ماضی بعید بی نیاز می کند.
 مانند :

* يَتَمَنَّى لَنْ أَلْتَمِسَ بِهَا وَبِحَسَدٍ عَلَيْهَا قَدْ حَزَّهَا دُونَهُ.
 (نهج البلاغه. خطبه ۱۰۸)

آرزو می کند کاش کسی که مقام و منزلت او را آرزو داشت و بر اموالش بر او رشک می برد و حسد می ورزید، آن اموال را جمع کرده بود.

چنان که ملاحظه می کنید فعل «کان» برای ساختن ماضی استمراری (کان یغبطه) آمده، ما را از آوردن «کان» قبل از «قد» حازهایی نیاز کرده، لذا در ترجمه از عربی به فارسی این فعل را نباید طبق ظاهرش ماضی نقلی ترجمه نمود، بلکه ماضی بعید است.

۳، ۲، ۱، ۹ منفی ماضی بعید

برای منفی کردن این فعل در عربی، کافی است فعل ناقص «کان» را منفی کنیم. مانند :

* لَمْ يَكُنْ الشَّيْخُ قَدْ أَقْسَمَ لَا يَهْوِي لَهَا بِي إِلَى الْكِتَابِ أَبَدًا.
 (حسین، ط. ۱۹۸۶. ۱/۶۵)

- مگر شیخ قسم نخورده بود که پسرش را دیگر به مکتب نفرستد؟

و یا فعل ناقص را مثبت آورده، فعل ماضی پس از آن را منفی می کنیم. مانند :

* وَإِنْ كَانَتْ الْمَوْلُفَاتُ لَمْ يَفْكَرْ فِي الإِصْلَاحِ بِقَدْرِ مَا فَكَّرَ فِي هَدْمِ النُّحُوِّ الْقَدِيمِ.

(حسین، ط. ۱۹۸۱. ۱۶/۹۳)

- اگر چه مؤلف آنقدر که در فکر در هم شکست بنیان نحو قدیم بود، به اصلاح آن نیندیشیده بود.

۱۰، ۱۱، ۲، ۳ ماضی التزامی

این فعل برای بیان عملی به کار می رود که در آن معنی لزوم یا شک و تردید یا تمنی و آرزو باشد و این معانی را از قیود فعل قبل از آن در می یابیم. مانند:

- او باید رفته باشد. (در معنی لزوم)

- او شاید رفته باشد. (در معنی شک و تردید).

- کاش رفته باشد. (در معنی آرزو و تمنی)

- اگر او رفته باشد... (در معنی شرط)

در فارسی این فعل از صفت مفعولی و مضارع التزامی «باشیدن» ساخته می شود. اما در عربی - که نامی برای آن نیست - با مضارع «کان + قد + فعل ماضی» بیان می شود. مانند:

* **أولم ينظروا في ملكوت السموات والأرض وما خلق الله من شيء، وأن عسى أن يكون قد اقترب أجلهم.**
(اعراف: ۱۸۵)

آنها در ملکوت آسمان و زمین و آنچه خدا آفریده نمی نگرند و [فکر نمی کنند] که شاید اجل آنان نزدیک شده باشد؟

* **من المفروض أن تكون قد نشرت في الفترة الواقعة بين كانون الثاني ۱۹۴۷ و كانون الأول من العام ذاته.**

(السیاب، ب. مقدمه/ن)

- [این قصاید] باید در مدت زمانی بین کانون دوم سال ۱۹۴۷ تا کانون اول همان سال منتشر شده باشد.
و یا:

* **كل ما أمله أن لا أكون فقراً، تو أن أكون حقاً استطعت أن أؤدي الغاية التي إليها نزعتم.**

(ضیف، ش. ۱۹۶۱، ۸)

۱ - معنی "من المفروض" با توجه به متن کتاب بلغ معناست که: از شواهد چنین بر می آید که این قصاید در این مدت زمانی باید منتشر شده باشد. درست مانند این که دزدی وارد منزل شده است و ما می گوئیم: دزد باید کلید داشته باشد تا داخل شده باشد. پس کلمه «من المفروض» هم می تواند یکی از معادلهای «باید» باشد.

همه آرزوی من این است که کوتاهی نکرده باشم و توانسته باشم واقعا آن هدفی را که در نظر داشتم محقق کنم.

توجه :

این اسلوب فعلی را برای مستقبل سابق هم ذکر کردیم. (ر.ک. ۳-۲-۱-۳. فعل ماضی نقلی) اما تفاوتی بین آن دو وجود دارد و عبارتست از این که «یکون» ماضی التزامی غالباً منصوب است مانند جمله مثال و یا اگر منصوب نباشد محلی از اعراب دارد مانند : لیتُ یکون قد ذهب (کاش رفته باشد) که «یکون قد ذهب» خبر «لیت» و مجهول رفع است. اما گاهی متن، ما را به تشخیص معنای فعل راهنمایی می کند. مانند :

● بعد بضعة أيام فیما کان عبدالباري یبحثُ عن خرائب القصر عما یکون قد سلم من النار، خطرت له فکرة...

پس از چند روز در آن زمانی که عبدالباری بین خرابه های قصر به دنبال قسمتهایی می گشت که امکان داشت از گزند آتش سالم مانده باشد فکری به خاطرش رسید...

و یا مانند:

● و لیس کل من وصف الخمره یکون قد عاقرها بل من الجائر أن لا یکون قد رآها .

(نورالدین. ج. ۱۹۹۰. ۱۳۰)

چنین نیست که هر کسی شراب را توصیف کند به آن معتاد بوده باشد بلکه ممکن است [حتی] آن را ندیده باشد.

نکته جالب توجه در این جمله این است که خبر «لیس» جمله فعلیه واقع شده است. آن هم از نوع ماضی التزامی. این در حالی است که در کتابهای نحوی خبر این فعل را فقط مفرد معرفی می کردند.

۱۱، ۲، ۳ منعی ماضی التزامی

برای منعی کردن این فعل کافی است «لا» نافی را قبل «یکون» اضافه کنیم.

إلا نکرند و فتننا إلى إتقانها و... ففقدو فتننا إلى أن نظهرَ منها المقدار الذي... (حسین، ط. ۱۹۸۱.)

(۱۴/۱۶)

- اگر در ترسیم دقیق این صورت جدید و... موفق نشده باشیم مسلماً موفق شده ایم مقداری از آن را

که... ترسیم و ظاهر کنیم.

در این جمله «لَا» مرکب از «إِنْ» شرطیه و «لَا» نافی است که بر سر «نکن» در آمده و علت جزم آن هم همین ادوات شرط است نه «لَا».

۱۲، ۱، ۲، ۳ ماضی ملموس (ناکمل)

ماضی ملموس همان فعل ماضی استمراری است که با فعل مطلق «داشتن» ساخته می شود و برخلاف ماضی نقلی و ماضی بعید و التزامی، فعل معین، پیش از فعل اصلی می آید. مانند: داشتم می خوردم، داشتیم می نوشتیم، که فعل معین و اصلی با هم صرف می شوند.

در عربی نامی برای این فعل نیست، اما معادلهایی برای آن وجود دارد که عبارتست از:

۱- در زبان عامیانه قبل از فعل مضارع اضافاتی به کار می رود. مثل: حَم ناکل (در لهجه لبنانی و سوری) و د ناکل و یاج ناکل (در لهجه عراقی) و قاعلین ناکل (در لهجه کویتی). (لواسانی، احمد. ۱۹۸۶. ۲۰۴)

۲- اگر فعل ماضی استمراری عربی مقارن با کار دیگری باشد، می توان آن را ماضی ملموس هم ترجمه نمود. مانند:

* بینا (فی حین) کنت أقطع خشباً بالمنشار الدائري فاذا بمستخلمي قد ناداني...

- داشتم چوبی را با زه مدور می بریدم که ناگهان کارفرمایم مرا صدا کرد.

۳- یک جمله حالیه اسمیه ای که فعل آن مضارع بوده و قبل از آن فعل ماضی آمده باشد. مانند:

* رأيتُ صديقي في الشارع وأنا أذهبُ.

- داشتم می رفتم که دوستم را در خیابان دیدم.

* فلم يولد ابن تيمية وهو يكتب منهاج السنة النبوية.

(أساء الله الحسنی. ۳/۳۴)

ابن تیمیه هنوز به دنیا نیامده بود که او کتاب منهاج السنة النبویه را می نوشت.

* لا أدري أين ذهب عقل الحداد وهو يكتب هذا الكلام.

خمی دانم [آن وقت] که حداد این مطلب را می نوشت عقلش کجا بود؟

۴- گاهی فعل «کاد» اسم و خبرش متضمن معنای ماضی ملموس است. مانند:

* كنتُ أسقطُ فاذا صديقي أمسك يدي.

- داشتم می افتادم که ناگهان دوستم دستم را گرفت.

۱۳، ۲، ۱، ۳ مضارع

مضارع، فعلی است که معمولاً بر زمان حال یا آینده دلالت می‌کند و در فارسی به چهار قسم تقسیم می‌شود.

- مضارع اخباری
- مضارع التزامی
- مضارع ساده
- مضارع ملموس

در عربی چنین تقسیاتی با چنین نامهایی نیست، بلکه تنها، مضارع را به حال و مستقبل و مستقبل را به مستقبل مجرد و مستقبل سابق تقسیم کرده‌اند، لذا باید معادل هر یک از افعال چهارگانه مضارع فارسی را در عربی بیابیم:

الف) مضارع اخباری

مضارع اخباری، فعلی است که با آن عملی را که در زمان حال یا آینده انجام می‌گیرد خبر می‌دهیم. در عربی آن را به صورت مضارع مرفوع بیان می‌کنیم. مانند: يَذْهَبُ (می‌رود)، يَقْرَأُ (می‌خواند).

موارد استعمال این فعل در فارسی و عربی عبارتست از:

۱ بیان وقوع فعلی در زمان حال. مانند: این تذهبُ. (کجا می‌روی).

۲ بیان افعالی که پیوسته در حال رخ دادن است. مانند: تدور الأرض حول الشمس (زمین به دور خورشید می‌گردد).

۳ بیان فعلی که عادت است و تکرار می‌شود. مانند: أذهبُ إلى الجامعة كلَّ يوم. (هر روز به دانشگاه می‌روم).

۴ بیان وقوع فعل در آینده. مانند: اشتري كتاباً غداً (فردا کتابی می‌خرم).

۱- البته چنین نیست که هر جا مضارع مرفوع آمده بود در ترجمه به فارسی، مضارع اخباری آورد زیرا، چه بسا برخی از افعال مضارع مرفوعی هست که باید مضارع التزامی ترجمه نمود. مانند:

- يجب أن تُسَمِّنَ الرَّقَّعَ بِحَيْثُ لَا يَظْهَرُ. (حسین، ط. ۱۹۸۶. ۱/۳۰)

- باید خوب وصله بزنی به طوری که اصلاً پیدا نباشد.

برای منفی کردن این فعل در فارسی «ن» و در عربی «لا» ملقبه را بر سر آن داخل می‌کنیم. البته اگر بخواهیم نفی را با تأکید بیشتری بیان کنیم، بر سر این فعل مضارع حرف «لن» در می‌آوریم. لازم به ذکر است که «مانند» بر سر مضارع آن را منفی می‌کند. مانند:

* يعلم ما في البر و البحر و ما تسقط من ورقة إلا يعلمها.

(انعام: ۵۹)

هر چه در خشکی و دریاست می‌داند و هیچ برگي از درخت نمی‌افتد مگر این که خدا آن را می‌داند.

ب) مضارع التزامی

فعل مضارع التزامی، فعلی است که مربوط به زمان حال یا آینده است و در آن معنی لزوم یا شک و تردید یا آرزو و تمنی باشد. مانند: شاید برود، بلید برود، کاش برود.

مهمترین موارد استعمال این فعل عبارتست از:

۱- بیان وقوع فعل همراه با شک و تردید. مانند: ممکن است علی به کتابخانه برود.

۲- بیان وقوع فعل همراه با آرزو و تمنی مانند: آرزو می‌کنم در امتحان موفق شوی.

۳- بعد از ادوات یا فعلهایی که بر لزومها اراده یا توان و ممکن دلالت می‌کند. مانند:

- باید درس بخوانم.

- می‌خواهم درس بخوانم.

- ممکن است درس بخوانم.

- نمی‌توانم درس بخوانم.

این فعل را در عربی مستقبل مجرکوبیند و غالباً مضارع منصوب است. لذا در ترجمه جملات بالا به عربی

می‌توان به ترتیب چنین گفت:

- من الممكن أن يذهبَ علي إلى المكتبة.

- أتمنى أن تتجح في الإمتحان.

- ليّ أن أدرسَ .

- أريد أن أدرسَ .

- يمكن أن أدرسَ .

- لا أستطيع أن أدرسَ .

البته گاهی افعالی چون مضارع مجزوم یا مرفوع نیز می‌تواند معادل آن قرار گیرند مثل افعال شرط در

جملات شرطی. مانند :

- إن تدنّیْ تنجّحْ .

- اگر درس بخوانی، موفق می‌شوی.

و یا افعالی که در جواب طلب به کار می‌روند. مانند :

- أهینْ ، تنجّحْ! .

- درس بخوان تا موفق شوی.

برای منفی کردن این فعل در عربی «لافتی» را بر سر مضارع در می‌آوریم، بدین است، حروف ناصب

باز هم عمل ناصب خود را انجام می‌دهند و اگر فعل مجزوم شده، جزمش نیز باقی خواهد ماند. مانند :

- من الممكن أن لا «ألا» يذهب سعيدٌ .

- ممکن است سعید نرود.

- إن لا تكرم العنّ ، تُشتمّ .

- اگر به مردم احترام نگذاری، مورد شتمت واقع می‌شوی.

۱۴، ۱، ۲، ۳ (ج) مضارع ملموس (ناتمام)

مضارع ملموس، زنی به کار می‌رود که نویسنده یا گوینده بخواهد فعلی را که در شرف وقوع یا در حال

وقوع است، بیان کند. در فارسی از مضارع ساده «داشتن» به اضافه مضارع اخباری ساخته می‌شود. مانند :

دارم می‌خورم. که هم فعل معین و هم فعل اصلی، هر دو صرف می‌شوند.

این فعل را در عربی به دو گونه بیان می‌کنند :

۱- با آوردن لام ابتدا (مفتوح) بر سر فعل مضارع. مانند :

- إن الطلاب لیستمعون إلى الأستاذ .

- دانشجویان دارند به استاد گوش می‌دهند.

۲- با آوردن اسم فاعل از فعل مورد نظر ما مانند :

- أنا ذاهب إلى المكتبة .

- من دارم به کتابخانه می‌روم.

برای منفی کردن این فعل، دو راه نیز وجود دارد که عبارتست از :

۱- آوردم «ما» فیه بر سر فعل مضارع. مانند این که کسی به شما جای تعارف کند و بگوید: شکرأ ما مُرَبِّ. یعنی، متشکرم فعلاً نمی خورم. (نه این که اصلاً چایخور نیستم). به این جمله توجه کنید:

«ها أعلمُ أن باحثاً عن تاریخ الأدب العربی وُقِّیَ إلى تحقیق الصلة بین العرب و الهند أو بین العرب و الفرس إلى مثل ما وُقِّیَ إليه أحمد امین.

(حسین، ط. ۱۹۸۱. ۱۶/۲۶)

- [اکنون] نمی دانم پژوهشگری در زمینه ادبیات عرب به اندازه احمد امین موفق شده است بر رابطه و پیوند بین اعراب و هند و اعراب و فارس تأکید کند و آن را ثابت نماید.

۲- با آوردن فعل ناقص «لیس» قبل از فعل مضارع، به عبارت دیگر فعل «لیس» که خبرش جمله فعلیه با فعل مضارع باشد. مانند:

* و کتاباً آخر کُتِبَ ادری کیف کان یسمی.

(حسین، ط. ۱۹۸۶. ۱/۹۶)

- و کتاب دیگری که فعلاً نمی دانم چه نام داشت.

د) مضارع ساده

این اسم در فارسی، به فعلی اطلاق می شود که در اول آن نه علامت اخباری «می» یا «همی» وجود دارد و نه علامت التزامی یعنی (ب) در این صورت باید ببینیم که کدامیک از این علامت ها شایسته و درخور مقام است و از این راه اخباری و التزامی بودن فعل را تعیین می کنیم. مانند:

گویم چو زین جهان به جهان دگر شوم ز راز روشن فلک با خبر شوم

در این شعر، «گویم» مضارع اخباری است، چون می توان در آغاز آن «می» گذارد اما «شوم» مضارع التزامی است زیرا می توانیم در اول آن «ب» بیاوریم. بنابراین معادله‌هایش در هر دو، در واقع همان معادله‌های است که برای مضارع اخباری و التزامی گفته شد.

ه) مستقبل (آینده)

۱- این مطلب را استاد مرحوم دکتر رضا هادیزاده در سال ۱۳۶۳ هـ.م.ن کردند اما هنوز به کاربرد آن در متون عربی بدین منظور مطمئن نشده ام. اگر خوانندگان عزیز از صحت و سقم این مطلب اطلاعی دارند موجب امتنان خواهد بود اگر پنداره را به اطمینان برسانند.

۲- آقای دکتر آذرنوش چنین فعلی را به تبع از دستور زبان فارسی، فعل کمکی نامیده اند. (۱۳۶۹. ۲/۷۵)

مستقبل بر انجام عملی در زمان آینده دلالت می‌کند و از ماضی فعل اصلی با مضارع ساده فعل «خواستن» ساخته می‌شود و فعل معین در آغاز ساخت قرار می‌گیرد.

این فعل در عربی مضارع مستقبل نامیده دارد که با آوردن حروف «سین و سوف» بر سر فعل مضارع و یا قیودی که دال بر آینده می‌کند - مانند غداً - ساخته می‌شود. مانند :

﴿وَرَحْمَتِي وَسِعَتْ كُلَّ شَيْءٍ وَ سَأَكْتُبُهَا لِلَّذِينَ يَتَّقُونَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ﴾
(اعراف: ۱۵۶)

- رحمت من فراگیر است و آن را برای آنان که پرهیزگاری کنند و زکات دهند، خواهم نوشت.

توجه :

افعالی که در جواب اادات شرطی که برای آینده به کار می‌روند، قرار می‌گیرند، بدون این که علامتی داشته باشند، در ترجمه متضمن معنای مضارع مستقبل می‌باشند. مانند :

﴿إِنَّمَا تَكُونُوا يَدْرِكِكُمُ الْمَوْتُ﴾

(نساء: ۷۸)

- هر کجا باشید، مرگ شما را درخواهد یافت. (در می‌یابد).

منفی این فعل، در عربی با آوردن حرف «لَنْ» قبل از مضارع ساخته می‌شود. مانند :

﴿إِنْ جَاءَ نَصْرٌ مِنِّي فَأَمْرُهُ﴾

_____ اگر می‌بمانی _____ من وارد شوم، او را _____ نخواهم کرد.

۱- سوف از نظر زمانی از «سین» طولانی تر است و «سین» کمتر برای عهد (تبشیر) و گاهی برای عهد (انذار) به کار می‌رود.

فصل

چهارم: حروف ربط

۴ حروف ربط

قبل از این که به حروف ربط فارسی و معادل‌های عربی آن بپردازیم بجای آنکه در باره انواع جمله از نظر ساختمان مختصری توضیح دهیم.

جمله از حیث ساختمان به دو دسته تقسیم می‌شود:

الف جملات ساده: جملاتی هستند که در آنها تنها یک فعل به کار رفته باشد. مانند:

– انسان ابدی نیست.

– علی برادر دوستم، برنده جایزه اول مسابقات قایقرانی در سال ۱۹۸۹ شد.

ب- جملات مرکب: جملاتی هستند که در آنها بیش از یک فعل به کار رفته باشد. زیرا گاهی نیاز داریم که مطلب به هم وابسته ای را در بیش از یک جمله ساده یعنی در یک جمله مرکب بیان کنیم. در تعریف این جملات آمده است: جمله مرکب بعنوان واحدی تام و متشکل از دو جزء تلقی می‌شود و هر کدام از آن دو جزء نیز مشخصات گرامری جمله را کم و بیش از دست داده اند و فقط بطور مشروط می‌توانند "جمله" نامیده شوند. (شفاقی، ا. ۱۳۴۸) عبارت ساده تر جمله مرکب، جمله ای است که دست کم از ترکیب دو جمله ساده به کمک پیوند وابستگی ساخته می‌شود. به عبارت دیگر جمله مرکب آن است که «در داخل آن جمله واژه باشد و بیش از یک مسند یا یک فعل داشته و در آن حروف ربط و گروه‌های ربطی و عناصر و ادوات دستوری دیگری بکار رفته باشد؛ حروف و عناصری از قبیل: و، یا، نه... نه، هم... هم، اگر، که، و...» (فرشید ورد، خ. ۱۳۸۲. ۱۱۹) مانند:

– اگر کوشش کنی موفق خواهی شد.

– تا در را باز کردم، مادرم را دیدم.

– وقتی خواهرت را دیدی سلام مرا به او برسان.

– در سهائت را خوب بخوان تا در امتحان موفق شوی.

چنان که ملاحظه می‌کنید جملات مرکب از دو یا چند جمله ساده غیر مستقل (ناقص) تشکیل شده اند که بوسیله حروف ربط به یکدیگر پیوسته اند.

۱- جمله غیر مستقل (ناقص) جمله ای است که به تنهایی مفهوم روشن و رسایی ندارد. مانند: اگر وقت داشتیم... و یا کتابی که خریدم ام...

جملات ساده ای که جمله مرکب را تشکیل می دهند، از نظر بار مفهوم و پیام و نقش دو گونه اند: جمله پایه و جمله پیرو.

جمله پایه، آن قسمت از جمله مرکب است که غالباً غرض اصلی گوینده یا نویسنده را در بردارد. جمله پیرو، آن قسمت از جمله مرکب است که همراه جمله پایه می آید و وابسته و پیرو آن است. این جمله خود معنای کلی ندارد بلکه مفهومی از قبیل زمان، شرط، علت و جز آن را به مفهوم جمله پایه می افزاید. جمله واره پیرو از نظر معنایی در حکم یکی از کلیات یا گروههای داخل جمله مرکب همبسته یا جمله واره پایه است، مثلاً در حکم اسم یا صفت یا قید یا گروه اسمی یا گروه وصفی یا گروه قیدیست. مثلاً "مردی که می خندید، اینجاست." "جمله مرکبی است که در آن "می خندید" جمله واره پیرو است و در حکم صفت برای "مردی" است و بجای آن می توان گفت: "آن مرد خندان اینجاست." (فرشیدورد، خ. ۱۳۸۲. ۱۲۰)

در مثالهای بالا، در جمله اول جمله (موفق خواهی شد) غرض اصلی و جمله پایه و (اگر کوشش کنی) جمله پیرو است.

در جمله دوم، غرض اصلی (مادرم را دیدم) است و جمله (تا در را باز کردم) علت و زمان دیدن مادر را بیان می کند.

در جمله سوم غرض اصلی (سلام مرا برسان) است. و جمله (وقتی خواهرت را دیدی) زمان آن را بیان می کند.

در جمله چهارم غرض اصلی امر به خواندن است (درسهایت را خوب بخوان) و جمله (تا در امتحان موفق شوی) علت این امر را می رساند و جمله پیرو است.

■ تشخیص جمله پایه از پیرو

برای تشخیص این دو جمله می توان گفت:

الف- آن جمله که بار مفهوم و غرض اصلی گوینده را دارد، جمله پایه و دیگری جمله پیرو است.

ب- جمله پیرو غالباً همراه یکی از حروف ربط می آید.

ج- افعال جمله های پیرو می توانند تأویل به مصدر شوند چنان که مثلاً به جای جمله چهارم از مثالهای بالا

می توان گفت:

- برای موفق شدن در امتحان درسهایت را خوب بخوان.

د- جمله پیو معمولاً جمله ناقص است، اما جمله پایه جمله ای کامل و مستقل است.

توجه :

اگر جمله پیرو با مفهوم شرط همراه باشد آن را جمله شرط و جمله پایه را که با آن می آید جزای شرط یا جواب شرط می نامند که در مبحث جملات شرطی به بیان آن خواهیم پرداخت.

اینک به بررسی حروف ربط فارسی و معادل‌های عربی آنها می پردازیم:

حرف ربط یا پیوند کلمه ای است که دو کلمه یا دو جمله را به هم می پیوندد و آنها را همپایه یکدیگر می سازند و یا جمله ای را به جمله دیگر ربط می دهند و یکی را وابسته دیگری قرار می دهند. (انوری، ح و احمدی گیوی، ح. ۱۳۷۴. ۲/۲۱۳) مانند :

- کاخذ و قلم را برداشتم که بنویسم.

در بیان اهمیت این حروف همین بس که از آن بعنوان مهمترین و عمده ترین ابزار گرامری ارتباط و نمودار اصلی مناسبات نحوی بین فراکرد های جمله مرکب یاد کرده اند. (شفائی، ا. ۱۳۶۳. ۱. ۲۵۸)

حروف ربط فارسی از نظر ساختمان به دو قسم تقسیم می شوند :

- حروف ربط ساده^۲
- حروف ربط مرکب

قبل از این که به مقابله این حروف ربط فارسی با ادات و ترکیبات عربی پردازیم، لازم به تذکر است که در عربی مبحث جداگانه ای تحت عنوان حرف ربط وجود ندارد و تنها آنچه در زبان عربی با این حروف ربط فارسی قلمروی نسبتاً مشترک دارد؛ همان حروف عطف است که با برخی از حروف ربط فارسی معادل است، لذا معادل بقیه حروف ربط را باید در مباحث دیگر عربی یافت. اما چون معادل برخی از این حروف در فرهنگهای دو زیانه و فرهنگ اصطلاحات آمده است، بنا بر این معادل حروف ربطی را می آوریم که ذکر آنها باعث تکرار کار انجام یافته نشود.

۱- جمله کامل و مستقل جمله ای است که به تنهایی مفهوم و پیامی روشن و کامل دارد. مانند: مردانگی صفت پسندیده ای است.

۲- منظور از فراکرد در این طوالت هر یک از اجزای جمله مرکب، یعنی جمله پایه و پیرو می باشد.

۳- به این حروف، حروف ربط مفرد و بسیط نیز می گویند. (همایونفرخ، ح. ۱۳۶۴. ۱۸۸)

۴,۱ حروف ربط ساده

حروف ربط ساده فقط یک جزء دارند مانند: اما، اگر، پس، تا، چون، که و... اینک به معادل یابی این حروف ربط می پردازیم.

۴,۱,۱ «که» و ساختارهای آن

حرف «که» بعنوان یکی از مهمترین حروف ربط به دودسته عمده تقسیم می شود:

الف) حرف ربط همپایگی (پیوستگی) ۱: جمله های مورد نظر ما در این گروه که حرف مذکور را در خود جای داده است، عبارتند از: جمله های تفسیری (مانند: من کار دارم یعنی که من با شما به میهمانی نمی آیم.) و جمله اضرائی (مانند: مادرم با رفتن من مخالف نبود بلکه از تصادف می ترسید.) و تناویبی (مانند: من یا رشته پزشکی را انتخاب می کنم یا اینکه اصلاً انتخاب رشته نمی کنم).

ب) حرف ربط وابستگی (تابع ساز) ۲: مهمترین حرف پیوند وابستگی «که» است و بسیاری از پیوند های وابستگی دیگر، در آغاز، قید هایی بوده اند که در اثر کثرت استعمال به همراه «که» کم کم خود به تنهایی جای آن را گرفته اند. (ارژنگ، خ. ۱۳۷۴. ۱۴۸) در این قسمت حرف «که» در ابتدای جمله های پیرو می آید و نوع جمله پیرو را مشخص می کند و آن را به جمله پایه می پیوندد.

اما برخی ساختارهای «که» عبارتست از:

۱- آنجا که حرف ربط پیوند دو جمله مستقل یا دو جمله تابع یا دو جمله اصلی را بهم وصل می کند، و یا دو کلمه یا دو ترکیب و یا دو گروه مرکب از چند کلمه را که در جمله یک حالت دارد بهم ربط می دهد، حرف عطف یا پیوند عطف ساز نامیده می شود. (خطیب رهبر، خ. ۱۳۶۷. ۳۴) اینجسته از پیوندها برای بیان مقاصد و معانی گوناگون دو جمله یا دو کلمه را به هم می پیوندد. مهمترین حرفهای ربط عطف ساز و شبه حرفهای ربط عطف عبارتند از:

اگر، القمه، اما، با، باز، بل، بلکه، پس، تا، چون، چه، چه... چه، سپس، فی الجمله، که، لیکن، لیکن که، همچنان، همچنین

...

۲- حرف پیوند تابع ساز کلمه ایست که جمله ای را که بیشتر ممول بقید یا مفعول یا مستند الیه برای جمله دیگر است، به آن

ربط می دهد. جمله ممول را جمله تابع و جمله دیگر را جمله اصلی می نامند. (خطیب رهبر، خ. ۱۳۶۷. ۳۷)

- «که» ربط موصولی (پیرو موصولی)^۱
- «که» ربط تأویلی و جمله های پیرو فاعلی^۲
- «که» ربط تأویلی و جمله های پیرو مفعولی^۲
- حرف «که» و جمله های پیرو سببی (تعلیلی)^۳

۱- این حرف همان «که موصول است و صله ای که بعد از آن می آید، برای توضیح بیشتر مرجع موصول یعنی اسم قبل از «که» می باشد. البته لازم به ذکر است که -بر عکس انواع دیگر حرف ربط «که» که اغلب می توان آن را از جمله حذف کرد و جمله پیرو را بدون آن ذکر کرد- در این ساختار حذف حرف «که» از جمله ممکن نیست.

در جملات پیرو موصولی بقدهای موصولی به بند هایی اطلاق می شود که اسم را یا در جایگاه فاعلی و یا در جایگاه مفعولی توصیف می کنند. (میر هادی، سید علی. ۱۳۷۶. ۱۷۵) مانند: «خورشیدی از غرب طلوع خواهد کرد، که مردم را به نورش هدایت می کند. این گونه جملات به دلیل این که جمله پیرو راجع به کلمه ای است که «مرجع موصول» نامیده می شود باید تا آنجا که ممکن است به آن نزدیک باشد و به عبارت دیگر جمله پایه را می شکند و در بین آنها می نشیند تا بلافاصله در دنبال مرجع موصول واقع شود. (عشتمی، ب. ۱۳۷۰. ۲۷۹) زیرا جمله پایه (اصلی) این است که: خورشیدی جهان را به نورش هدایت می کند. و پنجمی است این خورشید برای شتونده شناخته شده نیست.

۲- جملات پیرو فاعلی همان جملاتی است که آقای احمد شفق در کتاب خود از آن تحت عنوان جملات مرکب وابسته با فراکرد پیرو نهادی یاد کرده است. جمله های پیرو فاعلی در فارسی معاصر بسیار بکار می روند. این نوع جملات با فراکردهایی می آیند که فعل رابط آنها در شکل سوژه شخص مفرد بکار رفته است. از طرفی این فعلها لازم هستند و به همین دلیل مفعول ندارند و فراکرد پیرو که بوسیله «که» آنها مربوط می شود بجای فاعل فراکرد پایه قرار می گیرد. این فعلها از این جهت که دارای فاعل ذات نیستند و جمله پیرو بجای فاعل آنها می نشیند «فعلهای بی شخص» یا «فعلهای نامعین» نامیده شده اند. از جمله این فعلها عبارتند از معلوم است که، کافی است که، یقین بود که، لازم بود که، لازم است که، احتمال دارد که، احتمال داشت که، قرار است که، ممکن است که، واجب است که، ترجیح داد که و به نظر می رسد که، معلوم است که و...

۳- جمله بعد از این نوع «که» وابسته به فعل جمله پایه است و بجای مفعول آن قرار می گیرد و طبیعی است که در این نوع جملات فعل جمله پایه متعدی (گلدرا) است. مانند: شتیده ام که فردا به مسافرت می روی.

۴- همانگونه که از نام این نوع جملات پیداست، فراکرد پیروشان دهنده سبب و علت فراکرد پایه است. حروف ربطی که در ساخت این دسته از جملات بکار می روند و جمله واره قیدی علت می سازند، عبارتند از: که، نظر باین که، بعلمت این که، بسبب این که، بواسطه این که، زیرا که، برای این که، بخاطر این که، به بهانه این که، از ترس این که، از آنجا که، حال که، حالا که، از بسکه، بسکه... که، از این جهت که، از آن جهت که، از جهت آن که، از آنرو که، و نظایر آنها. زمان و وجه فعل در جمله پیرو سببی اگر علت خاصی مانند افزوده شدن فعلهای اضافه و یا کلمه های باید و شاید باعث التزامی شدن آن نشود به صورت اخباری بیان می شود (عشتمی، ب. ۱۳۷۰. ۳۵۱) مانند:

-بلند حرف نزن که بچه بیدار می شود.

-دروغ نگو که رسوا می شوی.

- حرف «که» و جمله های پیرو نتیجه ۱
- حرف «که» و جمله های پیرو چگونگی ۱

- به علت این که بسیار شد در امتحان به نتیجه مطلوبی دست نیافت.

-حالا که این اتفاق افتاده باید کمکش کنیم.

۱- هر گاه نتیجه حاصله از جمله، حالت و چگونگی مندرج در فراکرد پایه به وسیله فراکرد دیگری بیان شود، آن فراکرد را پیرو نتیجه ای می نامند. (صفائی، ا. ۱۳۶۳. ۵۱۶) جمله های پیرو نتیجه همیشه پس از جمله پایه می آیند و حرفهای ربط معرف آنها عبارتند از:

که، بطوری که، طوری که، بگونه ای که، چنانکه، آنچنانکه، تا که، تا آنکه (این که)، آنقدر که، بقدری که، به اندازه ای که، بحدی که، بصورتی که، چندانکه، تا آنجا که و... مانند:

-او فکر خانواده اش بود که شب و روز کار می کرد.

-این سخن اینقدر هم تند نبوده که تا این حد عصبانی شده اید.

-او تند می رفت بطوریکه کسی به او نمی رسید.

-خدا ی دیشب بدانگونه چرب بود که تا سه روز فشارخونم پایین نمی آمد.

-چنان سرما خوردم که یک هفته تمام در رختخواب افتادم.

-چنان کتکش زد که نزدیک بود بمیرد.

ناگفته نماند که در این دسته از جملات فعل جمله پیرو به هر دو صورت اخباری و التزامی می تواند بیاید مانند:

-او طوری راه می رفت که کسی به او نرسد.

-او طوری کار خواهد کرد که همه از او خوشنود شوند.

۲ هر ساختار اینگونه جملات مرکب وابسته جمله پیرو بعنوان قید چگونگی برای جمله پایه می باشد، به این معنی که جمله واره پیرو نمودار چگونگی و طرز اجرای عمل و یا وجود حالت مندرج در جمله واره پایه است و به پرسشهای "چطور؟"، "چگونه؟"، "در چه حال؟" و نظایر آنها پاسخ می دهد.

امروزه غیر از واژه «که» حرف ربط مفردی که بتوان با آن جمله پیرو قیدی کیفیت و حالت ساخت، وجود ندارد که این حرف هم در سطح محدودی بکار میرود و این جملات غالباً با گروههای ربطی ساخته میشوند. مانند:

-من داشتم می نوشتم که برادرم وارد شد.

یعنی "برادرم در حال نوشتن من، وارد شد" و بنحیی است جمله واره "من داشتم می نوشتم" قید حالت جمله واره دوم است.

سما در آن باغ پسر بچه ای را دیدیم که بازی می کرد.

«که» در این مثال بمعنی در حالیکه است و جمله واره "بازی می کرد" را هم می توان صفت برای "پسر بچه" گرفت و هم می توان آن را قید حالت به شمار آورد، چون قید حالت در ضمن این که فعل را مقید می سازد اسم را هم وصف می کند. (فرشید

- حرف «که» و جمله های پیرو مقدری^۱
- حرف «که» و جمله های پیرو مقصدی (هدف)^۲

اما حروف ربط مرکبی که در ساختار این دسته از جملات بکار می روند عبارتند از: آنطور که، آنطوری که، چنانکه، همانطور که، همچنانکه، آنچنانکه، بنحوی که، بشکلی که، بگونه ای که، بطوری که، هر طور که، در حالی که، در حالی که، بطریقی که، به هر ترتیب که، به روشی که، طوری که، بی آنکه، بدون آنکه و... که در بخش حروف ربط مرکب به آنها خواهیم پرداخت.

۱ این گروه جملاتی هستند که منحصرًا برای بیان مقدار و اندازه عمل و حالت مندرج در جمله پایه بکار می روند. در این گروه نیز حرف «که» به تنهایی بکار نمی رود و حروف ربط مرکب مستعمل در آنها عبارتند از: تا جایی که، تا آنجا که، هر قدر که، چندان که، آنقدر که، بیش از آن که، کمتر از آن که، همانقدر که، تا حدی که، باندازه ای که، بحدی... که، تا حدیکه، آنقدر که و... این گروه جملاتی هستند که منحصرًا برای بیان مقدار و اندازه عمل و حالت مندرج در جمله پایه بکار می روند. البته همانگونه که در جملات پیرو نتیجه ای بیان کردیم حروف ربط مرکبی مانند بحدی که، باندازه ای که، به قدری که و... علاوه بر مقدار بر نتیجه نیز دلالت می کنند. موقعی آنها را پیرو مقدار به شمار می آوریم که بر معنی نتیجه دلالت نکنند.

۲ - لازارویلیز از این جملات تحت عنوان "تک جمله های غایی" یاد می کند. جمله های پیرو مقصدی همانگونه که از نامشان پیداست بیانگر هدفی هستند که بخاطر آن جمله پایه انجام شده و یا می شود. به عبارت دیگر جمله پیرو غایت و غرض وقوع فعل جمله پایه را بیان می کند.

حروف ربطی که در این دسته از جملات بکار می روند عبارتند از: که، تا این که، تا که، بمنظور این که، برای این که، از پس آنکه، از ترس این که، مبادا که، بقصد این که، بلکه، مگر که، از این جهت که و... مانند:

- اینجا بیا که تو را ببینم.
- به کتابخانه رفتم برای این که کتابی را به امانت بگیرم.
- سوار بشوید تا که برویم.
- باینجا می آیم تا این که او را ملاقات کنم.
- او از این شهر فرار کرد مبادا که دستگیر شود.
- از این جهت سکوت کردم که صبائیت او را خاموش کنم.

در این گروه از جملات حروف ربط "بلکه" و "مگر که" فقط زمانی بعنوان حروف ربط مقصدی بکار می روند که مقصد در جملات پیرو همراه با امید و احتیال باشد و معنای "شاید" و یا "تا شاید" بدهد. من همیشه صبح زود از خواب بلند می شدم بلکه بتوانم کارهای نیمه تمام خود را تمام کنم. من بسیار درس می خوانم مگر که در کنکور قبول شوم.

همانطور که می بینیم برخی از این حروف در انواع جملات پیرو دیگر نیز بکار می روند اما پراحتی می توان ساختار آنها را از روی وجه فعل تشخیص داد چون فعل این ساختار جملات همیشه در وجه التزامی و غالباً هم مضارع التزامی است و فقط به

- «که» و جمله های پیرو زمانی^۱
- حرف «که» و جمله های پیرو مکانی^۲

ندرت با حرف ربط "از ترس این که" ممکن است ماضی التزامی نیز بکار رود. مانند: پشجیره را بستم از ترس این که سرما خورده باشید. (مخمس، ب. ۱۳۷۰. ۳۵۷)

۱ این جمله ها زمان انجام فعل پایه را شرح می دهند و جمله پیرو به وسیله حرفهای ربط زمان به جمله پایه ربط داده می شود. و از آنجا که حروف ربط ساده هر زبانی و از جمله در زبان فارسی به خودی خود قادر به بیان مناسبات مشخص وابستگی (سببی، زمانی، مقصدی، نتیجه ای...) نیستند حرف «که» نیز به تنهایی قادر به بیان این وابستگیها نیست به همین دلیل با کلمه های دیگر ترکیب و نیاپانگر وابستگی می شود. این حروف ربط چارتنند از: که، وقتی که، هنگامی که، زمانی که، موقعی که، هر گاه که، هر وقت که، مادامی که، همینطور که، پس از این که، پیش از این که، همین که (بمحض این که، بمجرد این که)، از وقتی که، در حین آن که، از آن سال که، آن ساعت که، تا آن ساعت که، چندان که (بمعنی تا وقتی که) و...

یوای بیان تقارن زمانی بخصوص در زبان گفتار اغلب به کاربرد اصطلاحی زیر متصل می شوند: یکی از اسمهای جمله پیرو (فاعل، اسم در مقام مسند، یا یکی از متمم ها) در آغاز جمله قرار می گیرد و به دنبال آن ادات «که» و سپس دنباله جمله می آید. (ژیلیر، ل. ۱۳۸۴. ۲۶۹)

سا که مشغول تماشا بودیم راهنمای ارمنی جلو آمد.

سوار اتومبیل که شدیم اریاب گفت:...

ما را که دید برگشت تو صورت من خندید.

نزدیک که آمد او را شناختم.

شب که به خانه آمدم سرد گردتم.

با دقت در جملات بالا ملاحظه می کنیم که بجای حرف «که» کلمه های "موقع" و یا "موقعی که" هم می توان گذاشت.

۲ همانطور که از نام این جملات پیداست جمله پیرو از مکان و محل جمله پایه صحبت می کند. اگر بخواهیم تعریف دقیقی از این جملات ارائه دهیم می گوئیم هر گاه در یک جمله مرکب وابسته فراکرد پیرو برای بیان محل انجام عمل مندرج در فراکرد پایه، برای بیان سمت ادامه حرکت مزبور، برای بیان مبدأ حرکت و یا برای بیان محل اختتام آن حرکت به کار روده آن فراکرد پیرو را فراکرد پیرو مکانی می نامند. (شفائی، ا. ۱۳۶۳. ۴۶۶)

از آنجا که حرف «که» به تنهایی در این جملات کاربرد ندارد ازحروف ربطی که مرکب هستند در ساخت این گروه استفاده می شود که تشخیص آنها هم مشکل نیست از جمله: هر جا که، هر کجا که، جلی که، محلی که، آنجا که، هر کجا که، به جایی که و ...

هر جا که بروی من هم می آید.

هر کجا که رفتم او را ندیدم.

روح مطهر او به جایی رفت که متعلق به آنجا بود.

آنجا که رفتم حقیقت را برایت بازگو می کنم.

جایی که شما نشسته اید نمناک است.

• حرف «که» و جمله های پیرو شرطی^۱

اما معادل های «که» به عنوان حرف ربط ساده عبارتست از:

۱. موصول های «الذي ، التي ، الذين و...» که در نوع اول حرف «که» استعمال دارد؛ به شرطی که کلمه ای

که شرح می شود معرفه باشد. مانند:

خورشیدی که از غرب طلوع خواهد کرد ، جهان را به نورش هدایت می کند.

* الشمس التي تطلع من المغرب تهدي الناس بنورها.

نمونه :

* فقلتموا على علي بن أبي طالب و خزان بيت المسلمين الذي في يدَي...
(نهج البلاغه. خطبه ۲۰۸)

- بر حکمفرمایان از طرف من و بر خزانه داران بیت المال مسلمانها که در اختیار من بود وارد گشتند...

در فارسی هر گاه مرجع موصول اسم خاص یا ضمیر باشد، چون مشخص و شناخته شده هستند ، معمولا

ای موصول به آنها اضافه نمی شود. مانند:

- حافظ که عارف است می کوشد که نسبت به کشمکشها بیطرف باشد.

- او که سمت راست نشسته با برادر دم دوست است.

در این صورت چون مرجع موصول معرفه است ، باز هم معادل «که» موصولات است مانند:

* ... كطه حسين الذي اقترح زيادة أربعة حروف جديدة على أحرف العربية.

(شرف الدین، خ. ۱۹۸۷. ۸)

۱ هر این جمله ها وقوع و یا درست بودن جمله پایه مشروط به وقوع و یا درست بودن جمله پیرو می باشد. حرف ربط «که»

بعنوان حرف ربط شرطی کم استعمال دارد. برای بیان تقارن زمانی بخصوص در زبان گفتار اغلب به کاربرد اصطلاحی زیر

متوسل می شوند؛ یکی از اسمهای جمله پیرو (فاهل، اسم در مقام مستند، یا یکی از متمم ها) در آغاز جمله قرار می گیرد و به دنبال

آن ادات «که» و سپس دنبال جمله می آید. (ژیلبر، ل. ۱۳۸۴. ۲۶۹) حرف ربط «که» بعنوان حرف ربط شرطی کم استعمال دارد.

این حرف ربط در این وظیفه گاهی حاوی مفهوم زمان نیز میباشد:

سپه می شود که اکنون هم به وعده خود عمل کنی.

جای شگفتی نیست که بگویم دنیا به یک روستای کوچک تبدیل شده است.

در این مثالها «که» را می توان به آسانی با "اگر" عوض کرد بدون این که معنای جمله تغییر کند.

... همچون طه حسین که پیشنهاد کرد چهار حرف دیگر بر حروف زبان عربی اضافه گردد.

پس در ترجمه دو جمله مثال بالا خواهیم گفت:

* يحاول حافظ الذي هو عارف أن يجاهد في النزاعات. (حافظ العارف يحاول أن يجاهد في النزاعات).

* هو النبي جالس (جلس) في اليمين صديق أخي.

۲. «ال» موصول مانند:

* لم يتجاوز الأس المتعارفَ عليها في العروض العربي.

(السياب، ب. ۱۹۸۹. مقدمه)

— از آن اصول معمول در عروض عربی تجاوز نکرده است.

و یا مانند:

«يُرَى الْمُؤْمِنِينَ بِأَنَّ لَهُمْ مِنَ اللَّهِ فَضْلًا كَبِيرًا.

(احزاب: ۴۷)

— به مؤمنان (کسانی که ایمان آورده اند) بشارت ده که از جانب خداوند فضل بزرگی برای آنان خواهد بود.

توجه:

☞ با توجه به اینکه کار اصلی "ی" موصول این است که مرجع موصول را محدود به تعریفی می کند که در جمله پیرو در باره آن آمده است و آن را از همگنان جدا می کند، پس می توان گفت که وقتی مرجع موصول محدود و یا جزئی از کل باشد که چگونگی آن را جمله پیرو مشخص می کند، همراه با آن "ی" موصول می آید اما هر گاه عام و کلی باشد ذکر آن لازم نیست. مانند:

— خورشید که جهان را به نورش روشن می کند، شش ماه در قطب جنوب نمی تابد.

در این صورت برای ترجمه، مرجع موصول را همراه «ال» آورده، معادل «که» همان موصولات خواهد بود. پس جمله بالا چنین می شود:

* الشمس التي تضيء العالم بنورها، لا تطلع في القطب الجنوبي ستة أشهر. (لا تطلع الشمس التي تضيء العالم بنورها في القطب الجنوبي ستة أشهر.)

۱- زمانی «الموصول» است که بر سر اسم فاعل و اسم مفعول و اوزان مبالغه درآید و تفاوتش با موصولات دیگر این است که خودش اعراب نمی پذیرد بلکه صله ای که بعد از آن می آید، اعراب را قبول می کند. به عنوان مثال: «الشمس المتعارف عليها» چون «الاسم» منصوب است، و «الموصول» هم صفت آن می باشد، بنابراین اعراب نصب را کلمه «متعارف» که صله «ال» است، گرفته است.

- درخت که وسیله پاکی هواست در شهر ما فراوان است.

* إن الشجر الذي يسبب صفاء الجو كثر في (بلدنا) مدینتنا.

۳. «ان» که از حروف مشبیه بالفعل است و در جمله های نوع (۲) و (۳) یعنی پیرو فاعلی و مفعولی به

شرطی که فعل آنها اخباری باشد؛ به کار می رود. مانند:

- در روزنامه های داخلی آمده است که این کتاب هر چه زودتر منتشر خواهد شد.

* جاء في الصحف الداخلية أن هذا الكتاب سيُنتشر.

- از سر و وضعش معلوم است که انسان فقیری است.

* هيته تدل على أنه فقير.

- معلوم است که به هیچ یک از شما خوش نمی گذرد.

* من المعلوم أنه لا يقضي في منكم لحظتان عممة.

- به نظر می آمد که حوصله هیچ کسی را نداشت.

* كان يبدو أنه لم يطول بأله لأحد.

- گفته شده است که حضرت علی (ع) با پتیبان رفتاری پدرانانه داشت.

* قيل إن لإمام علياً (ع) كان يعامل اليتامى معاملة أبوية. (معاملة الأب)

اینک نمونه هایی از این نوع جملات:

* الظاهر أن الحكومة البريطانية حليفة فيصل لم تتدخل في الخلاف الناشب بينه وبين الفرنسيين. (بوحاقه، أ.

۱۹۷۹، ۱۶۹)

ظاهراً بریتانیا دولت هم پیمان فیصل در اختلافات به وجود آمده بین او و فرانسویها دخالت نکرد.

* وَلَمْ يَوَالِ اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ قَائِرًا أَنْ يَخْفَىٰ وَثَلُومًا.

(بنی اسرائیل: ۹۹)

۱ - «ان» برخلاف آن که به حرف تأکید معروف شده - در این جملات حرف ربط است و برای تأکید نیست، لذا می تواند

با اسم خبرش به تأویل مصدر رفته در جمله نقشهای فاعلی، مفعولی، مبتدائی، خبری، نایب فاعلی، مجروری را بپذیرد. در جمله

اولی مثال «ان» و اسم و خبرش فاعل است برای فعل «جاء» در جمله دوم «ان» و اسم و خبرش مجرور است به «علی» و در جمله

سوم مبتدای مؤخر است برای خبر مقدم [من المعلوم] و در جمله چهارم نایب فاعل است برای فعل «قيل».

۲ - چون در آینده خواهیم گفت که اگر فعل جمله پیرو التزامی باشد معادل «که» چیست.

- آیا نلیدید که خداوندی که آسمانها و زمین را آفرید تواناست که مانند آنها را بیافریند.

في مؤشر جديد على تضاعف المخاطر الناجمة عن مرض إنفلونزا الطيور أعلن في فيتنام اليوم السبت أن شخصين آخرين يُعتقد أنهما توفيا نتيجة المرض الذي أودى بحياة أكثر من ٤٠ شخصا. (الجزيرة نت ٢٩/١٠/٢٠٠٥)

هر نمودار جدیدی از خطرات رو به رشد ناشی از مرض آنفلانزای مرضی، در ویتنام اعلام شد که امروز شنبه دو نفر دیگر تصور می رود که در اثر این بیماری که جان ٤٠ نفر را گرفت؛ جان باختند.

* ومن المعلوم أن معظم برامج العلاج من إدمان الكحول لا تبرز أهمية الإقلاع عن التدخين في سياق عملية العلاج، رغم أن التدخين قد يكون هو إشارة البدء "الاجتماعية" أو "الكيميائية" المرتبطة بتعاطي الخمر.

(الجزيرة نت، ٢٢/١٠/٢٠٠٥)

- طوم است که بیشتر برنامه های درمانی اعتیاد به الکل در روند درمان، اهمیت ترک سیگار را مشخص نمی کند؛ هرچند استعمال دخانیات، گاهی پیش از هر چیز، علامت اجتماعی و شیمیایی مرتبط با شرابخواری است.

توجه:

«هنگام ترجمه به عربی و استفاده از «أَنَّ» گاهی به مواردی برمی خوریم که یا اسم مناسبی برای «أَنَّ» نمی یابیم و یا تأکید بر روی «حَدَّثَ» است نه اسم و شخص خاصی. به عبارت دیگر ناچاریم بعد از «أَنَّ» جمله فعلیه بیاوریم که صحیح نیست. در این صورت کافی است اسم «أَنَّ» را ضمیر شأن و جمله فعلیه را پس از آن بیاوریم. مانند:

- دوست است که هیچ دو نفری اثر انگشتشان مثل هم نیست.

* صحیح آنلا يوجد إثنان تتماثل بصمات أصابعهما. (و الصحیح أن لا اثنين تتماثل بصمات أصابعهما).

هر این نامه تصریح شده است که اگر منافع مردم دستخوش تعرض شود با متعرضین مقابله خواهد شد.

* تم التصريح في هذه الرسالة بأنلذا تعرضت مصالح الشعب سيواجه المتعرضون بالمقابلة.

همچنین می توان از «أَنَّ» مخففه استفاده کرده، بعد از آن مستقیماً جمله را آورد. در این صورت اسم آن، ضمیر شأن محذوف است. البته استفاده از «أَنَّ» مخففه شرطی دارد و آن این که اگر فعل بعد آن متصرف است باید بین آن و فعل اداتی چون «هد»، «لا»، «لن»، «لا»، «لو»، «س»، «سوف» فاصل شده باشد ولی اگر غیر متصرف است

دیگر نیازی به فاصل نیست. همچنین اگر فعل قبل از آن از نظر معنوی دال بر یقین و معانی شبیه به آن باشد. به جملات زیر که از فارسی به عربی ترجمه شده است، توجه کنید:

- بعد از تحقیقات معلوم شد که شوهرش دزد نیست.

* تبين بعد التفتيش أن ليس زوجة لصا.

برخی از آنان معتقدند (که) هیچ مذاکره و درخواست و مسالمتی (آشتی) در کار نیست مگر بعد از ترک

[خاک کشور] (بیرون رفتن دشمن از خاک کشور)

* قد یری بعضهم أن لا مفاوضة و لا مطالبة و لا مساة إلا بعد الجلاء.

و اینک نمونه :

* و كنا نتمنى أن لو ظل يفتخر بالعرب و أن لا يتقلب مع الثورة العباسية يفتخر بأبائه من الفرس حتى لا

يؤذينا في فخره بشعوبيته.

(ضیف، ش. الفن و مذاهبه في الشعر العربي. ۱۵۳)

آرزوی کردیم (که) ای کاش بعد از شورش عباسیان همچنان به عربها افتخار می کرد و به پدران ایرانی

خود نمی بالید تا با فخر به شعوبیت خود، ما را نیازارد.

* أَقْلًا وَ وَنَ أَلَا (أَنْ لَا) يَرْجِعُ إِلَيْهِمْ قَوْلًا.

(طه: ۸۹)

بی‌اگوساله پرستان نمی نگرند که هیچ حرفی از جانب گوساله با آنان زده نمی شود.

* حرفَ أُنْقَدَ بَرْغَ الْفَجْرِ وَ أَنْ قَدْ هَبَطَتِ الْعَفَارِيتُ إِلَى مَسْتَقَرِّهَا.

(حسین، ط.)

(۱۳/۱. ۱۹۸۶)

- متوجه شد که صبح برآمده و شیطانها به جایگاه خود، بازگشته اند.

* يَضِيفُ د. محمد خليل أثبت علميا أن الطفل يتعرض للإصابة بفقر الدم إذا ما تأخر فطامه عن الشهر

العاشر. إذ إنه من المعروف أن لبن الأم يحتوي على نسبة منخفضة من الحديد بل و يحتوي اللبن الحليب على كمية

أقل من الحديد.

دکتر محمد اضافه می کند که از نظر علمی ثابت شده است که اگر کودک دیرتر از ماه دهم از شیر گرفته شود، دچار کمبود خون می گردد. چون شیر مادر معمولاً حاوی میزان کمی از آهن است و این میزان در شیر گاو هم کمتر است.

* تری د. سهری اخصائیه الاطفال أنلا داعي للقلق إذ أن السبب في عدم إقبال الطفل على الطعام قد يكون لأسباب متعددة من السهل إذا عرفتها الأم أن يمكّنها التغلب عليها.

-دکتر سهری متخصص کودکان معتقد است که هیچ جای نگرانی نیست چون بی میلی کودک به غذا ممکن است علل متعددی داشته باشد که اگر مادر آنها را بشناسد می تواند به راحتی بر آنها فائق آید.

* لازلت أذكر أنكانت لني كمية من أربطة العنق أحلقها على جدران الغرفة.

(کارنیچی، د. ۱۵)

-هنوز به یاد می آورم که تعدادی کراوات (دستمال گردن) داشتم که آنها را به دیوار اتاق آویزان می کردم.

* لقد أدركت أننيب عليّ كسب كل شيء و عدم خسارة أي شيء فيها لو تركت العمل الذي أحضره.

(کارنیچی، د. ۱۶)

-واقعا فهمیدم که اگر آن کاری را که دست کم شمردم ترک می کردم، مجبور بودم تن به هر چیزی داده،

هیچ چیزی [هرچند کوچک] را از دست ندهم.

اگر فعل جمله پیرو دعایی باشد نیز می توان از «آن» مخففه استفاده کرد چون یکی از علامتهایی که نشانگر

این است که «آن» ناصبه نیست بلکه مخففه است همین فعل دعایی پس از آن است. مانند:

* فأذن مؤذن بينهم أن لعنة الله على الظالمين.

(اعراف: ۴۴)

پس در میان آنان منادی ندا در دهد که لعنت خدا بر ستمگران باد.

* و نادوا أصحاب الجنة أن سلام عليكم .

(اعراف: ۴۶)

-و به بهشتیان ندا در دادند که درود بر شما .

۱ - این «که» از نوع موصولی است و ملاحظه می کنید که چون وجع موصول (کمیّه) تکرر است بعد از آن جمله وصفیه (أحلقها...) بدون هیچ حرفی ذکر شده است پس در عربی برای آن معادل محسوسی نمی باشیم.

۲ - ملاحظه می کنید که نویسنده اسم مناسبی برای «آن» نیافته و تأکید او بر کلمه و اسم مشخصی نیست بلکه هدفش بیان واجب بودن... است. بنابراین از ضمیر شأن استفاده کرده است.

گاهی وجود عواملی در جمله ایجاب می کند که به جای «أَنَّ»، «إِنَّ» به کار رود و باید توجه داشت که اگر چه همزه آن مکسور شده ولی همچنان حرف ربط است نه تأکید. مانند:

«فقال لأبيه إِنَّ إبنك لشديد الحاجة الى مجهود القرآن.»

- به پدرش گفت که پسرت به دانستن مجهود قرآن بسیار نیازمند است.

در این جمله چون قبل از حرف ربط، فعل «قال» آمده باید همزه آن مکسور باشد. عوامل دیگری نیز وجود دارد که برای یادآوری آنها به کتب نحوی مراجعه نمایید.

اگر فعلی که قبل از این حروف آمده با حرف جرّ خاصی به کار می رود باید آن حرف جرّ را بر

سر حرف «أَنَّ» هم درآورد. مانند:

«تخبرنا الصحيفة بأنّ هذا التوازن يحقق لأول مرة في بلادنا منذ استقلالها.»

- این روزنامه خبر می دهد که این توازن و تعادل از وقتی کشورمان مستقل شده برای اولین بار است تحقق می یابد.

۴. «أَنَّ» ناصبه که از حروف مصدری است و معادل «که» ربط تأویلی (نوع ۲ و ۳) می باشد. موارد

استعمال آن عبارتست از:

الف) اگر فعل جمله پیرو التزامی باشد. مانند:

چه رزمندگان دستور داده شد که آماده نبرد باشند.

«أهلين للمقاتلين أن يتأهبوا.»

- امکان نداشت که بدون دیدن من به جایی برود.

«ما أمكن أنيقصد مكانا (يخرج إلى مكان) قبل أن يزورني. (زیارتی)»

- ابتدا لزومی ندارد که به او چیزی بگویند.

«لا يلزم أبداً أن يقول له شيئاً.»

- لازم است که به پدر و مادر خود احترام بگذاری.

«من اللازم أن تحترم والديك.»

ب) اگر فعل جمله پیرو امر باشد. مانند:

- رئیس ستاهشترک نیروهای مسلح به فرماندهان دستور داد که عقب نشینی کنید.

«إن رئيس الأركان العامة للقوات المسلحة أمر القادة بأن انسحبوا. (بالإنسحاب)»

و اینک نمونه:

❖ لا یلزم أن تکلمی أحدا بالطریق من الآن فصاعدا.

- لزومی ندارد که از حالا به بعد در راه با کسی صحبت کنی.

❖ حاول أن یبدله فی معمل المکروشة فی العامل.

(حسین، ط. ۱۹۸۶. ۱/۴۸)

- کوشید که در کارخانه قند برایش شغل عملگی دست و پا کند.

❖ فأوحینا الیه أن اصنع الفکّ.

(مؤمنون: ۲۷)

- پس به او وحی کردیم که کشتی بساز.

توجه:

☞ اگر فعلی که قبل از «أن آمده با حرف جر خاصی به کار می رود، باید آن حرف جر را بر سر «أن» هم

درآوردیم. مانند:

❖ أنا حین علی أنأهین علیهم و علی غیرهم من المستمعین الوائاً من التقلید.

(حسین، ط. ۱۹۸۱. ۱۶/۴۱۲)

- من بسیار مایلم که به آنان و شنیدگان حاضر نمونه هایی از تقلید را ارائه نمایم.

و یا مانند:

❖ یجتهد فی أن یمیز بین هذه الاصوات المختلفة.

- می کوشید که این صداها را مختلف را تشخیص دهد.

☞ هر جملات پیرو مفعولی، مفعول همیشه بصورت مستقیم نمی آید بلکه گاهی به صورت غیر

مستقیم است. مانند:

سن می ترسم (از این) که آنها گمراه شوند. [من از گمراه شدن آنها می ترسم.]

❖ أخاف من أن یضلوا.

مادرم خوشحال شد (از این) که من به دانشگاه راه یافتم. [مادرم از راه یافتن من به دانشگاه شاد شد.]

«رَّ آمي أنفجتُ في امتحان الدخول في الجامعة».

- او در دادگاه متهم شد (به این) که دوستش را به قتل رسانده است. [او در دادگاه به قتل دوستش متهم شد.]

* «لَمْ في المحكمة بأنه قتل صديقه.

- از اینکه آن عمل انجام شده یا نه مطمئن نیست. [او از انجام عمل مطمئن نیست.]

* لا يعلمن على أنه تم (أنجز، تَجَز) العمل أم لا .

- اینکه تو بتوانی به من کمک کنی چیزی است که آرزو می کردم.

* أن تساعدني فهو شيء كتُّ أمله.

اگر در ترجمه جملات بالا دقت کنیم در می یابیم که معادل این نوع «که» همانند نوع فاعلی یا «أن» و یا «أن» ناصبه است و همانطور که در دو جمله (سر آمی... و) (ان رئیس...) می بینیم این حرف بر سر ماضی و امر هم داخل می شود.^۲

همانطور که گذشت «أن» ناصبه به غیر از مضارع و امر بر سر ماضی نیز در می آید که در این صورت آن را نه لفظاً منصوب می کنند و نه تقدیراً و نه محلاً زیرا ماضی مطلقاً منصوب نمی شود و زمانش را هم تغییر نمی دهد. (حسن، ح. ۱۹۶۶، ۴/۲۶۶) مانند:

«كان للناس عجباً أن أوحينا إلى رجل منهم أن أنذر الناس وبشر الذين آمنوا أن لهم قدم صدق عند ربهم.» (یونس: ۲)

آنها برای مردم عجیب بود که به مردی از میان آنان وحی کردیم که مردم را بترساند و به کسانی که ایمان آوردند بشارت ده که نزد پروردگار خود با قلمهای راستین وارد می شوند.

* كان من نتائجها في الشعر أضرَّ ف شعراء الجليل الجليل... وجههم عن الصحراء والتقليد.

(شرف الدین، خ. ۱۹۸۷، ۲۹)

۱- اگر در این جمله دقت کنیم جمله بعد از «أن» حقیقت فاعل جمله قبل از آن است در حالی که در جمله فارسی آن، جمله بعد از «که» مفعول جمله قبل از آن است. چون در فارسی خوشحال شد مجهول و در عریس برای زیبایی جمله مجهولیم «سر» را معلوم می آوریم.

۲- این ضمیر، اسم «أن» و ضمیر شأن است.

۳- برای اطلاع بیشتر به النحو الوالی ۱/ ۶۱۵-۶۱۷ مراجعه نمایید.

- از جمله نتایج (این جنبش فکری) این بود که شعرای نسل جدید... از صحرا و بیابان و تقلید از گذشتگان روگردان شدند.

* کان من نتائج هذا الإتفاق أن رفض أمير الكويت استقبال القنصل الألماني.

از نتایج این توافقنامه این بود که امیر کویت ملاقات با کنسولگری آلمان را رد کرد. (نهمیرفت)

۵. «حتى» غایبه: گاه در جمله های پیرو سببی می تواند معادل خوبی برای «که» باشد. مانند:

شهرش به مدرسه نرفته است که خواندن و نوشتن بداند.

* لم يذهب زوجته إلى المدرسة حتى يعرف القراءة و الكتابة.

نمونه:

* و أبدى المستشرق الإيطالي المعروف «جابريلي» اعتراضاً قوياً فيهِ أن «دانتی» لم يكن يعرف العربية حتى

يطلع على كل هذه المصادر الإسلامية، فضلاً عن أن يتأثر بها. (السعيد جمال)

الدين، م. ۱۹۸۹. ۲۵)

گابریلی شرق شناس معروف ایتالیایی با ابراز مخالفت شدید خود، تصریح می کند که دانتی زیان عربی

نمی دانسته که این منابع اسلامی را بشناسد؛ چه رسد به این که از آنها تأثیر گرفته باشد.

۶. ادات شرط مانند إذا و لو: این در جملاتی است که حرف «که» قابلیت تبدیل به کلمه «اگر» را دارد. این

نوع جمله ها بجملات مرکب وابسته با فراکرد پیرو شرطی شبیه هستند و به سهولت می توان فراکرد

پیرو زمانی را در آنها به فراکرد پیرو شرطی تبدیل نمود. مانند:

- آدم حرف که نزند دلش می گیرد = اگر آدم حرف نزند ...

* إذا لم يتكلم الإنسان يلعن. (یسأم)

شو که نباشی من هیچ کاری نمی توانم انجام بدهم. [= اگر تو نباشی ...]

* لولاك (لولا أنت) لما أستطيع القيام بئي عمل. (لا يمكن لي أي عمل)

۷. ظروفی مانند عندما و لمّا و بينما: زیرا در فارسی برای بیان تقارن زمانی بخصوص در زبان گفتار

اغلب به کاربرد اصطلاحی زیر متوسل می شوند: یکی از اسمهای جمله پیرو (فاعل، اسم در مقام

مسند، یا یکی از متمم ها) در آغاز جمله قرار می گیرد و به دنبال آن ادات «که» و سپس دنباله جمله می

آید. (لازار ژیلبر ۲۶۹)

-سوار اتومبیل که شدید رئیس گفت: ...

* عندما ركبتا السيارة قال الرئيس: ...

-نزديک که آمد او را شناختم.

* عندما اقترب عرفته.

-شب که به خانه آمدم سردرد گرفتم.

* عندما جئت البيت أصبت بالصداع.

با دقت در جملات بالا ملاحظه می کنیم که بجای حرف 'که' کلمه های 'موقع' و 'یا' موقعی که "هم می توان گذاشت.

۸. حيث و إذ: اگر مرجع موصول اسم شهر یا کشور یا زمان (سال و ماه) باشد و «که» به معنای مکانی

که «باشد»، معادل آن «حيث» و اگر به معنای زمانی که «باشد» حيث و إذ است. مانند:

- من در سال ۱۳۵۷ که لقلاب اسلامی پیروز شد دیلم گرفتم.

* نلت شهادة بكالوريا سنة ۱۳۵۷ حيث (إذ) انتصرت الثورة الإسلامية.

- برادرم در بم کزلزله شدیدی آمد درس خواند.

* درس أخى في بم حيث حدث زلزال شديد.

اینک نمونه هایی از این نوع جمله ها:

* يسافر إلى القاهرة حيث الأزهر، حيث رأس الحسين. (حسین، طه. ۱۹۸۶. ۱/۶۴)

جه قاهره که الأزهر و رأس الحسين آنجا بود مسافرت می کرد.

* تخرج من جامعة كمبريج بانجلترا حيث حصل على شهادة في الهندسة لعله للعمل في بلدية الإسكندرية.

غير أنه ما لبث أن انتقل إلى فلسطين والتحق بدائرة المعارف حيث توجه إلى قبل تركه فيها إلى شغل منصب مساعد لمديرها العام.

(انطونيوس، ج. ۱۹۷۴. مقدمه)

-از دانشگاه کمبریج انگلستان که مدرک مهندسی گرفت و کار در شهرداری اسکندریه را برای او میسر-

نمود، فارغ التحصیل شد؛ اما طولی نکشید که بفلسطین انتقال یافت و به اداره فرهنگ که قبلا به سمت

معاونت مدیر کلی آنجا رسیده بود، ملحق شد.

* وابتدأت العلاقات بينها وبين الدولة في سنة ۱۴۹۲ حيث وصل إلى القسطنطينية أول سفير روسي.

(فریدبک، م. ۱۹۵۵. ۱۸۳)

- روابط بین روس و دولت (عثمانی) در سال ۱۴۹۲ که اولین سفیر روس به قسطنطنیه آمده بود، شروع شد.

۹. «عالمی بعضیه و ما موصوله»: گاه این اسلوب را می توان معادلی برای حرف «که» به کار برد. در این صورت «که» مفهوم جمله قبل از خود را توضیح می دهد نه یک کلمه مشخص را. مانند:

• إن الولايات المتحدة هي الدولة الأولى في العالم عسكريا وثروتها مع أنها ضخمة، غير موزعة بعدل مما يخلف قضايا إجتماعية عويصة.

(بجدي، ا.ح. ابعاد و حقیقه...)

ایالات متحده آمریکا اولین دولت نظامی جهان است و با این که ثروت هنگفتی دارد اما عادلانه توزیع نشده (کلر) مسائل اجتماعی ناگواری را هم به دنبال داشته است.

• زاد تردد المستهلكين على لحوم الحيوانات مماضاف ضغظا جدیدنا إلى الأزمة الاقتصادية الناجمة عن إنتشار الوباء في مصر.

(اندراوس، ع. قشي وياه أنقلونزا...)

- دودلی مصرف کنندگان در [استفاده از] گوشت حیوانات بالا گرفت کعبه بحران اقتصادی ناشی از انتشار ویا در مصر فشار بیشتری آورد.

• و قد تسبب الزلزال في انهيار بيتها مما أدى إلى إصابتها بكسر في قدميها.

- زلزله باعث فرو ریختن خانه اش شد کعبه شکستگی پایش منجر گردید. (در اثر زلزله خانه اش فرو ریخت که باعث شد پاهایش دچار شکستگی شود.)

• وقابلتها عليها بعد أن كنت كتبت نسخة أخرى مما وجدته في كتاب الإمام نصر المقدسي بييت المقدس.

- و بعد از آن که نسخه ای دیگر از آن را کادر کتاب امام نصر مقدسی در بیت المقدس یافتیم؛ آن نسخه را با دیگری مقابله نمودم.

• والإحتمال الثالث هو حدوث تغيرات في أسباب التخثر مما يجعل الدم أميل إلى إحداث مزيد من الجلطات.

(ثلوث الفواء...)

- سومین احتمال ایجاد تغییرات در حلال ترامبوس مغزی (لخته شدن خون در مغز) است که باعث می شود خون برای لخته شدن آمادگی بیشتری داشته باشد.

۱۰. فاء سببی که مسبوق به نفی یا نهی باشد. که در جملات پیرو سببی و نتیجه به کار می رود.
مانند:

- بلند حرف نزن که بچه بیدار می شود.
- * لا تتكلم بصوت عال فيستيقظ الطفلُ .
- دروغ نگو که رسوا می شوی.
- * لا تكلمْ فتنتضحَ .
- من گناهکار نیستم که برسم.
- * ما أنا مسيء فأخفَ .

نمونه:

* لا تتخلوا أيانكم دخلا بينكم فتلُ قدم بعد ثبوتها .

(نحل: ۹۴)

عهد و سوگندهای خود را برای فریبکاری به کار نگیرید که قدمهای ثابت هم به لرزه می افتند.

یادآوری:

چنان که می دانید فاء سبب از جمله اداتی است که فعل مضارع بعد از خود را نصب می دهد لذا به شرط این که قبل از آن طلب محض باشد و گرنه، اگر قبل از آن نفی باشد که معنای اثبات دهد مثل «مازال» و یا بالآ نقض شود مانند: ما اراك إلا تقوم فتعظنا دیگر نصب نمی دهد اگر چه ممکن است باز هم به معنی حرف ربط «که» باشد.

۱۱. ادات تعلیل مانند «إذ» و «لام» + «ن» و «فاء» که در جملات پیرو تعلیلی (سببی) به کار می رود. مانند:

به علت این که بیمار شد در امتحان به نتیجه مطلوبی دست نیافت.

* لم ينجح في الامتحان كما ينبغي لأنه أصبح مريضاً. (أصبح مريضاً فلم يحصل في الامتحان على نتيجة مرموقة.)

درباره تشبیهات معنای نفی می دهد. لذا فاء سبب اگر بعد از آنها بیاید علاوه بر این که معنای «که» حرف ربط دارد، باز هم فعل مضارع بعد از خود را نصب می دهد. مانند:

- کاتک امیر علینا فنطیچک.

- مثل این که امیر ما هستی کما مطیح تو باشییم. یعنی تو امیر ما نیستی که ما مطیح تو باشییم. (شرتون، ر. ۱۷۲/۴)

سحالا که این اتفاق افتاده باید کمکش کنیم.
* الآن إذ حدث هذا الحدث علينا أن نساعده.

نمونه:

* أما الآن إنصارت دماء قریش تهراق بالصعيد فلا أحب أن أتولى ذلك.

(ابن اثیر. الکامل فی التاریخ. ۱۸۹/۲)

- اکنون که خون قریش در این زمین ریخته شد، دیگر دوست ندارم این مسئولیت را بپذیرم.

قال مولی بنی لیث الحجازی المعروف بالأبهر لقب غلب علی اسمه فلم یکن یعرف إلا بلقبه.

(الشافعی، ا. ۱۹۹۵. ۳۸/۲۱۱)

لبه او] مولی بنی لیث حجازی گفته می شد معروف بود به ابهر لقبی که اسمش را تحت الشعاع قرار

داده بود؛ چون فقط به لقبش شناخته می شد.

توجه:

این معادله در جمله های پیرو سببی معکوس نیز به کار می رود. مانند:

- من سرور دارم که با شما گردش نمی آیم.

* لا أرافقکم لتزہ لأن بی الصداق.

۱۲. «لو» مصدری که غالباً پس از فعل «ود» و مشتقات آن به کار می رود و به منزله «آن» ناصبه

می باشد، با این تفاوت که دیگر نصب نمی دهد. مانند:

* یود آخذہم لو یممر الف سنة.

(بقره: ۹۶)

- یکی از آنان دوست دارد که هزار سال عمر کند.

توجه:

۱ هر گاه در جملات پیرو سببی، جای جمله پایه و پیرو عوض شود آن را جمله های پیرو سببی معکوس می نامند. مانند: «او در تاریکی راه نمی رود زیرا که می ترسد.» اگر این جمله را اینگونه بنویسیم: «او می ترسد که در تاریکی راه نمی رود.» چون در این جمله مفاهیم بر عکس آمده است آن را «جمله پیرو سببی معکوس» می نامند. و حرف «که» نیز در حکم حرف ربط سببی است.

آنچه گفته شده، بدین معنی نیست که پس از «وَدَّ» و مشتقات آن، فقط حرف مصدر «لو» به کار می رود، بلکه حرف مصدری «آن» نیز می تواند واقع شود. مانند:

﴿وَدَدْتُ لَنْ أَفُوقَ بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ﴾

دوست داشتم که خداوند بین من و شما را جدایی می انداخت.

و یا مانند:

﴿لَوَدِدْتُ قَلْبِي لَمْ لَزِكُمْ وَلَمْ أَحْرِقْكُمْ﴾

(نوح البلاغه. خطبه ۲۷)

دوست داشتم که شما را نمی دیدم و نمی شناختم.

با اندکی دقت در جملات مثال بالا در خواهیم یافت هرگاه فعل پس از «دوست داشتن» در فارسی وجه التزامی باشد پس از «وَدَّ» در عربی حرف مصدری «لو» و اگر وجه اخباری باشد حرف مصدری «لَنْ» به کار خواهد رفت.

۱۳. «بَل» و «إِنَّمَا» در جمله واره های اضرائی. مانند:

او نمی ترسید که تقیه می کرد.

﴿هُوَ لَمْ يَخَفْ بَلْ (وَإِنَّمَا) يَسْتَعْمَلُ التَّقِيَّةَ﴾

دختر به مادرش گفت: شوهر نکرده ام که این بحث را در حرف ربط مرکب «بلکه» توضیح خواهیم داد و از ذکر آن در اینجا صرف نظر می کنیم.

۱۴. بدون معادل: که در موارد زیر است:

الف) هرگاه مرجع موصول نکره باشد. مانند:

خورشیدی از غرب طلوع خواهد کرد که مردم را به نورش هدایت می کند.

﴿تَطَّلِعُ مِنَ الْمَغْرِبِ شَمْسٌ تَهُدِي النَّاسَ بِنُورِهَا﴾

در این صورت در عربی معادلی برای «که» وجود ندارد بلکه همانطور که می بینیم، آوردن یک جمله

وصفیه بعد از مرجع موصول نکره کافی است. به نمونه های زیر توجه کنید:

﴿هناك تجدید آخر ظهر في الشعر العربي بعد أن ظهر الإسلام بقليل﴾ (حسین، ط. ۱۹۸۱).

(۴۱۳/۱۶)

تجدید دیگری نیز وجود دارد که پس از اتدک زمانی از ظهور اسلام، در شعر عربی پدید آمد.

و یا مانند:

﴿لأنه لم يور لنا شيئاً لم يكن العرب يألونه من قبل﴾

- زیرا برای ما چیزی را به تصویر می کشد که عرب قبلاً با آن آشنائی نداشت .
 ب) اگر جمله پیرو پرسشی یا نقل قول غیر مستقیم باشد؛ در این صورت جمله پیرو بدون واسطه ای بعد از جمله پایه آورده می شود. و جالب این که در فارسی هم می توان «که» را حلف کرد و آخر جمله هم علامت پرسش نیاز نیست. مانند:

هرمیدم (که) چگونه این غذا را می پزد.

* سألته كيف يطبخ هذا الطعام.

فهمیدم (که) آن کتاب کجا منتشر شده بود.

* أدركت أين نشر ذلك الكتاب.

- در دادگاه ثابت شد که حق با چه کسی است.

* أثبت في المحكمة لمن الحق.

و اینک نمونه:

* قلت هل لك في مرافقتي.

- گفتم آیا با من همراه می شوی.

* ولكن بدلاً لا يذكر أسماء هذه القصائد و لا أين نشرت. (السياب، ب. ۱۹۸۹. مقدمه)

اما بدر نه اسم این قصائد را ذکر کرده و نه گفته کجا منتشر شده است.

ج) بعد از جمله هایی که به صورت "کلمه - جمله ندایی" است. این کلمه - جمله ها می توانند به عنوان

جمله پایه به کار روند مانند:

۱- نقل قول مستقیم آن است که عین سخن شخص یا نوشته او بدون هیچگونه تغییر ذکر شود و بهتر است که برای مشخص تر شدن نقل قول مستقیم آن را بین گیومه (") قرار داد. مانند: او گفت ما به خانه می رویم، برای اطلاعات بیشتر رجوع شود به: محشمی، ب. ۱۳۷۰. ۳۰۰.

۲ - "کلمه-جمله ندایی" تعبیر آقای شغالی است. آقای پرویز ناتل خانلری از این تعبیر تحت عنوان "اصوات" یاد می کند و می گویند: گاهی برای بیان حالت روحی به جای جمله عاطفی یکی از اصوات بکار می آید. اصوات در جمله مقامی ندارند، یعنی از اجزای جمله شمرده نمی شوند و می توان هر یک را به تنهایی جانشین جمله ای شمرد.

گاهی پس از هر یک از اصوات جمله ای می آید، که با حرف ربط "تا" یا "که" به آن می پیوندند. این جمله درباره کلمه بیان عاطفه توضیحی در پر دارد:

- دریفا! که بگرفت راه نفس!

- دردا! که روزگار به دردم نمی رسد!

-حیف که او از این سمت کناره گیری کرد.

* وا أسفاه! تنحى عن هذا المنصب.

-افسوس که تا زنده بود قدرش را ندانستیم.

* وا حسرتاه! لم أعرف قدره طالما كان حياً.

-حریفاً که نمی دانستم چنین اتفاقی می افتد.

* وا حسرتاه! ما كنت أدري أنه يفتق مثل هذا الإتفاق.

واینک نمونه:

* فصاح الفتى... وا أسفاه على تفرطى في طاعتك يا سيدها وا أسفاه على تضييع عمرى في دار الدنيا ثم

استقبل القبلة و عاهد الله على توبة نصوح. (لطائف المعارف، ۳۷۰)

پس جوان فریاد برآورد... حیف که در اطاعت تو ای مولای من کوتاهی کردم و دریغ که در دنیا صرم

را تباه نمودم، سپس رو به قبله کرد و با خدا عهد کرد که توبه نصوح کند.

* وا أسفاه من حياة على غرور وموت على غفلة ومنتقلب إلى حسرة ووقوف يوم الحساب بلا حجة .

(الجزوي، ۱۹۸۵، ۱۸۵)

-دریغ از زندگی غرورآمیز و مرگ غفلت بار و دریغ از زمانی که رو به سوی حسرت می نهیم و روز

قیامت بدون هیچ برهانی (در برابر حق) می ایستیم.

توجه:

گاهی «که» در جملات نشان دهنده فوریت شروع عمل مندرج در فراکرد پایه است و حتی گاهی بعد از

واژه «که» قیود چگونگی (غفلتاً، ناگاه و...) نیز برای تأکید به کار می روند:

-برایم چای می ریخت که در باز شد.

-در این اندیشه بودم که ناگاه مادرم وارد اتاق شد.

-درس تمام نشده بود که ناظم وارد کلاس شد.

-حرفش داشت تمام می شد که دوستش رسید.

همچنین گاهی حرف ربط «که» همراه با قید زمان «هنوز» به کار می رود که جمله پیرو گاه مثبت و گاهی منفی است. مانند:

هنوز بچه بود که پدرش مرد.

هنوز وارد خانه نشده بودم که زنگ تلفن به صدا در آمد.

معادل‌های این انواع «که» را در مباحث دیگر مانند حروف ربط مرکب و فعل ماضی ملموس و قیود زمان ارائه داده ایم.

۴, ۱, ۲ «تا»

این حرف ربط که جزء حروف ربط ساده است برای معانی مختلفی چون غایت یا سبب یا به معنی «همین که» استفاده می شود:

الف- اگر برای بیان غایت باشد، معادل آن در عربی عبارتست از:

۱) «حتی» غایبه جزّه ای است که فعل بعد از آن بوسیله «أن» ناصبه مقدر منصوب می گردد و در واقع مجرور آن مصدر مؤولی است از فعل مضارع منصوب و آن «أن» ناصبه مقدر. (حسن، ع. ۱۹۶۶. ۴/۳۱۸) به عبارت دیگر در جملاتی به کار می رود که شروع فعل پیرو بلافاصله پس از اتمام فعل پایه است. به جای این نوع از «حتی» می توان «إلی» گذارد. مانند:

« یمتد الیّ لیل حتی یطلّع الفجرُ .

شب ادامه می یابد تا فجر بدمد.

«لقد استطاعت إسرائيل بعملها هذا ، الحصلی علی سيطرة فعلیة، علی شریط من الأرض جنوب لبنان یمتد حتی نهر اللیطانی.»

(أحداث لبنان. ۱۳)

اسرائیل با این کار خود توانست بر نواری از سرزمین جنوب لبنان که تا رودخانه لیثانی امتداد دارد ، عملاً چیره شود .

توجه :

«حتی» شرطی معنای غایت دارد که جمله ما قبل آن به طور تدریجی منقضی گردد و نه دفعتاً و یا سریعاً و به محض این که معنی بعد از «حتی» تحقق یافت معنی قبل از آن منقطع گردد. به همین دلیل است که گفتیم شروع فعل پیرو بلافاصله پس از اتمام فعل پایه است.

بنابراین اگر گفتیم: من درس می خوانم تا پدرم بیاید. از این نوع «حتی» استفاده می کنیم. زیرا به محض آمدن پدر، درس خواندن تمام می شود. پس در ترجمه آن به عربی می گویم:

– أنا أدرس حتى يَأْتِ أبي.

گاهی به جای این نوع «حتی» می توان «إلى» استفاده کرد. مانند:

* ظل على تلك الحال إلى أن ناهز العشرين.

همچنان بر همین منوال بود تا این که تقریباً بیست ساله شد.

* فلم يزل والياً عليها إلى أن توفي أبو بكر.

الامير. اسد الغابه. ۲/ ۲۳۷)

همچنان حکمران آنجا (همان) بود تا ابوبکر از دنیا رفت.

البته به شرط این که «إلى» متعلق به فعل خاصی در جمله نباشد. مانند:

فقد ألح السيد نصر الله أكثر من مرة منذ بدء القتال الحلي، إلى أن قواحد اللعبة قد تغيرت.

(أحداث لبنان. ۳۰)

از آغاز جنگ کنونی سید حسن نصر الله بیش از یک بار به این مطلب اشاره کرده که قاعده بازی عوض شده است.

در این جمله «إلى» متعلق به فعل «ألح» است و دیگر معنای «تا» ندارد.

۲) «ریشا» مانند:

– به تهران که رسیدم دو روز ماندم تا استراحتی کردم.

* عندما وصلت إلى طهران مكثت فيها يومين ريشا استرحاً.

نمونه:

* فسأل أن يمهلوه ريشا يتوضأ ويصلي.

– خواست که به او مهلت دهند تا وضو گرفته نیاز بخواند.

۱ – البته این دو حرفها هم تفاوتی دارند از جمله این که حتی به ضمیر متصل نمی شود برای اطلاع بیشتر به مقاله نگلی به کاربرد حتی در زبان عربی از احمد پاشا زاتوس مراجعه کنید.

(این

• اغسلوا قمیصی هذا وخیطوه وأعیرونی قمیصا ریثا یحیف قمیصی.

ابن الحدید. ۳۷/۱۲)

- این پیراهن مریشوید و بدوزید و تا پیراهنم بخشکد یک پیراهن به من عاریه بدهید.

یادآوری:

«رِیثَ ظَرْفِ زَمَانٍ اسْتِ» که منقول از مصدر (رِیثَ رِیثًا) و منظور از آن مقدار زمان است مانند: «انْتَظَرْتُ رِیثَ صَیٍّ». و «انْتَظَرْتُ رِیثَ أَجْبٍ» و بعد از آن فقط فعل می آید مسبوق به «ما یا آن» مصدریه یا مجرد از این دو و بدون حرف مصدری. مانند: «انْتَظَرْتُ رِیثًا لِحَرٍّ». و «انْتَظَرْتُ رِیثَ أَنْ صَکَّ». (غلابینی، م. ۵)

توجه:

«با توجه به یادآوری بالا می توان «رِیثًا» را در ترجمه جمله هایی مانند آنچه در زیر آمده، استفاده کرد:

به اندازه یک وضو گرفتن برای من صبر کن.

• انْتَظَرْتُ رِیثًا أَنْ وَضَا.

تا من درس می خواندم خواهرم ظرفها را شست.

• غَسَلَتْ أَخْتِي الْأَوَانِي رِیثًا (کنت) أَدْرَسَ.

حز آمریکا مانند ما جنگ عراق و کویت تمام شد.

• مَكَثَتْ فِي أَمْرِكَا رِیثًا انْتَهَتْ الْحَرْبُ بَيْنَ الْعِرَاقِ وَالْكُوَيْتِ. (وضعت الحرب أوزارها)

- (تا) مادامی که دارومی خورم حالم خوب است.

• أَحْوَالِي بِخَيْرٍ رِیثًا أَتَعَاطَى الدَّوَاءَ.

ب- اگر «تاء» برای بیان سبب و علت باشد معادل آن در عربی عبارتست از:

۱- «فَاءٌ» سیبی که قبل از آن جملات طلبی - به غیر از «نهی» باشد مانند:

- أَرُوسُ فَتَنْجَعُ.

- درس بخوان تا موفق شوی.

و یا مانند:

- أَلَا تَلْدَسُ فَتَنْجَعُ.

- چرا درس نمی خوانی تا موفق شوی.

لاگاهی فعل مضارع مجزوم که بعد از جملات طلبی آمده باشد در ترجمه آن به فارسی ، حرف ربط «تا» آورده می شود. در چنین جملاتی در واقع معنای شرط نهفته است. مانند :

- لا تلذُّ من الأسدَ تَسَلِّمَ.

- به شیر نزدیک نشو تا سالم بمانی.

یعنی : إن لا تلذُّ من الأسدَ تَسَلِّمَ.

در این گونه جملات حرف ربط «تا» فارسی در جمله عربی معادلی محسوس ندارد.

ج- اگر «تا» به معنی «همین که...» باشد می توان از معادلهایی که برای این حرف ربط مرکب ذکر خواهیم کرد استفاده نمود. مانند :

- تا وارد کلاس شدم، معلم درس را شروع کرد.

می توان به جای آن «همین که» گذارد و چنین گفت :

- همین که وارد کلاس شدم، معلم درس را شروع کرد.

معادل این حرف ربط مرکب را بزودی بیان خواهیم کرد.

د) گاهی «تا» به معنی «مادامی که» است ، در این صورت فعل پایه همراه فعل پیرو انجام می شود و تا پایان آن ادامه دارد. (مختمی، ب. ۳۲۴) مانند:

- تا وقتی که فرمان می دهید اطاعت می کنیم.

معادل این حرف ربط را نیز در حروف ربط مرکب خواهیم آورد.

توجه :

«تا» در زبان فارسی از جمله حروفی است که بر حسب عملی که برعهده دارد گاه حرف ربط و گاه قید و گاهی حرف اضافه به شمار می رود. (شریعت، م. ۱۳۶۷. ۳۱۲) لذا اگر «تا» معنای حرف اضافه داشت معادل آن در عربی حتی جزه است. مانند جملات زیر :

- تا شهر رفتیم.

- ذهبتُ حتى المدينة.

- کتاب را تا پایان خواندم.

- قرأت الکتاب حتی الخاتمه.

- تا طلوع فجر رانندگی کردم.

- سفتُ حتى مطلع الفجر.

☞ در فارسی یک نوع «حتی» وجود دارد که معادل آن در عربی «حتی» عاطفه است. مانند:

- قرأت الکتاب حتى فهاوصه.

- کتاب را خواندم حتی فهرستهایش را .

نمونه:

ملاحظ الباحثون أن من بين المدمنين على الكحول أظهر المدخنون منهم تراجعاً في قدرتهم على التفكير، حتى بعد احتساب أثر تعاطي الكحول أو المخدرات على ذلك. وتبين أيضاً وجود صلة بين التدخين وتراجع القدرات الذهنية لدى الرجال غير المدمنين على الكحول.

(الجزيرة نت، ۲۲/۱۰/۲۰۰۵)

پژوهشگران حتی بعد از در نظر گرفتن تاثیر مصرف الكل يا مواد مخدر بر قدرات اندیشیدن ، ملاحظه کرده اند که سیگارهایی که به الكل نیز معتادند ، توانایشان بر تفکر کمتر است.

❖ وقال موشيه دايان: إن على إسرائيل أن تظل في موقف المراقب حتى لو غزت القوات السورية بيروت واخترقت الخط الأحمر.

(حزب الله اللبناني في الميزان، ۴۱۸)

موشيه دايان گفت: اسرائیل باید همچنان در موضع بازرسی باقی باشد حتی اگر نیروهای سوریه با بیروت بجنگند و از خط قرمز عبور کنند.

۱- «حتی» در این جمله می تواند عاطفه هم باشد که در این صورت «الخاتمه» حلف به کتاب و منصوب می شود.

۳، ۱، ۴ «یا»

این حرف ربط فارسی برای تسویه و تحمیر به کار می رود که در این صورت بین دو یا چند امر که با هم مساوی باشند و قوایر اختیار یکی از آنها است، می آید. مثل: احمد یا حسین، یکی بیاید. و یا همراه با دو جمله که تأویل به «شرطی» شود، مانند: یا بتشین یا برو. یعنی اگر نمی نشینی برو. معادل این حرف ربط را - وقتی به تنهایی و بدون تکرار به کار رود - می توانید در بین مواردی که در زیر می آوریم، بیابید:

۱- «اَوْ» از حروف عطف عربی است و هم جملات و هم مفردات را به هم معطوف می کند. مانند:

• كَلْبَتْنَا يَوْمًا اَوْجِبَ يَوْمًا.

(کهف: ۱۹)

- یک روز یا قسمتی از روز ماندهیم.

در این جمله دو مفرد (در مقابل جمله) به هم معطوف شده است اما در جمله زیر به وسیله «او» دو جمله به هم عطف می شوند:

• بل هتاك ظلم اَقْبَحَ مِنْ هَذَا وَ اَشْنَعُ وَ هُوَ اَنْ تَتَى عَلٰى مَنْ لَا يَسْتَحِقُّ الثَّنَاءَ اَوْ تَغْلُوْا فِى حَمْدِ مَنْ لَا يَسْتَحِقُّ الْحَمْدَ اِلَّا بِمَقْدَارٍ.

(حسین، ط. ۱۶، ۱۹۸۱)

- بلکه ظلم زشت تر و قبیح تر از این، این است که کسی را که شایستگی حمد و ثنا ندارد بستایی یا در ستودن کسی غلو و زیاده روی کنی که تنها کمی استحقاق ستایش دارد.

این حرف ربط عربی معنایی چون شک، الهام، تحمیر، اباحه و تقسیم و چند معانی دیگر را افاده می کند که برای یادآوری آنها به کتاب موسوعه الحروف ص ۱۷۳ تا ۱۷۵ مراجعه نمایید.

- اُم متصله که یا مسبوق به همزه استفهام است و مستول عنه بعد از همزه و معادل مستول عنه پس از «اُم» واقع می شود. مانند:

• اَرَاكِبًا جَتَّ اُمَ مَاشِيًا؟

- پیاده آمدی یا سواره؟

• قَالُوا اَجْمَعْنَا بِاللَّحِقِ اُمَ لَتَّ مِنْ لَأَ حِينٍ.

(انبیاء: ۵۵)

(قوم به ابراهیم) گفتند: آیا برای ما سخن حقی داری یا ما را به بازی گرفته ای؟

﴿أَفَمَنْ يُكْفِرُوا الْتَرْتَابًا لَمْ يَمْنُوا بَرَبِّ الْيَوْمِ الْآخِرَةِ﴾

(فصلت: ۴۰)

-آیا کسی که در آتش افکنده می شود بهتر است یا کسی که روز قیامت از عذاب در امان است؟

و یا مسبوق به همزه تسویه است. مانند:

﴿سَوَّلَهُ عَلَيْهِمْ أَسْتَغْفِرْتَ لَهُمْ أَمْ لَمْ تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ، لَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَهُمْ﴾

(مناقرن: ۶)

-برای آنها فرقی نمی کند که برایشان طلب آموزش کنی یا نکنی، زیرا خداوند هرگز آنها را نمی آمرزد.

چنان که ملاحظه می کنید جمله اول مستحق جواب است اما جمله دوم دیگر نیاز به جواب ندارد.^۲

توجه:

بین «او» و «ام» هر دو از حروف عطف عربی هستند، تفاوت فاحشی است. زیرا اگر سؤال کردید: **آزید عندک او عمرو؟** نمی دانیم که حتماً یکی از این دو نزد مخاطب باشد، بلکه احتمال بین این دو نفر دور می زند، چون ممکن است کس دیگری غیر از این دو نزد مخاطب باشد. لذا در جواب می گوییم: لا (یعنی نه هیچکدام) و یا می گوییم نعم (یعنی بله یکی از این دو نزد من هستند) و ممکن است جواب دهیم: نعم زید. (یعنی بله زید بود من است) که جواب همراه با تعیین شخص می باشد.

اما اگر سؤال کردیم: **آزید عندک ام عمرو؟** دیگر جواب را با نعم یا لا نمی توان گفت بلکه باید تعیین شخص نمود. چون در این سؤال می دانیم یکی از این دو نزد مخاطب هست پس در جواب باید بگوییم مثلاً: **زید.** یعنی زید نزد من است.

۱- جمله بعد از ام متصله در این آیه در حکم مفرد است و تقدیر آیه چنین است: **لِيُؤْتِيَ الْأَرْبَابَ وَالْقَوْمَ بِحَيْثُ يَأْتِيهِمْ أَمْ لَمْ يَكُنْ؟** (الحلبي، ص. ۳۴۰۱)

۲- اگر مسبوق به همزه تسویه باشد می توان آن را معادلی برای حرف ربط چه... چه هم قرار داد. (رک بند ۴-۱-۸)

۳- تفاوت های دیگری بین این دو نوع «ام متصله» وجود دارد که برای شناخت آنها به موسوعه الحروف ص ۱۲۴ مراجعه نمایید.

۴- در این گونه جملات که «ام» به کار رفته است در واقع استهزام در معنای «اینها و ایتم» است و بهتر است اسم را مقدم کنیم:

مانند: **آزیداً لقیته ام عمرواً** اگر چه، تقدیم فعل هم جایز است. (سیبویه، ۱۹۸۳، ۱۷۰/۳)

٤, ١, ٤ «یا...یا» (یا این که...)

ممکن است حرف ربط «یا» تکرار گردد که به آن حرف ربط گسسته گویند. (شریعت، م. ۱۳۶۷. ۳۲۳) و در عربی با اسلوبهای زیر بیان می گردد:

۱- «أو» مسبق به امر باشد و در این صورت به معنای تخییر یا اباحه می باشد. مانند جمله زیر که «أو» در آن در معنی اباحه به کار رفته است.

• جالس العلماء أو الوهاد.

- یا با دانشمندان همنشین شو یا با پرهیزکاران.

و یا مانند جمله زیر که «أو» در معنای تخییر به کار رفته است.

• لينتُخَلُّ كلية الطب أو الهندسة لمواصلة دراسته بالجامعة.

- برای ادامه تحصیل در دانشگاه یا باید به دانشکده پزشکی برود یا به دانشکده مهندسی.

۲- «إما» تفصیلیه که معانی چون شک، ابهام، تخییر، اباحه و تفصیل را هم افاده می کند و در واقع شبیه «أو» می باشد؛ با این تفاوت که «إما» غالباً تکرار می شود ولی همچون «أو» به معنای «و» صطف و یا «بل» به کار نمی رود. مانند:

• قلنا يا ذالقرنين إما أن تكفبَ وإما أن تتخذَ فيهم حسناً.

(کهف: ۸۶)

- ما به ذوالقرنین دستور دادیم که درباره این قوم یا قهر و عذاب یا لطف و رحمت به جای آورد.
و یا مانند:

• و آخرون مُرَجَوْنَ لِأَمْرٍ إِمَّا يَكْبُؤُكُمْ وَإِمَّا يَنْتَوِبُ عَلَيْهِمْ.

(التوبة: ۱۰۶)

- برخی دیگر از گناهکاران کارشان بر مشیت خدا موقوف است یا به عدل آن را عذاب کند و یا به لطف.
• هذه تؤيد الحركة الوطنية إما عن إخلاص وإما رغبة في الكسب وإما خدمة للسياسة الفرنسية.
- این جنبش ملی را تأیید می کند یا از روی اخلاص و یا برای منفعت و یا برای خدمت به میاست
فرانسه.

در جمله اول «إما» به معنی تخییر و در جمله دوم و سوم به معنی ابهام به کار رفته است.

گاهی به جای «إما» دوم «أو» یا «إلا» که مرکب از «إن» و «لا» نافیه است به کار می رود. مانند:

۱- تخییر یعنی بین دو چیز یا بیشتر، یکی را انتخاب کنید ولی اباحه یعنی می توان از میان آنها یکی یا هر دو را انتخاب کرد.

• اعتادت السیلة نازک الملائکة إِمَّا أَنْ تَقْدَمَ لِكِتَابِهَا بِقَلَمِهَا... أَوْ تَكَلِّفَ أَحَدَ أَعْضَاءِ أَسْرَعِهَا لِيَقْدَمَ لَهَا...

(الملائکة، ن.. ۱۹۶۲. ۵)

... خانم نازک الملائکه عادت داشت که یا به قلم خودش مقدمه ای بر کتابهایش بنگارد و یا یکی از اعضای خانواده اش را مسئول این کار بنماید.

و یا مانند :

• إِمَّا أَنْ تَذْهَبَ وَإِلَّا فَاجْلِسْ.

... یا برو یا بنشین.

• فَاحْتَرِثْ نَفْسَكَ إِمَّا أَنْ تَصَاحِبَنِي... حَلُوءًا وَإِلَّا فَدَعْنِي مِنْكَ وَارْتَحِلْ.

(ابن الخطیب،

ل. ۱۳۱۹. ۳۱۳)

ختاری که یا با من به خوبی همراهی کنی و یا مرا رها کنی و بروی. (با من راه بیا و الا بگذار و برو)

و یا مانند :

• إِمَّا تَدْفَعْ مَا عَلَيْكَ وَإِلَّا تُسَجِّنْ.

... یا چیزی را که بر گردن داری بپرداز و یا به زندان برو.

• إِمَّا أَنْ تَخْرُجَ عَنِّي أَوْ أَخْرَجَ عَنكَ.

... یا تو از پیش من برو یا من از پیش تو بروم.

• إِرسال جبریل إليها: إِمَّا أَنْ يَكُونَ كَرَامَةً لَهَا أَوْ أَرْهَابًا لِعِيسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ.

(البدایة و النهایة. ۲/ ۷۱)

... نازل کردن جبریل بر حضرت مریم یا به خاطر کرامت اوست یا اثبات عیسی (ع).

• فَقَالَ اسْمَاةُ: يَا خَلِيفَةَ رَسُولِ اللَّهِ، إِمَّا أَنْ تَرْكَبَ وَإِمَّا أَنْ أَنْزَلَ.

(البدایة و النهایة. ۶/ ۳۳۶)

... پس اسماء گفت: ای جانشین رسول خدا یا شما سوار شوید و یا من پیاده می شوم.

۵، ۱، ۴ فنه

فنه حرف ربطی است که حکم قبلی را برای ما بعد خود نفی می کند. مانند :

... بزرگترین شهر ایران تهران است نه اصفهان.

معادل این حرف ربط فارسی در عربی:

۱- «لاهمطف است که پس از ثبوت حکم برای معطوف علیه آن را از معطوف نفی می کند. مانند :
- يفوز الشجاع لا الجبانُ.

بنابراین کلمه ای که بعد از «لاهی آید از نظر اعراب تابع معطوف علیه می باشد.

توجه :

اگر معطوف علیه مجرور به حرف جوی باشد، این حرف باید پس از «لا» قبل از معطوف هم ذکر شود.

مانند :

* فیه تدریس القصیلة العربیة علی أساس بناتها لا علی أساس موضوعها.

(الملاکة، ن... ۱۹۶۲. ۹)

و یا مانند :

* يتحدث هنا مؤرخو الآداب بـلتقريب لا بالتحقیق.

معطوف به «لامها مفرد است مثل مثالهای گذشته و یا جمله ای است که محلی از اعراب دارد. مانند :

- أخذُ يعلىُ لا يتكاسلُ.

جمله «یتکاسل» در محل رفع است زیرا معطوف علیه آن یعنی «یعلی» خبر است و محلاً مرفوع می باشد.

۲- «لیس» مانند:

* فالـمـعروف أن النساء كن يشهن بالظباء لیس أن تشبه الإبل والحیل بالنساء والظباء معاً.

(بسیح، ا. ح. ۱۹۹۴. ۵۷)

چنین معروف است که زنان به آهو تشبیه می شدند نه این که شتر و اسب به زن و آهو هر دو تشبیه

شوند.

* مستعدون للتعاون مع الوكالة الدولية وقفا للقرارات ومكانة ايران و لیس بها تملیه التهديدات و

الإملاءات الأميركية.

آماده اند که طبق قطعنامه ها و [به خاطر] جایگاه ایران با آژانس بین المللی همکاری کنند نه به خاطر

تهدیدها و دیکته های آمریکا.

در موسوعه الحروف / ص ۱۳۸۸ این نظر ذکر شده اما در النحوالوافی ج ۳ / ص ۶۱۹ یکی از شروط عاطف بودن «لا» این است که معطوف مفرد باشد در غیر این صورت دیگر عاطف نیست بلکه فقط حرف نفی است و جمله مابعد آن در اعراب، مستقل است.

۴, ۱, ۶ «نه...نه»

این اسلوب برای نفی و سلب اسناد از دو یا چند جمله به کار می رود و باید تکرار شود. این حرف ربط مکرر را در عربی به یکی از صورتهای زیر بیان می کنیم.

۱- «لا نفی که کلام ماقبل آن منفی باشد. مانند :

• لیس کل محافظة علی القدیم تقلیداً ولا یُضافةً الی القدیم تجدیداً.

(حسین، ط. ۱۹۸۱. ۱۶/۴۱۰)

- نهر کوشی در جهت حفظ اسالیب قدیمی، تقلید است، نهر اضافه کردنی به اسالیب قدیمی تجدید و نوآوری است.

که در این مورد چون «لا همراه او عطف آمده، دیگر عاطف نیست؛ بلکه برای تأکید نفی ذکر شده است.

۲- هرگاه کلام موجه (مثبت) باشد، اما آنچه پس از «لا» آورده می شود بتواند برای معطوف علیه، صفت یا خبر یا حال باشد. و «لا نیز تکرار گردد، معادل دیگری برای این حرف ربط گسسته است. مانند :

• عرفتُ العاطفَ لا نافعاً و لا متشعماً.

- فرد بیکار را چنان شناختم که نه سودمند است و نه سود برنده. (به نظر من فرد بیکار نه سود می برد نه سود می رساند).

که در این جمله «نافعاً می تواند برای معطوف علیه. (یعنی العاطف) حال باشد. و یا مانند :

• الغلامُ لاصبٍ و لاصبٌ.

- نوجوان کسی است که نه در سن کودکی باشد و نه در سن جوانی.

در این جمله «اصبٍ می تواند برای معطوف علیه (یعنی الغلام) خبر واقع شود.

۴, ۱, ۷ «اما، ولی، لیک»

این حرف ربط برای استدراک به کار می رود و اقتضا می کند مابعد آن از نظر معنا و حکم معنوی مخالف ماقبلش باشد. مانند :

- با منافق همنشین مشو ولی بانیکان همنشین شو.

معادل این حروف ربط فارسی در عربی عبارتست از :

۱- «لکن» که از حروف مشابه بالفعل است و بر سر جمله اسمیه در می آید و برای استدراک به کار می رود و حکمی به مابعد نسبت می دهد که مخالف حکم قبلی است. مانند:

* ما هذا الشی ساکناً لکنه متحرکاً.

۲- «لکن» این حرف در مواقعی به کار می رود که جمله قبل آن منفی بوده، مابعدش مفرد باشد نه جمله، که در این صورت «لکن» حرف استدراک و عطف است. مانند :

* لا تألئ سمکاً لکن لحماً.

ولی اگر ماقبل آن مثبت و موجب باشد، باید مابعد آن جمله باشد نه مفرد که در این صورت دیگر حرف عطف نیست بلکه تنها حرف استدراک و ابتداست. (حسن، ج. ۱۹۶۶، ۳/۶۱۶) مانند :

* تكثر الفواکه شتاء لکن یكثر العنب صیفاً.

۳- «ولکن» این حرف که مسبوق به واو عطف است باید مابعدش جمله باشد - یا فعلیه یا اسمیه - و دیگر حرف عطف نیست بلکه حرف استدراک و ابتداست. مانند :

* ما صافحتُ المسیءة ولکن صافحتُ المؤمنَ.

۸، ۱، ۴ چه...چه (خواه...خواه)

این حرف ربط گسسته برای تسویه و به طور مکرر به کار می رود و معادل آن در عربی عبارتست از :

۱- «أم» متصله که قبل از آن همزه تسویه آمده باشد. مانند :

* سواء علیهم ألقواهم أم لم یلقوهم لایؤمنون.

(یس: ۱۰)

- چه آنان را بیم دهی و چه ندهی، برایشان فرقی نمی کند، ایان نمی آورند.

۲- «إن» تفصیلی که کلمه بعد از آن در واقع بدل است برای اسم شرطی که متضمن معنی حرف شرط «إن»

است. لذا پس از اسماء شرط ذکر می شود که گاهی اسم شرط (متبوع) اسمی است برای عاقل، گاه برای

غیرعاقل، گاه برای زمان و گاه برای مکان. به این جملات دقت نمایید.

۱- گاهی آوردن کلمه سواء بدون همزه نیز چنین معنایی را افاده می کند. مانند : - سواء کان یجدهدا فی الشعر أو یجدهدا فی النثر.

۲- این نوع «إن» مطلقاً حمل نمی کند و تنها معنای تفصیل دارد.

﴿مَنْ يَجْلِسْ لِيَوْمٍ مِنْ يَوْمِي وَإِنْ عَلُوْا أَجَامِلُهُۥ﴾^۱

- هر کس - چه دوست و چه دشمن - با من به خوبی رفتار کند من نیز با او به خوبی رفتار خواهم کرد.
و یا مانند :

﴿لَا تَقْرَأْ إِنْ جِيْدًا وَإِنْ رَدِيْتًا تَتَأْتِرُ بِهِ نَفْسُكَ﴾^۲

- هر چه بخوانی - چه خوب و چه بد - روح و روانت را تحت تأثیر قرار می دهد.
و یا مانند :

﴿مَتَى تُرْزِنِي إِنْ غُلَا وَإِنْ بَعَدَ ظَهْرُ أَسَدٍ بِلِقَائِكَ﴾^۱

- هر گاه به دیدنم بیایی - چه فردا و چه پس فردا - از دیدنت خوشبخت می شوم.
۳- هر گاه خبر کان مقدم شده و با حرف عطف «و» به معادل خود معطوف شود افتاده حرف ربط
بچه...چه» می کند. مانند :

﴿و هَذَا وَهَمْ فَاحِشٌ لِإِنَّ حَرْفَ الْجَمْعِ - زَائِدَةٌ كَانَتْ أَوْ غَيْرَ زَائِدَةٍ - لَا تَدْخُلُ إِلَّا عَلَى الْإِسْمِ﴾

(لانصاری، ۱۹۷۹، ۱، ۴۵)

- این اشتباهی واضح است؛ زیرا حرف جر - چه زائد باشد و چه غیر زائد - جز بر اسم داخل نمی شود.

۴,۲ حروف ربط مرکب

حروف ربط مرکب فارسی، مجموعه ای از دو یا چند کلمه است که کلاً علاوه بر این که کار حروف ربط ساده را انجام می دهد، نقش قیدی هم در جمله ایفا می کند. به عنوان مثال در جمله: همین که وارد کلاس شدم، معلم درس را شروع کرد. «همین که» علاوه بر این که جمله «معلم درس را شروع کرد» را به جمله «وارد کلاس شدم» پیوند داده، قید زمان هم هست. زیرا می توان به جای آن «در همان لحظه» گذارد و چنین گفت: وارد کلاس شدم در همان لحظه معلم درس را شروع کرد.

۱- بدل در این جملات همراه «ن» می آید تا با متبوع خود که متضمن معنای حرف «ن» است مطابقت داشته باشد.

۲- در این جمله چون «من» اسم شرطی است که مبتدا واقع شده لذا صلیق و عدو هم باید مرفوع باشد چون بدل «من» است.

۳- «جیداً» و «ردیئاً» بدل است برای «ما» که مفعول و محلاً منصوب است.

۴- «غلاً» و «بعده» بدل است برای «متی» که محلاً منصوب است.

بنابراین معادل برخی از این حروف ربط را در بخش قیود آورده ایم و از تکرار آن خودداری می‌نماییم و برخی دیگر نیز در کتب اصطلاحات موجود است. بنابراین از ذکر آنها نیز منصرف می‌شویم تا تکرار مکررات نباشد.

۱، ۲، ۴ «به محض این که...» (هنوز نه... که، همین که)

این حروف ربط فارسی مرکب در مواردی به کار می‌رود که دو کار با فاصله ای کم پشت سر هم انجام شود. به عبارت دیگر برای فوریت در تابع دو فعل بیان می‌شوند. مانند:

- به محض این که وارد منزل شدم تلفن زنگ زد.

مشخص است که وارد شدن و زنگ زدن تلفن با فاصله ای ناچیز انجام گرفته است.

معادل این حروف ربط مرکب فارسی در عربی عبارتست از:

۱- اسلوب «لم یکن... حتی + فعل ماضی» و «لایکاد... حتی + فعل مضارع منصوب»

مانند:

* قلم یکن العرب یستمعون لهذا الغناء حتی شفقوا به و أقبلوا علیه إقبالاً شديداً.

(حسین، ط، ۱۹۸۱، ۱۶/۴۱۷)

- عربها به محض این کلین صدا و آهنگ را شنیدند، آن را دوست داشته، از آن بسیار استقبال کردند.

می‌توان به جای «لم یکن» از «ماکاد» استفاده نمود. مانند:

* ماکاد هذا الديوان يظهر حتى قامت له ضجة شديدة في صحف العراق.

(۹، ۱۹۶۲)

- هنوز این دیوان انتشار نیافته بود کمر و صدای شدیدی در روزنامه های عراق برایش به پا شد.

همان طور که گفته شد برای مستقبل از «یکاد» استفاده می‌شود. مانند:

* لایکاد یبلغ باین حتی یصرف عن الرسالة صرفاً عتيفاً.

(حسین، ط، ۱۹۸۶، ۱/۶۳۶)

- به محض این که به پاریس وارد می‌شود، به اجبار از کار رساله دست می‌کشد.

توجه:

چون خبر افعال مقاربه فعل مضارع است، لذا در هر دو اسلوب، خبر «کادباید مضارع باشد، اگر چه اسلوب، بر ماضی دلالت می کند.

۲- «ما إن... حتی» اسلوب دیگری است که می تواند معادل این حرف ربط مرکب قرار گیرد. مانند:

* ما إن استيقظت حتى قويت واستعادت مكانتها الحضارية والفكرية. (الملايكة، ن. ۱۹۶۲. ۹)

- ملت عرب به محض بیدار شدن از (خفت) قوی گشت و ارزش و جایگاه تمدنی و فکری خویش را بازیافت.

۳- «ما + فعل ماضی + حتی» نیز می تواند معنای این حرف ربط مرکب را افاده کند. مانند:

* فما أنطق مابحة حتى أسكته.

(عج البلاغه. خطبه ۴۴)

- هنوز ثنا گو به مدح برنخاسته بود که او را خاموش کرد. (نگداشت ثنا گو مدحش کند؛ [با رفتار

اشتباهش] او را خاموش کرد.)

در این اسلوب می توان بجای «مانفیه از «لم + فعل مضارع» استفاده کرد. مانند:

* لم تمر مائة عام أخرى حتى بدأ عهد جديد.

(الملايكة، ن. ۱۹۶۲. ۹)

- هنوز صدسال دیگری نگلشته بود که عصر جدیدی شروع شد.

۴ گاهی إذا فجایه می تواند معادل چنین حرف ربطی باشد. مانند:

* فالتفت فاذا هي قائمة تسمى.

(حسین، ط. ۱۹۸۶. ۱/۹۳)

- به محض آن که روی گردانیدم، مادرم را دیدم که به پا خاسته و پیش می آید. (خلیو جم، ح. ۱۳۶۳.

(۷۰)

* وإن أهل الدنيا كركب بيننا هم حلوا إذ صاح بهم سائقهم فارتحلوا. (عج البلاغه. حکمت ۴۱۵)

- مردم دنیا مانند کاروانی هستند که هنوز بار نینداخته کاروانسالار بانگ کوچ می زند تا بروند.

۵- «إلا و... هرگاه مسیوق به نفی باشد، در برخی موارد معادل این حرف ربط مرکب است. مانند:

* فلا تضغط الزر إلا والجارسون حصر* أمامك.

- هنوز دکمه برقی را فشار نداده ای که گارسون نزد تو حاضر به خدمت است.

* فلم يتبه رسول الله (ص) إلا وهو قائم والسيف صلتا في يده.

- همین که پیامبر (ص) متوجه شد [دید] او شمشیر به دست ایستاده است.

❖ لم يستفق إلا وهو في المستشفى.

همین که به هوش آمد [دید] در بیمارستان است.

توجه :

چون این حرف ربط مرکب (به محض این که...) در معنا شبیه به حروف ربط دیگری - چه پیوسته و چه گسسته - می باشد، لذا در ترجمه می توان به جای آن، حروف ربط هم معنا با آن به کار برد. به ترجمه اخیر که در زیر با حروف ربط متعدد آورده شده توجه نمایید :

- همین که دکمه برقی را فشار دهم، گارسون نزد تو حاضر به خدمت است.

- به محض این که دکمه برقی را فشار دهم، گارسون نزد تو حاضر به خدمت است.

- تا دکمه برقی را فشار دهم دکمه برقی را فشار دهم، گارسون نزد تو حاضر به خدمت است.

- به مجرد این که دکمه برقی را فشار دهم، گارسون نزد تو حاضر به خدمت است.

٤, ٢, ٢ «تا این که»

معادل این حرف ربط مرکب فارسی - که گاهی هم می توان به جای آن حرف ربط ساده «تا» گذارد - در

عربی عبارتست از :

١- «حتى» ابتدائیه که پس از آن یا جمله اسمیه و یا فعل ماضی یا فعل مضارع مرفوع بیاید. مانند :

❖ قد عظم هذا الصراع حتى عظم خطره منذ وضعت الحرب العالمية الأولى أوزارها.

(حسین، ط. ۱۹۸۱. ۱۶/۶۲)

١- فعل مضارع زمانی بعد از حتى «مرفوع می شود که اولاً معنای حال حقیقی یا مؤول به حال داشته باشد. حال حقیقی مانند : أصغى الآن للخطيب حتى أسمعُ وأفهمَ كلامه (الآن به سخنران گوش میدهم تا این که بشنوم و صحبتهايش را بفهمم). مؤول به حال مانند : يفيم الفراعنة المصريون القدماء مسلات ضخمة حتى يكتبون على جدرانها تاريخهم و ماثرهم. که «يكتبون» از ماضی به حال تأویل گردیده و به معنای حتی کتبوا است و یا مانند : يشقّ البرد في الشهر القادم حتى ترجفُ منه اعضاءي. که «ترجف» معنای حال ندارد بلکه از مستقبل به حال تأویل می گردد و ثانیاً باید ماقبل «حتى» سببی برای ما بعد آن باشد. برای اطلاع بیشتر به النحو الوالی ج ٤ ص ٣١٨ تا ٣٢٨ مراجعه نمایید.

- این کشمکش رو به فزونی نهاد تا این که (خطرش از زمانی که جنگ جهانی اول پایان یافت بزرگ گردید.

و یا مانند :

﴿ الْحَلَلَ الْحَلْرَ فَوَاللَّهِ لَقَلَّمْتَنَّهُ حَتَّى كَأَنَّهُ قَدْ خَفَرَ .

(نهی البلاغه. حکمت ۲۹)

- (از گناه و نافرمانی خدا) دوری کنید، دوری کنید. بخدا سوگند (گناهان را چنان) پنهان کرده تا این که گویی آمرزیده و بخشیده است.

﴿ ففقامت فلم تقدر على النهوض، حتى وضعت يدها على الأرض، ثم ارتفعت. (اخبار الدولة العباسية. ۴۲)

-خواست بایستد ولی نتوانست تا این که دستش را بر زمین گذارد و بلند شد.

به این شعر که از رؤبه بن حجاج است توجه نمایید :

نی بتر لاحور سری و لاشعر
یا فکه حتی رأی الصبح هجر

در چاه هلاکت و نابودی شب روی کرد و به دروغ خود پی نبرد تا این که دید صبح سر بر آورد و طلوع نمود.^۱

۲- «اواکه حرف ناصب است و فعل مضارع پس از خود را بنا بر «آن» ناصب مقلری که حذف آن واجب است، نصب می دهد مانند :

﴿ لَأَسْتَهْلِكَنَّ لِفَهَبٍ أَوْ أَدْرِكَا الْمُنَى...

- سختیها را بر خود آسان خواهم کرد تا این که به آنچه آرزو دارم برسم.

این حرف، زمانی در معنای «تا این که» به کار می رود که فعلی که قبل از آن آمده کم و به تدریج به وقوع پیوندد نه دفعتاً و سریع. (ابن حقيل. ۱۳۶۶. ۲/۳۴۶) چنان که در این مثال ملاحظه می کنید آسان کردن سختیها کاری است که به تدریج به وقوع می پیوندد، لذا «او» در معنی «حتی» (تا این که) می باشد.

۳، ۲، ۴ «برای این که»

این حرف ربط مرکب فارسی که معنای تعلیل دارد اگر بتوان به جای آن «زیرا» گذاشت، معادلش را در عربی در بین موارد ذیل می یابیم :

المَلَأَ و اسم خبرش. مانند :

﴿ لَمْ يَجْعَلْ فِي الصَّفِّ لِأَنِّي كُتُّ مَرِيضاً.﴾

- در کلاس حاضر نشدم زیرا (چون، برای اینکه) مریض بودم.

۲- «إذ» حرف تعلیل است و اگر آن را اسم بدانیم مضاف واقع می شود. مانند :

﴿ لَنْ يَنْفَعَكُمْ الْيَوْمَ إِذْ ظَلَمْتُمْ.﴾

(زخرف: ۲۸)

- هرگز در آن روز (پشیمانی) به حال شما سودی ندارد، زیرا در دنیا ظلم کردید.

لَمَّا اگر بتوان به جای آن «زیرا» گذاشت و تنها به همین لفظ «برای این که» به کار می رود، معادلش در

عربی عبارتست از :

۱- «حَتَّى» مخفیانه جاره ای که مجرورش مصدر مؤول از «أَنْ» ناصب مقدر و فعل مضارع منصوب است و

در واقع فعل مضارع منصوب بعد از حَتَّى واقع می شود و گمان می رود که حَتَّى ناصب است. مانند :

﴿ تَقْرَأُ الصُّحُفَ حَتَّى تَعْرِفَ الشُّؤْنَ الدَّاخِلِيَّةَ وَ الْخَارِجِيَّةَ.﴾

- روزنامه می خوانیم برای این که از امور داخلی و خارجی با خبر شویم.

توجه :

شرط این که این نوع «حَتَّى» را در ترجمه، معادل «برای این که» قرار دهیم این است که ماقبل آن، سببی

برای مابعدش باشد و گرنه دیگر به این معنا نیست بلکه به معنای «تا» و «تا این که» می باشد. مانند : یَمْتَدُّ اللَّيْلُ

حَتَّى يَطْلُعَ الْفَجْرُ، یعنی شب ادامه می یابد تا فجر بدمد.

پس هر جا بعد از حَتَّى فعل مضارع منصوب دیدیم نباید تصور کنیم که حَتَّى تعلیلیه است و آن را «برای

این که» ترجمه کنیم بلکه ممکن است به معنی «تا» و «تا این که» باشد که در این صورت فعل ماقبل «حَتَّى» به

تدریج می گذرد و وقتی فعلی مابعد آن به وقوع پیوست، آن فعل قبلی قطع می گردد به این آیه توجه نمایید :

﴿ قَالُوا لَنْ نَبْرِحَ عَلَيْهِ عَاكِفِينَ حَتَّى يَرْجِعَ إِلَيْنَا مُوسَى.﴾

(طه: ۹۱)

۱- گاهی فعل بعد از «حَتَّى» در حقیقت زمانش گذشته است اما نسبت به زمان فعلی که قبل از «حَتَّى» می باشد، مستقبل است در

این صورت جایز است رفع هم بدهیم. مانند : بَنَى الْمُعْزَلِدِينَ اللهُ الْقَاهِلِيَّةَ الْقَاهِرَةَ حَتَّى تَكُونَ مَقْرَأً لِحُكْمِهِ. (حسن، ع. ۱۹۶۶.

۳۲۵/۴ و الانصاری، ۱. ۱۹۷۹. ۱۷۰)

۲- این همان مطلبی است که در بحث حروف ربط «تا» گذشت. (ر.ک. ۴-۱-۲).

– گفتند ما همچنان به پرستش او بقیتم تا این که موسی برگردد.

یعنی با برگشتن موسی ما دست از پرستش او برمی داریم.

لام تعلیل که فعل مضارع پس از خود را به «آن» ناصبه – که اظهار و اضمحار آن جایز است^۱ – نصب می

دهد. مانند:

﴿ أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لَتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ بِهِ ﴾

(نحل: ۴۴)

– بر تو قرآن را نازل کردیم برای این که (تا) بر امت آنچه فرستاده شده بیان کنی.

توجه:

اگر لام بر سر مضارعی درآید که قبل از آن فعل «ماکان» یا «لم یکن» آمده باشد اگر چه مضارع را

نصب داده ولی دیگر معنای برای این که^۲ ندارد بلکه تأکید در نفی می کند و به آن لام حجود گویند.^۳

لکی، لکی که بر سر مضارع درآمده آن را نصب می دهند. مانند:

﴿ حَتَّىٰ كُنِيَ (لَکِی) أُوْرَکَ ﴾

– آمدم برای این که تو را ببینم. (برای این که تو را ببینم آمدم)

مفعول لأجله نیز گاهی در ترجمه به معنای برای این که^۴ می باشد. مانند:

﴿ فَمَشَىٰ أَهْلَ الْخَيْرِ وَأَشَارُوا عَلَيْهِ بِإِطْلَاقِ ذَلِكَ الْعَبْدِ تَسْكِينًا لِلْفِتْنَةِ. (المسقلانی، ش. ۱۹۸۶. ۷/ ۱۵۰)

خیر خواهان نزد او رفتند و پیشنهاد کردند برای این که [آتش] فتنه بخوابد آن برده آزاد کند.

۴, ۲, ۴ «اگر چه»

معادل این حرف ربط فارسی که گاهی به جای آن در متون فارسی، لفظ عربی «ولو» به کار رفته است،

صارتست از:

۱- «لولاقلیل» که حرف است و عمل هم نمی کند و به جواب هم نیازی ندارد.^۵ مانند:

۱- مگر وقتی که فعل یا لامتهنی شده باشد واجب است اظهار کنیم مانند: لَوْلَا يَكُونُ لِلنَّاسِ عَلَيْكُمْ حِجَّةٌ. (الاتصاری، ۱۹۷۹. ۲۳۷).

۲- ر. ک. بند ۲-۴-۲-۱۱-۱-۲-۳-۵

۳- بعد از «لو» اسم یا منصوب می شود یا مجرور به «باء» که در هر دو صورت خبر است برای کان محذوف.

۴- بعد از «لو» اسم یا منصوب می شود یا مجرور به «باء» که در هر دو صورت خبر است برای کان محذوف.

❖ فلا تخفون من المعروف شيئاً ولو أن تلقى أخاك بوجه طليق، ولو بشق تمرة، ولو بالكلمة الطيبة.

(موسوعة خطب المنبر، ۴۱۸۳)

- هیچ کاری را کوچک مشنا و لو یک نگاه خوشروییانه به برادر و دوستت باشد یا دوپاره کردن یک خرمالو برای او] و یا یک سخن خوشایند [به او].

و یا مانند :

❖ وإِنَّمَا أَرِيدُ أَنْسَى صِدَاقَتَهُ وَأَهْلَهُ - ولو لحظة قصيرة - مابینی و بینة من مودة.

(حسین، ط. ۱۹۸۱، ۱۶/۲۲)

- بلکه می خواهم آن دوستی و مودتی که بین ما هست - اگر چه برای یک لحظه کوتاه - فراموش نیایم.

❖ قال النبي صلى الله عليه وآله وسلم: "تسحروا ولو بجرعة من ماء".

- پیامبر (ص) فرمود: سحری بخورید و لو جرعه آبی.

۲- «لَوْ وَصَلِيهْ يَا زَائِدَهْ» که باز هم نیاز به جواب ندارد. مانند :

❖ الدنیه و لو کثر ماله بخیل.

- آدم پست بخیل است اگر چه مال زیادی هم داشته باشد.

۳- «إِن وَصَلِيهْ يَا زَائِدَهْ» که باز هم نیاز به جواب ندارد و می توان به جای «لَوْ وَصَلِيهْ» هم آن را به کار برد.

مانند :

❖ الدنیه و إن کثر ماله بخیل.

و یا مانند :

❖ و تعطینا صورۃ جملة لنشأة الیان العربی و إن لم تسمع لنا بتأریخ هذه النشأة.

(حسین، ط. ۱۹۸۱، ۱۶/۲۰۲)

- (این متون)، توضیح مختصری از پیدایش علم بیان در عربی به ما می دهد، اگر چه تاریخ ظهور آن را

برایمان مشخص نکرده است.

۱- صاحب النحو الوالی «واو» قبل از «إن» را حالیه گرفته اما به شرط این که آن «إن» زائده باشد لذا معنای جمله چنین می شود: الدنیه بخیل و الحال انه کثیر ماله. اما گفته شده که این «إن» شرطیه است که در این صورت «واو» برای عطف است به جمله مقدر یعنی: ان لم یکن ماله و ان کثر ماله لهو بخیل. (۱۹۶۶، ۴/۴۰۷)

۴, ۲, ۵ «آنقدر که...»

این حرف ربط فارسی که در جمله های پیرو مقداری به کار می رود، بیشتر به دو معنی است. یا مقایسه بین دو امر می کند و یا دال بر استطاعت است:

الف - در معنای اول که هدف اصلی از ذکر جمله واره پیرو منحصرآ اجرای عمل مقایسه است و این مقایسه وظیفه اساسی و عمده جمله واره پیرو می باشد، معادل آن در عربی عبارتست از: «کما + فعل» که «ما» در این اسلوب مصنویه حرفیه است. به این مثالها توجه نمایید:

* لم أكن أخاف عليه شيئاً كما كنت أخاف أن يتوَّطَّط في ترجمة النصوص العربية.

(حسین، ط. ۱۹۸۱. ۱۶/ ۶۰)

- آنقدر که نگران بودم که در فرق ترجمه متون عربی شوه نگران چیز دیگری برای او نبودم.

* لم أهرق بـشأن قط من شؤون ثقافتنا المصرية خاصة و العربية عامة كما ضقتُ بهذه الآفاق المحدودة.

- آنقدر که از این تنگ نظریها ناراحت شدم، از فرهنگ مصریان به طور خاص، و فرهنگ عرب به طور عام هرگز دلتنگ نشدم.

ب - در معنای دوم که برای بیان مقدار و اندازه عمل مندرج در جمله پایه به کار می رود، معادل آن در عربی «ما» موصوله و صبیغه های فعل «استطاع» - برحسب معنا - است. مانند:

- آنقدر که در توانش بود کار می کرد.

* عمل ما استطاع.

* اجتهتُ ما استطعتُ ألا أظلم الصديق لصداقته.

(حسین، ط. ۱۹۸۱. ۱۶/ ۲۲)

- آنقدر که (هرچه) می توانستم کوشیدم که به دوستم، بخاطر صداقتش ظلم نکنم.

* إن الله يحب العطاس ويكره الثناوب فإذا ثنَّاب أحدكم فليُرِّده ما استطاع.

(البقره، م. ۱۳۱/ ۲)

خداوند عطسه را پسندیده و سسکه را ناپسند می داند؛ پس اگر کسی سسکه کرد باید در حد توان از

آن کار منع گردد.

۴، ۲، ۶ مگر این که

معادل این حرف ربط در عربی عبارتست از:

۱- «إلا و» مانند:

«أقبلوا ذوي الأرواء عثر بهم فما يهتر منهم حائر إلا ویده بيد الله يرفعه» (عج البلاغه، حکمت ۱۹)

- از خطا و لغزشهای جوانمرط بگذرید که از آنان کسی نمی لغزد، مگر آن که دست لطف خدا به دست اوست و او را بلند می نماید.

توجه:

همان طور که در مقدمه گفته شد، این اسلوبها برای آشنایی با مفاهیم و معانی است و گرنه می توان بنا بر سلیقه، آن گونه که معنای جمله را کامل برساند، به هر شکل که بخواهیم ترجمه کنیم. برای مثال به ترجمه این جمله که توسط آقای حسین خلیو انجام گرفته توجه نمایید:

«ثم يذكر آتة لا يخرج ليله الى موقفه من السياج إلا وفي نفسه حسرة لا ذعة»

(حسین، ط. ۱۹۸۶. ۱/۱۰)

- به یاد دارد که هیچ شیئی بی دغدغه و بدون ناراحتی به کنار پرچین نمی رفت. (خلیو جم، ح. ۱۳۶۳. ۲۲)

لا حتى غایبه جزه ای که مجرورش فعل مضارع منصوب به «أن» ناصب مقرر باشد. مانند:

«لا يصلح الولي للحكم حتى يلتزم العدل ويحس عليه»

- والی صلاحیت حکومت ندارد مگر این که پایبند عدالت بوده، [نسبت به اعمال آن در جامعه] بسیار نمایان داشته باشد.

«لا يزال العالم جاهلا بما علم حتى يعمل به فإذا عمل به كان عالما» (ابن عساکر، ۷۲/۴۸)

عالم همچنان در جهل است مگر این که به علم خود عمل کند؛ هر وقت به آن عمل کرد عالم است. (عالم مادامی که به علمش عمل نکند جهل است؛ مگر اینکه به آن عمل کند.)

۱- در النحو الوافی ج ۴/ ص ۳۱۶ و مغنی ص ۱۶۹ به این معنا برای «حتى» اشاره شده به شرط این که نه بر غایت دلالت کند و نه بر تعلیل.

فحسر ابن عباس عن ساعدیه، مغضبا، ثم افتحت لنا بابك حتى قرعناه، ولا منحتنا خیرك حتى سألناه. ابن عباس آستینهایش را بالا زد و با عصبانیت گفت: تو درت را به روی ما نگشودی مگر بعد از این که در زدیم و خیرت را به ما نرسانیدی مگر بعد از این که از تو درخواست کردیم.

۳- «أو» که فعل مضارع بعد از خود را به خاطر «آن خاصه» که وجوباً در تقدیر است نصب می دهد. و به معنی «مگر این که» باشد به شرط این که معنای ماقبل آن یکباره منقضی شود نه کم کم. (ابن عقیل. ۳۴۶/۲) مانند:

● لا تُقَاتِلْهُ أَوْ يُسْلِمَ.

- او را خواهم کشت مگر این که اسلام می آورد.

در این جمله «کشتن» محمولی است که یکباره صورت می گیرد نه به تدریج، پس «أو» در معنای «إلا» است.

۴, ۲, ۷ «این قدر... که»

این حرف ربط فارسی که جزء حروف ربط گسسته می باشد برای بیان ضایعی است که اتفاق نیفتاده، به علت وجود مانعی که به نظر گوینده کمی عجیب است.

معادل این حرف ربط در عربی:

۱- «حتى» جزوه ای است که مضارع پس از آن منصوب است. مانند:

● الطفل ثقيل حتى لا تحمله أمه. (حتى إن أمه لا تستطيع حمله.)

- بچه اینقدر سنگین است که مادرش او را بغل نمی کند.

۲- «بحيث» مانند:

● أبوه كبير السن بحيث لا يقدر (لا يستطيع) أن يمشي.

● الطفل ثقيل بحيث لا يستطيع أمه أن تحمله.

۴, ۲, ۸ «آن گونه که...» (همان طور که)

آنچه در عربی با این حرف ربط مرکب فارسی مقابله می کند، عبارتست از:

۱- «كما» مانند:

● لئن تكون حياة المسلمين مثل اليوم كما كانت من قبل غامضة مضطربة.

(حسین، ط. ۱۹۸۱. ۱۶/۲۴)

- زندگی مسلمانان از امروز چون گذشته پیچیده و درهم ریخته نیست.

۲- «علی نحو» مانند :

«أخذوا يعيشون على نحو ما كانت تلك الأمم تعيش.» (حسین، ط.

۱۹۸۱. ۱۶/۴۱۱)

- و آنان، از آن به بعد آن گونه که آن ملتها می زیستند، زندگی کردند.

۳- «مثلاً» مانند :

«تتعرض الفنون على اختلافها الى حركات تطورية عنيفة مثلما تخضع الأمم و سائر الأجناس إلى تطورات تقدّمية حاسمة.»

(الملايكة، ن. ۱۹۶۲. ۶)

- فنون مختلف علیهم همه اختلافی که دارند، دستخوش تحولات و دگرگونیهای ناگواری می شوند همان

طور که ملتها و ملیتها به تحولات ترقی خواهانه و مؤثرترین در می دهند.

۴- «حیث» مانند :

«لم يستطع معها الشعر العربي... أن يبقى حيث أراد له الخليل بن أحمد.»

(السياب، ب. ۱۹۸۹. مقدمه)

- با این وجود شعر عربی آن گونه که خلیل بن احمد می خواست نتوانست باقی بیاند.

۹، ۲، ۴ «آنچنان... که»

این حرف ربط گسسته فارسی که در جملات پیرو نتیجه به کار می رود، در عربی با موارد زیر مقابله می کند:

۱- آوردن مفعول مطلق و پس از آن «حتى» ابتداییه. مانند :

«تصكَّ أسنانه اصطكاكاً، حتى روع رفيقه الصبي.»

(حسین، ط. ۱۹۸۶. ۱۰۲/۱)

- دندانهایش آنچنان به شدت به هم می خورد که رفیقش به وحشت افتاد.

توجه:

البته گاهی مفعول مطلق محذوف است و تنها «حتی» ابتدائیه معنای آن حرف ربط را افاده می کند.

مانند:

* لقد درات بی الأرض حتی کتُ أسقط.

(حسین، ط. ۱۹۸۶. ۱/۱۰۲)

- زمین آنچنان چرخید که نزدیک بود بیفتم.

چنان که در حرف ربط تا این که ملاحظه نمودید، «حتی» ابتدائیه معادل این حرف ربط مرکب

هم می باشد لذا هرگاه «حتی» ابتدائیه در جمله به کار رفته بود می توان بنابر تشخیص، آن را به یکی از حروف

ربط آنچنان... که، تا این که، تا حدی که، و ت «ترجمه نمود.

به این جمله توجه نمایید:

* قد قلبتُ هذا الأمرَ بطنه و ظهره حتی منعی النوم.

(نهج البلاغه. خطبه ۵۴)

- (اینقدر) این امر را زیر و رو کردم تا حدی که مرا از خواب بازداشت.

۲- مفعول مطلق تأکیدی به همراه یک جمله وصفیه ای بعد از آن. مانند:

* ضربته ضرباً یتم منه.

- او را آنچنان زد که (از شدت ضربات) خوابش نبرد.

۱۰، ۲، ۴ «بلکه»

معادل این حروف ربط مرکب که در جملات اضرائیه به کار می رود، در عربی عبارتست از:

۱- «بل» که یا بین دو جمله آمده و در این صورت یا جمله ما قبلش باطل می گردد و یا برای انتقال از فرضی

به فرض دیگر است. مانند:

* أم یقولون به حنّة بل جاء هم بالحقّ .

(مؤمنون: ۷۰)

- یا آن که می گویند این رسول را جنونی عارض شده، (چنین نیست) بلکه [با کمال عقل] دین حق را آورده

است.

و یا بین دو اسم مفرد (در مقابل جمله) می آید و حکم جمله قبل از «بل» را که یا ایجابی (مثبت) است یا امر برای ما بطور «بل» اثبات می کند. مانند :

- نجح زيدٌ بل عمروٌ.

- زيد موفق شده (نه چنین نیست) بلکه عمرو موفق شده است.

«وهكذا تتجمع ملايين بل مليارات المجالات الكهرومغناطيسية من خلية واحدة.

(القدس، ج. ۴۱)

بدین ترتیب میلیونها نه، بلکه میلیاردها میدان الکترو مغناطیسی از یک تک سلول درست می شود.

* من قدر على القيام وحجز عن الركوع أو السجود لم يسقط عنه القيام، بل يصلي قائماً فيوميء بالركوع، ثم

يجلس ويوميء بالسجود.

(أبشر أيها المريض، ۱۰)

کسی که قادر به ایستادن باشد و نتواند رکوع و سجود کند، قیام از او ساقط نیست؛ بلکه ایستاده نماز را می خواند و با اشاره رکوع کرده، پس از نشستن با اشاره سجده می کند.

و یا قبل از آن نفی یا نهی است که در این صورت، ضد حکم قبل از «بل» را برای ما بعد آن تقریر می کند.

مانند :

- لا تكليء زيداً بل عمرواً.

- زيد را مجازات نکن بلکه عمرو را مجازات کن.

۲- «لها» گاهی در اثناء کلام به معنای بلکه می باشد، که در این صورت فعل قبل از آن منفی است. مانند:

* ليس معنى هذا الملام لانجد في شعرنا المعاصر شيئاً جديلاً... وإتيا معناه أننا نقرأ هذا الشعر... فلانحس شيئاً

جديلاً.

(حسین، ط. ۱۹۸۱/۱۶/۴۸۷)

- این، بدین معنا نیست که در شعر معاصر عربی چیز خوبی نمی اییم بلکه بدین معناست که این شعر را می

خوانیم اما چیز جدیدی حس نمی کنیم.

۴, ۲, ۱۱ نه تنها... بلکه

با این حرف ربط گسسته به حکم قبلی حکم جدید اضافه می کنیم. که معادل آن همان «بل» است به شرطی

که مسبوق به «فقط یا لحسب» باشد. مانند:

ولا يدفع الزنجبيل فقط الجسم في الأجواء الباردة ، بل يزيد من إفراز العرق الصحي المقيد في حالات نزلات البرد والزكام.

(أعشاب و فوائد صحية. ۲)

زنجبیل نه تنها بدن را در هوای سرد گرم می کند بلکه باعث ترشح عرق صحت می شود که در حالات سرماخوردگی و زکام مفید است.

* ولا يظن الظان أن القرآن شفاء لأعراض العين والسحر ومس الجان فقط بل هوشفاء من كل داء بإذن الله تعالى.

(الإفادة الشرعية في بعض المسائل الطبية. ۲۶)

نباید تصور شود که قرآن فقط داروی بیماریهای چشم زخم و جادو و جن زدگی است، بلکه هر دردی را به اذن خدا درمان می کند.

* فلا ينبغي أن يتخذ الطب مهنة فقط بل يعملهن جملة الأعمال الصالحة التي يرجو برها وثوابها وأجرها عند الله تعالى.

(الإفادة الشرعية في بعض المسائل الطبية ۵۲)

پزشک پزشکی نباید پزشکی را تنها به عنوان یک شغل در نظر بگیرد بلکه باید از جمله کارهای صالحی بداند که نیکی و ثواب و اجرش نزد خداست.

* والطب الحديث يؤكد على الحجامة وينصح بها، لكن في صورة عصرية -لا تفيد الشخص نفسه فحسب بل تفيد المجتمع كله- ألا وهي التبرع بالدم. (انتقادات موجهه للطب النبوي. ۷)

طب جدید بر حجامت تأکید کرده ، آن را توصیه می کند. اما به شکل امروزی -که همان اهداء خون است -نه تنها برای خود فرد فایده دارد ، بلکه برای کل جامعه مفید است.

۴, ۲, ۱۲ این، درحالی است که ...

اگر چه این عبارت ناقص ، جزء حروف ربط نیست ؛ اما چون ممکن است دانشجویان با آن مواجه شوند بخصوص که حرف «که» در آن به کار رفته است ؛ در اینجا مطرح میکنیم . معادل آن در عریس بدین صورت است که ابتدا کلمه «هذا» و پس از آن یک جمله با «او» حالیه آورد ، می شود. مانند:

- این در حالی است که پدرم هنوز از سر کار برنگشته بود.

* هذا ولم يرجع أبي من عمله بعد.

• هذا وقد شعر عثمان بأن شيئاً ما يحاك في الأمصار وأن الأمة تمخضت بجرّ فقال والله إن رحى الفتنة لدائرة فطوى لعثمان إن مات ولم يحركها .

(عثمان بن عفان شخصیت و عصره. ۳۸۰)

بهن در حالی است که عثمان احساس می کرد که در مراکز شهر [توطئه ای] در حال شکل گرفتن است و ملت آبیستن مشکلی است. لذا گفت: اگر آیاب فتنه به گردش درآید بهتر که عثمان بمیرد و آن را به حرکت در نیاورد.

۱۳، ۲، ۴ چنین نیست که:

معادل این عبارت «لیس + أن» است. مانند:

چنین نیست که از ترس آنفلانزای خوکی همیشه ماسک بزنیم.

• ليس أن نكون باستمرار متلثمين بالقناع (الكمامة) حذرا من أنفلانزا الحنازير. (ليس أن نضع الكمامة باستمرار...)

نمونه:

• وقال له ليس حتى أن يشهد شهر رمضان هدوءاً في التعاملات، منوهاً إلى أنه في السنوات الماضية سجلت البورصة موجات انتعاش قوية خلال الشهر وان النشاط الذي تعيشه السوق حالياً بدأ في رمضان الماضي.

(دوام ط. توقعات بانتعاش بورصة...)

وی با اشاره به این که در سالهای گذشته نمودار بورس در ماه رمضان رشد و فعالیت زیادی را نشان داده و این فعالیت را هم که در حال حاضر بازار بورس شاهد آن است در رمضان گذشته شروع شده است؛ گفت: چنین نیست که حتماً در ماه رمضان معاملات بورس رکابد باشد.

اگر همین اسلوب در اثنای کلام آمد و توضیحی برای جمله ماقبل بود، به معنای «نه این که...» است.

مانند:

باید روزی سه بار مسواک زد، نه این که لثه ها به خون بیفتند.

• ينبغي لنا أن نسوِّك ثلاث مرات كل يوم ليس أن تُكَمِّي اللثات.

-گفتم یک نامه سفارشی برایش بفرست نه این که او را تلفنی تهدید کنی.

• قلت أرسل اليه رسالة صُوكرة ليس أن تهدده هاتفياً.

هرچند اگر قبل از آن جمله ای نباشد به معنی «این نیست که...» است. مانند:

حومتی این نیست که عیب دوست را پنهان کنی بلکه این است که آینه عیوب او باشی.

• لیست الصداقة أن تحمي عيوب صديقك بل أن تكون كمرآة تتعكس عيوبه.

• لكن التقدم ليس أن تنمو الأدوات، وإنما أن ينمو الإنسان.

(الشعور، ۲۶۴/۴۵)

اما پیشرفت این نیست که ابزار، پیشرفته شود بلکه این است (زمانی است) که انسان رشد کند.

• المراد بالسماح ليس أن تسمع فقط ، بل أن تؤدي مطلوب ما سمعت ، فإن لم تؤد مطلوب ما سمعت ،

فكانك لم تسمع . بل تكون شرّاً ممن لم يسمع .

(تفسیر الشعراوی، ۳۲۳۳)

منظور از شنیدن این نیست که فقط بشنوی بلکه این است که آنچه می شنوی انجام دهی و اگر ندی

گویی نشنیده ای و بلکه از کسی که نشنیده است بدتری.

۴, ۲, ۱۴ «از آنجا که...» (چون که...)

معادل این حرف ربط مرکب در عربی عبارتست از:

۱- «حيث إن» اگر در ابتدای جمله باشد. مانند:

• حيث إنني قضيت أربع سنوات دراسية في كلية المعلمين بمدينة وارسبرج بولاية ميسوري أناهل خلالها

للعمل بالتدريس فإني أستطيع التكسب من العمل الدراسي. (کارنیجی، د. ۱۶)

- از آنجا که چهار سال تحصیلی خود را در مدرسه عالی معلمین در شهر وارسبرگ در ایالت میسوری

گذراندم لذا در آن مدت شرایط تدریس را داشتم و توانستم از راه تدریس درآمدی داشته باشم.

• حيث إنه حصل على تذكرتين في السكة الحديد فقد أخذني معه.

(کارنیجی، د. ۴۵۳)

چون (از آنجا که) دو تا بلیط قطار گرفته بود، مرا هم با خود برد.

• وكذلك على المترجم أن لا يتقيد بهندسة الجملة المنقول منها حيث أن لكل لغة طرقها في صياغة الجملة.

(هودی، ۱۲.۲۰۰۱.۱)

۱- همزه «إن» بعد از «حيث» واجب است کسر و بگیرد به این اعتبار که «حيث» به جمله اضافه می شود. (حسن، ع. ۱۹۶۶، ۱/۵۸۵) اما

رای دیگری است مبنی بر این که «حيث» به مفرد هم اضافه می شود که در این صورت «حيث أن» هم صحیح است. و شاید به

همین دلیل است که در متون روز هر دو نوع اسلوب را به کار می برند.

و نیز مترجم نباید مقید به ساختن جمله در زبان مبدأ باشد؛ زیرا هر زبانی برای جمله سازی روش خودش را دارد.

۲- «یا آن...»

• لکن یا آن مذهب الدولة الرسمي هو المذهب الشيعي فمن الطبيعي أن رجال الدولة لا يعملون على تقوية مذهب أهل السنة.

(احوال أهل السنة.

۱۳۲)

- اما چون (از آنجکه) مذهب رسمی دولت شیعه است طبیعی است که دولتمردان در جهت تقویت مذهب سنی فعالیت نمی کنند.

• یا آن در استک فی "کلیة التجارة لأن عليك تحري الوظيفة المباحة؛ لأن فرص العمل الحلال لثل هذه التخصصات قليلة.

(الشهود. ۷۸/۳)

- چون در دانشکده‌های گاتی درس می خوانی پس باید دنبال یک شغل خلال باشی زیرا فرصت کار برای چنین تخصصهایی کم است.

یادآوری:

با دقت در آنچه گذشت ملاحظه می کنید که «حیث» معانی مختلفی دارد که در ترجمه باید آنها را تشخیص داد.

۴, ۲, ۱۵ مادامی که...

این حرف ربط مرکب در فارسی دو نوع کاربرد دارد:

الف) وقتی به کار می رود که فعلهای جمله پایه و پیرو در یک زمان و به موازات یکدیگر انجام می شوند و نیز یکی به اندازه دیگری طول بکشد. که در این صورت با «تا» نیز هم معنی است. ۱. مانند:
- مادامی که من در دانشگاه درس می خواندم دوستم زینب بچه داری می کرد.

لذا همانطور که در بحث «تا» گذشت می توان از «ریشا» استفاده کرد. پس در ترجمه جمله بالا می گوئیم:

* كانت صديقتي زينب مشغولة بتربية (حضنة) الطفل ريشا أدرس في الجامعة.

ب) نوع دوم آن به معنای «تا زمانی که» است در این صورت از «مادام» از افعال ناقصه و «ما» زمانیه استفاده می شود. مانند:

مادامی که می توان به منابع اصلی رجوع کرد ، بهتر است از ارجاع به منابع فرعی خودداری کرد.

* ينبغي الحذر من الإرجاع إلى المآخذ الفرعية مادام بالإمكان الرجوع إلى المصادر الرئيسية.

* إنني أقسم أمام جميع المجاهدين على هذا المصحف والبخاري إني لن أنفك أذود عن حياض الاسلام ومجاهدة أعدائه الى النفس الأخير مادام معي نفر واحد من المجاهدين.

(المركة السنوية. ۱۶۰/۲)

حن (احمد شریف) در برابر همه این رزمندگان به این قرآن و کتاب بخاری قسم یاد می کنم که مادامی که

(حتی) یک نفر از رزمندگانها من باشند پیوسته از حریم اسلام دفاع کرده ، تا آخرین نفس با دشمنان اسلام بجنگم.

* إن كل إنسان مادامت أهواؤه وانفعالاته لا تغشى عقله سيكون أكثر تسامحاً كلما ازداد استنارة.

(دورانت، ول. ۳۱۹/۳۵)

-انسان مادامی که خواسته ها و هیجانانش عقلش را نپوشانده (تحت تأثیر قرار نداده) هر چه روشنگرتر

شود مدارا و تسامحش افزون گردد.

* انروضوا لى ربكم لا بل بالوقتى ما لم يكن فيهم نك.

پیشرفت خود را به من نشان دهید پیشرفت مادامی که در آن شرک نباشد هیچ اشکالی ندارد.

۴, ۲, ۱۶ از وقتی که ...

معادل این حرف مرکب در عربی «منذ» است . مانند:

-از وقتی که ورزش می کنم دیگر درد کمر ندارم.

* لا أحس ألماً في ظهري منذ (أترض) أمارس الرياضة.

* أما التعليل الطبي لهذا الأمر النبوي فإن الطعام منذ أن يوضع وتظهر روائحه فإن العصارات الماخضة تبدأ

بالإفراز.

(اللقم، م. ۱/۴۳)

اما دلیل پزشکی این سفارش پیامبر این است که غذا از وقتی که (روی آتش) گذاشته می شود و بپوش به مشام می رسد شیره های هاضمه شروع به ترشح می کنند.

• طفل آسیب بالشنج منذ أن كان عمره ستين إلى أن تجاوز الخمس سنوات...

-(مورد پنجم) کودکی است کلز وقتی دوساله بود (از دوسالگی) تا بعد از پنج سالگی مبتلا به بیاری

شنج شد...

۴, ۲, ۱۷ آن است که...

معادل آن «آن» ناصبه است. مانند:

• علامة الإيمان أن كَوَّرَ الصَّقَّ حيث يهرك حل الكذب حيث ينفك ولا (أن لا) يكون في حديثك فضل

عن علمك وأن تتقي الله في حديث غيرك . (نهج البلاغه. حکمت. ۴۵۰)

- ایمان آن است که راستی را جایی که به ضرر توست بر دروغ جایی که به نفع توست ترجیح دهی و بیش

از علمت سخن نگویی و هنگام سخن از دیگران از خدا بترسی.

۴, ۲, ۱۸ دیر زمانی است که... (خیلی وقت است که...)

این حرف ربط مرکب در جمله های پیرو زمان یه کار می رود و معادل آن در عربی «طالما» است. مانند:

• طالما جئت هنا لأزورك فقط.

خیلی وقت است که اینجا آمده ام فقط برای این که تو را ببینم.

• طالما ضحى كثير من خيار العلماء والفلاسفة أنفسهم وأوقاتهم في سبيل هذه الصناعة دون أن يأخذوا عنها

أجراً. (الأسمر، ر. ۲۰۰۰. ۱۷۵)

خیر زمانی است که بسیاری از دانشمندان و فلاسفه، خود و اوقات خود را در راه این شغل (معلمی)

فدا کرده اند بدون این که در برابر آن اجرتی بگیرند.

فصل

پنجم: اقسام جملہ

۵ اقسام جمله از نظر مفهوم

جملات مختلف اگر چه وجوه مشترکی با هم دارند، اما از نظر مفهوم، ارکان و اجزای تشکیل دهنده با هم متفاوتند. لذا می توان جملات را به اعتبار طرز بیان و از حیث مفهوم به چهار دسته تقسیم نمود:

۱- خبری، ۲- پرسشی، ۳- عاطفی، ۴- امری

جمله خبری، جمله ای است که در آن از وقوع کاری یا بودن و پذیرفتن حالتی به اثبات یا نفی خبر می دهیم. در عربی نیز به این جملات، خبری گویند که محتمل صدق و کذب است. و این جملات خبری را می توان با ادواتی چون إن، لام ابتدا، حروف تنبیه و قسم و نون تأکید و إنما و نیز آوردن جمله اسمیه به جای فعلیه و غیره، مؤکد نمود که در بحث قبود تأکید گفته شد.

جمله پرسشی در آن درباره امری پرسش به عمل می آید و بزودی درباره آن صحبت خواهیم کرد.

جمله عاطفی یا آن یکی از عواطف خود مثل تعجب، غمی، خشم و مانند آن را بیان می کنیم. مانند: چه

روز خوبی! عجب گل رنگی! خدا پیامرزش، کاش امروز برادرم بیاید. چه بد مردی است!

جمله امری در آن انجام دادن کاری یا داشتن و پذیرفتن صفت و حالتی به اثبات یا نفی طلب می شود. لذا

در فارسی به طلب اثبات یا نفی، امر گفته می شود اما در عربی به طلب اثبات امر و به طلب نفی، نهی اطلاق می شود.

پس انواع جمله در فارسی از نظر مفهوم چهار دسته بالا است اما در عربی، ضمن این که همین چهار نوع

جمله از نظر مفهوم، وجود و کاربرد دارد، اما از نظر تقسیم بندی این چهار دسته به دو دسته جداگانه تقسیم

شده است. یعنی: ۱- جمله خبری، ۲- جمله انشائی^۲ که شامل انشاء خیر طلبی (مدح و ذم و تعجب و قسم و

عقود و رجاء) و انشاء طلبی (امر و نهی و استفهام، غمی، ندا) می باشد اما چون مبنای ارائه سرفصلها در این

۱ آقای دکتر محمدجواد شریعت در کتاب دستور زبان خود ص ۸۴ به جای عاطفی، جمله التزامی به کار برده اند به اعتبار این که افعال این نوع جملات التزامی است.

۲ مراد از صندق خبر مطابقت با واقعیت است و مراد از کلبه خبر، عدم مطابقتش با واقعیت. مثلاً اگر گفتیم: العلم نافع، این جمله هرگاه موافق با واقع بود، درست است، اما اگر مثلاً جهل نافع باشد پس این جمله مطابق واقعیت نیست و کذب است. (هاشمی، ا. ۵۳).

۳ کلام انشائی در عربی کلامی است که بالذات محتمل صدق و کذب نیست. بنابراین در کلام «ذهب» اگر چه مستلزم خبر است و آن خبر هم این است که من خواستار رفتن مخاطب هستم، ولی فی ذاته نمی توان به گوینده اش کذب یا صندق نسبت داد که اگر تو گفتی «برو» این حرف راست است یا دروغ. (ر.ک جواهر البلاغه/ ص ۷۵)

کتاب سرفصلهای دستورزبان فارسی است لذا، ما هم به همین ترتیب کتب فارسی جملات را جداگانه بررسی می‌کنیم.

۵,۱ جمله خبری

- جمله خبری همان طور که گفته شد جمله ای است که بالذات محتمل صدق و کذب باشد و در عربی یا به صورت اسمیه به کار می‌رود و یا فعلیه. مانند این دو جمله :

• لَبِقَ الْحَلَالِ إِلَى اللَّهِ الطَّالِقُ .

• يعيش البخيل عيشة الفقراء ويملأ في الآخرة حساب الأغنياء.

القائه کلامه صورت خبری در زبان عربی مفید مقاصد و اغراضی است که اینجا مجال بحث آن نیست و باید برای شناخت آنها به کتب بلاغت مراجعه نمود.

۵,۲ جملات تعجیبی^۱

جمله تعجیبی که از زمره جملات عاطفی به حساب می‌آید، در فارسی گاه با قیود تعجب مانند: عجب، عجباً، ای شگفت، یا للعجب، ده سبحان الله بیان می‌شود و گاه با کلمه «چه» که اول جمله اضافه می‌شود. مانند :

- چه رنجها کشید!

- چه آدم بی‌خردی هستی!

و گاه با کلمه «چقدر» که به همان معنای «چه» است. مانند : چقدر دیر!

معادل این جملات تعجیبی در عربی عبارتیست از :

۱- افعال تعجب : افعال تعجب در عربی معادل برخی جملات تعجیبی فارسی است که به دو دسته تقسیم می‌شود :

شود :

دسته اول: مطلق یا سیاهی که شامل عباراتی است چون :

۱- اگر چه باید در این بخش جملات عاطفی ذکر می‌شد، اما چون هر کدام از انواع جملات عاطفی به جز تعجیبی در بخشهای گذشته معادل پایی شده است، لذا ترجیح دادیم که این بند را تنها به جملات تعجیبی اختصاص دهیم.

الف) لله فرّه + تمیز. مانند:

* لله فرّه فارساً.

- چه سوارکاری است!

* لله فرّه أصاب الرأي.

- آفرین! درست گفت.

* واجتهد - لله فرّه - حتى أوفى على الغاية.

- آفرین! اینقدر سعی کرد تا به هدف رسید.

* لله فرّك ما أحكم منطقتك.

- آفرین! چه منطق قوی داری!

* لله فرّه من خياط!

- بارک الله! چه خیاطی!

* لله فرّكم من صييد ناصحين مخلصين!

- آفرین به شما بندگان ناصح مخلص!

ب) به صیغه نداء مانند:

بأمراسي كتانوا إلي صدم جَهْدِكِ

فياك من ليلي كلّ نجومه

(شبیخو، ل.)

[امروالقیس]

(۳۴/۱)

- چه شبی! (چه شب درازی!) گویی ستارگانش با طنابهای محکم به سنگهای مسخت و بزرگ بسته شده

اند. [و قصد ندارند افول کنند]

و یا مانند:

* يَلْمِزُ مِنْ ضَحَائِبِ!

(حسین، ط. ۱۹۸۶. ۱/۱۲۲)

- دریغ از آن قریاتیها!

۱- البته اصل این نوع جملات این است که بی از لله دوه حرف لمن او سپس مجرور آن ذکر می شود. ولی عرب حرف جر را

حلف و مجرور آن را منصوب کرده است (معانی القرآن للقرآء. ۴/۴۸)

ج) کلمه «عجب» که قبل از جمله اصلی ذکر می شود. مانند :

• عجب أنت حسن الخط علی صغر سنک!

- با وجود این که سن کمی داری، چه خوش خطی!

د) صیغه اسم فعل مانند :

• واهاً لسملی ثم واهاً واهاً!

- چه پاک و نیکوست سلمی!

هـ) استغهای که معنای تعجب داشته باشد. مانند :

• کیف تکفرون بالله و کتتم امواتاً فأحیاکم.

(بقره: ۲۸)

- چگونه نسبت به خداوند کفر می ورزید با آن که شما مرده بودید، خداوند شما را زنده کرد!

و) سبحان الله که همراه با قرینه ای باشد. مانند :

• سبحان الله، تجهلنی و اللیل و الیبداء تعرفنی!

- سبحان الله، تو مرا نمی شناسی، با این که شب و بیابان مرا می شناسند!

ز) صغیه امر. مانند :

• أھجبوا لزید فارساً!

- زید، چه سوارکاری است!

ح) به صیغه نفی، مانند :

• ما رأیت رجلاً شجاعاً حتی الآن مثل هذا الرجل!

- تاکنون چنین مرد شجاعی ندیده ام!

دسته دوم- قیاسی یا اصطلاحی است که شامل دو صیغه «ما أفعله» و «أفعل» به «تمی یا شد». ساختن جمله تعجب با استفاده از این دو صیغه، منوط به همان شرایطی است که درباره افعال تفضیل گفته شده است؛ یعنی فعلی که از آن صیغه تعجب می سازیم باید ماضی، ثلاثی، متصرف، قابل تعجب، معلوم، تام و مثبت بوده صفت مشبیه آن بر وزن «أفعل» نباشد.

۱-۲ این دو اسلوب تعجب قیاسی در کتاب (هارون، ع. ۱۹۹۰. ۹۳) گرج شده است.

مانند جملات زیر :

• ما أَوْبَ الْيَوْمِ مِنْ تَبَاشِيرِ غَدٍ!

(نهج البلاغه. خطبه ۱۵۰)

- چقدر امروز به آثار و نشانه های فردا نزدیک است!

• أَحْجَبَ بَفْتَاةٍ، لَهَا بَطُولَةُ الرَّجُلِ وَ بَسَالَةُ الشَّجَاعَانِ.

(خراسانی، ح. ۱۳۳۸. ۲/۶۷)

- عجب دختری، که هم دلیری مردان را دارد و هم شجاعت شجاعان را!

توجه :

اگر چه افعالی که از آنها فعل تعجب می سازیم باید متصرف باشند، امّا همین که به اسلوب تعجب درآمدند، غیر متصرف می گردند، یعنی در واقع دو عبارت «ما أفعله» و «أفعل به» غیر متصرف است و نه جمع می شود، نه مثنی و نه مؤنث. لذا می گوئیم : ما احسنَ زيداً. ما احسنَ زينبَ، نه ما احسنتَ زينبَ.

این دو عبارت تعجبی بر زمان خاصی دلالت نمی کند بلکه متن، خواننده را به زمان آن راهنمایی می کند. اگر مترجم بتواند راهنمای زمان آن باشد، با اضافه نمودن «کان» برای گذشته و «یکون» برای آینده، این دو عبارت را به کار می بریم و چنین می گوئیم :

- ما كَانُوا أَفْعَلَهُ.

- ما أَفْعَلُ مَا كَانُ فُلَانٌ.

- ما أَفْعَلُ مَا يَكُونُ فُلَانٌ.

دو نمونه اول برای گذشته به کار می رود و «کان» در جمله اول زائد ولی در جمله دوم تلمّ می باشد و نمونه سوم برای آینده به کار رفته، «یکون» در آن نیز تلمّ است.

چنان که ملاحظه می نمایید «ما یکون أفعله» کاربرد ندارد زیرا «یکون» نمی تواند زائد واقع شود.

دو جمله زیر مثال مناسبی برای این مطلب است.

• ما كان أبعدَ صبيبتنا وأترابهُ هن ابن خلدون و امثال ابن خلدون!

(حسین، ط. ۱۹۸. ۱/۹۹)

- میان کودک ما و همسالان او با ابن خلدون و امثالش چه فاصله زیادی بود!

• ما كان أبعدَ المسافة بين البيت و الجامع!

(حسین، ط. ۱۹۸۶. ۱/۵۸)

- بین منزل و مسجد چه راه درازی بود!

اسمی که پس از فعل تعجب ذکر می‌کنیم، باید یا معرفه باشد یا نکره موصوفه و الا تعجب، فایده ای ندارد. لذا نمی‌توان گفت: ما أعلّم رجلاً. زیرا مردی که ناشناس است و یا لا اقل نشانه ای از او نداریم، تعجب از علم و دانایی او بی فایده است اما اگر گفتیم: ما لهّم رجلاً لا یضیع اوقاته. (چه داناست مردی که اوقاتش را بیهوده تلف نکند) جمله ای صحیح و مفید فایده ساخته ایم.

□ چگونه از افعالی که دارای شرایط لازم نیست جمله تعجیب بسازیم؟

درباره فعلی که از آن صیغه تعجب می‌سازیم، شرایطی را ذکر نمودیم اما این مطلب، بدین معنا نیست که اگر فعلی این شرایط را نداشت، نتوان از آن جمله تعجیب ساخت، بلکه منظور این است که دیگر بدین شکل «ما أفعله» استفاده نمی‌شود و تغییراتی در این اسلوب پدید می‌آید که بترتیب ذکر می‌کنیم:

□ اگر خواستیم اسلوب تعجیب را از فعلی بسازیم که زمانش ضعیف از زمان ماضی باشد، کافی است از افعال کمکی استفاده کرده، پس از آن «ما مصدری» اضافه کنیم، سپس جمله را با همان فعل و زمانش بیان نماییم. مانند:

• ما اکثر ما کتا نضیق صدرأ جهله الرموز الغامضة...

(حسین، ط. ۱۹۸۱. ۱۶/۲۴)

- چقدر از این سخنان رمزی پیچیده ای که... دلتنگ می‌شدیم!

اصل این جمله قبل از تعجب چنین بوده: کتا نضیق صدرأ جهله الرموز الغامضة. چنان که ملاحظه می‌کنید زمان این جمله ماضی استمراری است نه ماضی مطلق. به مثال دیگری توجه نمایید:

• ما لمرع ملینقلب هذا النفوذ السیاسی بفضل القوة إلى نفوذ حی استعماری. (الطریق المهد. ۵۸)

- چقدر هیچ این نفوذ سیاسی به کمک برتری نیرو، به نفوذ جنگی استعماری تبدیل می‌شود!

الافعالی کمکی، الفاعلی است ساخته شده از افعالی که حائز آن شرایطند و براساس معنایی که از آن تعجب می‌کنیم، به کار می‌روند. مثلاً اگر کسی دروغ گفته باشد و از کثرت و زیادی دروغ هایش تعجب کنیم از «ما اکثر» یا «اکثیر» استفاده می‌شود و می‌گوییم: ما اکثر ما کنت تکذب! (چقدر دروغ می‌گفتی!) اما اگر دروغگویی او در نظر ما زشت جلوه نموده، از «ما اقیح» استفاده کرده، چنین می‌گوییم: ما ألیح ما کنت تکذب! (چه زشت شد که دروغ گفتی!)

جمله اصلی قبل از تعجب چنین بوده است: «ينقلب هذا النفوذ السياسي... چون گوینده یا نویسنده از سرعت این تبدیل شدن، تعجب کرده، لذا از «ما اسرع» استفاده نموده پس از آن «ما» مصدریه و سرانجام اصل جمله را ذکر کرده است.

البته در چنین مواردی می توان «ما مصدریه را با فعل مضارع پس از آن به تأویل مصدر برده به عنوان مفعول^۱ به منصوب کرده، پس از «ما أفعل» کمکی بیاوریم، بدین صورت:

— ما لمرع انقلابًا هذا النفوذ السياسي...

توجه:

گاهی با وجود این که فعل مورد نظر، ماضی و ثلاثی است ولی باز هم از «ما أفعل» کمکی استفاده می شود و پس از آن ما مصدریه و سپس عین جمله آورده می شود. مانند:

• ما أكثر ما ذكر الفتى أشهر الصيف تلك في أقصى الجنوب الفرنسي.

(حسین، ط. ۱۹۸۶. ۳/۵۹۸)

— جوان خاطرات آن ماههای تابستان در جنوب فرانسه را بسیار به یاد می آورد!

☐ اگر فعل منفی باشد برای ساختن اسلوب تعجب از آن، دو راه وجود دارد که عبارتست از:

راه اول بعد از فعل تعجب — که از افعال کمکی است و برحسب معنای مورد نظر به کار گرفته می شود

— مضارع منفی فعل را که مسبق به «أن» مصدری است، ذکر می کنیم. مانند:

• ما أحسن أن لا يفوز الرأي الضعيف!

• أحسن بأن لا يفوز الرأي الضعيف!

اصل این جمله، «لا يفوز الرأي الضعيف» بوده است.

راه دوم این است که مصدر صریح فعل را که قبل از آن کلمه عدم^۲ را آورده ایم، ذکر کنیم. لذا در این

جمله می توان گفت:

• ما أحسن عدم فوز الرأي الضعيف.

• أحسن بعدم فوز الرأي الضعيف.

۱- الراء الضعيف، چون فاعل «لا يفوز» است، دیگر منصوب نیست بلکه مرفوع است.

۲- چون عدم مفعول به است منصوب شده و الرأي الضعيف مجرور می شود چون مضاف الیه است.

☑ اگر فعل، ثلاثی نباشد، باید از افعال کمکی، بر اساس معانی که مورد تعجب واقع می شود - استفاده کرد، مصدر صریح آن فعل غیر ثلاثی را به صورت منصوب، مفعول به آن قرار داده، ذکر نماییم. مانند:

- ما أكثر انتصلاً الحی.
- أكثر بانتصلاً الحی.
- ما لسرع انتصلاً الحی.
- لسرع بانتصلاً الحی.

چنان که ملاحظه می کنید در دو جمله اول از زیادی و کثرت و پیروز شدن حق تعجب شده و در دو جمله دوم از سرعت آن.

☑ اگر صفت مشابه فعل بر وزن «أفعل» باشد - یعنی بر رنگ یا عیب یا زینت دلالت کند - باز هم همچون مورد قبل باید از افعال کمکی و مصدر صریح فعل استفاده نماییم. مانند:

- ما كُتِدُ حَمْرَةَ الْوَرْدِ!

☑ هرگاه فعل، مجهول باشد، از افعال تعجب کمکی و «ما» مصدریه استفاده کرده سپس فعل مجهول را همراه با بقیه جمله می آوریم. مانند جمله: عُرِفَ الحی که در تعجب از آن می گوئیم:

* ما أحسن ما عُرِفَ الحی.

☑ در صورتی که فعل، متصرف و تام نباشد، باز هم همچون مورد قبل از افعال کمکی و «ما» مصدریه مدد جسته، جمله را عیناً پس از آن ذکر می کنیم. مانند این دو جمله:

- * ما لسرع ما كاد الكلبُ يهلك صاحبه.
- * ما أحسن كونَ علي خطيباً بليفاً.

که در تعجب از جمله های زیر آمده است:

- كاد الكلبُ يهلك صاحبه.
- كان علي خطيباً بليفاً.

چنان که ملاحظه می کنید در جمله اول «كاد» غیر متصرف و در جمله دوم «كان» ناقص است.

۲- «کم» خبری معادل دیگر جملات تعجیبی فارسی در عربی، برخی جملاتی است که با «کم» خبری شروع شده باشد، البته گاهی تمیز آن مذکور بوده، اسم مجروری بعد از آن آورده می شود. مانند:

* کم کتاب عندک!

- وای، چقدر کتاب داری!

و گاهی هم تمیزش محذوف است که در این صورت اکثراً بعد از «کم» فعل دیده می شود و پس از آن فعل گاه یک اسم مرفوع و گاه یک اسم منصوب آورده می شود، اگر، اسم مرفوع باشد، تمیز «کم» محذوف است. مانند:

نَم شَرَفًا مِنْهُمْ السَّيْفُ وَكَمْ رُؤَيْتَ الْأَرْضَ مِنْ دَهْرٍ ب

(دیباچه، ج. ۱۹۹۲، ص. ۳۶)

- چه شمشیرهایی که [از دست این بزرگمردان] خون دشمنان در گلوگاهشان گیر کرد و چه بسیار سرزمینهایی که از خونهای ریخته شده آنها آبیاری گشت!
در این بیت «مَرَّو» تمیز «کم» می باشد که حذف گردیده است.

لَمَّا اگر بعد از فعل، اسم منصوب آمده باشد، همان منصوب تمیز «کم» است و تمیز آن، دیگر محذوف نیست. (الفخوری، ج. ۱۹۸۹، ۱۵۶/۴) مانند: كَمْ نَالَنِي مِنْهُمْ فَضْلًا عَلَيَّ عَدَمٌ ...

یادآوری:

تمیز کم خبری به شرطی مجرور است که بین آن و «کم» فاصله ای نباشد، لَمَّا اگر فاصله باشد واجب است تمیز آن منصوب گردد. ولی هرگاه با فعل متعدی فاصله بیفتد، واجب است تمیز آن مجرور به «مِنْ» گردد نه منصوب، زیرا اگر منصوب شود بین مفعول^۲ به آن فعل متعدی و تمیز «کم» فرق گذاشته نمی شود. مانند:

كَمْ أَهْلَكْنَا مِنْ قَرْيَةٍ.

۱- «کم» خبری تمیزش مجرور است ولی «کم» استظهاری تمیزش منصوب است. در «کم» خبری خبر می تواند جمع یا مفرد باشد. البته مفرد باشد فصیح تر است. مانند: کم و جلا حسنت مناظرهم و ساءت مخابرههم (هارون، ج. ۱۹۹۰، ص. ۹۱ و حسن، ج. ۱۹۶۶، ص. ۵۳۳).

۲ تمیز کم خبری مجرور است یا به اضافه یا به قول قرآن و کوفیون به «مِنْ» مقدر (هارون، ج. ۱۹۹۰، ص. ۹۱).

۳ البته این نظر صاحب اوضح المسالک و گروه دیگری از نحویین است ولی صاحب الأسالیب الإنشائیة نصب تمیز را در چنین مواردی جایز دانسته است. برای اطلاع بیشتر به (هارون، ج. ۱۹۹۰، ص. ۹۱) مراجعه کنید.

البته گاهی هم بدون این که فاصله ای وجود داشته باشد این تمییز مجرور بهمن می گردد. مانند :

• **كَمْ مِنْ فِئَةٍ قَلِيلَةٍ غَلَبَتْ فِئَةً كَثِيرَةً.**

(بقره: ۲۴۹)

به این جملات که در آنها تمییز «کم» محذوف است و تقدیرش «مره» می باشد توجه نمایید :

• **كَمْ كَانَ الْقَاضِي يَمِينُ الْقِرَاءَةِ؟**

(حسین، ط. ۱۹۸۶. ۱/ ۷۴)

- راستی این قاضی چه خوب (اشعارالفیه را) می خواند!

• **كَمْ كَانَ فَرِحًا مَخْتَلًا لَمَّا حِينُ غَدَا إِلَى الْكِتَابِ يَوْمَ السَّبْتِ لَمْ يَدِهِ نَسْخَةٌ مِنَ الْأَقْبِيَةِ!**

(حسین، ط.

۱۹۸۶. ۱/ ۷۱)

- راستی چقدر خوشحال و مغرور شده بود هنگامی که روز شنبه با یک نسخه از کتاب الفیه به مکتب آمد!

۳- افعال مدح و ذم هر گاه جمله فارسی برای مدح و ستودن یا تقیح و مذمت کسی باشد در این صورت افعال مدح و ذم در عربی معادل خوبی برای آن جمله تعجیبی است. مانند :

• **... خَالِدِينَ فِيهَا وَيَعْمَ أَجْرُ الْعَالِيِينَ.**

(آل عمران: ۱۳۶)

- در آن بیشتها جاودانند و چه نیکوست پاداش نیکوکاران عالم!

• **نعمت الهدية.**

- هدیه دادن چه خوب است!

• **اولئك أصحاب النار خالدين فيها وبئس المصير.**

(تغابن: ۱۰)

- آنان اهل آتش دوزخ و در آن جاودانند و چه بدسرانجامی است!

• **بئس العقول العمياء!**

- چه بد است عقلهای کورا

از آنجا که دانشوران این مبحث را در کتب درسی فرا گرفته اند در اینجا از ذکر احکام آن خودداری می‌نماییم و آنان را برای یادآوری احکام افعال مدح و ذم به آن کتب ارجاع می‌دهیم.

۴- «آی» کمالیه: از دیگر معادل‌های جملات تمجیبی «آی کمالیه» است که اگر بعد از نکره ذکر شود صفت است و مضاف به نکره مانند: *زیدٌ رجُلٌ لَهْدٌ جَلِيٌّ* (زید مرد است چه مردی!) و اگر بعد از معرفه واقع شود حال است ولی باز هم مضاف به نکره. (التونجی، م. ۱۹۶۹، ۵۴) مانند: *مَرَوْتُ بِعَبْدِالرَّحْمَنِ آيٍ رَجُلِي*. (از کنار عبدالرحمن گلشتم، چه مردی!)

۵,۳ جملات پرسشی

جملات پرسشی، جملاتی هستند که به وسیله آنها از چیزی سؤال شود که قبلاً معلوم نبوده و گوینده می‌پرسد تا برای او رفع ابهام شود.

بیشتر جملات پرسشی در فارسی با «آیا» شروع می‌شوند اما گاهی هم بدون این لفظ هستند، که لحن و آهنگ، جمله را پرسشی می‌کنند. مانند:

– مدرسه را دوست نداری؟

خیر از «آیا» که به آن قید پرسش گفته شود، قیود پرسشی دیگری هم در فارسی هست مانند: چرا، مگر، کی، چه، کجا، چگونه، از کجا و مانند آن.

در مقابل این قیود پرسش فارسی، در عربی ادوات استفهام وجود دارد که کاربرد آنها به حسب مطلوب و مورد سؤال، منوط و مشروط به شرایطی است که گفته خواهد شد، همانگونه که در فارسی مثلاً دو قید پرسش «آیا» و «کی» با هم استعمال نمی‌شود و نمی‌گوییم: آیا کی برمی‌گردد؟ یا آیا چگونه درس می‌خوانی؟ بلکه اگر از وقوع عملی و حالتی یا عدم آن سؤال کردیم از «آیا» استفاده می‌کنیم و اگر از علت انجام عمل یا وقوع حالتی سؤال شد از «چرا» اگر سؤال از زمان یا مکان آن باشد از «کی» و «کجا» و اگر سؤال از چگونگی انجام آن باشد از «چگونه» استفاده می‌گردد. به عبارت دیگر به حسب و مطابق آنچه مورد سؤال هست، قید خاصی هم به کار می‌رود.

اینک به مقابله قیود پرسشی فارسی با ادوات استفهام عربی می‌پردازیم.

با این قیدها را به اعتبار پرسش، و به اعتبار مفهوم مورد سؤال، قید علت، زمان، مکان و غیره می‌توان گرفت. البته برای جلوگیری از تکرار مطالب، آنها را در بحث قیود معادل یابی نکردیم.

۵,۳,۱ «آیا»

در فارسی، مطلق نسبت یعنی وقوع فعل یا وجود حالتی و یا عدم آن، به وسیله «آیا» مورد سؤال قرار می گیرد، لذا در عربی معادل آن دو چیز است:

۱) هل، که برای سؤال از تصدیق به کار می رود و استفاده از آن برای سؤال نمودن، منوط به شروطی است که عبارتست از:

اول این که فعل، منفی نباشد، به عبارتی از عدم وقوع نسبت یا وجود حالتی سؤال نشود، یعنی «هل» بر سر فعل منفی، چه لفظاً مثل «لا یقوم» و چه معنأً مثل «لیس» نمی آید. لذا نمی توان گفت: هل لیس لک ولد؟ (آیا فرزند نداری؟) و یا هل لا تقوم بدراسه هذا الموضوع؟ (آیا به تحقیق درباره این موضوع نمی پردازی؟)

دوم: این که هل بر سر مضارعی که به معنای حال است، در نمی آید. لذا نمی توان گفت: هل محقر علیاً و هو شجاع؟ زیرا محقر مضارعی است به معنای حال. یا اگر کسی به شما بگوید: أحبک الآن (من شما را هم اکنون دوست دارم) نمی توانید بگویید: هل تصدق؟ (آیا حالا راست می گویی؟) زیرا تصدق به خاطر «الآن» جمله قبل دال بر حال است.

سوم: هل بر سر «ین» داخل نمی شود و اگر جمله ای با «ین» شروع شود، باید آن را با همزه سوالی نمود. مانند:

• قالوا اینک لانت یوسف.

(یوسف: ۹۰)

تصدیق یعنی ادراک وقوع نسبت تام بین مستند و مستدلیه، یا عدم آن، که به آن اسناد هم گفته می شود و متکلم از آنچه درباره اش سؤال می کند، خالی الذهن است. مانند: آیا درس خواندی؟ که سؤال کننده از این که آیا عمل درس خواندن توسط تو واقع شده یا نه سؤال می کند. این را تصدیق گویند.

۲- زیرا هل مانند سین و سوف اگر بر سر مضارعی درآمد معنای آن را مستقبل می کند به عبارت دیگر، فعل مضارع بعد از خود را به مستقبل اختصاص می دهد. البته این، بدین معنا نیست که هل فقط بر سر مضارع درآید و به مضارع اختصاص داشته باشد، بلکه زمان مضارع بعد از خود را به مستقبل اختصاص می دهد و گرنه می تواند پس از آن فعل ماضی هم آورده شود چنان که در قرآن خداوند فرموده (هل وجدتم ما وعدنا حقاً). (اعراف: ۴۴) (ر.ک. الانصاری. ۱۹۷۹. ۴۵۷ و یعقوب. ا.ب. ۱۹۸۸. ۴۹۵ و هاشمی، ا. ۸۹).

چهارم: «هل» سر اذات شرط در نمی آید، لذا یک جمله شرطی را با همزه مورد سؤال قرار می دهند.

مانند:

« أَقْرَانٌ وَتَهُمُ الْخَالِدُونَ.

(انبیاء: ۳۴)

البته در فارسی اکثر جملات شرطی با لحن بیان و گذاشتن علامت پرسش، سوالی می شود مانند:

«اگر من بروم تو هم می روی؟»

پنجم: «هل» به خلاف همزه بعد از حروف عطف می آید. مانند:

« قَهْلٌ يَهْلِكُ إِلَّا الْقَوْمُ الْفَالِقُونَ.

(احقاف: ۳۵)

ششم: بعد از «هل» ام متصله ذکر نمی شود، زیرا آوردن آن نشان می دهد که حکم و نسبت اسناد اجرا

شده و به وقوع پیوسته ولی چگونه یا چه وقت و یا توسط چه کسی و یا... مورد سؤال است در حالی که

آوردن «هل» نشان می دهد که متکلم یا سؤال کننده از وقوع نسبت یا حکم فعل بی اطلاع است. لذا آوردن

«هل» و «ام» متصله ایجاد تناقض می کند. (هاشمی، ۱، ۸۸)

اگر چنانچه پس از «هل» ام مذکور باشد، ام منقطه است و به معنای بکل می باشد و اضافه اضراب می کند

مانند: هل جاء صديقك أم صدوك. و یا مانند، هل تستوي الظلمات والنور أم هل يستوي الأعمى والبصير.

البته گاهی دیده شده که پس از «هل» ام متصله ذکر شده، که شاید بتوان گفت «هل» به معنی همزه بوده

است چنان که صاحب النحو الوافی از قول الصبان این مطلب را بیان نموده است. (حسن، ع، ۱۹۶۶، ۳/۵۹۰) و

نیز صاحب موسوعه الحروف از قول مالمقی گفته است که هرگاه سؤال از کل جمله باشد، «ام» متصله می تواند

پس از «هل» هم ذکر شود. (بدیع یعقوب، ۱، ۱۹۸۸، ۱۲۵) و سیویه هم آوردن ام متصله پس از «هل» را جایز

دانسته و گفته اگر بخواهی می توانی بگویی: هل عندك بر أم شعير؟ (سیویه، ۱۹۸۳، ۳/۱۷۶)

۱- «ام» متصله پس از همزه تسویه و همزه استفهام ذکر می شود و به معنای «یا» در فارسی است و به آن «ام معادله» هم گفته می

شود. زیرا دو مورد استفهام قبل و بعد از آن قرار می گیرد. بنابراین اگر گفته شد، أراكباً جت أم ماشياً، چون مستول عنه (مورد

سؤال) حالت آمدن است، لذا «ماشياً» معادل «راکباً» است که هر دو مستول عنه می باشد.

لا مانند این دو جمله: هل تشرّب قهوة أم شايًا بالتمتع. (پورکریم، م، ۱۳۶۱، ۱۰۴/۱) و هل تريد أن تجلس الي هذه المائدة أم

تفضل أن تكلل في الطابق الاول (همان، ۱/۸۶) که همان طور که گفته شد ممکن است «هل» در معنای همزه باشد.

هفتم: «هل» بر سر جمله اسمیه و فعلیه هر دو داخل می شود، اما جمله اسمیه ای که خبرش اسم باشد نه فعل، لذا نمی توان گفت: هل زیدٌ نام.

هشتم: هر گاه معمول فعلی مقدم شده باشد، «هل» بر سر آن داخل نمی شود و برای سوال از آن باید از همزه استفاده نمود، زیرا تقدیم معمول بر فعل غالباً بدین معنی است که متکلم به وقوع نسبت، عالم است، حال آن که «هل» زمانی به کار می رود که متکلم به وقوع نسبت عالم نیست، لذا باز هم تناقض پیش می آید. پس جمله فعل زیداً ضربتاً قبیح است.

۲- همزه استفهام که به وسیله آن هم از تصور سوال می شود هم از تصدیق. مانند:

* أزيداً ضربتاً أم سعيداً؟

- آیا زید را زدی یا سعید را؟

- أريت سعيداً؟

- آیا سعید را دیدی؟

که در جمله اول از تصور سوال شده ولی در جمله دوم از تصدیق (یعنی از وقوع نسبت یا عدم آن). به همین دلیل آن را ام الیاب گفته اند. (هارون، ج. ۱۹۹۰، ص ۷۱) که خاطر این که واجب نیست شرایطی که برای استفاده از «هل» گفته شد، برای استفاده از همزه رعایت گردد.

توجه:

«هل» برخلاف «هل» همزه قبل از حروف عطف واقع می شود. مانند:

* أتلا تعقلون؟

(بقره: ۴۴)

* أئنم إذا ما وقع أمثم به؟

(یونس: ۵۱)

تصور یعنی ادراک مفرد، به عبارت دیگر تصور یعنی این که گوینده از وقوع نسبت اطلاع دارد اما نمی داند توسط چه کسی و یا کی و یا کجا و یا چگونه، لذا در جواب سوال از تصور «نعم» یا «لا» گفته نمی شود بلکه باید جواب، همراه با تعیین باشد.

هرگاه به وسیله همزه، از تصور سؤال شود، مستول عنه (آنچه درباره اش سؤال می کنیم) باید بلافاصله پس از همزه واقع شود و معادل مستول عنه پس از ام متصله ای که عاطف است، ذکر گردد. مانند جملات زیر:

• أَرَاغِبُ أَنْتَ عَنِ الشَّعْرِ أَمْ رَاغِبٌ فِيهِ؟

- آیا نسبت به شعر بی میلی یا به آن تمایل داری؟

• أَلَا نَتَّ فَعَلْتَ هَذَا أَمْ سَعِيدٌ؟

- آیا تو این کار را انجام دادی یا سعید؟

• إِيَّاي تَدْعُو أَمْ سَعِيدًا؟

- مرا دعوت می کنی یا سعید را؟

• أَرَاكِبًا جِئْتَ أَمْ مَاشِيًا؟

- آیا سواره آمدی یا پیاده؟

• أَيَوْمَ الْخَمِيسِ قَدِمْتَ أَمْ يَوْمَ الْجُمُعَةِ؟

- روز پنجشنبه آمدی یا روز جمعه؟

- در جمله اول مستول عنه (راغب عن) مسند که معادلش (راغب في) است. در جمله دوم مستول عنه (انت) مسند الیه و معادلش (سعید)، در جمله سوم مستول عنه (ایای) مفعول به و معادلش (سعیداً)، در جمله چهارم مستول عنه (راکباً) حال و معادلش (ماشياً) و در جمله آخر هم مستول عنه (يوم الخميس) ظرف و معادلش (يوم الجمعة) است.

چنان که ملاحظه می کنید، گوینده از وقوع نسبت در همه این جملات اطلاع داشته به عنوان مثال می دانسته که در جمله آخر عمل آمدن صورت گرفته اما در روز وقوع آن شک داشته است که به وسیله سؤال توسط همزه و ام متصله بدین شکل، ابهام و شک او برطرف می شود.

ممکن است «ام» متصله بین دو جمله واقع شود. مانند:

• أَرَاغِبُ أَنْتَ أَمْ زَوَّلْتَ التَّجَارَةَ؟

• هَلْ مَقِمْتُكَ مَقِيمًا غَدًا أَمْ ضَيْفًا مَسَافِرًا؟

معادل مستول عنه، یعنی آنچه از نظر نقش با مستول عنه معادل است به عنوان مثال اگر از مکان وقوع فعلی سؤال شد باید پس از ام مجاز هم مفعول فيه آورده شود و یا اگر از کیفیت و حالت سؤال شود باین پس از ام حال ذکر شود مانند اَرَاكِبًا جِئْتَ أَمْ مَاشِيًا؟ که راکباً و ماشياً هر دو حال است.

که در جمله اول بین دو جمله فعلیه و در جمله دوم بین دو جمله اسمیه واقع شده است.

🔗🔗🔗 گاهی از ذکر معادل پس از «أم» بی نیازیم. مانند:

❖ أَلَيْسَ فَعَلْتَ هَذَا بِأَهْتَا يَا إِبْرَاهِيمَ.

در این آیه شریفه «أم» و معادل مسئول عنه حذف شده است.

۲, ۳, ۵ «چگونه، چگونه»

معادل این قید پرسش عبارتست از:

(۱) «کیف» مانند:

❖ كَيْفَ فَعَلْتَ هَذَا؟

- چگونه این کار را انجام دادی؟

(۲) «آئی» مانند:

❖ آتِي بِحَبِي هَذَا اللَّهُ بَعْدَ مَوْعَاهَا.

(بقره: ۲۵۹)

- چگونه خداوند این را پس از مردنش زنده می کند؟

۲, ۳, ۵ «از کجا»

معادل آن در صریح عبارتست از:

(۱) «من این» مانند:

❖ مِنْ أَيْنَ نَجِيءُ؟

- از کجا می آیی؟

(۲) «آئی» مانند:

❖ رَبِّ أَتِي بِكُونِ لِي غَلَامٌ وَكَانَتْ امْرَأَتِي عَاقِرًا.

(مریم: ۸)

- پروردگارا از کجا مرا پسری تواند بود در صورتی که زوجه من نازا است.

❖ فَقَالَ أَبُو بَكْرٍ وَصَمْرٌ: أَيْ لَكَ هَذَا اللَّحْمُ يَا حَوْفُ؟

-ابوبکر و عمر گفتند: از کجا این گوشت را آورده ای عوف؟

*متموج بحر الدموع بخلده * * آنی خلاص یرنجی لغریقه

(التمسانی، ۱. ۱۳۸۸. ۶/۱۳۹)

- دریای اشک در گونه اش موج می زند. چگونه امید نجات برای غرق شده در این دریاست؟

گاهی «از کجا» به معنی چگونه است و به همین خاطر «آنی» مرا معادل هر دو حرف پرمش قرار دادیم.

توجه:

«آنی» به معنی کی هم می باشد. مانند:

* قالت کئانه آنی تذهبون بنا؟

-کنانه گفت: ما را کجا می برید؟

۴, ۳, ۵ «کی، چه وقت»

معادل آن در عربی عبارتست از:

(۱) «متی» مانند:

* متی تولى الخلافة عمر؟

- عمر کی (چه وقت) خلافت کرد؟

(۲) «آیان» مانند:

* يسأل آیان يومُ القيامة

(قیامه: ۶)

- می پرسد کی روز قیامت خواهد بود.

توجه:

«متی» برای سؤال از زمان وقوع عملی است چه ماضی و چه مستقبل ولی «آیان» برای سؤال از زمان

مستقبل به کار می رود و غالباً در موضع تمویل و تفخیم و امر عظیم به کار می رود.

۵, ۳, ۵ «تا کی»

معادل آن در عربی:

(۱) «حتی متی» است. مانند:

* فلما كانت الجمعة، قال ابن عباس: يا غلام اعطني ثيابي، حتى متى لمسير لهذا المنافق ينعمى إلى أهل بيتي رجلا رجلا.

(اختیار الدوله العباسیه. ۴۴)

روز جمعه که شد ابن عباس گفت: پسر لباس مرا بده، تا کی صبر کنم تا این منافق خبر مرگ اهل بیت مرا یکی یکی به من بدهد؟

(۲) «إلى متى» مانند:

* إلى متى أنت في الملاهي ... تصير مرخي لك العنان

(الانليدي. ۱۳۳)

تا کی خوشگذرانی می کنی و عنایت را رها کرده، [به هر جا] می روی؟

* بينا أنا أصمّل إذ قالت لي نفسي: إلى متى تعمل وأنت شيخٌ كبيرٌ؟

(ابن منظور. ۶/۲۲۰)

— داشتم کار می کردم که (همین طور که کار می کردم) با خودم گفتم تو پیر و فرتوت شده ای تا کی کار می کنی؟

۵, ۳, ۶ «چه کسی، کی»

معادل این قیود پرسش در عربی اسم استفهام «مَنْ» می باشد که برای سؤال درباره ذوی العقول (انسان) به کار می رود. مانند:

* قالوا يا ويلنا مَنْ بعثنا من مرقدنا.

(پس: ۵۲)

— گویند وای بر ما، چه کسی ما را از خوابگاهمان برانگیخت؟

۱- البته در موارد کمی «مَنْ» برای غیر ذوی العقول به کار رفته است که از باب تغلیب می باشد. مانند: "و منهم من يمشي - على بطنه و منهم من يمشي على رجلين" (نور: ۴۵)

و یا مانند :

﴿قَمَنَ رِيكِيَا يَا مُوسَى؟﴾

(طه: ۴۹)

- پروردگار شما کیست ای موسی؟

توجه :

گاهی بعد از «مَن» کلمه «ذَا» اضافه شده، (مَن ذَا) استعمال می شود مانند :

- مَن ذَا الَّذِي يَشْفَعُ عِنْدَهُ إِلَّا بِإِذْنِهِ؟

(بقره: ۲۵۵)

- کیست که نزد او شفاعت کند مگر با اذن و اجازه او.

- مَن ذَا الَّذِي وَثَقَ بِاللَّهِ قَلَمَ بِنَجْوَةٍ؟

چه کسی به خدا اطمینان کرده و خدا او را نجات نداده است؟

- مَن ذَا يَكُونُ أَوْسَىٰ مِنْكَ؟

- با هوش تر از تو کیست؟

در ترکیب (مَن ذَا) سه قول وجود دارد: (الانصاري، ۱، ۱۹۷۹، ۴۳۲)

الف - مَن مبتدا و (ذَا) خبر آن باشد. در این صورت «ذَا» موصوله و هائش محذوف است.

ب - (ذَا) زائله باشد.

ج - (مَن ذَا) کلاً در حکم یک کلمه و با هم نقش یک اسم را بپذیرند. البته گروهی این قول را ضعیف

دانسته، این نوع ترکیب را تنها در مورد (ماذَا) جاتر شمرده اند.

۷, ۳, ۵ «چه چیز، چه»

- مَا تَلِكُ بِيَمِينِكَ يَا مُوسَى.

(طه: ۱۷)

- این چیست به دست تو ای موسی؟

توجه :

«ما» استفهامیه برای سؤال از موارد زیر به کار می رود:

الف - حقیقت شیء مانند: ما الشمس؟ که در جواب گفته می شود ستاره ای است که روز می درخشد.
ب - برای سؤال از صفت به کار می رود مانند: ما خلیل؟ که در جواب باید گفت مثلاً بلند است یا کوتاه که در این دو صورت فرقی نمی کند برای عاقل باشد یا غیر عاقل. چنان که می گوئیم «ما رب العالمین» و از حقیقت آن سؤال می کنیم.

«ما» هرگاه «ما» استفهامی به وسیله یکی از حروف جرّ مجرور گردد، الف آن حذف می شود تا بین آن و «ما» موصوله تمیز داده شود. مانند:

- هم یتسألون.
و یا مانند:
لم تقولون ما لا تفعلون.
(نبا: ۱)

«ما» موصوله باشد و مجرور هم شده باشد دیگر الف آن حذف نمی گردد. مانند:
- یؤمنون بما أنزل الیک.
(صف: ۲)

(بقره: ۴)

«ما» هرگاه «ما» با «ذا» ترکیب شود و به صورت (ماذا) درآید، درباره آن ترکیباتی ذکر شده است. از جمله:

الف - «ما» استفهامی و «ذا» اسم اشاره باشد. مانند:

* ماذا التواني الذي أحسنتُ فی بدنی.

که به معنی ما هَذَا التواني... می باشد.

ب - «ما» استفهامی و «ذا» موصوله باشد. مانند:

* ألا تسئلان المرءَ ماذا یحالی.

- از این شخص نمی پرسید که او چه می خواهد؟

ج - «ماذا» جمعاً و مرکباً برای استفهام باشد. مانند:

- ماذا عطارد؟

۵, ۳, ۸ «چقدر، چند تا، چند...»

به وسیله این قیود از معدود سؤال می شود که در عربی «کم» استفهامی کاربرد دارد. مانند:
- کم آبستم؟

(کهف: ۱۹)

- چقدر (چند روز) ماندید؟

توجه:

«کم» استفهامی منصوب است برخلاف تمییز کم خبری که شرح آن گذشت. مانند:

- کم کتاباً آلت؟

- چند کتاب نوشته ای؟

«گاهی تمییز کم مضاف است به شرط این که قرینه ای وجود داشته باشد تا بر آن دلالت کند.

«هرگاه کم استفهامی مجرور شود، تمییز آن همچنان منصوب می ماند، هر چند جر آن هم جایز

است. البته نه مجرور به مضاف بلکه به مجرور به «مقلبه» ای که نباید ظاهر نشود. (الفاخوری، ح. ۱۹۸۹.

۱۵۵/۴) مانند:

- غلام کم رجلاً ضریت؟

- بکم درهم اشتریت هذا؟

«هرگاه بین کم استفهامی و تمییز آن، بوسیله یک فعل متعدی که مفعول به آن به دنبال ذکر

نشده - فاصله افتاده باشد، واجب است تمییز آن، مجرور به «مقلبه» گردد. زیرا اگر منصوب باشد، این اشتباه پیش

می آید که شاید آن منصوب، تمییز نیست بلکه مفعول آن فعل متعدی است. (حسن، ح. ۱۹۶۶. ۵۳۱/۴) مانند:

- کم تری من عصفور علی الشجرة؟

- چند گنجشک روی درخت می بینی؟

در این جمله «عصفور» تمییز «کم» است و اگر منصوب می شد گمان می رفت که مفعول «تری» است.

۵, ۳, ۹ «چرا، برای چه»

برای سؤال توسط این قیود پرسش، در عربی از اسالیب زیر استفاده می شود:

(۱) «لماذا» مانند :

- لماذا جئت متأخراً.

- چرا (برای چه) دیر آمدی؟

(۲) «ما + لام جر» مانند :

- ماأنا أن لا تتوكل على الله...

(ابراهیم: ۱۲)

- چرا ما توکل بر خدا نکنیم...

و یا مانند :

* مالی أراکم عن الله ذاهبین، و إلی غیره راضین؟

(بیج البلاغه. خطبه ۱۷۴)

- چرا (چگونه است که) از خدا دوری گزیده، به غیر او گرایش دارید؟

(۳) «لولا» هرگاه پس از آن فعل مضارع یا ماضی که مؤول به مضارع گردد، ذکر شود افاده معنای «چرا»

می کند. مانند :

- لولا تستغفرون الله.

(نمل: ۴۶)

- چرا ز (کردار زشت) به درگاه خدا استغفار نمی کنید؟

و یا مانند :

* رَبِّ لَوْلَا تَدْرَتْنِي إِلَىٰ أَجَلٍ قَرِيبٍ فَاَصْبُقَ .

(منافقون: ۱۰)

- پروردگارا، چرا جل مرا به تأخیر نمی اندازی تا بیشتر احسان کنم و صدقه دهم.

توجه :

☞ به وسیله «لوما» می توان همان معنایی را که «لولا» افاده کرده، اراده کنیم. به عبارت دیگر هرگاه

پس از «لوما» فعلی با آن شرایطی که گفته شد، درآید به معنای «چرا» است و افاده تخصیض می کند. (ابن

عاشور، م. ۱۹۹۷. ۱۴۳/۷) مانند:

* لوما تأتينا بالملائكة إن كنت من الصادقين.

(حجر: ۷)

- اگر راست می گویی چرا فرشتگان را بر ما نازل فرو نمی فرستی؟

﴿ اگر چه «لولا» و «لوما» معنای «چرا» افاده می کنند اما این پرسش یا همراه با لحن تند است. مانند

آیه اولی مثال و یا همراه با لحن نرم و ادب. مانند آیه دوم مثال که در صورت اول، آن را تخصیض و در صورت

دوم هرّهن گویند (بدیع یعقوب، ۱۹۸۸، ۴۱۸).

اما هرگاه پس از آنها فعل ماضی درآید به معنای توییح است. مانند:

* لولا جاؤا علیه بأربعة شهداء.

(نور: ۱۳)

- چرا منافقان (بر دعوی خود) چهار شاهد اقامه نکردند؟

۵، ۳، ۱۰ «کدام»

معادل این کلمه در عربی «ای» استفهامی است که بیشتر به نکره اضافه می شود اما اگر مضاف الیه آن

متعدد باشد می تواند معرفه هم واقع شود. مانند دو جمله زیر که در اولی مضاف الیه «ای» نکره و در دومی

معرفه است. مانند:

* ای حُسام لم تُهرَبْهُ الكَلْبَةُ؟

- کدام شمشیری است که [روزی] کند نشده باشد؟

* ای الفریقین أحنّ بالإعجاب؟

- کدام گروه به تحسین شایسته ترند؟

توجه:

﴿ق» استفهامی، لفظش دائماً مفرد، اما به حسب مضاف الیه آن، معنایش مختلف است. لذا هرگاه به نکره

اضافه گردد چون کاملاً به معنای مضاف الیه است، برای خبر دادن از آن و یا ضمیری که به آن برگردد، می

توان در افراد و تشبیه و جمع و تذکیر و تأنیث به اعتبار لفظ «ای» خبرش یا ضمیری که به آن برمی گردد و یا

فطش را مطابق با «ای» مفرد و مذکر آورد و یا می توان به اعتبار لفظ مضاف الیه، موارد یاد شده را با مضاف

الیه تطبیق داد. مانند:

* فی صحف تفضلها (تفضله)؟

- کدام روزنامه را ترجیح می دهی؟

لما هرگاه به معرفه اضافه گردد چون مراد، جزئی از مضاف الیه است لذا باید با مراعات لفظ «ای» هر چه را که نیاز به مطابقت دارد با آن تطبیق داده، مفرد و مذکر بیاوریم. مانند:

* ایکم زاده هله ایاناً.

(توبه: ۱۲۴)

- این سوره بر ایان کدام یک از شما افزود؟

چنان که ملاحظه نمودید با این که مضاف الیه «ای» (یعنی کم) جمع است ولی چون معرفه است، ضمیری که بر سر زاده آمده و به آن برمی گردد، مفرد ذکر شده و با لفظ «ای» مطابقت نموده است.

هرگاه فعلی که «ای» معمول آن واقع می شود با حروف جرّ خاصی به کار رود، باید آن حرف جر بر سر ای درآید و لذا ای مجرور می گردد. مانند:

* فبای حدیث بعهده یزمنون.

(مرسلات: ۵۰ و اعراف: ۱۸۵)

- شما پس از آیات خدا، باز به کدامین حدیث ایان آوردید؟

و یا مانند:

- فی ای شعر ترغّب.

- به کدام نوع شعر تمایل داری؟

یادآوری:

«ای» هرگاه شرطی یا استفهامی باشد فصیح تر این است که برای ملکر و مؤنث به یک لفظ به کار رود چون در این صورت اسم است و اسم علامت تأنیث قبول نمی کنند. مانند: «ای رجل جاه؟ و ای امراه جاه؟» (انقری الفیومی، ا. ۱ / ۳۴) به همین دلیل در قرآن آمده است:

* فلی آیتو الله یتکونون.

(غافر: ۸۱)

* یلی رخص تموت.

(لقمان: ۳۴)

۵, ۴ جملات شرطی

جمله شرطی، یکی از جملات مرکبی است که در آن جمله پیرو با مفهوم شرط همراه است لذا آن را جمله شرط و جمله پایه را که با آن می آید جزای شرط یا جواب شرط گویند.

بنابراین - همان طور که در مبحث قیود و حروف ربط گفته شد - حروف ربطی که بر سر جملات شرطی در می آید یک قید است، با این تفاوت که وقوع جمله پایه را منوط به وقوع جمله پیرو می کند. مانند:

- هر وقت خواهرت را دیدی سلام مرا به او برسان.

«هر وقت» یک قید زمان است که «رساندن سلام» را مشروط به «دیدن خواهرت» نموده است.

- هر کجا روی آسمان همان رنگ است.

«هر کجا» یک قید مکان است که بر سر جمله پیرو درآمده و آن را با مفهوم شرط همراه کرده است.

بنابراین در برخی کتب دستور زبان فارسی آن را ضمن بحثهای جملات مرکب و در برخی دیگر در ضمن بحثهای انواع جمله از نظر مفهوم آورده اند. ما نیز به تبع گروه دوم ترجیح دادیم در پایان این بحث که انواع جمله را از نظر مفهوم بررسی می کنیم بیاوریم.

در فارسی ادات یا حروفی مستقل تحت عنوان حروف شرط نداریم بلکه همان حروف ربط است که گاهی در جملات مرکب با مفهوم شرط قرین شده، وقوع جمله پایه را مشروط به وقوع جمله پیرو می نماید. اما برخلاف فارسی، در عربی ادات و اسمائی وجود دارد به نام ادات شرط که عبارتند از:

- إذا، إن، إذما، من، ما، مهیا، متى، ایان، این، آئی، حیثا، آی، کیفیا و لو و لولا.

از میان این ادات، إذما و إن و لو و لولا حرفند و بقیه جزا اسماءند. و نیز از میان آنها إذ و لو و لولا و کیفیا جازم فعل نیستند ولی بقیه ادات، فعلی را که پس از آنها درآید جزم می دهند و اینک معادلهای حروف ربط فارسی که جمله پیرو را با مفهوم شرط همراه می کند:

۱- در مورد «کیفیا» اختلافی وجود دارد، برخی از نحویون آن را غیر جازم می دانند و معتقدند تنها در شعر، فعل پس از خود را جزم می دهد.

۱، ۴، ۵ «اگر»

معادله‌های این حرف ربط شرطی عبارتست از :

۱) «إِنْ» شوطی که اکثراً زمانی به کار می‌رود که فعل شرط مشکوک یا محال باشد و فعل پس از آن مجزوم می‌گردد، ولی اگر ماضی باشد محلاً مجزوم شده و افاده معنای مستقبل می‌کند. به این آیه که هر دو نوع فعل آمده، دقت کنید.

﴿فَإِنْ جَاؤُكَ فَاحْكُم بَيْنَهُمْ أَوْ أَعْرَضْ عَنْهُمْ وَإِنْ تُعِينُ عَلَيْهِمْ فَلَيْسَ بِكَ شَيْئاً وَإِنْ حَكَمْتَ فَاحْكُم بَيْنَهُمْ بِالْقِسْطِ...﴾
(مائده: ۴۲)

- اگر نزد تو آمدند میان آنها حکم کن یا روی از آنان بگردان و اگر روی از آنان بگردانی هرگز کوچکترین زبانی به تو نتوانند رسانید و اگر حکم می‌کنی میان آنان، به عدالت حکم کن.

۲) «إِذَا» اذات شرط مستقبل است و مضاف است به جمله شرط، لذا متعلق به جواب شرط می‌باشد نه به فعل شرط، زیرا مضاف، معمول مضاف الیه خود واقع نمی‌شود.

تفاوت‌های عمده ای بین آن و «إِنْ» شرطی وجود دارد که عبارتست از این که «إِذَا» - و اذات دیگر شرط - برخلاف «إِنْ» شرطی برای امری محقق الوقوع یا مرجح الوقوع به کار می‌رود نه امری مشکوک یا محال. (حسن، ع. ۱۹۶۶. ۲/۲۶۲) و دیگر این که جازم نیست و فعل پس از آن نه لفظاً و نه محلاً مجزوم نمی‌گردد.

فعلی که پس از آن واقع می‌شود، اکثراً ماضی است و گاهی نیز مضارع می‌باشد. که هر دو نوع در شعر زیر که از ابو ذؤبیب هدیلی است آمده است:

والنفس راغبة إذا رغبتها وإذا تود إلى قليل تقنع

گاهی فعل شرط و جواب شرط هر دو مضارع است. مانند :

﴿إِذَا تَلَى عَلَيْهِمْ آيَاتُنَا بَيَّنَّا تَعْرُفُ فِي وَجوهِ الَّذِينَ كَفَرُوا الْمُنْكَرَ...﴾

(حج: ۷۲)

- اگر بر این کافران آیات روشن ما تلاوت شود، در چهره آنان اثر مخالفت و انکار مشاهده می‌کنی که...

گاهی جواب شرط مضارع است، مانند :

﴿وَإِذَا رَأَيْتَهُمْ تُعْجِبُكَ أَجْسَلُهُمْ﴾

(مناقرن: ۴)

- اگر (هرگاه) به کالبد جسمانی آن منافقان نگاه کنی تو را به شگفت خواهند آورد.

لما اکثراً فعل شرط و جواب شرط هر دو ماضی است. مانند :

- * إذكثرت هذه الرقع غدا الثواب ثوباً تنكيرياً لا يصلح إلا لأعياد المسأخر. (رضاء، ج. ۶)
- اگر این وصله ها زیاد شود، لباس نامطلوب شده، فقط برای کارناوالها خوب است.
- گاهی آوردن دلجواب بر سر جواب شرط واجب است که مواضع آن را دانشجویان خوانده اند در اینجا لزومی به ذکر دوباره آنها نیست. و در مواردی نیز به جای فاء جایز است «إذا» فجائیه آورده شود که برای یادآوری آن موارد، باید به کتب نحوی مراجعه نمود.
- لازم به تذکر است که «إذا» در جملات بالا، ظرف شرطی است، لذا هم معادل «اگر» و هم «هرگاه» می تواند باشد، اما گاهی هم از شرط بودن خارج می شود.
- ۲) «إذا» نیز همچون «إن» شرطیه دو فعل شرط و جزای شرط را جزم می دهد. مانند:
- * إذا فعلٌ شرطاً تنمٌ.
- اگر کار بدی انجام دهی پشیمان می شوی.
- ۴) «لو» متناهی که افاده شرط در گذشته می کند و بیانگر این است که چون فعل شرط اتفاق نیفتاده، جواب شرط هم به وقوع نپیوسته است و به همین خاطر به آن «حرف امتناع لامتناع» گویند، پس در جمله «لو» درستاً «لن» است، چون درس نخوانده، موفق هم نشده است» و یا مانند:
- * لو قنطل يوماً من الأيام لكانت للصبى قصة كقصّة مع سورة الشعراء أو سبأ أو فاطر.
- (حسین، ط. ۱۹۸۶. ۱/۷۶)
- اگر روزی چنین می کرد، میان کودک و پدر، داستانی مانند داستان سوره شعراء یا سبأ یا فاطر رخ می داد.
- در این جمله، چون چنین نکرده، داستان هم رخ نداده است.
- * لم يشهد رسول الله (ص) هذا اليوم، و لو شهده لم تنهزم قریش. (ابن الأثیر، اسد الغابة. ۱/۹)
- پیامبر (ص) در این روز حضور نداشت اگر حاضر بود قریش شکست نمی خورد.
- می توان بعد از این نوع «لو» حرف نفی هم درآورد. مانند:
- * لو ما أنزل الله حجة على خلقه إلا هذه السورة لكانت لهم.
- اگر خداوند به غیر از این سوره (والمعصر) برهان دیگری بر خلقش نازل نمی کرد، همین سوره کافی بود.
- یادآوری:

بعد از «لو» امتناعیه باید فعل واقع شود و همچون «لَنْ» به فعل اختصاص دارد، اگر چنانچه پس از آن اسمی آمده باشد، آن اسم معمول فعل محذوفی است که مضرش مذکور است. مانند:

اخلائی، لَوْ خَيْرُ الْمُهَيَّمِ أَصَابَكُمْ مَعْتَبٌ وَلَكِنْ مَا عَلَى الدَّهْرِ مَعْتَبٌ^۱

(لیوسی، ح. ۱۹۸۱، ۱/۱۰۰)

در این جمله «خَيْرُ الْمُهَيَّمِ» فاعل فعل محذوف «اصاف» می باشد که فعل «اصابکم» آن را تفسیر می کند.

پس از «لو» امتناعیه باید فعل ماضی - چه ماضی مطلق، چه ماضی استمراری^۲ - آورده شود و چنانچه مضارع باشد، باید آن را به ماضی تأویل نمود. مانند:

* و لَوْ نَشَاءُ جَعَلْنَاهُ أَعْجَبًا^۳

(واقع: ۷۰)

- اگر می خواستیم آن آب را تلخ و شور می گردانیم.

جواب «لو» می تواند فعل ماضی مثبت یا منفی به «ما» یا مضارع منفی به «لَمْ» باشد. اما اگر فعل ماضی مثبت باشد غالباً با «لام» همراه می شود و گاهی بدون لام. مانند:

* و لَوْ شَاءَ رَبُّكَ مَا فَعَلُوهُ.

(انعام: ۱۱۲)

- اگر خدا می خواست همگی شما را هدایت می کرد.

گاهی جواب «لو» محذوف است که سیاق و متن، ما را به شناخت آن راهنمایی می کند. مانند:

* و لَوْ تَرَى إِذْ يُوقَفُوا عَلَى رَبِّهِمْ...^۴

(انعام: ۳۰)

- اگر [سختی حال آنها را] آنگاه که در پیشگاه پروردگارشان باز داشته می شوند ببینی، (هر آینه امری عظیم را می بینی).

۱- اخلائی: اصدقاتی - الهیام: الموت - مَعْتَبٌ: عتاب

۲- اگر پس از «لو» امتناعیه فعل ماضی مطلق آورده شود، در ترجمه باز هم ماضی استمراری ترجمه می شود.

۳- در این آیه شریفه دو شاهد وجود دارد، یکی این که پس از «لو» مضارع آمده اما در معنای ماضی، دوم این که با وجود مثبت بودن فعل جواب، لام بر سر آن داخل نشده است.

۴- در این آیه شریفه «لو» امتناعیه و «تری» فعل مضارع است که به ماضی تأویل می شود و چنان که در تفسیر این آیه آمده، یکی از خواص «لَوْ» این است که آنچه را واقع نشده، مفروض می دارد و بیانگر این است که آنچه در آینده انجام می شود و هنوز انجام نشده از نظر خداوند واقع شدنی است، پس به استناد تفسیر مجمع البیان نمی توان به اختیار این که روز قیامت هنوز نیامده «تری» مضارع گرفت بلکه باید آن را به ماضی تأویل نمود.

۵) «لو» شرطیه یا غیرامتناعیه: این حرف شرط همچون «إِنْ» به مستقلی اختصاص دارد و پس از آن هم غالباً فعل مضارع می آید و اگر ماضی هم باشد، تأویل به مستقبل می شود با این تفاوت که نه لفظاً و نه تقدیراً مجزوم نمی گردد. مانند:

• **لَوْ شِئْتَ الْخَطُّ فِي الْعَطَلَةِ الصَّيْفِيَةِ أَصْطَفَى فِي جِهَاتٍ مَعْتَدَلَةٍ.**

- اگر گرما در تعطیلات تابستان شدید گردد، من در مناطق معتدل به بیلاق خواهم رفت.

و یا مانند:

• **وَلْيَهَيِّئِ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ خَلْفِهِمْ فَرِيَةً ضَمَافًا خَلْفُوا عَلَيْهِمْ.** (نساء: ۱۹)

- کسانی که اگر کوردکان ناتوانی از آنان باقی بمانند، بر آنها می ترسند، باید از خدا بترسند.

توجه:

گاهی پس از «لَوْ» و اسم و خبرش آورده می شود، که در این صورت، فعلی مثل «ثَبِتَ» - یا افعالی در همین معنا - بعد از «لَوْ» در تقدیر گرفته می شود. مانند:

• **لَوْ نَهَمُ أَمْوَالَهُمْ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ خَيْرٌ.** (بقره: ۱۰۳)

- اگر آنان ایمان آورند و پرهیزگار شوند، محققاً بهره ای که از خداوند نصیب آنها می شود از هر چیز بهتر خواهد بود.

• **قَالَ النَّبِيُّ (ص) لَوْ أَنَّ شَيْئًا كَانَ فِيهِ شِفَاءٌ مِنَ الْمَوْتِ لَكَانَ السَّنَا.**

پیامبر (ص) فرمود اگر چیزی وجود داشته باشد که مرگ را درمان کند، حتماً گیاه سناست.

۶) «لَوْلَا» امتناعیه که به آن حرف امتناع لوجود (لوجوب) هم گفته می شود، زیرا دال بر این است که

چون فعل شرط تحقق یافته، جواب شرط محقق نشده است. مانند:

• **لَوْلَا أَنْتُمْ لَكُنَّا مُؤْمِنِينَ.** (سبا: ۳۱)

- اگر (اغوا) شما نبود ما البته به خدا ایمان می آوردیم.

یعنی چون اغوا و به گمراهی افکنند شما وجود داشته، ایمان آوردن ما وجود پیدا نکرده است.

یادآوری:

بعد از «لولا» علیه ضم «لولا» باید اسم باشد که در واقع مبتدایی است برای خبر واجب الحذف.

جواب «لولا» یا ماضی مثبت همراه با «لام» است و یا ماضی منفی به «ما» مانند :

• لولا فضل الله عليكم ورحمته، ما زكى منكم من آخر أبداً. (تور: ۲۱)

البته گاهی اگر چه جواب آن ماضی مثبت است ولی همراه با «لام» هم نیست و نیز احياناً جواب آن منفی است اما همراه با لام.

گاهی پس از «لولا» به جای اسم، آن تخفیف می آید. مانند :

• لولا ان من الله علينا لفسد بنا. (تصص: ۸۲)

- اگر خدا بر ما منت نمی گذاشت ما را هم زمین فرو می برد.

(۷) «لوما» امتناهی همان معانی «لولا» را افاده کرده، در حکم نیز مانند آن می باشد. مانند:

• لوما التعلّم لم تنهض الأمة.

- اگر آموزش و یادگیری نبود، ملت قیام نمی کرد.

۲، ۴، ۵ «هرکه»

معادل این حرف ربط شرطی، در عربی «مَنْ» شرطی است. مانند :

• مَنْ يَعْلُ سَوْءٌ يَجْزُ بِهِ. (نساء: ۱۲۳)

- هر که عمل بدی انجام دهد، کیفر آن را خواهد دید.

۵-۴-۳. «هرچه»

معادل آن در عربی عبارتست از :

(۱) «ما» شرطی مانند :

• ما تفعلوا من خیر يعلمه الله. (بقره: ۱۹۷)

- هر چه عمل نیک انجام دهید، خداوند می داند.

(۲) «مهما» شرطیه. مانند :

• مهما قُل كَ فلا تكبل منه أكثر من قرش. (حسین، ط. ۱۹۸۶. ۱/۳۳)

- هر چه گفت، اگر بیش از یک قرش بود قبول نکن.

* وتؤكد الأبحاث الطبية أن الأظافر الطويلة لا يمكن أن نعقم ما تحتها ولا بد أن تعلق بها الجراثيم مهما تكرر غسلها.

تحقیقات پزشکی تأکید می کند که ناخنهای بلند را هرچه هم بشوید نمی توان زیر آنها را ضد عفونی کرد و باید آنها را کوتاه نمود.

* الخطأ من صفات الإنسان مهما علت مكانته وكثر علمه.

- خطا از صفات انسان است هرچه جایگاهش والا و علمش زیاد باشد.

* مهيا تأمرني أفلح .

- هرچه دستور دهی انجام می دهی.

۳, ۴, ۵ «هرجا، هرکجا»

معادل آنها در عربی سه اسم شرط زیر است :

(۱) «أيناً» مانند:

* أينياً تكونوا يلدرككم الموت.

(نساء: ۷۸)

- هر کجا روید (باشید) مرگ شما را در می یابد.

* أينياً قرأوا فتم وجه الله.

(بقره: ۱۱۵)

- هر کجا روی آورید همانجا است (روی) خدا.

(۲) «أنى» مانند :

* أنى يذهبُ صاحبُ العلمِ يكرمُ.

- صاحب علم هر کجا رود مورد اکرام واقع می شود.

توجه:

«با دقت در آنچه گذشت در می یابیم که «أنى» به معنی به کار می رود: کیف (چگونه) و من أين (از

کجا) و متى (هر کجا) (الشعور، ۱/۱۲)

۳- «حيثما» مانند :

حَيْثُمَا تَسْكُمُ يَدْرُ لَكَ اللهُ نَجَاحاً فِي خَابِرِ الزَّمَانِ

- هر کجا پایداری کنی خداوند برای تو در طول زمان موفقیت و رستگاری مقدر می کند.

۴, ۴, ۵ «هرگاه، هر وقت»

معادل آنها در عربی عبارتست از :

(۱) «متی» شرطیه. مانند :

* متی تبعثوها تبعثوها ذميمة...

(معلقه زهیرین ابی سلمی)

- هر وقت آتش جنگ را برافروزید، آن را به طور ناپسندی فروخته اید.

(۲) «اینان» شرطی. مانند :

* اینان تمهذ تنجح.

- هر وقت بکوشی، موفق خواهی شد.

(۳) «کَلِمًا» که در آن «مااتوقیته و چون ظرف است، نصب خود را به کَلِمًا داده است. و پس از آن هم

ماضی در معنای ماضی و هم ماضی در معنای مضارع می آید. در آیه زیر فعل ماضی پس از «کَلِمًا» در معنای مضارع است زیرا روز قیامت هنوز نیامده است.

* كَلِمًا نَضَجْتَ جُلُودَهُمْ بِدَلْنَعْمِ جُلُودًا غَيْرَهَا، لِيَذُقُوا الْعَذَابَ. (نساء: ۵۶)

- هر گاه پوست تن آنها بسوزد، به پوست دیگری مبدل می کنیم تا سختی عذاب را بچشند.

اما در آیه زیر، فعل ماضی در معنای ماضی است زیرا اخبار و احادیث وقوع آن را خبر داده اند:

* كَلِمًا جَاءَ أُمَّةٌ رَسُوهُمَا كَذِبًا. (مؤمنون: ۴۴)

- هر وقت رسول قومی، بر آنها آمد، آنان، رسول را تکذیب و انکار کردند.

(۴) «إِذَا» از معنای شرط خارج شده باشد و اگر چه ظرف زمان مستقبل است اما دیگر متضمن معنای

شرط نیست. لذا غالباً دیگر در ترجمه «اگر» مقابل آن نیست بلکه «هر وقت» معادل بهتری برای آن است. مانند :

* وَالَّذِينَ إِذَا أَصَابَهُمُ الْبَغْيُ هُمْ يَنْتَصِرُونَ. (شوری: ۳۹)

- و آنان که چون (هر وقت) ظلمی به آنان هجوم کند، از مؤمنان یاری می طلبند.

در آیه شریفه بالا اگر «إِذَا» در معنای شرطی به کار رفته بود، می بایست بر سر جواب آن «فَاء» جواب در می آمد چون، جمله جواب، اسمیه است.

۵, ۴, ۵ «هر طور»

این حرف ربط شرطی، با «کیفا» معادل است. مانند :

* كَيْفَمَا تَعْلَمُ تَلَىٰ مِنْ أَثَرِهِ.

- هر طور عمل کنی، اثر آن را می بینی.

* نَحْنُ مَعَهُ كَيْفَمَا نَحْنُ .

- هر طور شده با او صحبت کن.

* وَالْمِيَاهُ الرَّائِكَةُ كَيْفَمَا كَانَتْ غَيْرَ مُوَافِقَةً لِلْمَعْدَةِ.

- آبهای راکد هر طور باشد با معده سازگار نیست.

* وَالْأَجْوِلِيُّ : النَّوَسُ مَلْرٌ يَبِجُ الْجَوْلُ كَيْفَمَا أَجَلْتَهُ جَلًا . (فیروزآبادی، م. ۱۹۹۴. ماده ج و ل)

- اجولی اسمی است تندرو و پرسه زن که هر طور او را بگردانی می گردد.

۶, ۴, ۵ «هر...»

همان طور که این حرف را در فارسی به هر اسمی که اضافه کنیم به تبعیت از آن اسم، معنای خاصی را در شرط افاده می کند، در عربی نیز کلمه «أَيُّ» اسمی است دائم الاضافه، با اضافه شدن به ظرف یا اسم حاقل یا غیر حاقل می تواند معانی را که متعلق به مضاف الیه خود می باشد افاده نماید. مانند :

* أَيُّ يَوْمٍ تُسَافِرُ أَسَافِرُ مَعَكَ.

- هر روز که مسافرت کنی، من با تو مسافرت خواهم کرد.

* فِي صَمَلٍ صَالِحٍ تُؤَارِسُهُ أَمَلِيْنُ نَظِيْرَهُ.

- هر عمل نیکی انجام دهی، من نیز نظیر آن را انجام می دهم.

* أَيُّ إِنْسَانٍ تَسْكُرُّمُ حَقَّتُهُ، تَأْتَلُ حَوْلَهُ الْقُلُوبُ .

- هر نلسانی که روشش میانه روی باشد، قلبها با او انس می گیرند.

چنان که ملاحظه می کنید «آی» هر جمله اول برای زمان و در جمله دوم برای غیرعاقل و در سومین جمله برای عاقل به کار رفته است. لذا هر اعرابی که قرار است مضاف الیه آن قبول کند، به «آی» منتقل شده و مضاف الیه یوم م ی گ ر دد.

فصل

ششم: تمرینات

٦ تمرينات

٦,١ تمرينات مضاف موصوف

١. عبارات زیر را به فارسی برگردان کنید:
 ١. مسؤول الدائرة الثقافية في القوات المسلحة
 ٢. قوات ايران العسكرية قادرة على إحباط أى مؤامرة.
 ٣. أفادت وكالة مهر للأبناء أن المنتخب الوطني للجمهورية الاسلامية الايرانية للتكراندو حصد الميداليات في المسابقات التي جرت يوم أمس السبت في العاصمة الكرواتية زغرب إلى جانب ٦٠٠ رياضي من ٣٠ بلدا.
 ٤. بلغ القادسية الكويتي الدور الثاني من مسابقة دوري أبطال العرب الثالثة لكرة القدم.
 ٥. حفل إفتتاح المهرجان المسرحي الأول لذوي الإعاقة بدول مجلس التعاون الخليجي
 ٦. حماس تسعى لتجنب الإقتال الداخلي في فلسطين.
 ٧. الإتحاد النسائي للدول الأفريقية و الآسيوية .
 ٨. المدخل الجنوبي لسوق وكيل
 ٩. الأوضاع الإجتماعية للنساء في الجمهورية الإسلامية الإيرانية
 ١٠. المنسوب الدائم للجمهورية الإسلامية الإيرانية في الأمم المتحدة
 ١١. رئيس اللجنة العلمية الثقافية و الإجتماعية لمجمع تشخيص مصلحة النظام
 ١٢. المبعوث الخاص للحكومة في المؤتمر الطبي للدول الآسيوية
 ١٣. المهرجان الثقافي و الفني الأول لطلبة الجامعات
 ١٤. افتتاح الدورة الأولى لإعداد و تدريب كواد وكالات الأبناء لمول آسيا الوسطى و القوقاز في طهران
 ١٥. منظمة العفو الدولية
 ١٦. الوكالة الدولية للطاقة الذرية
 ١٧. الإستعداد التام للقوات المسلحة
 ١٨. رئيس اللجنة الوطنية لمكافحة المخدرات
 ١٩. الإجتماع الخامس و الخمسين للجمعية العامة للأمم المتحدة

٢٠. قند مساعد المجلس الأعلى للأمن القومي في الشؤون الأمنية المزاعم التي تتحدث عن وجود منشآت نووية سرية في ايران.
٢١. المعرض التجاري الثاني للجمهورية الإسلامية الإيرانية
٢٢. الأمين العام لمجلس التعاون
٢٣. الرابطة الإسلامية للطلبة الإيرانيين في اوربا
٢٤. مؤتمر الفنون والصناعات اليدوية للدول الإسلامية الأولى
٢٥. القفز بالمداية الذهبية لاولياد الفيزيا العالمي
٢٦. رئيس دائرة الإستخبارات العسكرية للجيش
٢٧. الدور الأول لمنافسات المجموعة الثالثة لكرة القدم بدورة الألعاب الآسيوية
٢٨. الأسنان اللبئية لأكبر المعمر في بجنورد
٢٩. رؤساء البعثات الدبلوماسية للجمهورية الإسلامية الإيرانية
٣٠. الإجتماعات السنوية لصندوق النقد الدولي والبنك الدولي
٣١. استعدادات واسعة لإحياء الذكرى السنوية لإحتلال وكر التجسس الاميركي
٣٢. سكرتير المجلس الأعلى للأمن القومي
٣٣. رئيس هيئة الأركان العامة للقوات المسلحة
٣٤. النشاطات النووية غير الشرعية لتل آبيب
٣٥. المراحل الأولية لمناورات «ذوالفقار»
٣٦. رئيسة المجلس الثقافي و الإجتماعي للمرأة
٣٧. أعلن الإتحاد التونسي لرفع الأثقال عن إيقاف حاتم بوعبيد مدرب المنتخب التونسي لرفع الأثقال و أربعة رياهين لمدة عامين بعد أن أثبتت نتائج اختبارات الكشف عن تعاطي المنشطات تناولهم لمنشطات.
٣٨. إجراء المرحلة الأخيرة من مناورات النبي الأعظم الثانية في مياه الخليج الفارسي
٣٩. مفتشو الوكالة الدولية للطاقة الذرية يتفقدون السلسلة الثانية لتخصيب اليورانيوم.

ب) عبارات زير را به عربي برگردان كنيد:

١. دومين نشست رؤسای شركتهاى خطوط هوايى

٢. دومين ناپيشگاه بين المللى صنايع غذايى و كشاورزى ايران

٣. محل دائمى ناپيشگاههاى بين المللى مهران

۴. مدیر کل هواپیمایی ملی جمهوری اسلامی ایران
 ۵. روابط عمومی مرکز توسعه صادرات ایران
 ۶. معاون پژوهشی دانشگاه اصفهان
 ۷. جلسه علنی مجلس شورای اسلامی
 ۸. روز مبارزه با استکبار جهانی
 ۹. مدیر کل تحقیقات صنعتی استان سمنان
 ۱۰. روزنامه های صبح تهران
 - ۱۱ یکی از اعضای کمیسیون سیاست خارجی مجلس شورای اسلامی
 - ۱۲ هشتمین جشنواره بین المللی فیلمهای کودکان و نوجوانان
 - ۱۳ مسؤول سیاست خارجی اتحادیه اروپا
- ج) با ترجمه جمله ها و عبارات زیر مشخص کنید کدام حرف جر معادل کسره نیست:
۱. إعطاء الشرعية لقوات الاحتلال الأمريكي.
 ۲. انسحاب قوات الاحتلال من أفغانستان .
 ۳. مساعد منظمة الطاقة الذرية للشؤون الدولية.
 ۴. نشر بولس وزملاء له هذه التلغج في دورية.
 ۵. البلدان المصدرة للمنتجات الزراعية.
 ۶. المحاولة الياسة للكيان الصهيوني لإتهام الجمهورية الإسلامية بإقامة العلاقة العسكرية مع اسرائيل
 ۷. الرقابة الداخلية المشددة على المؤسسات و الأنظمة في روسيا
 ۸. مكتب الإعلام الإسلامي في الحوزة العلمية بمدينة قم
 ۹. الجهم الكثير من المسلمين في صلاة الجمعة
 ۱۰. المساعدات الإنسانية للشعب العراقي
 ۱۱. الإنتصار العسكري السريع للنظام الأمريكي في العراق

۲, ۶ تمرینات صفات برتر و عالی:

الف) جملات زیر را به فارسی ترجمه کنید:

۱. اللهُمَّ مع الأغنياء أحبُّ إليه من التُّكْر مع الفقراء.

٢. يا أيها الناس إن أخوف ما أخاف عليكم إثتان إثنان إثناع الهوى و طمئ الأمل.
٣. ذلك كان لقي ما يجب أن أصنع لأحفظ لنفسي مكاناً بين المصريين.
٤. فذلك أطلت مما تسعه هذه الصحفة .
٥. و الأفضل أن تضع قدمك في الأثر الذي خلفه قدم من سار قبلك.
٦. دجج جج الشرقين على تقليد الغرب تقليداً أعمى فانجرفوا في مفاسد الحضارة الغربية و خطف بريقها أبصرهم أكثر مما استفادوا من حسناتها .
٧. يتلهى بالأحاديث و الذكريات أكثر مما يجرب عن اللواجج الباطنة .
٨. هي تتجه الى الباب بخطوتها أقرب الى الرقص من المشي.
٩. كثير من شبان بني أمية و جج شباب بني هاشم كانوا يعيشون عيشة هي الى الجاهلية أقرب منها الى الإسلام.
١٠. إن العمل المنيء أسرع في صاحبه من السكين في اللحم.
١١. و للكلام الأهمية الكبرى في الحياة .
١٢. فلن سيطرتنا على الصرف الأجنبي هي لقي من سيطرتها على السياسة الضريبية.
١٣. الوضع الإقتصادي من دون تهدينتنا بالحرب أفضل كثيراً من وجود تهليل بالحرب.
١٤. شلعدوا من أخطلهم أفضح مما خافوا و رلوا من آبلها أعظم مما قدروا .
١٥. و كان نصيب النجديين من الأب في العهد الإسلامي لقي مما كان في العهد الجاهلي.
١٦. و اعلموها علماً يقيناً أن الله لم يجعل للعبد أكثر مما سسى له في الذكر الحكيم.
١٧. تكمن تحت الأرض في الصحلى أكبر حقول البترول في العالم.
١٨. إتي أعزوه هذا الى زيغ النفوس أكثر مما أعزوه لسوء النية.
١٩. و هو نظلم للقبائل الذي يقوم على المعصية أكثر مما يقوم على لئ شيء آخر .
٢٠. لأن هذه القرى نفسها كتنا أقرب الى البداوة منها الى الحضارة .
٢١. كان هؤلاء الأجلر أقرب الى الجهل منهم الى العلم .
٢٢. الحماية الغذائية أكثر قسوة على من يأكلون بشكلي انفعلي.
٢٣. قال باحثون لم يكنون إن من يأكلون بشكلي انفعلي و هم أولئك الذين يهرطون في تناول الطعام حين يشعرون بالوحدة أو الإكتئاب يميلون الى قتل لقي كمية من الوزن و يكونون في أتمس أحوالهم حين يتعلمون من الطعام.

۲۴. من ینو أنجح الخاسرین للأوزان فإنَّ مَنْ یُلکّر لهمْ یاکلون بشکلٍ انفعليُّ همْ الأکثرُ استعادةً لأوزانهم علی الأرجح .

(ب) افعال تفضیل را تشخیص دهید.

۱. استزاد و أكثر من القراءة و أراد أن یتعمق الدین .
۲. انا أحب الخصومات لئلا تُذکي عزيمتي .
۳. إنک أقرُّ من أن تحتلَّ فی ضغطٍ علی أعضائك .
۴. ویذکرون کیف أكثرَ المکُّ من استعمال حقه فی veto

(ج) جملات زیر را به عربی ترجمه کنید:

۱. بیروت در فصل بهار زیباتر از سایر فصلهاست.
۲. بدبخت ترین بدبخت ها کسی است که فقر دنیا و عذاب آخرت هر دو برایش جمع شود.
۳. صبر در برلود و سوسه های شیطان راحت تر از صبر در برابر آتش جهنم است.
۴. امراض روحی از امراض جسمی پیچیده تر و معالجه آنها سخت تر است.
۵. او بیش از همه ، به اصلاح ناپاکی و پلیدی که در وجودش است نیاز دارد.
۶. تحقیقات ثابت کرده است که کودکانی که مبتلا به سوء تغذیه هستند به خاطر کم بودن مقاومتشان بیشتر از کودکان دیگر در معرض التهابهای پوستی قرار می گیرند.
۷. بیشترین نقش را در انقلابات جوانان ایفا می کنند.
۸. من احمق نیستم بلکه باهوش تر از آنی هستم که می پنداری.
۹. خوشگذرانی با سرمایه داران را بیشتر از یاد خدا با مستمندان دوست دارد .
۱۰. نادانان بیشتر از همه ، شایعات را باور می کنند .
۱۱. آنان خود را به هندوها و چینیها نزدیکتر می دانند تا به یونانیها .
۱۲. مشروطیت به آزادی بیشتر نیاز دارد تا به هر چیز دیگری .
۱۳. من کمتر از آنی هستم که او را وصف کنم و در باره او سخن بگویم .
۱۴. بیشتر ل این که به من کمک کند ، احصابم را متشنج می کرد.
۱۵. بیشتر دلم می خواهد پزشک شوی تا معلم.
۱۶. برای زنان بهتر این است که مادر شایسته ای باشند.

١٧. خورشيد در زمستان زيباتر است تا در تابستان.

٦,٣ تمرينات صفات اشاره

الف) جملات زير را به فارسي ترجمه كنيد:

١. لم يلبث شعوره هذا أن استحلَّ إلى إزدراء للقبِّ الشيخ.
٢. اتَّقوا معصيَ الله في خلوتِ فإنَّ الشاهدَ هو الحاكم .
٣. وهو يسلك إلى تصوير عواطفه هذه نفسَ الطريق التي يسلكها الشعراءُ المحنثون.
٤. إنما أفتُ معك عند قصيدةٍ ليبد هذه التي كانت موضوعَ حديثنا في الأسبوع
٥. ولستُ أستبعدُ أن تكونَ ظروفُ الحياةِ هذه قد فُتتْ نفسَ الخطيئةِ تغييراً .
٦. ملُّ هذه الخصائصِ نجدُّها أيضاً فيأروني لنا من نثر هذا العصر .
٧. الروايةُ هذه هيَّ من جانبٍ آخرَ مكاتبةُ الرأي العلمية في القرن الهجري الأول .
٨. و ملُّ هذا الغزل يتطلَّب نفساً جيِّكاً على الفطرة السليمة و ابتعدتْ عن مظاهر التحلُّل و تحريك الغرائز.
٩. ولقد حدثَ ملُّ هذا الخلط في زمن الخليفة الأول .
١٠. فكان يَنظر إلى ما يُمَّاك من الدماغي بين الرشيد وبين وزيره .
١١. و يحدِّثه بكلِّ ما يحفظه من أخبار الرواة .
١٢. ومع ذلك فإنَّ أباك يبلُّ من الجهد ما يملك و ما لا يملك و يتكلَّف من المشقة ما يُطيق و ما لا يُطيق .
١٣. وليس له عهدٌ يمثِّل ما يجري في مثل هذه المجالس من المراسم .
١٤. إنَّ العرق لا يملك ملُّ هذه الأسلحة أبداً .
١٥. و يسمع من أنبلِ صديقه ما يملأ قلبه لوعةً و حزناً .
١٦. و يثير أمانته من المشكلات ما لا يعرف إلى النضوذه منه طريقاً .
١٧. ملُّ هذا الموضوع يصلح لمقلِّ علمي في المجالات العلمية .
١٨. لا تماجتني بالعقوبة حل ما عملته في خلواتي من سوء .
١٩. إنَّ الغريب في مثل هذه المراسم يتنلَّى ما في الغربة من اللُّيم .
٢٠. اجتمعتُ للمحاولة فيما يستحقُّه الطالب من الدرجات .

۲۱. نفسُ عليك من أنباء الرُّسل ما يُثبت به فؤادك .
۲۲. عبد الحميد هذا من موالى بنى أمية .
۲۳. لم يكن ولاءُ عثمان هؤلاء من ذوى السابقة في الدين و الجهاد فى الإسلام .
۲۴. لقد كنتُ سياسةً حَالٍ معاويةَ على أمصار الدولة هي سياسةٌ معاويةَ نفسها .
۲۵. كلما أحدث العبادُ من الذنوبِ ما لم يكونوا يَعْلَمُونَ ، أحدثَ اللهُم من البلاء ما لم يكونوا يَعْرِفُونَ .
۲۶. و هذا فيما أظنُّ هو أعظمُ ما بينه و بين شاعرنا المهندس من الفروق .
۲۷. و كانت أسببُ المودة قد انفصلت بينها و بين نفسِ على ما كان بينهما من إختلاف في النشأة و التربية .
۲۸. يومَ تَهْدُكُ نفسُ ما عمتُ من خيرٍ محضراً و ما عمتُ من سوء .
۲۹. يعلو طليّ النهار لإعدادٍ ما نحتاج إليه من الطعام .
۳۰. ولكنّ قلة ما حشر عليه من مستحاثات نفسُ هذا الكائن ، أبقتْ هذه التساؤلاتُ بدون اجابة لعقود طويلة .
۳۱. كانت القرية قد استطلتْ لاستقبال فارس الشامي بما يليق به من الترحيب و الإكرام .

ب) جملات زیر را به عربی برگردان کنید:

۱. در روز عید مردم با فاخرترین لباسها و زینتهایی که دارند به مساجد می روند .
۲. همین منبع اظهار داشت که باران شنبه‌ی در ایتالیا بارید .
۳. این بوقهای خبری به پخش شدن چنین اخباری کمک می کنند .
۴. آن قولهایی که روز خواستگاری به من دادی فراموش نکرده ام .
۵. در مسابقه چنان شایستگی از خود نشان داد که همه را شگفت زده کرد .
۶. اینگونه بیاریها را نمی توان سرسری گرفت .
۷. این همان کتابی است که دنبالش می گشتم .
۸. همان کاری را که گفتم انجام بده .

٦,٤ تمرينات صفات مركب:

الف) صفات زير را به فارسي برگردان كنيد:

شديد الشغف بالطبيعة - معرب الالفاظ - قليل العدد - واسع النطاق - صعب المنال - شرّيد الخس -
خامل الذكر - حاري القدمين - حسن العاقبة - كاسف البال - ثقيل الوزن - صغير الأنف

ب) صفات زير را به فارسي برگردان كنيد:

زن مبكسر - دو مرد گمشده - شهري پر جمعيت - دختر بي عاطفه - زمين دائره اي شكل - مردان بي
شخصيت - دو مرد با قلدي متوسط - زيارو - كم حرف

٦,٥ تمرينات نعت سببي

الف) به فارسي ترجمه كنيد:

- ١- حدش علجوم في أجهة كثيرة السمك.
- ٢- أما أنا فكنت شديد الحاجة إلى سيف.
- ٣- كان سعيداً شديد التأثير بديروس الأستاذ.
- ٤- فالشخص الرياضي قوي ، وثيق الجسم ، أتيق المنظر ، سامي الخلق.
- ٥- كان غريب الأطوار جداً.
- ٦- وقد كان الصبي خطراً النية، صادق الرأي...
- ٧- وكانت امرأته خديجة أم صالح منكورة الخلق، بغیضة الوشرة، كثيرة الكلام، شديدة الصياح،...
- ٨- تجلس مشحمة للشم، غائلة العينين، لا تذوق طعاماً تفرح صدرها وتصلي إلى الله لكي يشفيه.
- ٩- نقلت وكالمهر للأنباء أن الإجتماع المزمع عقده بين الدول الخمس زائد واحد هو الذي دفع زمرة المنافقين إلى بث مثل هذه الإشاعات ضد الجمهورية الإسلامية.
- ١٠- مسكين آدم : مكتوم الاجل ، مكتون العلل ، محفوظ العمل.
- ١١- كان قليل الأكل لأنه كان قليل الميل إلى الطعام.
- ١٢- كان لها ابن في الثامنة عشر جميل المنظر ، رائع الطلعة ، نجيب ذكي القلب.
- ١٣- فهي ضيقة الصدر في حاجة إلى اللهو و العبث.
- ١٤- كانت خفيفة الروح طليقة الوجه فصيحة اللسان ، عذبة الحديث ، قوية الخيال.

- ۱۵- و البلاد التي لا تبني على جثث الشهداء بلاد سريعة الزوال و الشجرة التي لا تروى بدماء الشهداء شجرة فاسدة ثمارها لا تؤكل.
- ۱۶- و قد حُفّي التاريخ بأن خديجة أم صالح، قد كانت شاذة الخلق، سيئة العشرة...
- ۱۷- فقد كان هذا الرجل طيب القلب، سليم النفس...
- ۱۸- يا لها ليالي قاتمة مظلمة كثيفة الأظلام...
- ۱۹- لأنه كان ضريرا يتكلف الإبصار و كان قبيح الصوت يتكلف حُسن الصوت.
- ۲۰- إنَّ أهداق اللهجة، جهوري الصوت، يرسل كلامه مؤثري بالفاظ كأنها زهر هضاب الجبل على مطارفها الخضراء..... كريم المعشر، لطيف الحديث يخدم ضيفه بيده ولكنه لا يتلنى.
- ۲۱- يبلغ أهي العقد الرابع من العمر و هو طويل القامة ممتلئ الجسم ، عريض المنكبين، متين العضلات أجمعده الله حر. إنه دائم الابتسامة كريم اليد .

ب) نعت سببي را تشخیص دهید:

۱. يتذكر جنلي ثوابه و شديد عقابه.
۲. هو ضعيف الايمان لكن اخاه جلي قدرته، جنلي ثوابه، عظيم فضله.
۳. لا يزال يفكر في رقة نفسه و دقة عاطفته و صفاء ذوقه.
۴. كان خفيف الظل جذابا.
۵. لم يتعلم منه إلا سوء الخلق و خيبة الأمل.
۶. المركبات القليلة الحساسية الخالية من المركبات المؤرجة قد تكون متوقفة الاستخدام من قبل الأشخاص المصابين بحساسية للمواد التي تعطي الرائحة.

ج) جمله های زیر را با استفاده از نعت سببی به عربی برگردان کنید:

۱. شمانزه چهره کریمی دارد.
۲. آلبوم این خواننده با این که صدای زشتی دارد، زود فروش رفت.
۳. فیل حیوان سنگین وزنی است.
۴. اینها بحرانهای است که منبع آن مشخص است.
۵. دوستم سخنانش انسان را سحر می کند.
۶. برخی اسبها سخت رام می شوند.

٦,٦ تمرينات متمم

الف) به فارسي ترجمه كنيد:

١. وكانت باريس قد هجرت مؤخراً عن معارضتها اللجوء للخيار العسكري ضد العراق وطلبت بمنح فرق التفتيش الدولية عن أسلحة الدمار الشامل العراقية المنزلة من الوقت.
٢. وستعمل هذه المراكز في المستقبل على دعم أنشطة وتدريب المرأة العربية وإعدادها للمشاركة السياسية.
٣. وتقول وكالة الأنباء الفرنسية إن أحد أفراد جيش المهدي أخبر مراسلها في البلدة بأنه اشتبكوا مع وحدة أمريكية قوباً مدخل الكوفة الملاصقة للنجف الأشرف.
٤. واختتم مسؤول الدائرة الثقافية في القوات المسلحة كلمته بالتأكيد على أن الجمهورية الإسلامية ستبقى متمسكة بمطالبها على تقديم المسؤولين عن هذه الجريمة إلى المحاكمة الدولية.
٥. البرتقال يقاوم الأهلّ الناجمة عن الابدز.
٦. إنخبطُ درجة حرارة الفرف يؤدي إلى إنتشار القَطْرَاتِ.
٧. عودي نفسك على الحصول على قسط من النوم أثناء النهار على ألا يكون ذلك سوى في فترات بعد الظهر ولمدة لا تزيد عن ساعة أو ساعتين.
٨. زوّته بكل التفاصيل.
٩. أخي قد تباطأ في القيام بواجب التعارف.

٦-٧. تمرينات قيود

الف) جملاّت زیر را به فارسي ترجمه كنيد:

١. ظللنا نسير فيما بين النهرين «دجلة و الفرات» أكثر من ساعة .
٢. يجب شراء معينة حديثة لم تزود بها المكتبات العامة بعد.
٣. ما كان الله ليفتح على عبد باب الشكر ويغلق عنه باب الزيادة .
٤. ارتحمت على سريري كأنني روح بلا جسد محمقة في السقف .
٥. حاولتُ و إذ بمحاولاتي تذهب أدرج الرياح .
٦. لن يطلق سراح أحد منا .

۷. إن العمل كان ولا يزال شريعة الحياة الكبرى.
۸. محمد يتصفح الكتاب بنهم كأنه عثر على ضالته المنشودة.
۹. ما أخذ الله على أهل الجاهل أن يتعلموا حتى أخذ على أهل العلم أن يُعلموا.
۱۰. ولا تملوا في الميل فتدروها كالمعلقة.
۱۱. قور أن يبعث برقية إلى صاحبه علي لعله يستطيع لُقياه في تركيا.
۱۲. احذودب ظهره في الشيء.
۱۳. أنا أرجمف كأني قشة في مهب الريح.
۱۴. إن كعب ظل ملتزما فيه بالقيم الفنية .
۵. يكف فريق من العلماء على دراسة أدمغة طيور الخفاش لفهم آلياتها المعقدة والاستفادة منها في صنع أجهزة سمع متطورة لعلاج ظاهرة السُتأة.
۱۶. فظل كعب ينظم في هجو المسلمين حتى قويت شوكة الاسلام.
۱۷. إن الرثاء في شعر كعب يكاد أن يكون نادرا.
۱۸. أصبح الاتجاه الجديد في بناء البيوت يميل إلى تعدد الغرف.
۱۹. ما يزال دون الخماس و العشرين من عمره يحدك حديث المنصرفين عن المجاعة الروحية.
۲۰. يروي جبران رواية حبه الأول يوم كان ما يزال طالبا في بيروت.
۲۱. ولكن أباه كان شديد النشاط لم يشعر بعد بالضعف ولم يحتاج بعد إلى الراحة.
۲۲. وخصله أخرى لا أحبها منك و أود لو تتخلص منها و لو قليلا .
۲۳. ربما يود الذين كفروا لو كانوا مسلمين.
۲۴. و كان خالد يود لو رزقته امرأته غلاما و كان علي يود لو جاءه ابنه بغلام .
۲۵. وددت لو يستطيع الشيخ أن ينساني .
۲۶. توفي عنه أبوه محمد و لما يبلغ الستين من عمره.
۲۷. ولكن خلية توفيت عن ابنها و لما يتم العاشرة من عمره.
۲۸. حك سلمى بعد حتم و وضعت غلاما عند الفجر ما لبث أن قضى نحبه عند شروق الشمس و ما لبث أن التحقت به .
۲۹. و كان الحاج مسعود يسكن داره في طرف من أطراف المدينة يوشك أن يكون قرية من قرأها.

٣٠. ولكن يندى لم تصل إلى هذا الديوان فأنا أجهل صاحبك جهلاً تاماً.
٣١. ذلك أنه مخلص كج الإخلاص في بعض هذا الشعر القديم المسكين.
٣٢. فلم يبق إلا أن يتسامح مع فطرته فيجسّ التسامح فيعلن بعض ما صدره من الغرام المدفون .
٣٣. بل لأن حياتنا الأدبية في هذه الأحوام قد تعقدت فيجسّ التعمد.
٣٤. ولكنى بدأت أعرفه منذ أمس وأنا سعيد بهذه المعرفة كج السعادة .
٣٥. وقد ظل خيالها لا يفارق أحاسيسه ولم يمدّ يعرف طعماً للراحة.
٣٦. مضى عبد الرحمن في حديثه فقال : إن ابنتى لم تعد تصلح زوجاً لخالد ولكنى لا أحب الطلاق لأن الله لا يحب الطلاق.

٣٧. فطبع لا يطبق حديثاً عن الشعر القديم ولا يطبق التفكير في أنه ممكن أن يدرسه الشباب.
٣٨. لم يصبح لنا في هذا العصر أدب مرموق.
٣٩. أما اليوم فأنا أعود إلى المدرسة بخطوات بطيئة ثقيلة و أكاد لا أقوى على حمل محفظتى تحت إبطى.
٤٠. أحان موعد الغداء أكلنا بشهية لا توصف.
٤١. أوصلنا إلى المكان المقصود ترجلنا من السيارة .
٤٢. يأتي الخريف فإذا بالثورة الطبيعية تعطي نتاجها ونتاجها ثمار ناضجة.
٤٣. عينا كنت واقفا على شرفة منزلنا المطل على الوادى فإذا بى أسمع صوت حوافر قطع يعود إلى زريبة.

٤٤. احلّ لدياك كأنك تعيش أبدا واحلّ لآخرتك كأنك تموت غداً.
٤٥. إن العمل كان ولا يزال شريعة الحياة الكبرى في كل زمان .
٤٦. من الغباوة أن نتأصل الفرس إذا كان بإمكاننا تطييبه.
٤٧. و توشك الكلمة أن تجتمع و يوشك للمصريون أن يصبحوا يدا واحدا على خصمهم من الإنجليز.
٤٨. ولكن المسلمين ظلوا يناضلون من أجل دينهم حتى الآن رغم قلة عددهم.
٤٩. ما عسى أن أصنع بك؟
٥٠. أصبح الشرقي يعيش فيأتمته على قاعدة أنه منفرد لا صلة له بينه وبين الأطراف لا في الزمان ولا في المكان .

٥١. أعلن المؤتمر الوطني الجمهورية ولم يلبث أن خرج الملك المسجين من عبيسه.

۵۲. ہما لبثوا أن دفعوا القوات الفرنسية إلى خارج بلادهم.
۵۳. هناك حيوانات قليلة تنام في أوضاع تظهر مستحيلة تماماً بالنسبة للبشر.
۵۴. فكّرت ما عسى أن تكون هذه التحية .
۵۵. ما عسى أن يفعل أمام عشرات الآلاف وبيننا هم غارقون في دهشتهم ..
۵۶. في المساء من الأذى ما عسى أن يلين به القلب الذي قد قسا بالذنوب والآسأ .
۵۷. فإنه ينبغي أن تتناول ما عسى أن يكون قد بقي من اعتراضات على القول بتخليص الله للمسيح عليه السلام ورفعته إليه مما لم يرد في المباحث السابقة.
۵۸. كان رسول الله صلى الله عليه وسلم في المسجد، فدخل رجل ثلث الرأس واللحية، فأشار إليه رسول الله صلى الله عليه وسلم بيده أن يخرج، كأنه يعني لإصلاح شعر رأسه ولحيته.
۵۹. لم تصبح هناك دولة رومانية تُسيطر على الشرق كما كانت الحال من قبل.
۶۰. لا يستطيع أحد حتى الآن أن يقدم جواباً شافياً يوضح السبب الذي من أجله نحتاج إلى إنفاق حوالي ربع حياتنا في النوم.
۶۱. لم يصد الأدباء يخاطبون بأديهم ملوكاً و أمراء يتملقونهم و يرضونهم بما يكتبون و ينظمون، بل أصبحوا يخاطبون الجماهير و يحاولون أن يرضونها.
۶۲. قال عبد الله: كانت بنو إسرائيل إذا أصطبَ أحدهم ذنباً أصبح قد كثب كفارة ذلك الذنب على بابه. وإذا أصاب البيلُ شيئاً منه، قرّضه بالمقراض.
۶۳. فإن القصيدة لم تُعبر فقط عن خواطر وجدانية بل أصبحت تعبر أيضاً عن ثقافة حتى تظفر بالنجاح في بيئات العلماء و المثقفين.
۶۴. أو بدأ تكون الولايات المتحدة قد عادت و لو لفترة قصيرة نحو عزلة عن شؤون القارة الأوربية لم تعد تتلامح مع إمكانياتها و التزاماتها كدولة كبرى في القرن العشرين.
۶۵. إن طول مكث الشرقيين تحت نير المستقبلين الذين كان اختلاف أهوائهم سبباً أوجب التطاول على رعاياهم و سلب حقوقهم بل اقتضى التصرف في غرائزهم و سجاياهم و التغيير في فطرتهم الإنسانية حتى كادوا لا يميزون بين الحسن و القبح و الضار و النافع و أوشكوا أن لا يعرفوا أنفسهم.
۶۶. إزاء كل ذلك تفاقمت النقمة الشعبية و صار الناس يتحينون الفرصة المناسبة ليتفضوا على الدولة و رموزها.
۶۷. خير أن هذا الإتجاه اللساني نحو العلوم المختلفة لم يلبث أن انعكست آثاره في هذه العلوم فولد منها علوماً جديدة ما كانت لتوجد لولا هذا الإتصال اللساني.

۶۸. لعل فی رسائل بدیع الزمان هذه ما نحسه من مبالغات و تهویلات تشبه تهویلات الخوارزمی و مبالغاته بل لعل الخوارزمی لم یفرط إفراده.
۶۹. لا زال قلبی یخفق بذكرها.

(ب) به عربی ترجمه کنید:

۱. دیروز ظهر دو تعطیلات جمعه در خیابانهای شهر گشتی می زدم که ناگهان از دور صدای سرود ملی را شنیدم.
۲. ترجمه به منزله پلی بوده و هست که فرهنگها از طریق آن به جوامع دیگر منتقل می شود.
۳. امیر کویت به زودی از تهران دیدن می کند.
۴. تدابیر امنیتی هنوز هم در خیابانهای منامه مشهود بود.
۵. همان اندازه که مرد معنی زندگی را می فهمد، زن هم می فهمد.
۶. همچنان می کوشیدم این مشکل را حل کنم.
۷. تقریباً هیچکس جرأت ندارد کلمه ای از اسلام به زیان آورد.
۸. شرکت بر آن شد نصف سودی را که از تولید نفت به دست می آورد به دولت بپردازد.
۹. دوستم با ترس زیادی بر سر امتحان حاضر شد.
۱۰. چندان با این نظر تو موافق نیستم.
۱۱. به زودی تابستان فرا می رسد.
۱۲. مادرش آرزو می کرد کاش با او بد رفتاری نکرده بود.
۱۳. پابرهنه به خانه برگشت.
۱۴. شاید دزد از پنجره داخل شده است.
۱۵. شماره تلفنش را به من داد اما فوراً فراموش کردم.
۱۶. هنوز ده ساله بود که بسیاری از قصائد سعدی را حفظ کرد.
۱۷. زود دنیا از شر منافقین خلاصی خواهد یافت.
۱۸. گاهی واقعا از سخنان او به تنگ می آمدم.
۱۹. در دوره دبستان هنوز هم فقط به بازیهای کامپیوتری علاقه داشتم.
۲۰. وقتی به ملاقات او رفتم هنوز هم تب داشت.

۲۱. با این پیشنهادات پدرم کاملاً موافق نیستم.
۲۲. این ادعاهای تو راتا حدی قبول دارم.
۲۳. با دشمنت بد رفتاری نکن شاید روزی دوست تو گردد.
۲۴. هنوز به یاد می آورم که چگونه پدرم برای من دلسوزی می کرد.
۲۵. امام خمینی همیشه اعتقاد داشت می تواند از خون ایرانی صیانت کند.
۲۶. پس از این نکات نویسنده کتاب بر آن شد که در فصلهای کتابش بازنگری کرده، آن را برای چاپ دوم آماده نماید.

۶،۷ تمرینات افعال:

(الف) به فارسی ترجمه کنید:

۱. كان إذا نهى الناس عن شيء وحذرهم العقوبة إن فعلوه ، جمع إليه أهله.
۲. لم أفهم هذا الجزء من القصيدة بعدُ على وجهه فلا أستطيع أن أقطع فيه برأي.
۳. يفرس هذه الشجرة الخبيثة في قلب صبيه لم تبلغ بعد الثالثة من عمرها.
۴. فهو لا ينكر فضل الأئمة ولكنه يأبى الوقوف عند حدود ما قالوه مادام بالإمكان الرجوع إلى النبع والاطلاع على أحاديث قد لا يكونوا وصلوا إليها.
۵. زكريا ألت به وعكة صحية.
۶. بعد عدة ساعات تم القبض عليه.
۷. لعلي لو خيرت أن أعيش في الأجيال التي كان يعيش فيها هؤلاء الناس الصالحون.
۸. وكان الشيخ إذا أقام صلاة المغرب لم يفرغ لأحد بعدها وإنما في تسيبته وتحميده حتى يتقدم الليل.
۹. وكان علي قد قدر في نفسه أنه إذا لم يستوتق من إينه أول النهار لم يظفر به إلا حين يتقدم الليل.
۱۰. قال رجل إذا آمنَ بالرسولِ لما نازلَ ما وماتَ قبلَ دخولِ وقتِ الصلاةِ أو وجوبِها ومن لأعمالٍ منك كليلةٍ لأيمان الذي وجبَ عليه فإذا هلكَ وقتُ الصلاةِ فعليه أن يمسيَ فإذا دخل وقت الصلاة فعليه أن يصلي، وصار يجب عليه ما لم يجب عليه قبل ذلك.
۱۱. وكان إذا أمرَ الرضا صلَّى ودعا وقرأ القرآنَ حامداً لله على نعمته.
۱۲. فكان إذا أنكر شيئاً أو أسخطه شيء قال : سبحان الله .

١٣. وكانت أسباب المردة قد اتصلت بينها وبين نفيسة على ما كان بينهما من إختلاف في النشأة و التربية.
١٤. ثم يعودون إلى دار عبد الرحمن حيث يتظرهم الغداء. إلا أن يكون الشيخ قد استجب لدعوة بعض أصدقائه من علماء القاهرة وأخواتها.
١٥. ويتحدث عن طرفة بعد أن تكون قد قرأ ديوانه وفهم مطولته.
١٦. ولست أستبعد أن تكون ظروف الحياة هذه قد فرت عن الحظيعة تغييرا.
١٧. تم خلال يومين عقد قران فاطمة و علي في احتفال عائلي بهيج.
١٨. أخشى أن نكون قد ظلمنا أنفسنا وأرهقنا هذا الفتى من أمره حسرا.
١٩. لعلي أكون قد جنيتُ على نفسي حين أخفتُ ما ليس لي بحق.
٢٠. أفليس من الجائز أن لا يكون الشريف (الرضي) قد رأى الخمر مطلقا ؟
٢١. لذلك لم نترك مكانا إلا قصدناه فوين رابية إلى أخرى ومن يبع إلى آخر وكنا لا نعود إلى البيت إلا في المساء.
٢٢. ولو أن رجلا اجتمعت له الأموال حتى ما يكاد يجربها لأعفاه ذلك من أن يعمل فواجب عليه أن يعمل ليكون قد أدى فريضة من العبادة.
٢٣. فالذي ينبغي لك، وأنت العبد المسلم الموقن بقضاء الله ربه، أن ينشرح صدرك لكل قضاء قضاء الله جل وعلا.
٢٤. كان قد تزوج من فتاة لم يبلغ السادسة عشر.
٢٥. يصيبه جنون الأذى ويشقى منه كأنه لم يعرض له بمكروه بعد أن يكون قد أصاب من قلبه موضوع الحس الدقيق.
٢٦. ولنترفع من الدنيا ولنتساح ونساع الآخرين.
٢٧. عطر الله أنف كل إنسان رفع صوته عاليا في وجه الطغاة ودعاهم إلى العودة عن غيهم و فطر سبهم والاهتداء إلى سبيل الله.
٢٨. المركبات القليلة الحساسة الخالية من المركبات المؤرجة قد تكون متوفرة الإستخدام من قِبَل الأشخاص المصابين بحساسية للمواد التي تعطي الرائحة.

٢٩. وكانت باريس قد هُزمت مؤخرًا عن معارضتها للجوء للخيار العسكري ضد العراق و طالبت بمنح وُقوف التفتيش الدولي عن أسلحة الدمار الشامل العراقية المزيد من الوقت.
٣٠. كانت ايران قد هُزمت السلسلة الأولى لتخصيب اليورانيوم في شهر نيسان/ابريل الماضي.
٣١. من المحتمل أن تكون بعضُ المَطْعَمَاتِ و المواد المتخصصة قد تمَّ الحصولُ عليها من خلال تعاقُد مشروع مع الغرب يمكن التلاعبُ به للاستفادة منه من الناحيتين المدنية و غير المدنية.
٣٢. في بعض الاحيان يجد كبلُ السن له من الصعوبة بمكان إن يخلدوا إلى النوم . فقد تُبقيهم مشاغلهم يقظين و ربما يكونون قد فقدوا مجرد عادة النوم بسهولة .
٣٣. ناقشي مشاكلك و مخاوفك مع صديقة متفهمة قد تستطيع مساعدتك.
٣٤. لكن مكَّ يوماً عن هواه لغيره ... فلا كانت الدنيا ولا قرَّ الوفرُ
٣٥. إذا نكَّ العطية بعد سَلَّ ... فلا كانت وان كانت جزيلةً)
٣٦. فإن تكَّن القلوبُ مثلَ قلبي فلا ككَّتْ إذا تكَّ القلوبُ
٣٧. عندما ترتفع نسبة الترجمة لدينا إلى نسبة تقارب النسبة البريطانية على الأقل نكون قد بدأنا بالسير علمياً و ثقافياً في الطريق الصحيح.
٣٨. أيتها الشعرة البيضاء ... لا يتغني منك أن أنزعك من مكائك لأنك لا تلبثين أن تعودى اليه و لا يُنصفني منك أن أخضع بك بالسواد لأنك لا تلبثين أن تهملني و لأنني لا أحب أن أجمع على تقسي- بين مصيبتين ، مصيبة الشيب و مصيبة الكذب.
٣٩. ها أنا ذا أضعُ بين يدي القارئ الكريم هذه الرسالة آملاً أن أكون قد أدبتُ بعضَ ما عليّ من واجب.
٤٠. لزم أن يكون قد عاش مع قرنه في عصر الملك عُمر.
٤١. لا أدري أين ذهب حقلُ الخفاد وهو يكتب هذا الكلام.
٤٢. أين ذهب حقل الخوئي وهو يكتب هذا.
٤٣. دخلتُ على عروة بن الزبير، وهو يكتب كتاباً إلى ابن أبي هنيدي .
٤٤. أنا رأيتُه في يوم مطير وهو يكتب.

(ب) به عربی ترجمه کنید:

١. غنی سازی اورانیوم موضوع اصلی مورد مناقشه در مذاکرات اتمی ایران و اروپا است.

۲. شاید خود ایران برنامه ای برای سلاحهای هسته ای شروع کرده باشد.
۳. هنگام خواب فکر کردن به مشکلاتی را که ممکن است در طول روز برایت پیش آمده باشد از ذهنت دور کن .
۴. دکتر میلر گفت: زنان پیش از مردان مبتلا به بی خوابی می شوند و دلیل این امر هنوز ناشناخته است.
۵. نوع دیگری از آلودگی وجود دارد و آن آلودگی صوتی است و سبب آن هواپیماها و ماشینها و اتومبیل هاست.
۶. شاید با تألیف این کتاب سهم کوچکی در خدمت به زبان عربی و فارسی داشته باشم.
۷. اگر حرف او را بپذیریم ، خیانت بزرگی به خانواده خود کرده ایم.
۸. اگر دارایی انسان در اصلاح دنیا و آخرت او مفید نباشد ، نباشد بهتر است. (همان بهتر که نباشد).
۹. خدا نیامرزد کسی را که بین خودشان تفرقه بیندازد.
۱۰. شاید معاون وزیر فرهنگ و ارشاد تلگراف تسلیتی به مناسبت این زلزله شدید فرستاده باشد.
۱۱. این توطئه ها باید از دشمنان قسم خورده ما بر خاسته باشد.
۱۲. مگر قول نداده بودی که دیگر سیگار نکشی ؟
۱۳. کاش همه زوجها خوشبخت شوند.
۱۴. او با عصبانیت خانه را ترک کرد کاش در راه تصادف نکرده باشد.
۱۵. آرامش شک برانگیزی وجود داشت.
۱۶. یکی داد می زد: هروس و داماد خسته شده اند باید کمی استراحت کنند.
۱۷. سالن برای پذیرایی از مهمانان تمیز و مرتب شله بود.
۱۸. دزد باید از پنجره داخل شده باشد ؛ چون قفل در هنوز سالم است.
۱۹. مأمور شهرداری به پلرم گفت: این مغازه باید تخلیه شود.

۶,۸ تمرینات حروف ربط

الف) به فارسی ترجمه کنید:

١. وكان ذلك سييافي أن كره عمه كرها شديدا.
٢. كان هؤلاء الفقهاء علم مخالف لي المخالفة لعلم العلماء الذين يأخذون علمهم من الكتب.
٣. ربما يؤذ اللين كفروا لو كانوا مسلمين.
٤. حسين توقع داغى نفسه منذ قدمه هنا.
٥. هي تثن أنينا يمزق نياط القلب.
٦. إن زهد الزاهد في الدنيا لا يقصه مما قسم الله له عز وجل فيها وإن زهد.
٧. لست أحب أن أرى الشب منكم إلا غاديا في حالين: إما عالما أو متعلما.
٨. لذلك أصبحت معاهدات الامتيازات الأجنبية بمثابة موائيق مذلة للعثمانيين مادام الأوربيون لا يخضعون للسلطات العثمانية.
٩. أبودى امرئ أن يأكل لحم أخيه ميتا فكرهتموه.
١٠. ينفخ في كفيه ليحصل على مزيد من البرق.
١١. ولا يخفى عن علمك أن الطالب يتجرع هذه القواعد والأصول في الدرس ولا يكاد يسيغها ولا يتناولها إلا كما يتناول المحموم الدواء ولا تمكث في صدره إلا ريثما يحجها عند أخذ الشهادة.
١٢. الحقل طائر بحر لا وكر له لا يسقط إلا ريثما يبتلى ليفرأ فحوصا من تراب ويغنى ويغنى عليه ويغنى.
١٣. لم يضر بعد ذلك إلا شهر أو لقي من شهر حتى كانت سفينة من السفن تصعد بعلي وأسرته إلى الأقليم.
١٤. ولم يلبس المساء حتى كان الفتيان قد راحا إلى الشيخ فسر إليه أمرهما.
١٥. عفت لي مكتبي من دون أن آخذ ولو قسطا بسيطا من الراحة.
١٦. حرفتي إلى بقية الشابات اللاتي يشاركنها المسكن.
١٧. الشب أيا كان اتجاهه في الحياة بحاجة إلى الثقافة سواء أكان عاملا بينه أم عاملا بفكره سواء أكان مدرسا أم طيبيا أم محاميا أم مهندسا أم موظفا.
١٨. شكرأك على هذه الثقة التي أوليتي أياها وأرجو أن أكون أهلا لها.
١٩. وخصلة أخرى لأحبها منك وأود لو تتخل منها ولو قليلا.
٢٠. ولا تجعل يدك مغلولة إلى عنقك ولا تبسطها على البسط فتعبد ملوما محسورا.
٢١. ويعطي قومه وغير قومه من نفسه وماله في غير تحفظ ولا بخيل ولا اشفق.

٢٢. و أكاد أعتقد أنّ الخطيئة لم يكذب يظهر الإذعان والطاعة والدخيل في دين الله حتى حدّثه نفسه أنّ
ينفض هذا كله .

٢٣. ما أقبل المساء حتى كان خالداً قد لقي أباه مستجيباً ووضع في كفه الدنانير متأثراً.

٢٤. إن التاريخ لن يغفرَ لاولئك الذين أهملوا الشرفَ وتجاوزوا عنه ولم يذكروه في دراساتهم ولو
بكلمة واحدة .

٢٥. قلتُ إنّ الشريف لم يكن تلميذ بغداد وإنما كان تلميذ البيداء.

٢٦. فلما الظلم الذي تذكره فلتُ أنا الذي أقترفه وإنما يقترفه للذين يأخذون الضرائب ثم لا يأجرون
الموظفين أجرهم لهم الحيلة.

٢٧. لم يغفلُ بكما الدهرُ شيئاً وإنما أنت أسكتُ إلى الشيخ وأسأت إلى نفسك .

٢٨. فإله لا يغضب على الناس لغير سببٍ وإنما هو قد هودهم أن يحسن إليهم تفضلاً منه.

٢٩. لا تكاد أختان تتحدثان حتى تشعرَ بأن بينهما فرقاً عظيماً جداً.

٣٠. ولأنّ فكتَ مطرقه بأعصابه وأفكاره كان أشدَّ هولاً منه بالحجارة فقد رأيتُ أن أستعيد بها منها
فأصرفُ انتباهي إلى وقع ضربتها على الحجارة .

٣١. ولكن لم يمُ الأسيوع حتى عاظله من المشووم إلى تعذيبه وإبدال أنفام روحه بحشرة
الإحتضار وحوالي الأهاوية.

٣٢. فلا يتوهّمَن طلبُ نّ في العصيان فخراً وأنّ في المقاومة شجاعة .

٣٣. لا أدري أكانت تركض على الماء أم كانت تطير في الهواء .

٣٤. والله دبر الأمرَ ويحبه كما يريد لا كما نريد.

٣٥. ولكن لم تلبثُ هذه الحفيظة أن استحالت إلى حزنٍ صامتٍ عميقٍ .

٣٦. الحكمة ضالة المؤمن فخذ الحكمة ولو من أهل الضفاق.

٣٧. لا يطوم الصبور الظفرَ وإن طلكَ الزمانُ به .

٣٨. لم يذكّر بعد ذلك ، إلى هذا المقال حتى طأطأ من رأسه .

٣٩. لم يكن من النسك ولا من الفساق.

٤٠. الوطن ليس أرضاً فحسب ولا شعباً فقط، إنما هو شعبٌ يعيش على أرضٍ تجمعهم إرادة في العيش
المشترك.

٤١. نامي بعد الغداء ولو لمدة ساعة ومارسي رياضة المشي في الهواء الطلق لتتفسي بعمق.

٤٢. التقدم ليس لأن يعنى الشرق مذهب على الغرب، ولا أن يفرض الغيب مذهب على الشرق، و
إنما أن ترحب الصدور ليقول لى واحد كلمته.
٤٣. غاية القارئ في هذه الأبواب ليس أن يبنى تصوراته وعقيدته بشكل صحيح فتكون له إضافة في
ذاته بل غايته أن يحصل له ميراث ذهني ودوره على السجال والجدل والرد والتفنيد.
- ٤٤ وسألت: كيف لك أن تقوم بدورك في دعوة النصارى؟
- ٤٥ فقل أيها المحروم! قل لنفسك: وا أسفاه! وا حسرته! كيف يتقضي الزمان وينفذ العمور والقلب
محجوب محروم ما شئ راحة القرآن، دغى الدنيا وخج وما ذاق أطي ما فيها، بل عاش فيها حتى
اليهائم، وانتقل منها انتقل المغاليس، فكانت حياته صجراً وكسلاً، وموته قنباً وكمدلاً.
٤٦. وا أسفاه! نقشتم وصايا المختار على الجران والأحجار، وكان الأحرى أن تنقشوها على الجنان!
٤٧. وا أسفاه! أما قلت لكم: أقيموا الصلاة! فما بالكم تركتم الصلاة وغادرتم المساجد لتعمروا
المساج والملاعب والملاهي! وا أسفاه! أما قلت لكم: صوموا رمضان، وقوموه لياناً واحساباً؟
٤٨. وا أسفاه! ألم أقل لكم: تصدقوا! فما بالكم بخلتم فما تنفقون درهماً إلا على أقدام راقصة أو لاعب
أو صاحب مزار أو آلة دمار و عار ولي عار!
٤٩. وا أسفاه! ألم أقل لكم: حوا واعتمروا! فما بالكم جئتم أقطار الدنيا، وبيت الله منكم على مرمى
حجر ييجر! أنتم بشر؟
٥٠. وا أسفاه! تفرقون في أزقة الغرب ومواخيرها، ولا تعرفون الخندق ولا بدرأ ولا أحداً ولا الحديدية!
لا تعرفون المقام ولا الحطيم ولا زمزم، وتعرفون أزقة باريس وما أشبهها!
٥١. وا أسفاه! أظن أني صائر إلى أن أكون إلهاً.
٥٢. يود لو أن الناس أترى جميعهم فلم يبق مسكين ولم يبق معلم
٥٣. يود لو أن الله تاب على الورى فتابوا فما يبقى من الكفر مجرم
٥٤. أقمن يني مكياطي وجهه أهدى آمن يني سوياطي صر اطر سنكيم.
٥٥. فقال: يا أمير المؤمنين، والله لا تردني، إما أن يقتلني فأنصب الجثة، وأستريح من الحياة الدنيا في الكبر
والهرم، أو أقتله فأريحك منه.
٥٦. إما أن تكون أحمق بهذه الأرض مني، وإما أن يكون حقي تركه الله عز وجل.
٥٧. إما أن تكون من رهبان النصارى فأنت منهم، وإما أن تكون متافصع كما نصنع.
٥٨. وما زالت الاحتكاكات تتطور بينهم وبين المنظمة إلى أن وصلت الأمور إلى حيز أهلية.
٥٩. فهم الأوربيين بتشجيعهم هذه الأمور حتى يسقط الشرق وتنتحل أخلاقه.

٦٠. وهذه الجماهيرُ السَّادِرَةُ بُل و أكثر الإسلاميين لازالوا سكارى إلى حدِّ الثَّمالة بمنظر صواريخ حزب الله التي تسقط على مدن الكيان الصهيوني، وعاجزين عن استرداد الوعي ولو للحظات.

٦١. آتيتُ رسولَ الله (ص) فقلت: علمني خيراً ينفعني الله به، فقال: " لا تحقرنَّ من المعروف شيئاً، ولو أنْ مُسَّبٌ من ذكوك في إناء المستقي، وأن تلقى أخاك بِشْرٍ حَسَنٍ، فإذا أَدْوَرَ فلا تفتأته.

٦٢. الحكومةُ المُستبدَّةُ تشمل حكومةَ حاكم الفرد المطلق كما تشمل حكومةَ الجمع ولو منتخباً إذا استبدَّ.

٦٣. كان أمام الألمان مخرجٌ واحدٌ هو استعمالُ أسطولِ الغواصِّاتِ القويِّ الذي كانوا يملكونه ليس فقط لكُ الحصارِ عن شواطئهم وإنما لضربِ المواصلاتِ البريطانيَّةِ وفرضِ حصارِ بحريِّ على الجزرِ الانكليزيِّ بِمَحْمُولٍ دون حصولها على ما تحتاجه من مَوْنٍ وأغذيةٍ وموادٍ أوليةٍ من مستعمراتها أو من دولٍ صديقةٍ أو محايدةٍ كالولايات المتحدة مثلاً وذلك في محاولةٍ لإرهاقِ الانكليزِ ودفعهم للخروج من الحرب بصورةٍ سرَّيةٍ.

٦٤. وقد حَقَّبَ ذلكَ جلستٌ ومناقشتٌ ومعاهدتٌ كان من نتائجها أن جعلت سوريا و لبنان تحت الإحتلالِ الفرنسيِّ وفلسطين والعراق تحت الإحتلالِ الإنكليزيِّ.

٦٥. لأنني حتى إن ظنَّكَ يَقْضَا حتى الصبحِ فلن ييمني شيءٌ.

٦٦. كما أنهم لم يستيقظوا حتى صنما قام الدكتور برفع جفون أعينهم بأصابعه.

٦٧. لم يضر وقتٌ طويلاً حتى كان قد شعر بالتحسُّنِ لدرجةٍ ممَّنَّى معها أن يعيش إلى الأبد.

٦٨. اشتدَّ التنافسُ بين ألمانيا من جهة وبريطانيا وفرنسا من جهة ثانية على مناطق النفوذ وما إن أقبلت السنة ١٩١٤ حتى وقعت الحربُ بين دولِ المحور التي تنزعها ألمانيا والحلفاء الذين تنزعهم بريطانيا وفرنسا.

٦٩. إنه يركو في المعرفة على ما يحتاج الإنسان إليه طبقاً لظروفِ بيئته ومجتمعِهِ ليس على مطلقِ أنواع المعارف والعلوم.

٧٠. فكان أبو سفيان بين اثنين: إما أن يمضي في المقاومة فتفتن مكة وإما أن يصانع ويصالح ويدخل فيا دخل فيه الناس.

٧١. إنه يسافر إلى الخارج تلبيةً لتحقيقِ أمنيةِ الوالدين تاركاً قلبه في وطنه.

٧٢. قل لي من تعشُرُ لهُ لك من أنت.

ب) به عربی ترجمه کنید:

۱. رئیس به همکارم هدیه ای داد که من به آن محق تر بودیم.
۲. هدیه ای که رئیس به همکارم داد، من به آن محق تر بودم.
۳. در بغداد که صحنه سخت ترین هجرات است هر روز ۷۰ تا ۸۰ جسد به اداره پزشکی قانونی تحویل داده می شود.^۱
۴. نیاز ما به سکوت جایی که سکوت واجب است کم اهمیت تر از نیاز ما به سخن جایی که سخن گفتن واجب است نیست.
۵. قلم متفکر مسوول چه روزنامه نگار باشد چه ادیب ، چه شاعر چه سیاسی مانند شمشیری است که تا عمق نفوذ می کند.
۶. از همان راهی که آمدم، بر می گردم.
۷. بهترین وسیله پروزی در زندگی این است که جوانان الگوی خوبی داشته باشند و به آن چشم بنوازند.
۸. برایش فرقی نمی کند که کتاب تاریخی برایش هریه ببری یا کتاب داستان.
۹. رفتگری که خیابانها را تمیز می کند برای هم و عیش سودمندتر از کسی است که سکه می زند.^۲
۱۰. هیچ نتیجه ای حاصل نشد نه مثبت نه منفی.
۱۱. سعی کرد زود بخوابد اما خوابش نبرد.^۳
۱۲. پزشکان می گویند تا زمانی که کودک وزنش کم نشده مادر نباید نگران و ناراحت باشد.
۱۳. آنچنان مریض شدم که تا چند روز روی تخت بیمارستان افتادم.
۱۴. معلومست که بیشتر آنتی بیوتیکهایی که انسان به واسطه آنها درمان می شود از قارچها تولید می شوند.^۴
۱۵. شب قبل از امتحان خوب بخواب تا با اعصابی آرام و تمرکزی قوی وارد امتحان شوی.
۱۶. یا این سخنان تو دروغ است و یا منبع خبری ما اعتباری ندارد.
۱۷. هدف من از این کتاب این نیست که دانشجو یک مترجم شود بلکه هدف این است که تمرین ترجمه داشته باشد.

۱ - اداره پزشکی قانونی: دائرة العطب العنلی

۲ - رفتگر: زبال - سکه میزند: يك النقود

۳ - خوابش نبرد: عصاه النوم

۴ - آنتی بیوتیک: المضادات الحيوية - قارچها: فطريات

۱۸. صدای دوستانم که داشتند برمی گشتند مرا بیدار کردم.
۱۹. تو خوب می دانی که من یتیمی هستم که هیچ راه و چاره ای ندارم
۲۰. یک جامعه عقب مانده نه در علم پیشرفت می کند و نه در صنعت.
۲۱. دیروز که دیدم دیوارها ترک خورده به پدرم گفتم: این خونه باید تعمیر شود.
۲۲. یک دانش آموز بی دقت اگر چه خیلی با هوش باشد، چندان موفق نمی شود.
۲۳. نخست وزیر دیروز جلسه ای تشکیل داد که برخی از وزیران در آن حضور نداشتند.
۲۴. وقتی صحبت می کرد نه دستش را تکان می داد و نه سرش را.
۲۵. شجاع کسی نیست که مردم غلبه کند بلکه کسی است که بر خویش غالب شود.
۲۶. دوست من نه جوان بود و نه معلم.
۲۷. به محض این که او را صدا کردم در مقابلم حاضر شد.
۲۸. حیف شد که پارسال خوب درس نخواندم چون یک سال از صرمم را تلف کردم.
۲۹. یک مادر نمی تواند مربی خوبی برای باشد مگر این که ابتدا خودش را تربیت کرده باشد.
۳۰. این کتاب را بخوان که ضرر نمی کنی.
۳۱. همین که شانزده ساله شد و دیپلم گرفت از همه جا برایش خواستگار آمد.
۳۲. رئیس دانشکده را که خیلی عصبانی بود، با یکی از پسرانش در خیابان دیدم.
۳۳. دیدم که رئیس دانشکده عصبانی است داخل دفترش نشدم.
۳۴. این تحقیق که پنج سال طول کشیده ثابت کرد که کنترل فشار خون در زمستان سخت تر است تا در تابستان.
۳۵. فهمیدم چرا با او حرف که می زدم، جوابم را نمی داد.
۳۶. من که دانش آموز هستم نمی توانم در طول سال مسافرت بروم.
۳۷. اما سعید که دلش برای مادرش پر می کشید زودتر گوشی را برداشت.
۳۸. خبر نامزدیترا که شنیدم خیلی خ. شحال شدم.
۳۹. در سال ۱۳۵۷ که انقلاب پیروز شد برادرم از چین بازگشت.
۴۰. دیروز عصر که خانه نبودم کسی برایم زنگ نزد؟

۴۱. از وقتی که موبایل خریده دیگر درست درس نمی خواند.
۴۲. تازه داشتم نفس راحتی می کشیدم که از پشت در صدایش را دوباره شنیدم.
۴۳. آنقدر حرف زد که سرمان درد گرفت.
۴۴. انسان تا سن شش هفت سالگی هنوز کودک است.
۴۵. آیا عجیب است که پسری پزشک پدرش باشد؟
۴۶. اگر (در صورتی که) به این روش ادامه دهی ، ضرر خواهی کرد.
۴۷. آسان نیست که انسان سه فرزند خود را با هم از دست بدهد.

۶, ۹ تمرینات جملات تعجیبی

الف) جملات زیر را به فارسی ترجمه کنید:

- ۱- و لكنني على ذلك كله أعترفُ و يا له من إعتراف مؤلمٍ باني لم أقرأ لهذا المهندس الشاعر قليلاً أو كثيراً.
- ۲- کم آتمنی لو تكون إقامتي في الجبل .
- ۳- ما أله وقع حوافر القطيع عائداً عند الغروب. فهو كحفيفٍ أوراق الخريف الصفراء.
- ۴- کم وجهتُ إليك غلصاً النصيحَ والإرشادَ فستخفتَ برأبي ومجاهك نصيحتي.
- ۵- ما أهونَ الحوبَ بالنظارات.
- ۶- ما أهنأ مراحلَ الحياة يتظللُ المرءُ بعدئذٍ تلفحه سمومها أفياءُ الفن الوارفة و ما أشقى حياة أولئك الذين طغى عليهم عالمُ المادة و الآلة .
- ۷- الحوبَ الحوبَ ايا لها من كلمة مفيتة يُسمع من خلالها أنينُ الجرحى وعويلُ الثكالى و صراخِ رضيعٍ يستحلبُ ثدي أمه القتلِ علّه يبلى شفتيه اليابستين و لكن من دون جدوى.
- ۸- ما أمتع البلادَ التي تعطي الشهداءَ و ما أعظمَ الشعبَ الذي يُنجب الشهداءَ .
- ۹- كم من شهيدٍ قلم مات فداه شعبه و كم من فيلسوفٍ و كاتبٍ هَمَسَ في سبيلِ أمته و كم من خطبةٍ أو قصيدةٍ أو مقالةٍ كانت سبباً في تحرير أرضٍ و بنو وطنٍ .
- ۱۰- تضاحكتُ قائلةً: يا كَ مِن ما كَرِ ذكي .
- ۱۱- ما ألقىَ النومَ لعزائم اليومِ .

۱- حفيف: خش خش

۲- نصح: سوزاند - أفياء: ج. لمرء: سایه

- ۱۲- بنس مواطناً الإنسانُ يساومُ على مقدماته ، نعمَ إنساناً الواطنُ لا يفُ عن شيءٍ في سبيل وطنه مخفياً
يدَه البيضاء أو الخضراء.
- ۱۳- ما أجمعَ أن أجمعَ إلى هذه الوجود الصبيحة جميعها. باقة ضمتُ فتيتك من بني قومي زاهرات ،
يتألقنَ علماً وجمالاً.
- ۱۴- عودةُ أسراب السنونو إلى سائنا و سقوف دورنا حيث تُعشش الذكريات هي عودة الريح الزاهي و
عودة الشمس و التفرهد. فمرحباً بأجنحتك السوداء يارملَ الريح! كم لك في قلوبنا من حرمة و من
محبة .

ب) جملات زیر را به عربی برگردان کنید:

- ۱- عقربه های ساعت چقدر سریع می گذشت.
- ۲- دیروز به دیدن همه ات رفتم و فهمیدم که دخترانش چقدر به تو حسودی می کنند.
- ۳- چقدر آپارتمانان کوچک است!
- ۴- چقدر حرف می زدی!
- ۵- چقدر بد شد که دروغ گفتم!
- ۶- چه دختر زونگی! از آب گل ماهی می گیرد!
- ۷- چقدر شبیه بابات هستی!
- ۸- چه فاجعه بزرگی!
- ۹- دوست چقدر غرغر می کرد!
- ۱۰- چه هوای گرمی است!
- ۱۱- وای چقدر کتاب داری؟

۱۰، ۶ تمرینات جملات پرسشی

الف) جملات زیر را به فارسی ترجمه کنید:

۱- تصطاد في الماء العكر.

۲- غرغر كرد: غتم

- ۱- آلیس یقبض أربعة جنیهات فی آخر کل شهر.
- ۲- آفلیس من الجائز أن لا یكون الشریف الرضی قد رأى الخمر مطلقا ؟
- ۳- فهل أجمل من البساطة فی الحیاة ؟ وهل أنبل من أن یكون الانسان صادقا؟ وهل أجدی من أن یعتدل الانسان فی آراته فلا یطرف و لا یتحدى ؟ وهل أفضل من الإستقامة فی التعامل ؟
- ۴- فهل یبغی الفلاح المتقاسم المتكاسل أيام الزرع سوى الندم أيام الجنی ؟
- ۵- مالی أرى سماءَ نفوسك الصافيةَ غائمةَ اليومَ .
- ۶- ماذا یتنظر التلمیذ الكسول سوى الفشل و الرسوب فی نهاية العام الدراسی ؟
- ۷- ولیتعلموا متى یجب أن یتكلموا .
- ۸- آین أنتم منی و آین أرضكم من أرضی !
- ۹- تكاد تخلو الحیاة كلها من معلم واحد یعلمنا كيف نسكت و متى یجب أن نسكت .
- ۱۰- ولكن لیس لدينا فكرة عن عدد الجرائم البحرية و أنواعها و كيف تنتشر .
- ۱۱- ماذا یجری وراء الكوالیس ؟
- ۱۲- من ذا الذي یبغی الإنسان سواء السبیل و یحسن إلیه هذا الإحسانَ العظیم الذي یفوق إحسان الآباء ؟ آلیس هو المعلمُ الذي یحرص على نفع تلامیذه و یجهد و یجتهد فی تعلیمه و تهلییه ، لیصبح إنساناً كاملاً یتضع نفسه و یتضع الناسُ به و كفى مهنة التعلیم فخراً أن تكون صناعة العظام .
- ۱۳- ماذا عسای أن أقول فی من یكره العلمَ لخمول فی جسده و روحه ؟

ب) به عربی برگردان کنید:

۱. می شود از دار البیضاء به بیروت از راه دریا رفت ؟
۲. آیا باید و سائلم رایجه کنم ؟
۳. چه فرقی است بین کسی که به راحتی دروغ می گوید و کسی که عادت کرده فقط راست بگوید ؟
۴. علت این که با ما نیامدی چه بود ؟
۵. می دانی چرا هنوز برخی کشورها عقب مانده هستند ؟
۶. به نظر شما تاریخ شبیه چیست ؟
۷. چه کسی از تاریخ شرقی ها بیشتر خبر دارد ؟
۸. چه سالی دیپلم گرفتی ؟
۹. هنوز نمی دانم معاون آموزشی دانشگاه چه کسی است .

۱۰. آیا در جنگ ، همه لبنانی ها از گرسنگی رنج می بردند؟
۱۱. به توجه نصیحتی کردم؟
۱۲. چه می توانم بگویم درباره کسی که درو می کند بدون این که بکارد؟

۱۱ و ۱۲ تمرینات جملات شرطی

الف) جملات زیر را به فارسی ترجمه کنید:

- ۱- لو كنتُ أعلمُ لثروتُ زاداً يُرشدني ويساعدني على شقِ طريقني في الحياة.
- ۲- لقد رأيتُ في قرينتنا امرأةً عجبياً رأيتُه بنفسني فلا أستطيع أن أكلبه و لو حدثني به أحدٌ غيري لرفضته كلُّ الرفض.
- ۳- وَكَوَأَنَّ لِلَّذِينَ ظَلَمُوا مَالِي الْأَرْضِ جَمِيعاً وَمِثْلَهُ مَعْلَماً فَظَلَمُوا مِنْ سُوءِ الْعَذَابِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَبَدَأَهُمْ مِنَ اللَّهِ مَالٌ يَكُونُوا بِحَيْثُ يُونُونَ.
- ۴- آه لو لم ينقضِ الصيفُ ، لأبقى مع قلبي الذي خلفه هناك يتفقد كل مطرح زرتة تاركاً فيه أجمل الذكريات.
- ۵- وكنا كلنا صعدنا قليلاً نرى الثلوج أكثر كثافة و تراكمها.
- ۶- إن يكن الربيع ثورة الطبيعة على الانفلاق فالصيف هو تلك الثورة.
- ۷- كلما ازداد الانسان دأباً وإتقاناً ازداد عند الله أجره و مثوبته.
- ۸- ولو أن رجلاً اجتمعت له الأموال حتى ما يكاد يحصىها لآ أصفاه ذلك من أن يعمل فواجبٌ عليه أن يعمل ليكون قد أدى فوضه من العبادة.
- ۹- متى ضعفت إرادة الانسان وقَدَّ ثَقَه بنفسه أصبح اتكالياً يعيش على هامش الحياة.
- ۱۰- إذا لم يُصنَّ للدعوى يتوقف عادةً عن النمو عندما يبلغ طوله نحو ۶۰ سم م.
- ۱۱- إذا شئتَ الإستراحة من موضوعك راجع هذه الخاتمة فهي تدلك على الصفحات التي تجد فيها مطلبك.

۱۲- مضمون ما يزيد على ساعة ونحن بين الانتظار والترقب والتلق وكأن لا حياة في أحياق هذه اللجج

الحضراء لولا بعض أصوات الشحارير^۱

- ۱۳- فِتُّ مَخَاطِبًا نَفْسِي: لَوْ لَمْ نَكُنْ بِهَدَدٍ صَدِيدٍ خَطِيرًا لَمَا وَقُوتُ وَأَحَدًا مِنْ تِلْكَ الشَّحَارِيرِ. إِنَّ صَوْتَهَا يَبْرُؤُنِي.
- ۱۴- ضَيْفُ الْمَسَاءِ مَا لَوْ عَشَاءٌ.

ب) جملات زیر را به عربی ترجمه کنید:

- ۱- اگر مردم هدف از وجودشان را بدانند با هم همکاری می کنند و می فهمند که همکاری رهبر همه است.
- ۲- اگر پلرم نبود کتک مفصلی خورده بودم.
- ۳- خیلی خوب می شود اگر با من بیایی.
- ۴- اگر از نگارش کتابم فارغ شوم ، تابستان به بیلاق می رویم.
- ۵- هر بازیکنی که در فوتبال رنگ قرمز بپوشد برنده می شود.
- ۶- هرچه اصرار کرد قبول نکردم.
- ۷- کجا دلشان می خواهد برویم ؟ هر جا شما میلتان باشد.
- ۸- هر طور با مردم رفتار کنی با تو رفتار خواهند کرد.
- ۹- هر جا برای تفریح رفتید ما هم می آییم.
- ۱۰- هر نوع گلی که بخری من هم می خرم.
- ۱۱- آزادی یا نعمت است یا نعمت. نعمت است اگر مردم آن را خوب به کار ببرند و نعمت است اگر بد

به کار ببرند.

۱- مهبان هر کی تو خانه هر چی.

۲- خوب به کار برد: أحسن الاستعمال - بد به کار برد: أساء الاستعمال

فهرست
منابع و
مآخذ

منابع و مأخذ

- قرآن کریم
- نهج البلاغه ترجمه فیض الاسلام، علیتی.
- آذرنوش، آذرتاش. (۱۳۶۹). آموزش زبان عربی. (ج ۲). تهران: مرکز نشر دانشگاهی.
- الأبشیهی شهاب الدین محمد بن أحمد أبی الفتح. (۱۹۸۶). المستطرف فی کل فن مستطرف. (ط ۲). تحقیق: مفید محمد قمیحه. بیروت: دار الکتب العلمیة
- ابن أبی الحدید، عبد الحمید بن هبة الله بن محمد بن الحسین. شرح نهج البلاغه. محقق: محمد أبو الفضل ابراهیم. بیروت: دار احیاء الکتب العربیة.
- ابن الأثیر. الكامل فی التاریخ. لوح فشرده المكتبة الشاملة
- ابن الأثیر، عزالدین. أسد الغابة. لوح فشرده المكتبة الشاملة
- ابن الجوزی، أبو الفرج عبد الرحمن بن علی. أخبار الحمقى والمغفلین. بیروت: المكتب التجاری.
- ابن الخطیب، لسان الدین. الإحاطة فی أخبار غرناطة. لوح فشرده المكتبة الشاملة
- ابن الخطیب لسان الدین. (۱۳۱۹). الاحاطة فی أخبار غرناطة. قاهره: شركة طبع الکتب العربیة.
- ابن خلکان، احمد بن محمد. (۱۹۶۸). وفيات الاعيان. تحقیق: احسن عباس. بیروت: بی نا
- ابن عاشور، محمد الطاهر. (۱۹۹۷). التحرير والتنوير. تونس: دار سحنون للنشر والتوزيع
- ابن عبد ربه الاندلسی. (بی تا). العقد الفريد، تحقیق محمد سعید العریان، دار الفکر
- ابن عساکر. تاریخ دمشق. لوح فشرده المكتبة الشاملة
- ابن عقیل، بهاء الدین. (۱۳۶۶). شرح ابن عقیل. (ج ۲). تهران: انتشارات ناصر خسرو.
- ابن کثیر القرشی دمشقی، أبو الفداء إسماعیل بن عمر. (۱۴۲۰). تفسیر القرآن العظیم. (ط ۲). تحقیق: سامی بن محمد سلامة. بی جا. دار طيبة للنشر والتوزيع
- ابن المعتز. عبدا لله. (بی تا). دیوان بیروت: دار بیروت للطباعة والنشر.
- ابن المقفع، عبدا لله. (۲۰۰۵). کلیله و دمنه. بیروت: المكتبة العصرية.
- ابن منظور. لسان العرب.
- ابن منظور. مختصر تاریخ دمشق. لوح فشرده المكتبة الشاملة
- ابن یعیش، موفق الدین. شرح المفصل عالم للکتب، بیروت: عالم الکتب.
- ابو تمام. (۱۹۸۱). دیوان شرح: ایلیا الحاوی. بیروت: الشركة العالمیة للکتاب.

- ابو حاقه، احمد. (١٩٧٩). الالتزام في الشعر العربي. بيروت: دار العلم للملايين.
- ابوسعيد، احمد. (١٩٨٧). معجم التراكيب و العبارات الاصطلاحية بيروت: دار العلم للملايين.
- الإثليدي. إعلام الناس بما وقع للبرامكة. لوح فشرده المكتبة الشاملة
- احداث لبنان. لوح فشرده المكتبة الشاملة»
- أحوال أهل السنة. لوح فشرده المكتبة الشاملة
- أحوال أهل السنة لوح فشرده المكتبة الشاملة
- أخبار الدولة العباسية وفيه أخبار العباس وولدملؤلف من القرن الثالث الهجري (عن مخطوط فريد من مكتبة مدرسة أبي حنيفة بغداد) تحقيق الدكتور عبد العزيز الدوري الدكتور عبد الجبار المطليبي بيروت: دار الطليعة للطباعة والنشر. لوح فشرده المكتبة الشاملة
- اورژنگ، خلامرضا. (١٣٧٤). دستور زبان فارسی امروز. تهران: قطره.
- أسماء الله الحسنى. لوح فشرده المكتبة الشاملة
- الأسمر، راجي. ٢٠٠٠م، المعين في الانشاء (المرحلة الثانية) ، اشراف: الدكتور إميل بديع يعقوب ، بيروت، عالم الكتب.
- الاصفهاني، ابوالفرج. (١٩٨٦). الاغانى، بيروت ، دار الكتب العلمية
- الإفادة الشرعية في بعض المسائل الطيبة. لوح فشرده المكتبة الشاملة
- امين ، احمد . (بدون تا). زعماء الاصلاح، بيروت ، لبنان ، دار الكتاب العالمي
- امين، أحمد. (١٩٨٤). التكامل في الاسلام. نجف: دار النعمان.
- انتقادات موجهة للطب النبوي. لوح فشرده المكتبة الشاملة
- الانصارى، ابن هشام. (١٤٠٩). قطر الندى وليّ لفهّدى قم: منشورات سيدالشهداء.
- الانصارى، ابن هشام. (١٩٧٩). مغنى اللبيب. (ط٥). بيروت: مكتبة بنى هاشمي.
- الانصارى، ابن هشام. شلورالذهب قم: منشورات دارالهجرة.
- أنطونيوس، جورج. (١٩٧٤). بقظة العرب. بيروت: دار العلم للملايين.
- انورى، حسن واحمدى گيوى، حسن. (١٣٧٤). دستور زبان فارسی. (ج٣). تهران: مؤسسه انتشارات فاطمی.
- باطنى، محمدرضا. (١٣٧٤). مسائل زيانشناسى نوين. (ج٤). تهران: انتشارات آگاه.
- البداية والنهاية. لوح فشرده المكتبة الشاملة

- بلوي، مصطفى. (١٩٦٩). مختارات من الشعر العربي المعاصر. بيروت: دار النهار للنشر.
- بسبح، احمد حسن. (١٩٩٤). ابن هاني الاندلسي. بيروت: دار الكتب العلمية.
- البستاني، بطرس. (بي تا). أديباء العرب. بي تا: دار نظير عبود
- البغدادي، عبد القادر بن صمر (١٩٩٨). خزنة الأدب ولب لباب لسان العرب تحقيق محمد نبيل طريفي / اميل بلبيع اليعقوب. بيروت: دار الكتب العلمية. عدد الأجزاء ١٣
- بكر، السيد يعقوب. (١٩٧٠). فصوص في النحو العربي بيروت: دار النهضة العربية.
- بنت الهدى. (١٩٨٠). بطولة المرأة المسلمة. بيروت: دار التعارف بالمطبوعات
- بنت الهدى. (١٩٨٧). ليتى كنت أحلم. بيروت: دار التعارف للمطبوعات
- پاشا زانوس، احمد. ١٣٨٤. نگاهی به کاربرد حتی در زبان عربی. مجله پژوهشنامه علوم انسانی. پاییز و زمستان. ش. ٤٧-٤٨. صص ١١-٢٩
- پنج استاد. (١٣٧٠). دستور زبان فارسی. (ج ٩). تهران: انتشارات اشرفی.
- پورکریم، محمد مهدی. (١٣٦١). روش نوین عربی تهران: مؤسسه چاپ و انتشارات عبدالرحیم علمی.
- تاپيرو، نوريرت. (١٩٧٣). تعلم المواصلة في العربية الحديثة بوسائل سمعية بصرية. باريس: دارالكتب ك. ك. لانكزيك
- الترجمان، عباس. (١٤٠٤). معانى حروف المعانى عند ابن هشام و الروماني. تهران: مؤسسه الاعلمی.
- تفسير الشعراوي. لوح فشرده المكتبة الشاملة
- التتوخی، القاضی ابو علی. (١٣٦٤). الفرج بعد الشدة. (ج ٢). قم: منشورات الشريف الرضي.
- التوحيدى، ابو حيان. (بي تا). البصائر و الذخائر تحقيق و داد القاضى، بيروت، دار صادر
- التونجى، محمد. (١٩٦٩). المجموعة الفارسية. (ط ٢). بيروت: دارالفكر.
- التونجى، محمد. (١٩٧٩). معجم الادوات النحوية دمشق: دار الفكر.
- التيجاني السهاوي، محمد. (بي تا). ثم اهتديت. بي جا
- الثعالبي، ابو منصور. (١٩٦١). التمثيل و المحاضرة تحقيق: عبد الفتاح محمد الحلوى، القاهرة، دار إحياء الكتب العربية

- الثعالبي ، ابو منصور. ١٩٨٣، يتيمة الدهر في شعراء أهل العصر، شرح وتحقيق د. مفيد قمبيحة ، بيروت ، دار الكتب العلمية.
- الجاحظ ، ابو عثمان . (١٤٠٩). البيان و التبيين ، قم ، منشورات ارومية
- الجاحظ ابو عثمان. (١٩٩٨). البخلاء قدم له و شرحه عباس عبد الساتر، بيروت ، دار و مكتبة الهلال
- الجاحظ، ابو عثمان.(١٩٩٢). الحيوان تحقيق الدكتور محمد الشامي، بيروت ، منشورات دار و مكتبة الهلال
- جبران، خليل جبران. (١٩٤٩). المجموعة الكاملة. بيروت: دار الجليل
- جبران، محمد مسعود. (٢٠٠٤). فنون النثر الأدبي في آثار لسان الدين بن الخطيب. بيروت: دار المدار الاسلامي.
- جمعي از نويسندگان. جامع المقدمات قم: كتابفروشي اسلاميه.
- الجوزي، أبو الفرج جمال الدين بن علي بن محمد بن جعفر. (١٩٨٥). المددش. (ط ٢). تحقيق: مروان قباني. بيروت: دار الكتب العلمية
- الحاوي، ايليا. (١٩٧٢). صمر ابوريشه. بيروت: دار كتاب اللبناني.
- الحركة السنوسية. لوح فشرده المكتبة الشاملة .
- حزب الله اللبناني في الميزان. لوح فشرده المكتبة الشاملة.
- حسن، عباس. (١٩٦٦). النحو الوافي. (ط ٤). قاهره: دار المعارف بمصر.
- حسين، طه. (١٩٨١). المجموعة الكاملة بيروت: دار الكتاب اللبناني
- حسين، طه. (١٩٧٢). شجرة البؤس. قاهره: دار المعارف.
- حسين، طه. (١٩٨٦). المجموعة الكاملة ج ١ «الايام». بيروت: دار الكتاب العالمي
- الحسيني الطهراني، هاشم (١٣٦٧). علوم العربية تهران: انتشارات المقيده.
- الحلبي، السمين. الدر المصون في علم كتاب المكنون. لوح فشرده المكتبة الشاملة .
- حليب الأم و ذكاء الطفل. مجله الوحده ١٩٩٨. ش. ٢١٢ آذار
- خوليو جم، حسين. (١٣٦٣). آن روزها. (ج ٤). تهران: سروش
- خراساني، حسين. (١٣٣٨). روش مستقيم زيان و ادبيات حرب. تهران: بي نا

- خطيب رهبر، خليل. (١٣٦٧). دستور زبان فارسي: حروف ربط و اضافته تهران: انتشارات مهارت.
- خفاجي، محمد عبد المنعم. (١٩٨٥). الأدب العربي الحديث. القاهرة: مكتبة الكليات الأزهرية.
- الخياط، جلال. (١٩٧٠). الشعر العراقي الحديث. بيروت: دار صادر.
- الدحداح، انطوان. (١٩٨٧). معجم، قواعد اللغة العربية. (ط: ٣). راجعه: جورج متري عبدالمسيح، بيروت: مكتبة لبنان
- الدرويش، يحيى الدين. (١٩٨٣). اعراب القرآن و بيانه. (ط٢).
- دشتي، محمد. (١٣٧٩). ترجمه نهج البلاغه. قم: انتشارات مشرقين..
- الدقر، محمد نزار. روائع الطب الإسلامي. لوح فشرده المكتبة الشاملة
- دمشقية، عبد الرحمن محمد سعيد. أحاديث يحتج بها الشيعة. لوح فشرده المكتبة الشاملة
- الدهلوي، الشيخ إسماعيل بن عبد الغني. (١٤١٧). رسالة التوحيد المملكة العربية السعودية: وزارة الشؤون الإسلامية والأوقاف والدعوة والإرشاد
- دورانت، ول. قصة الحضارة. لوح فشرده المكتبة الشاملة
- ديك الجن الحمصي، عبدالسلام. (١٩٩٢). ديوان. تحقيق: انطوان محسن القوال. بيروت: دار الكتاب العربي.
- الراجعي، عبده. (١٩٧٥). التطبيق النحوي بيروت: دار النهضة العربية.
- رضا، علي. (بي تا). الانشاء السهل. (ط٥). بيروت: مكتبة دار الشرق.
- زركوب، منصوره. (١٣٨٠). ضرورة اجراء الدراسات التطبيقية لطلاب اللغات الاجنبية في الجامعات. شماره ٩
- زركوب، منصوره. (١٣٨٧). افعل تفضيل و معاني كاربردی آن مجله مطالعات ترجمه. شماره ٢٣ صص ٥-٢٦
- زركوب، منصوره. نحو تطبيقي گامي مؤثر در راستاي آموزش زبان دوم و ترجمه. مجموعه مقالات همایش ملی گرایشهای نوین در زبان شناسی و آموزش زبان. سال ١٣٨٤. تهران: تربیت مدرس. صص ١٥٧-١٦٦
- الزخشری، محمود بن عمر. (١٩٩٣). المفصل فی صنعة الإعراب بیروت: دار و مكتبة الهلال.
- الزخشری، محمود بن عمر. ریح الأبرار و نصوص الأخبار. لوح فشرده المكتبة الشاملة.

- ژيلبر، لازار. (١٣٨٤). دستور زبان فارسی معاصر ترجمه مهستی بحرینی. تهران: هرمس.
- سعيد بن منصور بن كمونة. (١٩٨٢). الجديده في الحكمة تحقيق حميد مرعيد الكبيسي. بغداد: مطبعة جامعة بغداد
- السعيد جمال الدين، محمد. (١٩٨٩). الأدب المقارن القاهرة: دار ثابت للنشر والتوزيع
- السمين الحلبي. الدر المصون في علم الكتاب المكنون. لوح فشرده المكتبة الشاملة
- السياب، بلر شاکر. (١٩٨٩). ديوان. بيروت: دار العودة
- سيويه، ابويشر عمروين عثمان بن قنبر. (١٩٨٣). الكتاب. (ط٤). تحقيق و شرح عبدالسلام محمد هارون، بيروت: عالم الكتاب.
- الشافعي، أبو القاسم علي بن الحسن ابن هبة الله بن عبد الله. (١٩٩٥). تاريخ مدينة دمشق وذكر فضلها وتسمية من حلها من الأماثل تحقيق: محب الدين أبي سعيد عمر بن غرامة العمري بيروت: دار الفكر
- الشهود، علي بن نايف، المفصل في شرح آية الولاية والبراء. لوح فشرده المكتبة الشاملة
- الشهود، علي بن نايف موسوعة البحوث والمقالات العلمية. لوح فشرده المكتبة الشاملة
- الشهود، علي بن نايف. الخلاصة في علوم البلاغة. لوح فشرده المكتبة الشاملة
- الشهود، علي بن نايف. المفصل في أحكام الهجرة. لوح فشرده المكتبة الشاملة
- الشهود، علي بن نايف موسوعة الرد على المذاهب الفكرية المعاصرة. لوح فشرده المكتبة الشاملة.
- الشرتوني، رشيد. مبادئ العربية. بي جا: انتشارات اسماحيليان.
- شرف الدين، خليل. (١٩٨٧). الموسوعة الأدبية الميسرة. أبو نواس، ابن الرومي، المتنبي. بيروت: منشورات دار ومكتبة الهلال
- شريعت، محمد جواد. (١٣٦٧). دستور زبان فارسی. (ج٣). تهران: انتشارات اساطير.
- شفق، احمد. (١٣٦٣). مباني علمي دستور زبان فارسی. تهران: نوين .
- الشكعة، مصطفى. (١٩٨٦). الشعر والشعراء في العصر العباسي. بيروت: دار العلم للملايين.
- الشيباني، أبو عبدالله، أحمد بن محمد بن حنبل. (١٩٨٣). الورع تحقيق: زينب إبراهيم القاروط. بيروت: دار الكتب العلمية.
- شينخو، لويس. (بي تا). مجازي الحديث. (ط٣). بيروت: المطبعة الكاثوليكية.
- صالح، عبد المحسن. (١٩٧٨). الإنسان الحائر بين العلم والخرافة. الكويت: عالم المعرفة.

- الصاوي، صلاح و ديكران. (١٣٤٩ش). النحو التجريبي. تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
- صبري، محمد. (١٩٩٦). تاريخ مصر من محمد علي إلى العصر الحديث القاهرة: مكتبة مدبولي
- الصفدي، صلاح الدين. تصحيح التصحيف و تحرير التحريف. لوح فشرده المكتبة الشاملة.
- صفوت، احمد زكي. (١٩٨٥). جمهرة خطب العرب لبنان، بيروت، دار الحدائق
- صفوي، كورش. (١٣٧٠). هفت گفتار درباره ترجمه. تهران: كتاب ماد.
- الصلابي، علي محمد محمد. السيرة النبوية عرض وقائع وتحليل أحداث. سايت مؤلف در اينترنت.
<http://www.slaaby.com>
- الصولي، ابو بكر محمد بن يحيى. بي تا، اخبار الراضي بالله و المتقي لله. عني بنشره ج. هيورث. دن،
مطبعة الصادى بمصر
- الصياد، فؤاد عبد المعطى. (١٩٨٦). لقواعد و النصوص الفارسية بيروت: دار النهضة العربية.
- صيني، محمد اسماعيل و ديكران. (١٩٩٢). معجم الأمثال العربية. بيروت: مكتبة لبنان.
- ضيف، شوقي. (بي تا). العصر العباسى الاول. (ط٢). قاهره: دار المعارف بمصر
- ضيف، شوقي. (بي تا). الفن و مذاهبه فى الشعر العربى. (ط١٢). القاهرة: دار المعارف بمصر
- ضيف، شوقي. (بي تا). الفن و مذاهبه فى الشعر العربى. (ط١١). القاهرة: دار المعارف بمصر
- ضيف، شوقي. (١٩٦١). الأدب العربى المعاصر فى مصر. قاهره: دار المعارف
- طباطبايى، محمد حسين. (بي تا). تفسير الميزان. (ج٢). قم: مؤسسه مطبوعات دار العلم.
- الطبرسى، فضل بن حسن. (١٤٠٨). مجمع البيان فى تفسير القرآن بيروت: دار المعرفة.
- الطريق المهد. قام بإعداده معهد الشرق الأوسط للدراسات العربية. (ط٢)
- العاملى، بهاء الدين. ١٩٨٣. الكشكول بيروت: منشورات مؤسسه الاحلمى للمطبوعات
- عباس، احسان. (١٩٩٣). تاريخ النقد الأدبى عند العرب عمان: دار الشروق.
- عثمان بن عفان شخصيته وعصره. لوح فشرده المكتبة الشاملة
- العسقلاني، شهاب الدين أبي الفضل أحمد بن علي بن حجر. (١٩٨٦). إنباء القمر بأبناء العمر فى
التاريخ. (ط٢). تحقيق: محمد عبد المعيد خان. بيروت: دار الكتب العلمية.
- العقاد، عباس محمود. (١٩٨٤). ابن الرومى حياته من شعره. بيروت: منشورات المكتبة العصرية.
- عودى، احمد ح. (٢٠٠١). نحو ترجمة صحيحة طرابلس: المؤسسة الحديثة للكتاب
- الغلايينى، مصطفى. جامع الدروس العربية. شبكة مشكاة الإسلامية. لوح فشرده المكتبة الشاملة
- الفاخورى، ح. اوضح المسالك. (١٩٨٩). بيروت: دار الجليل.

- الفاخوري، حنا. (بي تا). تاريخ الأدب العربي. بي نا
 - فرشيد ورد، خسرو. (١٣٨٢). جله و تحول آن در زبان فارسي. (ج سوم). تهران: امير كبير.
 - فرشيد ورد، خسرو. (١٣٨٢). دستور مفصل امروز تهران: سخن.
 - فروخ، صمر. (١٩٦٩). تاريخ الأدب العربي. (ط٤) بيروت: دار العلم للملايين.
 - فريد بك، محمد. تاريخ الدولة العلية العثمانية. بيروت: دار النفائس
 - فيروزآبادي، محمدبن يعقوب. (١٩٩٤). تاج العروس من جواهر القاموس. بيروت: دار الفكر.
 - القدسي، جميل. أبشر أيها المريض. لوح فشرده المكتبة الشاملة
 - قزيجي، رياض. (١٩٩٨). بيروت: المكتبة العصرية.
 - القوال، انطوان محسن. (١٩٩٤). الموشحات الأندلسية. بيروت: دار الكتاب العالمي.
 - كارنيجي، ديل. بدون تا. دع القلق مكتبة مذبولي. ترجمه و تقديم: محمد فكري انور
 - كت فورد، جي سي. (١٣٧٠). يك نظريه ترجمه از ديدگاه زيانشناسي. ترجمه: احمد صادراتي.
- تهران: نشر ني
- لطائف المعارف. لوح فشرده المكتبة الشاملة.
 - لطفی پور ساعدي، كاظم. (١٣٧٠). درآمدی بر اصول و روش ترجمه. تهران: مركز نشر-
دانشگاهی.
 - لطفی، منيف و غلايينی، مصطفى. (١٣٦٢). الدروس العربية بي جا: مركز نشر فرهنگي رجا.
 - لواساني، احمد. (١٩٨٦). مدخل الى اللغة الفارسية. (ط٤). منشورات لواسان.
 - المتقي الهندی، علي بن حسام الدين. كنز العمال في سنن الاقوال والافعال. لوح فشرده المكتبة
الشاملة
 - المتني، أبو الطيب. (بي تا). ديوانه شرح حكيمى. بيروت: دار المعرفة
 - محتشمى، بهمن. (١٣٧٠). دستور كامل زبان فارسي. تهران: اشراقى.
 - مشكور، محمد جواد. (١٣٦٦). دستورنامه در صرف و نحو زبان پارسي. (ج ١٢). تهران:
انتشارات شرق.
 - معاني القرآن للفراء. لوح فشرده المكتبة الشاملة
 - معروف، يحيى. (١٣٨٠). فن ترجمه. تهران: سمت و دانشگاه رازى
 - المغربي، ابن سعيد. المغرب في حلى المغرب. لوح فشرده المكتبة الشاملة

- للقدسي، أنيس. (١٩٧١). أعلام الجيل الأول. بيروت: بي نا
- المقرئ التلمساني، أحمد بن محمد. نفع الطيب من خصن الأندلس الرطيب. (١٣٣٨ هـ). تحقيق: إحسان عباس. بيروت: دار صادر
- المقرئ الفيومي، أحمد بن محمد بن علي. المصباح المنبر في غريب الشرح الكبير للرافعي. بيروت: المكتبة العلمية.
- المقرئ التلمساني، أحمد بن محمد. (١٩٦٨). نفع الطيب، بيروت، دار صادر
- الملايكة، نازك. (١٩٦٢). قضايا الشعر المعاصر. بيروت: منشورات دار الآداب.
- موسوعة خطب المنبر. لوح فشرده المكتبة الشاملة.
- ميداني نيشابوري، ابوالفضل. (١٣٦١). اساس العربية. (المهادي للشادي). تعليق: فيروز حريرجي. تهران: انتشارات و چاپ دانشگاه تهران.
- ميرعمادي، سيد علي. (١٣٧٦) نحو زبان فارسي: بر پایه نظريه حاكميت و مرجع گزینی. تهران: انتشارات سمت.
- ناقل خاتلري، پرويز. (١٣٧٣). دستور زبان فارسي. (ج ١٣). تهران: توس.
- نور الدين، حسن جعفر. (١٩٩٠). شريف الرضي حياته وشعره. بيروت: دار الكتب العلمية
- النويري، شهاب الدين. (١٩٨٣). نهاية الأرب، القاهرة، المكتبة العربية
- النويري، شهاب الدين. (٢٠٠٤). نهاية الأرب في فنون الأدب بيروت: دار الكتب العلمية
- وثوقي، حسين. (١٣٧٣). بررسی سازش وازگانی در ترجمه. مجموعه مقالات دومین کنفرانس بررسی مسائل ترجمه. به کوشش: کاظم لطفی پور ساعدی. تبریز: انتشارات دانشگاه تبریز.
- هارون، عبدالسلام محمد. (١٩٩٠). الاساليب الانشائية. بيروت: دارالجيل، بيروت.
- هاشمي، احمد. (بي نا). جواهر البلاغة. (ط ٢). بيروت: دار احیاء التراث العربي.
- هدارة، محمد مصطفى. (١٩٧٢). تيارات الشعر العربي المعاصر في سودان. بيروت: دار الثقافة.
- همايونفرخ، عبد الرحيم. (١٣٦٤). دستور جامع زبان فارسي. (ج سوم). تهران: علي اكبر علمي.
- هويدي، فهمي. (١٩٩٨). الإسلام في الصين. الكويت: عالم المعرفة.
- يعقوب، اميل بديع. (١٩٨٨). موسوعة الحروفه بيروت: دارالجيل.
- اليوسي. حسن. (١٩٨١). زهر الأكم في الأمثال والحكم. تحقيق: محمد حجي و محمد الأخضر. المغرب: دار الثقافة.

منايع اينترنتى:

- انلراوس، عزت. تقشى ورياء أنفلاونزا الطيور في مصر— وتكتم
<http://www.coptichistory.org/new.الحكومة>
- تلوث الهواء يزيء غماطر الإصباية بسكتات دماغية. الجزيرة. نت
<http://www.aljazeera.net/News/archive/archive2005/10/28>
- الجزيرة. نت. <http://www.aljazeera.net/News/archive/archive2005/9/26>
- دمشقية. عفيف. (٢٠٠٥). الدكتور عفيف دمشقية ونظرياته حول اللغة العربية. مجلة الجيش. شاره ٢٤١. ژوئيه
<http://www.lebarmy.gov.lb/article.asp?ln=ar&id=٨٣٤٩>
- دوام، طوخي. توقعات بانتعاش بورصة قطر خلال شهر رمضان. روزنامه الراهية. شركة خليج للنشر والطباعة. <http://www.raya.com/site/topics/article>
- عبدالمطلب، فواد. (١٩٩٩). الترجمة و البحث العلمى مجلة النادي الأءى بمنطقة حائل. سال دوم. محرم. شاره ٥. www.eyoon.com/sites/٤٥٦.html
- مجدى، اءمء حسين أبعاد وحقية أزمة الاقتصاد الأمريكى. روزنامه الشعب ٢٠٠٨/١٠/١٩
<http://www.alshaab.com/newsprint>
- عمء حسين فضل الله. فكر وثقافة، ٢٤ ربيع الأول ١٤٣٠هـ / ٢١ آذار ٢٠٠٩م، العدد: ٥٩٢
<http://arabic.bayynat.org.lb/books/nadwas/fikr>
مهر نيوز. خبرگزارى مهر.
<http://www.mehrnews.com/fa/Default.aspx?t=Political>

فهرست الفبایی عربی

«الف»

افعال تعجب از غیر ماضی	أبدأ
فعل تعجب از افعالی که حائز شرایط لازم نیست	أَحْمَلُوقًا
افعال تعجب از فعل منفی	ادوات استثناء
فعل تعجب از فعل غیر ثلاثی	إذ تعلیل
فعل تعجب از افعال دال بر صیب رنگ و زینت	إذ فجائیة
افعال تعجب از فعل غیر متصرف و ناقص	إذا
«ال» موصول	إذا فجائیة
إلا	إرغاً
أم متصله	اسم اشاره
إمّا تفصیلیه	اسم اشاره جانشین
أن	مفعول مطلق
إن شرطی	اسم فاعل
إنّیا	اسم مصدر
إن شبهه به لیس	اسم مفعول
إن وصلیه	اسم منصوب
أو	اسم هیئت
أئی	أصبح
أسی	أض
أنی	اضافه بیانی
	اضافه محض (معنوی)
	أضحی
	افعال دو مفعولی

ای استفهامی	افعل تفضیل
ای شرطی	افعل تفضیل مضاف
ای کمالیه	افعل تفضیل مقرون به
	«ال»
ای جانشین مفعول مطلق	افعل تعجب
ایان	افعل تعجب مباحی
آینا	افعل تعجب قیاسی
سین، سوف	«ب»
	ص
	فحه
«ص»	بات
صار	بش
صفت اشاره	بعد
صفت جانشین مفعول مطلق	بقی
صفت مشبهه	بلی
صیغه مبالغه	بل
«ض»	بینا - بینا
ظرف زمان	«ج»
ظرف مکان	جداً
«ظ»	جمله اسمیه
ظ	جمله پرسشی
«ع»	جمله تعجبی
عاد	جمله حالیه
عسی	جمله شرطیه
علی الفور	جمله وصفیه
عین	«ح»

علی نحو	حال
عین (تأکید)	حال مؤکده
(ف)	حتی
فاء سبب	حرف جر
فاعل	حری
فاصل مؤول	خأ
فعل	حيث
فعل لازم	حيثما
فعل دعایی	(خ)
فعل متعدی	خبر
فعل مجهول	رجع
فوراً	(س)
	سبحان الله
لا يجب	(ق)
لا ينبغي	قد
لزم	قط
لكنی	(ذ)
لكن	كاد
لكن	كاف
له رة	كأن
لم يكده... حتى	كان
لماذا	كان يفعل
لم يحد	كثيراً
لن	كلاً
لم يلبث... أن	كلها

لکن	کما...
لین	کم خیری
لیس	کم استفهامی
لینَ بَدَ	کی
لو	کیف
لولا	کیفما
لوما	«ل»
«م»	لا
ما شرطی	لاشیه به لیس
ما موصوله	لانفی جنس
ما شیه به لیس	لاَبَدَ
ما استفهامی	لات
ما + لَ + مجرور	لام
ماکان + لَ	لام امر
ما اَنَّ	لام تأکید
ما بَرِحَ	لام جحد
ما زال	لام ابتدا
مانفی	لأنَّ
«ن»	ما نافیہ
نایب فاعل	ما... حتی
نایب فاعل مؤول	ما إن... حتی
نایب مفعول مطلق	ما کاد... حتی
نعت سببی	مالیث... أن
نحو	ماضی مطلق
نِعَمَ	ماضی منفی به «لا»

نَمَّ	مثلاً
نفس «تأکید»	مثل
نون تأکید	مبتدا
«و»	متی
وَجَبَ عَلَيَّ	مستقبل سابق
وَدَّ	مصدر
ولكن	مضارع مجزوم
«ه»	معانی دیگر ماضی
	مطلق
هَذَا وَفَرُوعِشَ	مضارع منصوب
هَلْ	مضاف موصوف
همزه استفهام	مفعول لاجله
هناك	مفعول مطلق
«ی»	مفعول مطلق نوعی
بِأَلِهِ مِنْ ...	مفعول اول
يَجِبُ	مفعول دوم
يَدْعَى	مَنْ ذَا
يَسْمَى	مَنْ
يَصْلِحُ	بَيْنَ أَيْنَ
يَقُلُّ	مَنْ فَضْلِكَ
يَكَادُ	مَنْ بَيَانِيهِ
يَكُونُ قَدْفَعَلَ	موصول
يَلْزَمُ	موصول خاص
يَنْبَغِي	مها
يُوجَدُ	تم
يُوشِكُ	

فهرست الفبایی فارسی

	«الف»
براستی که	از کجا
برای این که	است
برای... ما به منظور...	اضافه
بزودی	افعال ربطی (عام)
بسیار	افعال غیرشخصی
به اندازه	افعال ناقص از نظر
به محض این که (به مجرد این	ساخت
که)	افعال ناقص از نظر معنا
بلکه	اقسام جمله از نظر مفهوم
بودن	اگر
«پ»	اگرچه
پنداشتن	لما
پیدا کردن	امید است که...
پیوسته	آن
«ت»	آنچنان
تا	آنچنان... که
تا این که	اندک زمانی
تقریباً	آن قدر که...
تمییز	آن گونه که...
«ج»	(همان طور که...)

جز این که...	آیا
جمله پایه	این
جمله پیرو	اینقدر... که
جمله تمجیبی	«ب»
جمله پرسشی	باید
جمله خبری	بایستی
زیاد	جمله شرطی
شاید	«ج»
شدن	چرا
شدیداً	چگونه
شمردن	چقدر، چند تا، چند
«ص»	چندان
صفت	چنین
صفت اشاره	چه...چه
صفت اشاره مرکب	چه کسی
صفت برتر	چه، چه چیز
صفت ساده مرکب	«ح»
صفت عالی	حالات نهاد
صفت فاعلی	حتماً
صفت قیدی	حرف اضافه
صفت لیاقت	حرف ربط
صفت مطلق	حرف ربط ساده
صفت مفعولی	حرف ربط مرکب

صفت نسبی	«خ»
«ض»	خواندن
ضمیر اشاره	خواهشمند است...
«ط»	«د»
طول‌ی‌نکشید که	درجات صفات بیانی
«ف»	دیری نپایید
فعل	دیدن
قطب	دوباره
فوراً	دیگر
	«ز»
«ک»	«ق»
گاهی	قید
گروه وصفی	قید استثناء
گرفتن	قید پرسش
گردانیدن	قید تردید
گزاره	قید تشبیه
گویی، گویا	قید تصدیق
«ل»	قید تعجب
لطفأ	قید تکرار
لیک	قید تمنا
«م»	قید حالت
ماضی التزامی	قید زمان
ماضی استمراری	قید صفت

ماضی بعید	قید فعل
ماضی مطلق (ساده)	قید کیفیت (چگونگی)
ماضی نقلی	قید قصد (سبب)
ماضی نقلی مستمر	قید مکان
ماضی ملموس	قید مقدار (کمیت)
متعلقات نهاد	قید نفی
متمم	«ک»
مثل، مانند	کاش
سندالیه مفعولی	کدام
مستقبل محقق الوقوع	کردن
مستقبل (آینده)	کمی
مضارع	کی، چه وقت
مضارع اخباری	که
مضارع التزامی	مضارع ساده
نه	مضارع ملموس (ناقص)
نه... نه	مفعول به
«و»	مفعول مؤول
و اداری کردن	مگر این که
واقماً	منفی ماضی التزامی
ولی	منفی ماضی استمراری
«ه»	منفی ماضی بعید
هر... هر	منفی ماضی مطلق
هرجا، هرکجا	

هرچه	متفی نقلی
هرطور	متفی مضارع ملموس
هرگاه، هر وقت	می بایست
هرگز (اصلاً)	(ن)
هر که	ناگاه
هست	ناگهان
همان	نامیدن
همچنان	نباید
همین	ندرتاً
همیشه	نزدیک است که...
همین که...	نهاد
هنوز هم...	نهاد، کننده کار
هنوز نه	نهاد، پذیرنده کار
هنوز نه... که	نهاد دارنده صفت و
	حالتی
	نهاد، پذیرنده صفت و
(ی)	حالتی
یا	نهاد، که هستی به آن نسبت
	داده شود
یا... یا	نهاد مؤول

آيه	﴿ا﴾
	﴿احزاب﴾
٤٧	- بشر المؤمنين بأن لهم من الله فضلاً كبيراً ﴿احقاف﴾
٣٥	- فهل يهلك إلا القوم الفاسقون ﴿اعراف﴾
٥٣	- هل لنا من شفعاء فيشفعوا لنا
١٥٣	- رحمتى وسعت كل شئ سأكتبها للذين يتقون ويؤتون الزكوة
١٨٥	- فبأى حليث بعدة يؤمنون ﴿أل عمران﴾
١٠٣	- أصبَحتم بنعمته إخواناً
١٣٦	- ... خالدين فيها ونِعْمَ أجرُ العالمين ﴿انبیاء﴾
٣٤	- أفان مت فهم الخالدون
٦٢	- أنت فعلت بأهتنا يا ابراهيم
١١١	- إن أدري لعله فتنه لكم و متاح إلى حين ﴿انعام﴾
٣٠	- وَاَوْتِرِي إِذْ وَقَعُوا عَلَىٰ رِجْمٍ
١١٢	- لو شاء ربك فافعلوه
١٢٤	- الله اعلم حيث يجئُ رسالته
١٤٦	- فلو شاء لهدبكم اجمعين

﴿ب﴾

﴿بقره﴾

- ٤ - يؤمنون بما انزل اليك
- ٢٨ - كيف تكفرون بالله وكنتم امواتاً فأحياكم
- ٤٤ - أفلا تعقلون
- ٩٦ - وودّ أحدهم لو يحوّ ألف سنة
- ١٠٣ - لو أنهم آمنوا واتقوا لثوبه من عند الله خيراً
- ١١٥ - أينما تولوا فثمّ وجه الله
- ١٩٧ - ما تفعّلوا من خيرٍ يعلمه الله
- ٢٤٩ - كم من فئةٍ قليلو خلّيت فيه كثيره
- ٢٥٥ - من ذا الذي يشفع عنده إلا بأذنه
- ٢٥٩ - أتى يحيى هذه الله بعد موتها

«ت»

«تغابن»

- ١٠ - أولئك اصحاب النار خالدون فيها وبئس المصير

«توبه»

- ١٠٦ - وآخرون مرجون لأمراءه إنما يتوب عليهم
- ١١٠ - إلا أن تقطع قلوبهم
- ١١٧ - كاد يزيغ قلوب فريقٍ منهم
- ١٢٤ - أيكم زادته هذه آياتنا

«ج»

«حج»

- ٥٥ - ولا يزال الذين كفروا في مرهه منه
- ٧٢ - إذا تتلى عليهم آياتنا بينات تعرف في وجوههم الذين

كفروا المنكر

«حجرات»

- ١٤ - لما يدخل الايمان في قلوبكم

«ر»

٣١ - لا يزال الذين كفروا اتصيبتهم بئس ما قارعه
«روم»

١٧ - فسبحان الله حين تمسون وحين تصبحون

٣٦ - إذا اذقنا الناس رحمةً فرحوا بها
«ز»

«زخرف»

٣٨ - لئن يفتعكم اليوم إذظلمتم

«س»

«سبا»

٣١ - لولا أنتم لكنا مؤمنين

«ش»

«شعراء»

١٠٢ - لو أن لنا كرةً فنكون من المؤمنين

١٥٧ - فعقروها فاصبحوا نادمين

٢٠٢ - فتأتيهم بئس ما هم لا يشعرون

«ص»

«صافات»

٣٥ - لهم كانوا إذا قيل لهم لا إله إلا الله يستكبرون

«صف»

٢ - لم تقولون ما لا تفعلون

«ط»

«طه»

١٧ - ما تلك يمينك يا موسى

٤٤ - قول له قولاً لنا لعله يتذكر أو يخشى

٤٩ - فمن ربكما يا موسى

٨٩ - أفلا يؤون ألا يرجع إليهم قولاً

٩١ . قالوا لن نبرحَ عليه عاكفين حتى يرجع الينا موسى

١٠٠ - من اعرض عنه فإنه يعمل يوم القيامة وزراً

«طارق»

٨ . ان الله على رجهه لقادر

«ع»

«صبر»

٣ - ما يدريك لعله يزكى

«فرقان»

٦٤ - والذين لم يمت سجداً وقياماً

«ق»

«قصص»

٧٩ . يا ليت لنا مثل ما أوتى قارون

٨٢ - لولا أن من الله علينا لحسف بنا

«قلم»

٩ - ودوا لو تدهن فيدهنون

«قيامه»

٦ - يسأل أيان يوم القيامة

«ى»

«كهف»

١٩ - كم لبثتم قالوا لبثنا يوماً أو بعض يوم

٨٦ وقلنا يا ذا القرنين إنا أن تعذب وإنا أن نتخذ فيهم حسناً

١٠١ . الذين كانت اعينهم فى غطاء من ذكرى و كانوا لا يستطيعون

سماً

«م»

٤٢ . فان جاؤوك فاحكم بينها و اعرض عنهم...

... فاعسى الله أن يأتى بالفتح

«مریم»

- ٨ رَبِّ آتَى يَكُون لِي غَلامٌ وَكانت امرأتى عاقراً
- ٢٢ - لبت متّ قبل هذا
- ٣٤ - ما كان الله أن يتخذَ من ولى
- ٩٠ - تكاد السموات يتفطرن منه
«مؤمنون»
- ٢٧ - فإوحينا إليه أن اصنعَ الفلكَ
- ٤٤ - كلّما جاء أمّه رسولها كذبوه
- ٧٠ - أم يقولون به جنّ به جاءهم بالحقّ
«مناققون»
- ٦ سواء عليهم استغفرت لهم أم لم تستغفر لهم لن يغفر الله لهم
- ١١٠ - ربّ لولا لدّرتنى الى اجلى قريب فطمدّق
«مرسلات»
- ٥ - فباى حديثٍ بعده يؤمنون
- «ن»
- «نبا»
- ١ - عمّ يتساءلون
«نحل»
- ٤٤ - انزلنا اليك الذكر لتبين للناس ما نزل
«نساء»
- ١٩ - فعسى أن تكرهوا شيئاً و يجعل الله فيه خيراً كثيراً
- ٥٦ - كلّما فضجت جلودهم بدّ لناهم جلوداً غيرَها ليدوتوا
العذاب
- ٧٥ - ربنا اخرجنا من هذه القرية الظالم اهلها
- ٧٨ - أينما تكونوا يدرككم الموت
- ٧٩ - ارسلناك للناس رسولاً
- ١٢٣ - من يعمل سوءً يجوّبه

١٩ . وليخش الذين لو تركوا من قبلهم ذرية ضعافاً خالفوا عليهم
﴿نمل﴾

٤٦ . لولا تستغفرون الله
﴿نور﴾

١٦ . لولا إذ سمعتمو قلتم ما يكون لنا أن نتكلم بهذا
٢١ . لولا فضل الله عليهم ورحمته ما زكي منكم من أحد أبداً
١٣ . لولا جاؤوا عليه باربعة شهداء

﴿هـ﴾

﴿هود﴾

٦٩ . فما لبث أن جاء بعجل حنيذ
١١٨ . و لو نشاء ريك بلجعل الناس أمة واحدة و لايزالون مختلفين
﴿و﴾

﴿واقعه﴾

٧٠ . لو نشاء جعلناه أجاجا
﴿ي﴾

﴿يس﴾

١٠ . سواء عليهم أأنذرتهم أم لم تنذرهم
٥٢ . قالوا يا ويلنا من بعثنا من مردنا
﴿يوسف﴾

٨ . ليوسف و أخوه أحبّ إلى اينا منا
٢٦ . إن كان قميصه قد من قبل فصدقت
٣٣ . رب السجن أحبّ إلي مما يدعونني اليه
﴿يونس﴾

٥١ . أثمّ اذا ما وقع امتتم به

در کتاب حاضر دو گام به موازات هم برداشته شده است :
۱- اولین قدم برای آموزش ترجمه ۲- گامی برای آموزش
مهارت‌های کتبی زبان عربی: که در هر دو از زبان مادری
مدد جستجو می‌کنیم در ترجمه و نگارش، پدیده تداخل
زبانی هر چه بیشتر کم‌رنگ شود. همچنین سعی می‌کنیم

دانشجو به این واقعیت زبانی پی برد

که هر زبان از ظرف‌های زبانی

مختلفی برای بیان مفاهیم استفاده

می‌کند و ساختارهای دستوری

خاص خود را دارد. دانشجو در

این کتاب با مقدمات ترجمه - همانند

آیین نامه قبل از رانندگی - آشنا می‌شود. از این رو مجموعه

حاضر برای درس فن ترجمه به عنوان پیش نیاز درس ترجمه

تألیف شده، برای هر مطلب تمرینات مرتبط و متعدد کاربردی

آورده شده است.

انتشارات
ما

